



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مبانی قرآنی

# فکر و اندیشه

دکتر سوم «سفینه، فدک، امامت، معاد»

۳

علامه علی عباسی فردوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مباني قرآني خطبه ي فديه

نويسنده:

غلامعلي عباسي فردويي

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه جلد ۳
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۳	سخن ما
۳۷	پرتو اول: دادنامه
۳۷	اشاره
۳۸	ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه
۳۹	حسادت و دنیاگرایی
۴۰	بازگشت از اسلام
۴۴	بازگشت از ولایت
۴۶	سال دهم نقطه عطف
۵۲	ابلاغ ولایت
۵۳	تثبیت ولایت
۵۶	اجرای ولایت
۵۸	زیر سقف سقیفه
۶۵	علل و عوامل پیروزی سقیفه
۶۹	فاطمه علیها السلام حقیقتی عرشی
۷۴	محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت
۷۹	پرتو دوم: پیام رسالت
۷۹	اشاره
۷۹	افق اول: ابلاغ و انذار
۸۵	افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت

۸۵	..... اشاره
۸۶	..... زلال دین
۸۷	..... اسلام یگانه دین الهی
۸۹	..... انسان از منظر قرآن
۹۱	..... آموزه های وحی
۹۱	..... اشاره
۹۱	..... ۱. آفاق بی کران علم
۹۱	..... ۲. تزکیه و تربیت
۹۲	..... ۳. اقامه عدل و داد
۹۲	..... ۴. آزادی انسان
۹۳	..... ۵. همدلی و رفع خلاف
۹۴	..... ۶. یادآوری و تذکر
۹۴	..... ۷. دعوت به حیات و زندگانی
۹۵	..... ۸. وحدت و همدلی
۹۶	..... ۹. امنیت
۹۷	..... ۱۰. اقتدار امت
۹۷	..... اشاره
۹۷	..... ارکان اقتدار امت
۹۷	..... الف) جزم صائب و عزم صالح
۹۷	..... ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد
۹۹	..... ج) قلب خدایی
۹۹	..... د) پرهیز از فرومایگی
۱۰۱	..... ۱۱. اسلام آفتاب اعتدال
۱۰۱	..... ۱۲. اسلام منادی صلح جهانی
۱۰۵	..... ۱۳. اسلام و تعالی و آرامش انسان
۱۰۸	..... بازتابش دین در تمدن ها

- ۱۱۰ ..... پرتو سوم: صبح ایمان
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... جنگ بدر در قرآن
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... آغاز نبرد
- ۱۱۳ ..... امدادهای غیبی
- ۱۱۵ ..... جنگ احد در قرآن
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... تبیین علل شکست از منظر قرآن
- ۱۲۲ ..... تعقیب دشمن
- ۱۲۴ ..... جنگ خندق (احزاب) در قرآن
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... غزوه احزاب در آینه وحی
- ۱۳۰ ..... فتح مکه و علل مؤثر در آن
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۲ ..... طلوعه حرکت
- ۱۳۳ ..... حرکت برای فتح
- ۱۳۵ ..... حرمت مکه
- ۱۳۷ ..... پاسداشت قدس و حرمت مکه
- ۱۴۰ ..... بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام
- ۱۵۰ ..... پرتو چهارم: سیمای ولایت
- ۱۵۰ ..... اشاره
- ۱۵۰ ..... آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام
- ۱۵۰ ..... اشاره

۱. جلوه هایی از جلال علی علیه السلام ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- الف) یورش به خانه وحی ..... ۱۵۱
- ب) بدر ..... ۱۵۲
- ج) احد ..... ۱۵۲
- د) جنگ احزاب ..... ۱۵۴
- اشاره ..... ۱۵۴
- ارزش ضربت علی علیه السلام ..... ۱۵۶
- ه) جنگ خیبر ..... ۱۵۶
- و) جنگ ذات السلاسل ..... ۱۵۸
- ز) نبرد حنین ..... ۱۵۹
۲. جلوه هایی از جمال علی علیه السلام ..... ۱۶۰
- اشاره ..... ۱۶۰
- معادشناسی عارفانه ..... ۱۶۷
- رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام ..... ۱۷۰
- مشاهده فرشتگان ..... ۱۷۱
- اوج شهود علی علیه السلام ..... ۱۷۲
- علی علیه السلام تجلی صفات خدا ..... ۱۷۷
- علم لدنی ..... ۱۸۳
- علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا ..... ۱۸۶
- علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا ..... ۱۸۹
- علی علیه السلام مظهر هدایت الهی ..... ۱۹۲
- علی علیه السلام مظهر حلم خدا ..... ۱۹۴
- علی علیه السلام مظهر رحمت خدا ..... ۱۹۷
- گستره فراگیر رحمت ..... ۱۹۸
- تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت ..... ۱۹۹



- ۲۰۰ ..... علی علیه السلام بر ستیغ کرامت
- ۲۰۱ ..... علی علیه السلام مظهر سلام الهی
- ۲۰۲ ..... جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان
- ۲۰۹ ..... بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام
- ۲۱۰ ..... علی علیه السلام مظهر ولایت خدا
- ۲۱۴ ..... ولایت علوی
- ۲۱۹ ..... تابش آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام
- ۲۲۲ ..... ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام
- ۲۲۳ ..... تمثیل تجلی ولایت
- ۲۲۳ ..... ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل
- ۲۲۶ ..... غدیر، آینه ولایت خدا
- ۲۲۷ ..... غدیر، عید بزرگ ولایت
- ۲۲۸ ..... صیانت الهی
- ۲۳۲ ..... ناامیدی کافران
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... آیا منافقان هم؟
- ۲۳۶ ..... امامت از منظر روایات
- ۲۴۰ ..... جایگاه امام در بیان مولای متقیان
- ۲۴۵ ..... نمی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران
- ۲۵۱ ..... شخصیت قابل شناخت علی علیه السلام
- ۲۵۲ ..... بارش و تابش وحی
- ۲۵۶ ..... پرتو پنجم: ظهور نفاق
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۶۰ ..... نفاق در قرآن
- ۲۶۵ ..... علل پیدایش نفاق

- پیامدهای منفی نفاق ..... ۲۶۷
- اشاره ..... ۲۶۷
- الف - ویران ساختن بنیاد دین ..... ۲۷۷
- اشاره ..... ۲۷۷
- دین حق و دین باطل ..... ۲۸۰
- علل چهارگانه تبیین دین حق ..... ۲۸۱
- یکتایی دین حق ..... ۲۸۳
- امامت پاسدار و نگهبان دین ..... ۲۸۴
- ب - دگرگونی در نظام رهبری ..... ۲۸۷
- ج - بازگشت به جاهلیت ..... ۲۸۹
- اشاره ..... ۲۸۹
۱. شیطان و نقش او از منظر قرآن ..... ۲۹۰
۲. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام ..... ۲۹۱
- پرتو ششم: فتنه بزرگ ..... ۲۹۴
- اشاره ..... ۲۹۴
- فتنه از نگاه قرآن ..... ۲۹۴
- فتنه از منظر سنت و روایات ..... ۲۹۷
- تحلیلی از سرشاخه های فتنه ..... ۳۰۱
- آتش فشان فتنه ..... ۳۰۵
- اشاره ..... ۳۰۵
- پادشاهی اموی ..... ۳۰۷
- پادشاهی مروانیان ..... ۳۰۸
- باز نمایش فتنه ..... ۳۱۰
- امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس ..... ۳۱۱
- مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس ..... ۳۱۲
- بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها ..... ۳۱۵

- ولایت محور وفاق امت ..... ۳۱۶
- فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس ..... ۳۱۸
- مقابله سقیفه با عترت و قرآن ..... ۳۲۰
۱. جفا به حریم امامت ..... ۳۲۰
- اشاره ..... ۳۲۰
- اوج سوگنامه سقیفه در بیان علی علیه السلام ..... ۳۲۹
۲. سقیفه، رویارویی با قرآن ..... ۳۳۱
- پرتو هفتم: غصب فدک ..... ۳۳۶
- اشاره ..... ۳۳۶
- تحلیلی بر جریان فدک ..... ۳۳۹
- اشاره ..... ۳۳۹
۱. فدک در آینه جغرافیا ..... ۳۴۰
۲. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۳۴۱
۳. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری ..... ۳۴۴
۴. پاسخ به شبهاتی درباره فدک ..... ۳۵۱
- پرونده سیاسی فدک ..... ۳۵۷
- اشاره ..... ۳۵۷
۱. بررسی دادرسی ..... ۳۶۰
۲. دادخواست های فاطمه علیها السلام ..... ۳۶۵
۳. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث ..... ۳۶۹
- داوری یا بیداد ..... ۳۷۶
- درآمد فدک ..... ۳۸۲
- انگیزه غصب ..... ۳۸۳
- فدک و سیاست های متضاد ..... ۳۸۹
- پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام ..... ۳۹۵
- حقیقت سوزی به نام مصلحت ..... ۳۹۹

- ۴۰۲ ..... پرتو هشتم: فراخوان فاطمه به پاسداری از حق
- ۴۰۲ ..... اشاره
- ۴۰۶ ..... اجلال رسول خدا در قرآن
- ۴۰۸ ..... هشدار حضرت زهرا علیها السلام به انصار
- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۱۲ ..... نبرد حزه
- ۴۱۸ ..... پرتو نهم: تبیینی از مرگ و معاد
- ۴۱۸ ..... اشاره
- ۴۲۰ ..... مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام
- ۴۲۰ ..... اشاره
- ۴۲۰ ..... نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان
- ۴۲۵ ..... نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی
- ۴۲۸ ..... نگاهی به مرگ و قیامت
- ۴۲۹ ..... سرمنشأ ایمان به معاد
- ۴۲۹ ..... اشاره
- ۴۳۲ ..... مراتب ایمان به آخرت
- ۴۳۳ ..... شاهراه شناخت معاد
- ۴۳۴ ..... مرگ، تحولی بزرگ
- ۴۳۶ ..... راز انکار قیامت
- ۴۳۷ ..... مرگ در تابش وحی
- ۴۴۰ ..... زندگی پس از مرگ
- ۴۴۰ ..... عالم برزخ
- ۴۴۴ ..... قیامت کبری
- ۴۴۵ ..... رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان
- ۴۴۶ ..... تجسم اعمال
- ۴۵۰ ..... تجسم اعمال از منظر حدیث

- ۴۵۱ ..... تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن
- ۴۵۱ ..... اشاره
- ۴۵۵ ..... افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن
- ۴۵۸ ..... افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی
- ۴۶۳ ..... بازگشت به سخنان یادگار نبوت
- ۴۶۴ ..... بشارت بهشت
- ۴۶۸ ..... نمایش بهشت در زلال حدیث
- ۴۷۰ ..... نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه
- ۴۷۶ ..... کتابنامه
- ۴۹۰ ..... درباره مرکز

## مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه جلد 3

### مشخصات کتاب

سرشناسه:عباسی، غلام علی، 1334 -

عنوان قراردادی:خطبه فدک. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور:مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه [کتاب]/مؤلف غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر:قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1390 -

مشخصات ظاهری:3 ج.

فروست:انتشارات آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه ، 446

شابک:40000 ریال : ج.1 : 9-184-180-964-978 ؛ 150000 ریال : ج.2 : 5-351-180-964-978 ؛ 200000 ریال :

ج.3 : 0-372-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:ج.2 (چاپ اول: [1392]).

یادداشت:ج.3 (چاپ اول: 1393) (فیپا).

مندرجات:ج.1. توحید یا فروغ خداشناسی. - ج.2. نبوت، ولایت و فلسفه احکام. - ج.3. سقیفه، فدک، امامت، معاد

موضوع:فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک -- نقد و تفسیر

موضوع:الهیات

شناسه افزوده:فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11ق. . خطبه فدک . شرح

شناسه افزوده:آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره:BP27/22ع/13م2 1390

رده بندی دیویی:297/973

شماره کتابشناسی ملی: 2423028

ص: 1

اشاره

مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه

مؤلف غلامعلی عباسی فردویی

ص: 2



تقدیم:

به ساحت ملکوتی اول مظلوم جهان

مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام

اجر و پاداش معنوی این اثر - اگر مقبول درگاه حضرت حق

واقع شود - نثار روح پدر و مادر بزرگوارم که زلال محبت و

دل دادگی به قرآن و عترت را در جانم جاری ساختند

و به همه ی شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه برادر

شهیدم علی اکبر رنجبر فردوئی.

ص: 3



سخن ما 13

پرتو اول: دادنامه

ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه 18

حسادت و دنیاگرایی 19

بازگشت از اسلام 20

بازگشت از ولایت 24

سال دهم نقطه عطف 26

ابلاغ ولایت 32

تثبیت ولایت 33

اجرای ولایت 36

زیر سقف سقیفه 38

علل و عوامل پیروزی سقیفه 45

فاطمه علیها السلام حقیقتی عرشی 49

محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت 54

ص: 5

پرتو دوم: پیام رسالت

افق اول: ابلاغ و انداز 59

افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت 65

زالال دین 66

اسلام یگانه دین الهی 67

انسان از منظر قرآن 69

آموزه های وحی 71

1. آفاق بی کران علم 71

2. تزکیه و تربیت 71

3. اقامه عدل و داد 72

4. آزادی انسان 72

5. همدلی و رفع خلاف 73

6. یادآوری و تذکر 74

7. دعوت به حیات و زندگانی 74

8. وحدت و همدلی 75

9. امنیت 76

10. اقتدار امت 77

ارکان اقتدار امت 77

الف) جزم صائب و عزم صالح 77

ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد 77

ج) قلب خدایی 78

د) پرهیز از فرومایگی 78

11. اسلام آفتاب اعتدال 80

12. اسلام منادی صلح جهانی 80

13. اسلام و تعالی و آرامش انسان 84

ص:6

بازتابش دین در تمدن‌ها 87

پرتو سوم: صبح ایمان

جنگ بدر در قرآن 89

آغاز نبرد 91

امدادهای غیبی 92

جنگ احد در قرآن 94

تبیین علل شکست از منظر قرآن 97

تعقیب دشمن 101

جنگ خندق (احزاب) در قرآن 103

غزوه احزاب در آینه وحی 105

فتح مکه و علل مؤثر در آن 109

طلیعه حرکت 111

حرکت برای فتح 112

حرمت مکه 114

پاسداشت قدس و حرمت مکه 116

بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام 119

جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام 119

پرتو چهارم: سیمای ولایت

آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام 129

1. جلوه‌هایی از جلال علی علیه السلام 130

الف) یورش به خانه وحی 130

ب) بدر 131

ج) احد 131

د) جنگ احزاب 133

ص: 7

ارزش ضربت علی علیه السلام 135

ه) جنگ خیبر 135

و) جنگ ذات السلاسل 137

ز) نبرد حنین 138

2. جلوه هایی از جمال علی علیه السلام 139

معادشناسی عارفانه 146

رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام 149

مشاهده فرشتگان 150

اوج شهود علی علیه السلام 151

علی علیه السلام تجلی صفات خدا 156

علم لدنی 162

علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا 165

علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا 168

علی علیه السلام مظهر هدایت الهی 170

علی علیه السلام مظهر حلم خدا 172

علی علیه السلام مظهر رحمت خدا 175

گستره فراگیر رحمت 176

تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت 177

علی علیه السلام بر ستیغ کرامت 178

علی علیه السلام مظهر سلام الهی 179

جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان 180



بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام 186

علی علیه السلام مظهر ولایت خدا 187

ولایت علوی 191

تابش آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام 196

ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام 199

تمثیل تجلی ولایت 200

ص: 8

ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل 200

غدیر، آینه ولایت خدا 203

غدیر، عید بزرگ ولایت 204

صیانت الهی 205

نامیدی کافران 209

آیا منافقان هم؟ 211

امامت از منظر روایات 213

جایگاه امام در بیان مولای متقیان 217

نمی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران 222

شخصیت قابل شناخت علی علیه السلام 228

بارش و تابش وحی 229

پرتو پنجم: ظهور نفاق

هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله 234

نفاق در قرآن 237

علل پیدایش نفاق 242

پیامدهای منفی نفاق 244

حزب قریش یا خانه نفاق 247

تجلی و تابش حق 252

پیامدهای سقیفه 254

الف - ویران ساختن بنیاد دین 254

دین حق و دین باطل 257

علل چهارگانه تبیین دین حق 258

یکتایی دین حق 260

امامت پاسدار و نگهبان دین 261

ب - دگرگونی در نظام رهبری 264

ج - بازگشت به جاهلیت 266

ص: 9

1. شیطان و نقش او از منظر قرآن 267

2. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام 268

پرتو ششم: فتنه بزرگ

فتنه از نگاه قرآن 271

فتنه از منظر سنت و روایات 274

تحلیلی از سرشاخه های فتنه 278

آتش فشان فتنه 282

پادشاهی اموی 284

پادشاهی مروانیان 285

باز نمایش فتنه 287

امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس 288

مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس 289

بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها 292

ولایت محور وفاق امت 293

فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس 295

مقابله سقیفه با عترت و قرآن 297

1. جفا به حریم امامت 297

اوج سوگنامه سقیفه در بیان علی علیه السلام 306

2. سقیفه، رویارویی با قرآن 308

پرتو هفتم: غصب فدک

تحلیلی بر جریان فدک 316

1. فدک در آینه جغرافیا 317

2. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله 318

3. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری 321

ص:10

4. پاسخ به شبهاتی درباره فدک 328

پرونده سیاسی فدک 334

1. بررسی دادرسی 337

2. دادخواست های فاطمه علیها السلام 342

3. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث 346

داوری یا بیداد 353

درآمد فدک 359

انگیزه غصب 360

فدک و سیاست های متضاد 366

پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام 372

حقیقت سوزی به نام مصلحت 376

پرتو هشتم: فراخوان فاطمه به پاسداری از حق

اجلال رسول خدا در قرآن 383

هشدار حضرت زهرا علیها السلام به انصار 385

نبرد حرّه 389

پرتو نهم: تبیینی از مرگ و معاد

مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام 397

نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان 397

نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی 402

نگاهی به مرگ و قیامت 404

سرمنشأ ایمان به معاد 405

مراتب ایمان به آخرت 408

شاهراه شناخت معاد 409

مرگ، تحولی بزرگ 410

ص: 11

- راز انکار قیامت 412
- مرگ در تابش وحی 413
- زندگی پس از مرگ 416
- عالم برزخ 416
- قیامت کبری 420
- رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان 421
- تجسم اعمال 422
- تجسم اعمال از منظر حدیث 426
- تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن 427
- افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن 431
- افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی 434
- بازگشت به سخنان یادگار نبوت 438
- بشارت بهشت 439
- نمایش بهشت در زلال حدیث 443
- نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه 445
- کتابنامه 451



خطبه «فدکیه» حضرت فاطمه علیها السلام منشوری الهی، آفتابی هدایتگر و بازتابش و ترجمانی از آیات قرآن کریم است. در حقیقت، یادگار نبوت با جلوه‌هایی از تجلیات وحی که از آینه حقیقت نمای جان آن حضرت می‌درخشید و مفاهیمی که از صقع ملکوت بر لوح ضمیر او نگاشته بود مخاطبان را پند و اندرز داد و هدایت نمود. آن حضرت در این سخنان، آیات قرآن را تفسیر کرد و حجاب نور از چهره عرشی این آیات برگرفت. او از سرچشمه وحی، رود نور جاری ساخت و آیات هدایتگر قرآن را فراروی مخاطبان قرار داد؛ قرآنی که کتاب هدایت است و در آیاتی به معرفی و بیان عظمت و حقانیت خود پرداخته است. در برخی از این آیات نکته‌هایی آمده که هر خردمند و صاحب تأملی را به ممتاز بودن قرآن کریم از دیگر کتاب‌ها و فکرها و الهی و آسمانی بودن این کتاب معتقد می‌سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف و ستودگی قرآن فرمود:

«الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ؛ (1) قرآن بعد از خداوند از همه کائنات برتر است».

و نیز فرمود: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ». (2)

در جایی دیگر فرمود: «الْقُرْآنُ غِنَى لَا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ». (3)

همچنین فرمودند: «الْقُرْآنُ مَادِبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبِهِ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ». (4)

ص: 13

1- (1) جامع الاخبار، محمد بن محمد الشعیری، ص 40؛ بحار الانوار، ج 92، ص 19.

2- (2) همان.

3- (3) همان.

4- (4) همان.

علی علیه السلام نیز قرآن را در آفاق «نهج البلاغه» به تجلیات سرمدی متجلی ساخته؛ همان گونه که امام سجاد علیه السلام نیز در زبور آل محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دارای معارف عجیب و پایان ناپذیر خوانده است و افق های برین و روشنی از آفاق ملکوتی این کتاب حکیم را، برابر چشم خرد اندیشمندان گشوده است. (1)

زلال این کوثر نور که مقدس ترین، الهی ترین، عقلانی ترین، انسان سازترین، هدایت بخش ترین، فردسازترین و جامعه پردازترین کتاب آسمانی است، خطبه فاطمی را لبریز ساخته و بانوی عظمی حضرت صدیقه کبری علیها السلام الهیات و معارف ربانی، ولایتمداری، امام شناسی، معاد باوری، عدالت محوری و فریاد علیه بیداد را از بطون موج و گنجینه علم «لندن» این کتاب حکیم، چون رودی از نور به سرزمین فرهنگستان اسلامی جاری فرمود تا شکوفه های فضیلت و پارسایی، حق بینی و حق شناسی و حق مداری، علی شناسی و ولایتمداری شکوفا گردد.

بدون شک، قرآن کریم و امام معصوم، دو چهره یک واقعیت و دو ظهور از یک حقیقتند؛ یعنی انسان کامل، قرآن ممثّل است و قرآن کریم، انسان کامل مدوّن. امام معصوم، قرآن عینی است و قرآن، امام علمی؛ امام قرآن ناطق و قرآن، امام صامت است. در واقع، این حقیقت، ظهور و تجلی حدیث شریف «ثقلین» و راز و رمز جاودانگی دین است.

از سوی دیگر، یادگار نبوت به مردم بیم داد و آنان را از فرجام بدعتی که آفریدند ترساند، چون او همانند پدر بزرگوارش بشارت دهنده و بیم دهنده است، تا شاید بار دیگر مردم به راه سعادت که همان عبودیت و بندگی خداست راه یابند به بیان دیگر، آن حضرت می خواستند حق به صاحب ولایت و آفتاب غدیر باز گردانده شود و اگر هم چنین اتفاقی نمی افتد آن حضرت به تکلیف الهی خود عمل کرده و نزد خدای متعال مأجورند.

باری، آن حضرت به پاسداشت صیانت و حراست از دین خطبه ای خواند تا این ودیعه الهی و موهبت آسمانی باقی و جاودانه بماند و شمس طالع دین، گستره حیات بشر را روشن نماید و فرصت بهره مندی از مواهب الهی را فراهم سازد تا آدمی با بهره گیری از دین و تمامی توانمندی های لازم به برترین جایگاه خود، یعنی مقام خلافت الهی در زمین، و عبودیت و عنایت در آسمان نایل گردد.

ص: 14

این برترین موهبت الهی همواره مورد تهدید جباران و نیز تحریف اربابان قدرت و نیرنگ بوده است. در واقع، انسان های برخوردار از دین در پرتو قدرت و عزت دین به جایگاهی می رسند که قدرت های طغیان گر همواره از آنها هراسناک اند و در مقام طرد و نفی آنان اقدام می کنند. اربابان قدرت، تمام توان خویش را در جدایی دین از عرصه حیات بشری به کار می گیرند و این فرموده قرآن شامل حال آنان است:

(وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ) 1 .

این پیکار مستمر و همه جانبه گاهی در لباس جنگ نظامی رخ می نماید و زمانی در کسوت فرهنگی و عقیدتی، یا دامن زدن به انحرافات و بدعت ها.

بدیهی است که مقابله در این کارزار به مراتب از نبرد در میدان نظامی سخت تر است. به هر روی دین نیز چون هر پدیده دیگر اوج و فراز و فرود و نزول دارد. از طرفی با قیام پیامبران و یاران آنان پیروز و فروزنده است و با غروب آنان ابر غربت بر آن سایه می افکند.

در روزگاری که حق مداران و خداپرستان پیروز و فاتح اند، دین با فروغ و طنین تمام در ذهن ها و زبان ها، در عقل ها و قلب ها در حرکت و حضور است. دین، دریایی خروشان و موج است که موج های آن صخره های بیداد و جهالت را می شکند. این مقوله آسمانی و آفتاب هدایت - که سابقه ای به امتداد تاریخ بشر و ادامه ای به استمرار جهان دارد - پیوسته بر چهره حق جویان نور می افشاند.

در دوران اوج و پیروزی دین است که فرشتگان و مؤمنان با سروش: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) 2 و (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) 3 این شکوه و جلال را جشن می گیرند. ولی آن گاه که نفاق و شیطان با هم یکی شدند و به نبرد با دین برخاستند و بوی نفرت انگیز فتح و ظفر آنان استشمام گردید، دین باوران و حافظان آن به یاری دین می شتابند و اگر سخنان آنان شنیده نشد، لاجرم زانوی غم در بغل گرفته به کناری می روند.

صدیقۀ شهیده این دفاع و یاری از دین خدا و ولایتمداری دینی را با تمام وجود انجام داد و در خطبه الهی خویش، این جهاد حماسی را جاودان و ابدی نمود. آن حضرت با کلام آسمانی اش حجاب نور از چهره همتایی قرآن و عترت - این دو یادگار پیامبر - برگرفت و هماهنگی این دو حقیقت ربوبی و میراث ماندگار نبوی صلی الله علیه و آله را مصباح هدایت مردم قرار داد، تا آنان تأملی کنند و از بی راهه بدعت و نفاق بازگردند. یادگار نبوت با انقلاب بزرگ فرهنگی و نهضت اشک 75 روزه خود، افق برین اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله را نشان داد و دانشگاه بزرگ معرفت و معارف شیعی را بنیان نهاد. بنابراین در ثنا و ستایش آن بانوی عرشی باید چنین گفت:.

« ففاطمه الزهراء قطب الاولیاء و العرفا و معراج الأنبیاء و الأوصیاء صدرها خزانه الأسرار و وجودها ملتقى الأنوار، فهی حلقة الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه ».

در پایان با سپاس از درگاه الهی به خاطر توفیق این خدمت، از حمایت های تولیت محترم آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام حضرت آیت الله سید محمد سعیدی دامت افاضاته، ریاست محترم پژوهشکده آستان مقدس جناب حجت الاسلام والمسلمین استاد دکتر احمد عابدی و معاونت ایشان حجت الاسلام والمسلمین علی اشرف عبدی و آقایان محمدرضا هوایی و محسن زند و کلیه دست اندرکاران امور چاپ قدردانی می نمایم.

نگارنده

ص: 16

حضرت فاطمه علیها السلام پس از تبیین توحید، نبوت، ولایت و فلسفه احکام، در جمع حاضران، دادگاهی به وسعت تاریخ اسلام برپا کرد و در آن، سقیفه و بنیانش را محاکمه نمود. آن حضرت ابتدا خود را معرفی کرد و سپس به طرح دعوی خود پرداخت. و چنین فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقُولُهَا عَوْدًا عَلَى بَدْءِي: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) 1 فَإِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ، وَأَخَا بَنِي عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، فَبَلِّغِ النَّذَارَةَ، صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ، مَاثِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا لِتَبَجِّهِمْ، آخِذًا بِكُضْمِهِمْ، يَهْتِمُّ الْأَصْنَامَ، وَيَنْكُثُ الْأَهَامَ؛ (1) ای مردم، من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است [او که قرآن چنین توصیفش می کند] همانا رسولی از جنس شما (نوع بشر) برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت می آید و بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رئوف و مهربان است. اگر او را بشناسید می بینید او پدر من است، نه پدر شما و برادر پسر عموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند، و آنان را از عذاب الهی

ص: 17

1- (2) بلاغات النساء، احمد بن ابی طیفور، صص 13 و 16؛ دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، ص 114؛ الاحتجاج، احمد بن ابی طالب الطبرسی، ج 1، ص 121؛ بحار الانوار، ج 29، ص 223؛ كشف الغمه، اربلی، ج 2، صص 202-222 با تفاوت در عبارات.

ترساند. فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست.

حضرت فاطمه علیها السلام با این بیانات، به طرح شکایت خود از سقیفه و بنیان آن می پردازد و بدعت ها و دگرگونی ها را محکوم می نماید و غضب خلافت و فدک را بر نمی تابد. بنابراین سیری در جریان سقیفه و عوامل پیدایش و پیامدهای منفی آن لازم و ضروری به نظر می رسد.

### ریشه ها و مبانی روانی - اجتماعی سقیفه

این حقیقت که بازگشت و ارتداد بنیان سقیفه از ولایت، ریشه در عدم دین باوری مردم داشت و عواملی چون حقد و حسد، عناد و دشمنی، ریاست و نژادپرستی و طایفه گرایی در پیدایش آن مؤثر بوده، انکارناپذیر است. به همان دلیلی که طوایفی از عرب، از اسلام روی برتافتند و سراغ پیامبران دروغین رفتند، مهاجر و انصار نیز از ولایت بازگشته، سخن از حاکمیت خاندان ها و نژاد و طایفه به میان آوردند و به بیراهه رفتند.

گویی این دو گونه ارتداد، هر دو از یک سرچشمه شوم جاری گشت. نگاهی به تاریخ صدر اسلام، به خصوص دهه اول هجری، این حقیقت را می نمایاند؛ به خصوص دوران پس از فتح مکه که نقطه عطفی در روند شکل گیری نظام سیاسی اسلام بود. با ورود مکه در اقلیم اسلام، قریش نیز اسلام را پذیرفت، گرچه این پذیرش در برخی افراد براساس صمیمیت و اعتقاد قلبی نبود.

پس از فتح مکه در سال هشتم، فرمان هجرت لغو گردید و مسلمانان در خارج از مدینه نیز می توانستند زندگی کنند. البته پیش از آن هم مسلمانانی در قبایل زندگی می کردند که ایمان خود را مخفی نگه داشته، نقش دیده بان های اسلام را ایفا می کردند.

به دنبال فتح مکه و شکست قطعی قریش و شکسته شدن بت ها در مکه و اطراف آن،<sup>(1)</sup> بسیاری از قبایل اطراف، اسلام را پذیرفتند و مردم فوج فوج به اسلام گرویدند؛ به گونه ای که سال نهم را «عام الوفود» نامیده اند.<sup>(2)</sup>

ص: 18

1- (1) المغازی، واقدی، ج 2، صص 870-871؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 417-431.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 559.

خداوند پیش از وقوع فتح مکه، این بشارت و خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرده و در پرتو آیات سوره نصر، خاطره شکوهمند پس از فتح را گزارش کرده بود. (1)

(چون هنگام فتح و فیروزی با یاری خدا فرارسد و در آن روز، مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل شوند). (2)

به هر روی، سال نهم و دهم، آفتاب اسلام سراسر جزیره العرب را روشن ساخت و قبایل، گروه گروه به اسلام پیوستند؛ تا جایی که هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر قبیله قابل ذکری در شبه جزیره بود که اسلام را نپذیرفته باشد.

جمعیت زیادی با حفظ ساختارهای قبیله ای، عرفیات اجتماعی و آداب و سنن ویژه جاهلی و با انگیزه هایی که عمدتاً ناستوار و غیرصمیمی بود به حوزه دارالاسلام وارد شدند و مدینه می بایست بر آنان حکمرانی کند. (3)

محور و اساس تعامل حکومت و طوائف مختلف، پذیرش اسلام از سوی آنان و ایجاد امنیت برای آنان از سوی حکومت بود. البته علاوه بر این می بایست آنان زکات اموال خویش را به مدینه می فرستادند. گرچه در مواردی رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده بود تا ابتدا فقرای همان منطقه از صدقات قبیله بهره مند گردند. علاوه مدینه خود را در برابر تعلیم و تربیت آنان نیز مسئول می دانست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال نهم و دهم کسانی را برای جمع آوری صدقات به سوی قبایل فرستاد. به علاوه افرادی را نیز برای آموزش قرآن و احکام نزد آنان اعزام نمود. از طرفی حاکمانی که بیشتر آنان از رؤسای پیشین خود قبیله بودند برای آنان معین کرد. از این رو این اقدامات را می توان آغاز شکل گیری دولت فراگیر اسلام در شبه جزیره دانست.

## حسادت و دنیاگرایی

از لحاظ ساختاری، یکی از مشکلات اساسی دولت نوپای اسلام، حسادت، دنیاگرایی و ریاست طلبی برخی از قبایل با نفوذ عرب بود. این قبایل اساساً پیروزی اسلام را، پیروزی

ص: 19

1- (1) المیزان، ج 20، صص 530-531.

2- (2) سوره نصر، آیات 1-2.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، «سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله» رسول جعفریان، ج 1، ص 633.

قبیله ای خاص (قریش) بر قبایل دیگر می دانستند. درست به همان صورت که زمانی برخی از قریشیان مطرح شدن اسلام از سوی بنی هاشم را بهانه ای از سوی این طایفه برای غلبه بر دیگر خاندان های قریش تلقی می کردند. (1)

## بازگشت از اسلام

اینک همان آتش، دامنگیر قریش گردید و برخی از قبایل که اسلام را وسیله ای برای غلبه قریش بر سایر طوایف می دانست در سال آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مخالفت با آن حضرت و دولت نوپای اسلام برخاست. از جمله این مخالفت ها شورش «أسود عنسی» در یمن و «مسيلمه» در بنی حنیفه و «طلیحه» در قوم بنی اسد و «سجاح» در بنی تمیم بود. البته، مسيلمه و اسود نامه هایی را به سوی پیامبر ارسال کردند که حاوی این گزارش و پیام است.

مسيلمه در نامه خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نگاشت: «أما بعد، من با تو در «امر» شریک شده ام، نصف زمین «ارض» از آن ماست، اما قریش قومی نیستند که به عدالت رفتار کنند». (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ نامه وی چنین مرقوم فرمودند:

«أما بعد، (... إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) 3؛ زمین از آن خداست و به هر آن کس از بندگانش که بخواهد واگذار می کند و عاقبت از آن پرهیزکاران است».

از این نامه روشن می گردد که افرادی مانند مسيلمه، پیروزی اسلام را پیروزی قریش می دانستند؛ حال آنکه قریش، خود از مخالفان اسلام بود و تا آن زمان در برابر اسلام قرار داشت و جنگ هایی را علیه اسلام مدیریت کرده بود. اسود عنسی نیز پرداخت زکات را برنمی تافت و آن را باج خواهی یک طایفه از طایفه دیگری می دانست.

ص: 20

---

1- (1) الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، ج 4، ص 187؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج 14، صص 91-92.

2- (2) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 300؛ طبقات الکبری، ابن سعد، ج 2، صص 37-38.



در نامه ای که او به فرستادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای جمع آوری زکات نگاشته، این موضوع، به خوبی آشکار است. او چنین نگاشت:

«آنچه از ما گرفته اید آن را به ما باز گردانید ما خود به آن سزاوارتریم و شما نیز به آنچه از آن شماسست سزاوارید».(1)

باری، حسادت، دنیاطلبی و طایفه گرایی به هم آمیخته شد و شعله فتنه را نمایان ساخت. با آشکار شدن بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجه الوداع، مخالفت ها آغاز شد(2) و بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شورش هایی که به عنوان ارتداد شناخته شد ظاهر گشت.

در ارتباط با مدعیان نبوت، علاوه بر عوامل یاد شده چون حسادت، رقابت و قبیله گرایی، یک انگیزه اساسی دیگر نیز وجود داشت و آن اینکه برخی از قبایل یا اشخاص بلندپرواز پنداشتند که اگر قرار باشد کسی با ادعای نبوت بر دیگر قبایل سروری کند، چرا ما چنین نکنیم؟ این حرکت منجر به آن شد که برخی ادعای نبوت کنند.

از سوی دیگر، بادیه نشین های عرب نیز که پس از فتح مکه یکی پس از دیگری مسلمان شدند، ایمان راسخ و استواری نداشتند. در حقیقت اسلام آوردن آنان بیشتر به آن دلیل بود که قدرت اسلام هر روز گسترش می یافت و هر لحظه ممکن بود مسلمانان به سراغ آنان بروند، بنابراین آنان باید راه جدید را حتی اگر موقت هم باشد بپذیرند. این در حالی بود که آنان نه به درستی اسلام را می شناختند و نه می توانستند به سادگی عقاید کهن جاهلی خویش را رها سازند.

همچنین مسئله پرداخت زکات نیز برای آنان مشکلی جدی بود. در اصل آنان این امر را نوعی باج گیری از سوی مسلمانان می دانستند.(3) مسلمانانی که اسلام بیش از پرده چشمشان عبور نکرده بود و معنا و مفهوم صحیح توحید و ایمان را درک نکرده بودند، در نگاه آنان، مسلمانان جز مردمی از قریش و اوس و خزرج کس دیگری نبودند، بلکه طوایفی بودند همانند طوایف آنان، پس از نظر آنان هر طایفه ای می توانست به چنین سروری و شکوهی نائل گردد.

ص: 21

1- (1) تاریخ طبری، ج 3، ص 229.

2- (2) تاریخ طبری، ج 3، صص 184-185.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، «تاریخ خلفا» رسول جعفریان، ج 2، ص 28.

اولین کسی که ادعای نبوت کرد اسود بن کعب العنسی است که در یمن دست به شورش زد و به نمایندگان پیامبر نوشت:

« إمسكوا علينا ما أخذنا من أرضنا؛ هر آنچه از زمین های ما گرفته اید به ما باز گردانید». (1)

وقتی این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت دستور داد تا به هر شکل ممکن او را به قتل برسانند. شورش اسود سه ماه به طول انجامید و در نهایت کشته شد. آنگونه که گفته اند فیروز نامی که نژاد ایرانی داشت و در یمن از طایفه «أبناء» بود، اسود عنسی را به قتل رساند. البته خبر کشته شدن او چند روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسید. (2)

مسيلمه بن حبيب از طایفه بنی حنیفه از دیگر مدعیان نبوت بود. او در سال دهم هجری، همراه بزرگان طایفه اش به مدینه آمد و اسلام را پذیرفت. (3) ولی پس از بازگشت، پندار پیامبری در سر داشت و به مردمان بنی حنیفه می گفت: «می خواهم بدانم که چگونه قریش نسبت به خلافت و امامت از شما سزاوارتر شده اند؟ به خدا سوگند که جمعیت آنان افزون بر شما نیست و از شما شجاع تر هم نیستند، سرزمین شما از آنان زیادتر است و از آنان ثروتمندتر هستید».

بدین ترتیب او ادعای نبوت کرد و این نامه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد:

« أما بعد فإني قد أشركت في الأمر وأن لنا نصف الأرض ولقریش نصف الأرض ولكن قریش قوم یعتدون ». (4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جوابش چنین نگاشت:

« بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد رسول الله إلى مسيلمه الكذاب السلام على من اتبع الهدى أما بعد، فإن الأرض لله... ». (5)

ص: 22

1- (1) تاریخ طبری، ج 3، ص 229.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 30.

3- (3) فروغ ابدیت، ج 2، ص 845.

4- (4) السیره النبویه ج 3-4، صص 601-600.

5- (5) سوره اعراف، آیه 128.

این نامه نگاری در اواخر سال دهم هجری بوده است. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینه بیشتری برای مسیلمه پیش آمد، تا جایی که توانست عده زیادی را در اطراف خویش جمع کند. او به تقلید از قرآن کلماتی را با نثر مسجع می ساخت و بر مردم عرضه می کرد. به علاوه، به مردم گفته بود که نماز صبح و عشا را بر آنان بخشیده است. (1)

سجاح، دختر حارث تمیمی نیز ادعای نبوت کرد. اما پس از ملاقات با مسیلمه با وی ازدواج کرد. گفته شده او مهریه سجاح را بخشودگی نماز صبح و عشاء قرار داد. در فتوح آمده است که چون سجاح نزدیک مسیلمه آمد گفت: اوصاف حمیده تو را شنیدم و تو را برگزیدم. آمده ام تا بر حکم تو شوم، تا زن و شوهر پیغمبر باشیم و به اتفاق یکدیگر عالم را مطیع و منقاد گردانیم.... مسیلمه گفت: در عوض مهر، نماز خفتن و نماز بامداد را از امت تو برگرفتم. (2)

البته فرجام کار مسیلمه نیز شکست و نابودی بود. او در جنگی سخت از مسلمانان شکست خورد و سرانجام کشته شد. جنگی که به روایت ابن اعثم در «الفتوح»، هزار و دویست نفر از مسلمانان که هفتصد نفر از آنان حافظ قرآن بودند به شهادت رسیدند. از این میان تعداد پنجاه و هشت نفر از مهاجر و انصار در جمع شهدا و سیزده نفر از آنان نیز از حاضران جنگ بدر بودند. (3)

به هر روی، آنچه انگیزه و عامل اساسی این فتنه های بزرگ بود، قبیله گرایی، حسادت و قدرت طلبی دنیاطلبان بود. این عوامل در گفته های مسیلمه به خوبی نمایان است. ساده لوحانی نیز که پیرو آنان شدند براساس همان نژادپرستی و عصبیت قبیله بود. وقتی که یکی از طرفداران مسیلمه از او پرسید آیا فرشته ای بر تو نازل می شود؟ گفت: آری، به نام رحمان. گفت: آن فرشته در نور است یا در تاریکی؟ گفت: در تاریکی. گفت: گواهی می دهی که تو دروغ می گویی، ولی به هر حال، دروغگوی یمامه (مسیلمه) از راستگوی حجاز (محمد) بهتر است. (4)

ص: 23

1- (1) موسوعه و النهایه، ج 6، ص 326.

2- (2) الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج 1، ص 26.

3- (3) همان، ص 40.

4- (4) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 599-601.

همان عللی که موجب ارتداد طوایفی از اسلام گردید و سبب شد تا طوایفی از اعراب بادیه نشین از اسلام روی برتافتند و دست به شورش زدند، به گونه ای دیگر سبب ارتداد مسلمانان از ولایت شد. عواملی مانند حسادت و کینه توزی، قبیله گرایی، عدم پابندی به اصول اسلام، قدرت و ریاست و جاه طلبی، سبب گردید تا تحولی آشکار در نظام رهبری اسلام رخ دهد و امت اسلامی گرفتار تحولی ارتجاعی و حرکتی واپسگرا شود!

در این میان، آنچه که موجب حیرت و تعجب است، این باور و پندار غلط برادران اهل سنت (1) - برخلاف متون روایی آنان - است که به گمان آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت، صحابه و تمامی کسانی که به نحوی درگیر این تحول بوده اند، پیرامون آینده این دولت و موضوع جانشینی، کمترین سخنی نگفته اند. آنان فقط حکایت کرده اند که ابوبکر در وقت مرگ خود گفت: «ای کاش در این باره از رسول خدا سؤال کرده بودم!». (2)

واعجب! آیا محمد صلی الله علیه و آله که آورنده کامل ترین شریعت آسمانی و فروزنده ترین آفتاب آسمان رسالت است، برخلاف سیره و آیین رسولان خدا عمل می کند؟ آیا این حضرت موسی علیه السلام نیست که به فرموده قرآن برای میقات چهل روزه، هنگام عزیمت از میان قوم خود، برادرش هارون را جانشین خویش معرفی می فرماید و خداوند این انتخاب را تأیید و در پرتو وحی، آن را جاودانه می سازد:

(وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي...);

با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات مبارکش هر زمان از مدینه برای جنگ بیرون می رفت برای اداره مدینه شخصی را برمی گزید!

شگفتا! سفری بزرگ و طولانی در پیش است و آیین محمد صلی الله علیه و آله می خواهد چون آفتاب بر همه عالم بتابد و زلال هدایتش بر سراسر جهان جاری شود؛ همان گونه که وعده خداست:

ص: 24

1- (1) ر. ک: الغدير، ج 1، تألیف علامه بزرگوار امینی «قدس سره».

2- (2) تاریخ طبری، ج 3، ص 431.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) 1

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش که دشمنی ها را می دانند و خود در ده ها میدان مبارزه حاضر شده اند و مشاهده کرده اند که در زمان حیات آن حضرت گروهی مرتد گشته و سر به شورش برداشته اند، نمی دانند که این دین و این امت، زعیم و رهبر می خواهد؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله این امت را بی رهبر رها می سازد؟

جداً جای تعجب است که این پیامبر رحمت و مهربانی و جمع اصحاب هیچ یک به فکر آینده اسلام و امت اسلامی نباشند! آن هم پیامبری که در سال ششم هجرت، همه سران کشورها و ممالک جهان را به اسلام دعوت می کند؟ آیا این ادعا معقول و منطقی و قابل پذیرش است؟

پس بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین خویش را برگزید و این همان سخن حق و منطق شیعه است. بنابر نقل ابن اسحاق، عموم مهاجر و انصار هیچ تردیدی نداشته اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام صاحب «امر» خواهد بود. (1)

آنچه مسلم است - علی رغم آنچه اهل سنت می خواهند بنمایانند - از دغدغه های اساسی و آرمان های بلند رسول خدا صلی الله علیه و آله و چهره های شاخص اصحاب، مسئله خلافت و جانشینی بود.

مگر ممکن است اعراب طایفه گرای ریاست طلب و در صدر آنان قریش، موضوع خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله برایشان مهم نباشد، هرگز. هنگامی که هنوز اسلام، بساط حکومت خود را نگسترده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حلقه محاصره مکیان بود، وقتی آن حضرت نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به اسلام فرا خواند، یکی از آنان به حضرت عرض کرد: اگر ما از تو پیروی کنیم و آن گاه که خداوند تو را بر مخالفانت پیروز کرد، آیا این «امر» پس از تو از آن ما خواهد بود: «أیکون لنا الامر من بعدک؟» آن حضرت پاسخ داد:

«ألا أمرٌ إلى الله یضعه حیث یشاء؛ (2) این امر در دست خداست؛ آن را هر کجا که بخواهد قرار می دهد.»

ص: 25

1- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 635 به نقل از الموفقیات، ص 580.

2- (3) تاریخ طبری، ج 2، ص 350.

از طرفی، فرهنگ ریاست طلبی در خون قریش جاری بود و آنان پیوسته بر سر شئونات کعبه و ریاست بر آن با هم نزاع و کشمکش داشتند تا جایی که مدام بر سر برتری و چیره شدن بر یکدیگر با هم در نزاع و ستیز بودند.

به راستی چگونه ممکن است در طول دوره ده ساله هجرت هیچ کس در این باره سؤالی نکرده یا خود آن حضرت چیزی نفرموده باشد؟

آری، این موضوع در صورتی که پیامبر، تنها در نقش یک دعوتگر باقی می ماند و نه صاحب حکومت، معقول می نمود. ولی با توضیحاتی که گذشت روشن شد که آن حضرت دولتی پدید آورد و خود در رأس این دولت به ایجاد تشکیلاتی در جهت اداره عمومی مردم پرداخت.

## سال دهم نقطه عطف

آنچه پیرامون مسائل سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شده شامل دو مبحث است: یک قسمت مطالبی است درباره آنچه باید صورت می گرفت و مورد نظر رسول خدا بود و قسمت دوم، مطالبی پیرامون آنچه در واقع صورت گرفته و نقطه مشترک این مباحث، اقداماتی است که برای تبدیل حقیقت به واقعیت صورت گرفته است. (1)

به هر روی، تحلیل جامعه اسلامی، به خصوص مدینه، در آن ظرف زمانی، ریشه های ارتداد و بازگشت مردم را از ولایت علی علیه السلام روشن می نماید.

همچنین ترکیب سیاسی جامعه مؤمنین در مدینه و در سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت بود از اکثریتی از انصار که ساکنان بومی مدینه به شمار می آمدند، و گروه اقلیت، اما قدرتمند و متنفذ مهاجران که برخی از مکه و تعدادی از نقاط دیگر به مدینه مهاجرت کرده و در آن سکونت گزیده بودند.

در سال های نخست هجرت و تا زمان فتح مکه، ضرورت مبارزه بر ضد کفار، آنان را با یکدیگر پیوند داده بود، ولی پس از فتح مکه و گسترش اسلام در میان قبایل و رفع خطر از سوی کفار، جامعه جدید متوجه مسائل درونی خود گردید و این آغاز رقابت ساکنان قدیمی شهر با مهاجران از راه رسیده بود. (2)

ص: 26

---

1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 635.

2- (2) همان.

اعراب قبیله گرا، باز در مقابل هم قرار گرفتند و قحطانیان مدنی از یک سو و عدنانیان مکی از سوی دیگر، در کمین یکدیگر نشستند. البته رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو آموزه های وحی، غبارهای کینه و دشمنی را برطرف ساخته و میان مهاجر و انصار، عطر برادری افشاند. سر و شوحی این اخوت و مهربانی را گرامی داشته و فرمود:

(... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا)؛ (1)

(و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا دل های شما را به هم مهربان ساخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید).

اکنون می پرسیم آیا ممکن است دشمنی و خصومت ریشه دار چند صد ساله که چون میراثی از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد و فرهنگ قبیله و نژادگرایی که چون خون در عروق آنان جاری بود، به یکباره و به طور کلی فراموش گردد؟ هرگز این کینه های کهنه عربی چون آتش زیر خاکستر پنهان بود و اگر نفس و دمی از شیطان این خاکستر را کنار می زد، آن کینه ها زبانه می کشید.

در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی این تنور شعله ور می گشت؛ از جمله بعد از پایان جنگ بنی المصطلق، هنگامی که دو مسلمان، یکی به نام «جهجاه مسعود» از مهاجران و دیگری به نام «سنان جهنی» از انصار بر سر آب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. در این حال هر یک از آنان طایفه خود را به یاری طلبید و نتیجه این یاری طلبیدن این بود که مسلمانان مهاجر و انصار در صحرایی دور از مدینه به جان یکدیگر بیفتند و خون یکدیگر را بریزند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از این فتنه آگاه شد فرمود: «این دو نفر را رها کنید این طلب یاری و استمداد آنان بسیار نفرت انگیز و بدبوست» و به سان دعوت های دوران جاهلیت است. هنوز آثار فرهنگ شوم از دل اینان ریشه برنکنده است. (2)

همچنین در روز فتح مکه، سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می رفت هنگام ورود به مکه بانگ برداشت: «ألیوم یوم الملحمة، الیوم تستحلّ الحرمه؛ امروز، روز نبرد و خون ریزی است و امروز حرمت ها شکسته می گردد». اما رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 27

1- (1) سوره آل عمران، آیه 103.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 19، ص 283؛ فروغ ابدیت، ج 2، ص 575.

از این شعار بسیار ناراحت شدند و دستور دادند تا پرچم را از او بگیرند و سعد را از مقام فرماندهی عزل کردند. بنا بر نقلی، علی علیه السلام و بنا بر نقل دیگر، قیس، فرزند سعد پرچم را از او گرفت. (1)

در واقع، او به گمان خود می خواست دوره ریاست مکیان عدنانی را خاتمه یافته اعلام کند و شکوه و اقتدار انصار قحطانی را به رخ آنان بکشد.

همچنین پس از جنگ حنین و تقسیم غنایم در «جعرانه»، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم را تقسیم کرد، از خمس خویش به تازه مسلمانان غیر مدنی سهم بیشتری داد. در این حال، صدای اعتراض انصار برخاست و سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله با سخنان دلنشین خویش مبنی بر آنکه اگر مردم مکه، غنایم بیشتری می برند، در عوض رسول خدا صلی الله علیه و آله با شما خواهد آمد آنان را آرام کرد:

«ألا ترضون یا معشر الانصار أن یدهب الناس بالشاه و البعیر و ترجعوا برسول الله إلی رحالکم؟» (2)

به هر روی، این نگرانی تا بدانجا بود که انصار بلافاصله پس از شنیدن خبر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به تشکیل سقیفه زدند. این شتاب زدگی و اضطراب، ریشه در همان خصومت کهنه قحطانی و عدنانی داشت.

گذشته از رقابت و مقابله ساکنان قدیمی مدینه (انصار) با مهاجران، انصار نیز خود مسائلی داشتند که عمده ترین آن، رقابت های سنتی اوس و خزرج بود. از این گذشته در میان خود خزرجیان و بین عموزاده ها نیز رقابت و اختلاف وجود داشت.

از سوی دیگر، مهاجران نیز چون انصار دنبال همان رقابت و ریاست بودند. مهاجرین، از جمله قریش و جمعیت زیادی از سایر قبایل عرب، به لحاظ پیوند خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعیتی برتر داشت، ولی آنان نیز گرفتار پراکندگی بودند. قریش در طول سال های هجرت و بعثت دچار تفرقه و تشتت بود. برخی از آنان بارها با اسلام جنگیده بودند. حتی پیش از ظهور اسلام، میان بنی هاشم و بنی امیه رقابت های اساسی وجود

ص: 28

---

1- (1) فروغ ابدیت، ج 2، ص 730.

2- (2) السیره النبویه، ج 3-4، صص 498-499.



داشت، گرچه پیدایش نبوت در میان بنی هاشم مزید بر علت شد و نه تنها بنی امیه، بلکه سایر تیره و قبایل مهم قریشی مکه را به حسادت وا داشت. این حسادت تا به حدی بود که رسماً به نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می کردند و کسان دیگری را مستحق نبوت می دانستند. (1) به همین دلیل، اکثریت قریش و به تعبیر بهتر بنی امیه و برخی از هم پیمانان آنها مانند بنی مخزوم در مقابل اسلام ایستادند. البته این عده به همراه نماینده خود ابوسفیان، پس از فتح مکه و فقط به خاطر مصالح وقت، اسلام را به ظاهر پذیرفتند. این دسته را در فرهنگنامه اسلام «طلقاً» نامیدند؛ همان نامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان برگزید. (2)

به هر روی، عداوت و دشمنی، کینه توزی، قبیله گرایی و حسادت عرب فراگیر بود و همگان در این آتش می سوختند، ولی با کمال بی شرمی و گستاخی لبه تیز دشمنی ها متوجه بنی هاشم بود. آنان در آغاز بعثت، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسیار آزدند؛ به گونه ای که آن حضرت فرمود: «هیچ پیغمبری چون من آزار ندید».

آنان حتی اعجاز وحی پیامبر رحمت را سحر خواندند:

(فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (24) إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ)؛ (3)

(و گفت این به جز سحر و بیان سحرانگیزی هیچ نیست، این آیات گفتار بشری بیش نمی باشد).

همچنین آن حضرت را مجنون نامیدند:

(مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ)؛ (4)

براساس این آیه، خدای متعال این اتهام را رد می کند و می فرماید:

(تو به لطف و رحمت پروردگارت، عقل کامل و نعمت نبوت یافتی و هرگز دیوانه نمی باشی).

و نیز گفتند: چرا قرآن بر آن مرد بزرگ قریه مکه و طایف (ولید بن مغیره، عروه بن مسعود یا عتبه بن ربیع) نازل نشد. (5)

ص: 29

1- (1) سوره زخرف، آیه 31.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 637.

3- (3) سوره مدثر، آیات 24-25.

4- (4) سوره قلم، آیه 2.

5- (5) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 102؛ سوره زخرف، آیه 31.

از این گذشته، بر او سنگ جفا زدند و آن حضرت را در شعب ابی طالب تحریم و تبعید و محاصره نمودند. سرانجام وقتی همگان اراده قتل او کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. گرچه پس از هجرت نیز با او به جنگ و توطئه برخاستند و چه دشمنی ها که ابراز نکردند!

با این همه، آیات صبر و استقامت،<sup>(1)</sup> بر جان رسول اکرم جاری شد و آن حضرت را در مقابل همه بیداد و ستم ها صبور و مقاوم ساخت.

به هر حال، دشمنی نسبت به بنی هاشم نمایان بود تا جایی که در سال آخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله عباس عموی پیامبر به آن حضرت گفت: «یا رسول الله! قریش وقتی که به هم می رسند با خوش رویی و شادمانی با یکدیگر برخورد می کنند، ولی چون به ما می رسند چهره هایی را می بینیم که آنها را نمی شناسیم!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست ایمان در دل شخصی وارد نمی شود، مگر آنکه شما را به خاطر خدا و رسول او دوست بدارد».<sup>(2)</sup>

دلیل این دشمنی ها، افزون بر سوابق تاریخی پیش از اسلام، آن بود که در طی جنگ بدر و احد، شمار فراوانی از کفار قریش به دست علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه به قتل رسیده بودند. بنابراین ممکن نیست که این موضوع، واکنشی در افراد وابسته به آنها - با توجه به پیوندهای محکم قبیله ای و خاندانی - ایجاد نکرده باشد.

زمانی عثمان در عهد خلافت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده ای که چهره شان چونان طلا می درخشید».<sup>(3)</sup>

از این رو حضرت فاطمه علیها السلام نیز علت خصومت قریش را همین می داند و می فرماید:

« وَ مَا الَّذِي يَقْتُلُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟ يَقْتُلُوا وَاللَّهِ نَكِيرَ سَيِّفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نَكَالَ وَقَعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛ <sup>(4)</sup> سوگند به خدا با علی دشمنی کردند و او را

ص:30

---

1- (1) سوره احقاف، آیه 35؛ سوره ص، آیه 17؛ سوره غافر، آیات 55 و 77؛ سوره ق، آیه 39؛ سوره طور، آیه 48؛ سوره قلم، آیه 48؛

سوره معارج، آیه 5؛ سوره مزمل، آیه 10؛ سوره مدثر، آیه 7؛ سوره نحل، آیه 127.

2- (2) المعرفه و التاريخ، ج 1، ص 295؛ البدایه و النهایه، ج 2، ص 257.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 637.

4- (4) بلاغات النساء، ص 20.

برنگزیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند، دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد».

ابن ابی الحدید نیز می نویسد: «قریش علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می دانستند و این خون ها گرچه برای اسلام ریخته شده، اما از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود»؛ واعلم أنّ کلّ دم أراقه رسول الله صلى الله عليه وآله بسيف علي عليه السلام. (1)

حقیقت مطلب همان است که در سخن علی علیه السلام آمده: «عرب، اسلام را فقط برای نیل به قدرت پذیرفت و اگر چنین نبود آن را قبول نمی کرد؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرُوبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْعُدْرِ...»؛ قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن بودند و آن را مخفی نگاه می داشتند، و این دشمنی و مکر سبب تحول و دگرگونی در رهبری نظام اسلامی گردید.

از آن حضرت سؤال شد: أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ تَرَكَ وَلَدًا ذَكَرًا قَدْ بَلَغَ الْحُلُمَ وَ آتَسَ مِنْهُ الرُّشْدَ...؛ اگر از رسول خدا پسری باقی مانده بود که برخوردار از رشد و بلوغ و درایت بود، آیا رهبری او را می پذیرفتند؟ قَالَ: لا، بَلْ تَقْتَلُهُ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا فَعَلْتَ...؛ هرگز رهبری او را نمی پذیرفتند، بلکه او را می کشتند، اگر مانند من عمل نمی کرد.

آنان فرمانبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می دانستند و نسبت به آن حضرت حسد می ورزیدند و از همان زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند که نگذارند خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد. اگر نبود اینکه قریش، نام اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله را وسیله ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای کسب عزّت و حکومت می دانست، هرگز حتی یک روز پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدا را عبادت نمی کرد. (2)

همین حقیقت در سخن امام سجاد علیه السلام نیز متبلور است. آن حضرت فرمود:

« وَاللَّهِ لَوْ تَمَكَّنَ الْقَوْمُ أَنْ يَطْلُبُوا الْمُلْكَ بِغَيْرِ التَّعَلُّقِ بِاسْمِ رِسَالَتِهِ كَانُوا قَدْ عَدِلُوا عَنِ نُبُوتِهِ ؛ (3) به خدا سوگند! اگر آن گروه می توانستند سلطنت و ملک را بدون وابستگی به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دست آورند، همانا رسالت او را انکار می کردند».

ص: 31

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 300.

2- (2) الحکم المنثور، ابن ابی الحدید، ص 31.

3- (3) کشف المحجّه، سید بن طاووس، ص 72.

علی رغم همه دشمنی و حسادت‌ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال آخر زندگانی خود با انجام سه رخداد بزرگ، در اعلام و تثبیت ولایت و پیشوایی علی علیه السلام کوشید و پرده از رخسار امامت آن حضرت برگرفت.

نخستین رخداد آسمانی واقعه غدیر است. متن واقعه مورد قبول اکثریت محدثان و مورخان اسلامی است، حتی مورخی چون طبری که در تاریخ کبیر خود یادی از این رخداد نکرده، بعدها کتابی مستقل، با عنوان «طرق حدیث ولایت» نگاشت که تا قرن هشتم هجری در دست برخی از عالمان بوده است. (1) ابن کثیر روایت غدیر را از متن «کتاب الولایه» طبری نقل کرده است، (2) ولی این کتاب متأسفانه هم اکنون در دسترس نمی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور خدای متعال که فرمود: (3)

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) 4 و با امید و نوید (وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ) آفتاب امامت را نمایان کرد و شمس جمال علی علیه السلام را بر مشرق دستان مبارکش به نمایش گذاشت و با طنین « من كنت مولاه فعلى مولاه » وادی غدیر و بستر تاریخ را لبریز از فروغ ولایت ساخت.

پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را اعلام کرد، تمامی حاضران با آن حضرت بیعت کردند.

ده ها صحابی حدیث شریف غدیر را نقل کرده اند. (4) ولی با کمال تأسف باید گفت تعصبات برخی از اهل حدیث سبب گردید تا حدیث غدیر با تمام شهرتش در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم ذکر نگردد، این در حالی است که در این دو کتاب، ده ها حدیث وجود دارد که فقط یک صحابی آنها را نقل کرده است. (5)

ص: 32

1- (1) رجال النجاشی، ص 225، ش 591؛ الفهرست، شیخ طوسی، ص 150؛ تذکره الحفاظ، ذهبی، ج 2، ص 713.

2- (2) البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج 5، ص 213.

3- (3) الغدیر، ج 1، صص 214-229، تحت عنوان «الغدیر فی الکتاب العزیز».

4- (4) (5) الغدیر، ج 1، صص 14-61 مبحث «رواه حدیث الغدیر من الصحابه».

5- (6) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 638.

دومین حادثه ای که در دو ماه پایانی زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داد روایت معروف به واقعه «یوم الخمیس» یعنی رخداده روز پنجشنبه است. این رخداد بزرگ را همه مورخان و محدثان روایت کرده اند؛ از جمله بخاری در چند جای کتاب صحیح خود، همچون «کتاب العلم» و «باب قول المریض: قومو عنی...» آورده است. (1)

روایت از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إئتونی بداوه و بیضاء، اکتب لکم لن تضلوا بعدی أبداً؛ هلّم أکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعد...»؛ (2) کتاب و دواتی برایم بیاورید تا چیزی بنگارم که پس از من گمراه نشوید. در این میان عمر برخاست و گفت: آن مرد گرفتار تب شده و هذیان می گوید. کتاب خدا ما را کفایت می کند».

پس از این مخالفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری ندای اختلاف برخیزد».

بخاری و ابن سعد گزارش می کنند که ابن عباس در حالی که اشک چون سیل بر گونه هایش جاری بود می گفت:

«الرّزیه کُلّ الرّزیه؛ ما حال بین رسول الله و بین أن یکتب لهم ذلک الکتاب...»؛ (3) سرچشمه تمامی مصیبت ها همان نغمه شومی بود که با اختلاف و شلوغ کاری مانع از نوشتن کتاب توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و گفتند که آن حضرت هذیان می گوید».

وا اسفا! این تهمت در حالی است که خدای متعال در شأن پیامبرش فرموده:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (3) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (4) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (5))؛ (4)

(و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او چیزی غیر وحی خدا نیست، او را جبرئیل، همان فرشته بسیار توانا علم آموخته است).

ص: 33

1- (1) صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ج 1، صص 22-23؛ مکاتیب الرسول، ج 2، صص 618-626.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 2، صص 618-619.

3- (3) همان، ص 619.

4- (4) سوره نجم، آیات 3-5.

(... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (1)

(آنچه رسول حق دستور دهد بگیریید و قبول کنید، و هر آنچه نهی کند وانهید و واگذارید).

پیامبری که اطاعت و فرمانبری اش اطاعت خداست؛ از جمله در این آیات:

(الف) (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛ (2)

(ب) (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ)؛ (3)

(ج) (وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا)؛ (4)

(د) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...)؛ (5)

(ه) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...)؛ (6)

(و) (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...) 7.

اکنون به گمان عمر، این پیامبر عظیم الشان هذیان می گوید. او از اجرای فرمان آن حضرت ممانعت می کند و عجیب آنکه بعدها خود عمر بر کرده اش می بالد و افتخار می کند و می گوید:

رسول خدا در هنگام بیماری سر آن داشت تا به اسم او «علی» تصریح کند، ولی من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم؛ زیرا هیچ گاه قریش بر او اجتماع نمی کردند و اگر او بر سر کار می آمد عرب از سراسر نقاط مختلف به مخالفت با او بر می خاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد. (7)

ص: 34

1- (1) سوره حشر، آیه 7.

2- (2) سوره نساء، آیه 80.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 32.

4- (4) سوره حجرات، آیه 14.

5- (5) سوره نساء، آیه 13.

6- (6) همان، آیه 69.

7- (8). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 21.

عجبا! عمر نسبت به اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله دل سوزتر و نگرانی او بیشتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد به نام علی علیه السلام تصریح کند و خلافت را به نام او بنگارد، ولی عمر این کار را به صلاح اسلام نمی داند. به راستی او خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسلام آگاه تر می دانست؟! به راستی که مادر جوان مرده بر این پندار می خندد!

این چه توجیهی است؟ حقیقت آن است که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد حقی را بنمایاند و به نام علی علیه السلام تصریح کند، اصحاب باید کمک کنند تا خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده گردد.

مگر قریش با اصل اسلام به مخالفت برنخاست و با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی نکرد؟! مگر آنان این همه آزار و اذیت، سنگ پرانی و اهانت، تحریم و تبعید، تهمت و افتراء، نثار آن حضرت نکردند؟! با این همه، همین مؤمنین از مهاجر و انصار بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کردند و سرانجام شهد پیروزی چشیدند. پس اکنون نیز با کمک اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست خلیفه و جانشین باشد. اگر قریش و قبایلی به مخالفت برمی خاستند، مسلمانان همان گونه که به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند و آن حضرت را یاری کردند علی علیه السلام را نیز یاری می کردند. پس چرا مانع از نگاشتن نامه شدند؟

عجیب تر آنکه، همین شخصی که نسبت هذیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد منکر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و شمشیر از نیام برکشید و گفت: «هر کسی ادعای مرگ پیامبر را داشته باشد، او را خواهد کشت» (1).

عجبا! رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می گوید، ولی نمی میرد. به راستی سیاست چه بازی ها دارد؟ چرا او در این هنگام، منکر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می شود، ولی وقتی که ابوبکر می آید و آیه (إِنِّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) 2 را بر او می خواند قانع می شود. (2)

ص: 35

---

1- (1) انساب الاشراف، ج 1، صص 565-567.

2- (3) تاریخ طبری، ج 3، صص 408-409؛ طبقات الکبری، ج 2، ص 267.

به هر حال چراغ راه، سخن حضرت فاطمه علیها السلام است که فرمود:

و تَاللَّهِ، لَوْ تَكَافَرُوا عَنْ زَمَامٍ بَدَّهْ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُبْحًا لَا يَكْلَمُ خِشَاشُهُ...؛ (1) به خدا سوگند، اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاده بود یاری می رسانند، به آسانی ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد، چنانکه کسی زیانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان به روی آنان می گشود. اما نکردند و به زودی، خدا به کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهد فرمود. (2)

به هر روی، آنچه معقول و خردمندانه به نظر می آید، سخن ابوجعفر نقیب، استاد ابن ابی الحدید، پیرامون این وقایع و حوادث است. او می گوید:

صحابه و در رأس آنان عمر و ابوبکر، خلافت و زعامت جامعه را همچون نماز و روزه، از معارف دینی نمی دانستند و پیروی از «نص رسول الله» را در این موارد در صورتی که موافق نظر آنان نبود لازم الاطاعه نمی دیدند؛ سپس می افزاید:

«صحابه بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با توجه به مصلحتی که خودشان تشخیص می دادند ترک کردند». (3)

## اجرای ولایت

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق و اجرایی شدن موضوع جانشینی خود تصمیم گرفت تا شهر مدینه را هنگام رحلت خویش از چهره های مزاحم خالی کند تا امر امامت و جانشینی حضرت علی علیه السلام بر مقام و کرسی خود قرار گیرد، لذا آن حضرت تصمیم به اعزام سپاه اسامه به سمت شام گرفت.

ص: 36

1- (1) بلاغات النساء، ص 20.

2- (2) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سید جعفر شهیدی، ص 151.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، ص 83.



اعزام این سپاه درست در هنگام آغاز بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. فرمانده سپاه، جوانی به نام اسامه بود که هفده تا بیست سال داشت؛ در حالی که سپاه او ترکیبی از قدیمی ترین صحابه تا جدیدترین آنان بود. به روایت ابن سعد در طبقات، تمامی صحابه اعم از مهاجر و انصار آماده اعزام شدند که از زمره آنان ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح بودند. البته او و تمامی مورخان، نامی از علی علیه السلام به میان نیاورده اند.

با این حال، گروهی به کمی سن اسامه اعتراض کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و تأکید کردند که او لیاقت امیری لشکر را دارد. تجهیز این سپاه در 26 صفر، یعنی دو روز مانده به رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر در حالی که سخت بیمار بود مکرر می فرمود: «إنفدوا جيش اسامه» (1) با این حال، آنان از رفتن سستی کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد.

پرسش های قابل تأملی درباره تجهیز سپاه اسامه وجود دارد؛ از جمله:

1. چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه رحلت خود این لشکر را مجهز می کند و به سوی شام اعزام می دارد؟
  2. چرا ایشان آن همه تأکید می نمایند که سران اصحاب در جیش اسامه حاضر گردند؟
  3. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواهند که مدینه از سران اصحاب خالی باشد؟
  4. چرا جوانی کم سن و سال را به فرماندهی لشکر انتخاب می کنند و چون برخی اصحاب به کمی سن او اعتراض می کنند آن حضرت خشمگین می شود؟
  5. چرا از عمر و ابوبکر می خواهد که در جیش اسامه شرکت جویند؟
  6. چرا علی علیه السلام نباید در این جیش باشد و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه باقی بماند؟
- بدون شک، جواب همه این چراها یک پاسخ است و آن اینکه اصحاب از مدینه بیرون روند و به فرموده علی علیه السلام: «ولا يدفعنی دافع من الولاية و القيام بأمر رعیتہ من بعده»؛ (2) و آنان که مزاحم حضور علی علیه السلام در عرصه خلافت هستند در مدینه نباشند تا امر امامت و پیشوایی آن حضرت استوار و ولایت آن حضرت تثبیت گردد.

ص: 37

1- (1) طبقات الکبری، ج 2، صص 189-190.

2- (2) بحار الانوار، ج 38، ص 173، ح 1.

باید توجه داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه های آخر عمر مبارک خود، چندین بار نسبت به حفظ اهل بیت در کنار قرآن توصیه فرمودند. از جمله این سفارش ها حدیث شریف ثقلین است که ابن سعد نیز آن را روایت کرده (1) و در میان جمیع فرق اسلامی متواتر است. آن حضرت، پس از بازگشت از غزوه طائف نیز مردم را جمع کرد و پیرامون اهل بیت خود علیهم السلام سفارش های لازم را نمود. (2)

### زیر سقف سقیفه

سیری در تحولات سال دهم و دو ماهه سال یازدهم هجری و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله روشنگر این حقیقت است که آن حضرت از تعارضات و بحران سیاسی مدینه و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، پس از رحلت خویش بسیار نگران بود.

وقوع حوادث بعد از رحلت و تحول در نظام خلافت، این هراس رسول خدا صلی الله علیه و آله را تأیید و تبیین نمود.

البته تحلیل درست این رخدادها که در ارتباط با رهبری نظام روی داد بدون توجه به ساختار اجتماعی و جناح بندی های موجود در مدینه آن روز، ممکن نیست.

گروه مهمی از مردم مدینه، انصار بودند که از جریان فتح مکه به این طرف در اندیشه مشکلات پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و نگران آینده خود بودند. آنان به دلیل ترسی که از تسلط قریش داشتند، بی توجه به بیعتی که در غدیر با علی علیه السلام کرده بودند - و شاید احتمال موفقیت او را نمی دادند - در سقیفه اجتماع کردند.

حباب بن منذر، یکی از سران انصار در سخنان خویش در سقیفه، انصار را برتر از قریش دانست و چنین گفت: «این شمشیر انصار بود که اسلام را پیروز کرده است». او خطاب به انصار گفت: «اینان (مهاجران) از فیء شما و زیر سایه شما هستند و جرأت مخالفت با شما را ندارند».

از سخنان حباب چنین به دست می آید که آنچه انصار را به این اقدام نسنجیده واداشت، ترس همراه با رقابت در برابر قریش بوده است.

ص: 38

---

1- (1) طبقات الکبری، ج 2، ص 194.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 1، ص 641 به نقل از: المعرفه و التاريخ، ج 1، ص 283.

از سوی دیگر، چند نفر از مهاجران که در دو هفته پایان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به اقدامات مشکوکی زده بودند با شنیدن اجتماع سقیفه، به سرعت به آن محل رفته، به بحث و گفت و گو با انصار پرداختند. خبر این گفت و گوها را خلیفه دوم بعدها ضمن خطبه ای در مدینه بازگو کرد.<sup>(1)</sup>

ابن اعثم در گزارش خود پیرامون سقیفه چنین می نگارد:

پیش از آمدن مهاجران به سقیفه، میان انصار بحث و گفت و گوی فراوانی شد. یکی از انصار گفت: شخصی را برگزینید که قریش ملاحظه هیبت او را بکند و انصار از او ایمن باشند. کسانی سعد بن عباد را پیشنهاد کردند. اسید بن حُضیر که از اشراف اوس بود به مخالفت برخاست. او گفت: خلافت باید در قریش بماند. دیگران بر ضد او سخن گفتند. بشیر بن سعد نیز از قریش دفاع کرد. عویم بن ساعده گفت: خلافت جز از آن اهل بیت نبوت نخواهد بود، همان جایی قرارش دهید که خدا قرار داده است.<sup>(2)</sup> اسید بن حُضیر از اوس و بشیر بن سعد، عموزاده سعد بن عباد اولین افراد انصاری بودند که در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند، البته از مهاجران بنا بر نقل عمر، فقط سه نفر در سقیفه بودند که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح از آن جمله اند.<sup>(3)</sup>

البته بعدها انصار از تسلط قریش ناراضی شدند. به روایت «زبیر بن بکار»، اوسیان می گفتند: اول بار بشیر بن سعد خزرجی بیعت کرده، و خزرجیان می گفتند: اول بار اسید بن حُضیر بیعت کرده است.<sup>(4)</sup> این رقابت برای ابوبکر شناخته شده بود و توانست از آن سوءاستفاده کند، لذا در همان سقیفه گفت: اگر خزرجیان به خلافت برسند اوسیان برنخواهند تافت و اگر اوسیان قدرت را در دست گیرند خزرجیان از آن نخواهند گذشت. بنابراین پیوسته میان آنان جنگ و خون ریزی خواهد بود. به هر روی، پس از بیعت بشیر بن سعد و اسید بن حُضیر، دیگران هم بیعت کردند؛ به گونه ای که نزدیک بود سعد بن عباد زیر دست و پا کشته شود.<sup>(5)</sup>

ص: 39

- 
- 1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، صص 15-16.
  - 2- (2) الفتوح، ابن اعثم، صص 3-4.
  - 3- (3) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 431؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325.
  - 4- (4) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 272.
  - 5- (5) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

به گزارش یعقوبی، عبدالرحمن بن عوف نیز در سقیفه بوده است. او چنین گزارش می دهد:

«وقام عبدالرحمن بن عوف متکلم فقال: یا معشر الانصار إنکم و إن کنتم علی فضل، فلیس فیکم مثل ابی بکر و عمر و علی...» (1).

این سخن نادرست است، زیرا آنچه یعقوبی از او نقل کرده مطلبی است که وی فردای آن روز در مسجد گفته است. او خطاب به انصار گفت: شما گرچه اهل فضل و بزرگی هستید، ولی در میان شما کسی همانند ابوبکر، عمر و علی علیه السلام نیست. در این وقت «منذر بن ارقم» برخاست و گفت: ما برتری کسانی که از آنها نام بردی انکار نمی کنیم، البته در میان این افراد کسی هست که اگر امر خلافت را مطالبه کند با او نزاع نخواهد شد و مقصود او علی بن ابی طالب بود. (2)

از گزارش واقدی به دست می آید که صحبت عبدالرحمن بن عوف با انصار پس از ماجرای سقیفه بوده است. قرائن زیادی نیز حکایت دارد که جز سه تن از مهاجران، شخص دیگری در سقیفه حاضر نبوده است. (3) بنابراین سقیفه بدون حضور بزرگان مهاجر و به خصوص بنی هاشم شکل گرفت و بدیهی است که اگر آنان در سقیفه حاضر بودند اتفاق غصب خلافت و تحول در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد. دلیل این حقیقت گفته یکی از انصار است، او گفت: اگر علی و بنی هاشم در خانه مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند و نگران مراسم دفن در خانه نشسته بودند کسی در خلافت طمع نمی کرد. (4)

بشیر بن سعد انصاری، - اولین کسی که در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد - پس از شنیدن استدلال های علی علیه السلام به آن حضرت گفت: اگر مردم این کلمات را قبل از این از تو شنیده بودند هیچ کس بر تو اختلاف نمی کرد و همه با تو بیعت می کردند، جز آنکه تو در خانه نشستی و مردم گمان کردند که تو نیازی به خلافت نداری! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «ای پسر سعد! آیا می بایست جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه رها کرده، برای خلافت به منازعه با مردم برمی خاستم؟»

ص: 40

1- (1) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 83.

2- (2) همان.

3- (3) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 18 (پاورقی).

4- (4) کتاب الرده، محمد بن عمر واقدی، صص 45-46.

ابوبکر نیز گفت: اکنون با من بیعت شده، و اگر می دانستم تو مایل به خلافت هستی به دنبال آن نمی رفتم. تو نیز آزادی بیعت بکنی یا صبر کنی تا در کارت تأمل نمایی، من تو را مجبور نمی کنم. (1)

عجبا! سیاست و ریاست چگونه انسان را دگرگون می سازد؟ آنان مسجد رسول خدا را که مرکز سیاست و هدایت امت اسلامی بود رها کردند و به کناری دور از مسجد و خانه فاطمه و علی علیهما السلام رفتند و بساط فتنه شوم خود را گسترده کردند. آنان باغ بنی ساعده را برگزیدند تا صدای آنان به گوش حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام نرسد و آنان بی خبر از توطئه سقیفه باشند، و اینک که خواسته خود را محقق ساخته و ردای خلافت را بر دوش افکنده اند، چنین می گویند!

استدلال های آنان در سقیفه نیز به طنز شبیه است، چون آنان به مسئله قرابت و خویشی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سن ابوبکر استدلال کردند، حال آنکه علی و فاطمه علیهما السلام خویشان رسول خدا بودند. آنان خطاب به انصار گفتند: عرب جز زیر بار ریاست قریش نمی رود و جز اطاعت و فرمانبری از این تیره را نمی پذیرد. (2) همچنین تأکید کردند که عرب نمی پذیرد که نبوت در یک خاندان و خلافت در خاندانی جز آن باشد. ابوبکر در سقیفه گفت: «نحن قریش و الائمه منا؛ ما از قریش هستیم و ائمه باید از میان ما باشد». (3)

اینجا ابوبکر در مقابل «انصار» عرب قحطانی می گوید باید رسالت و امامت و خلافت در یک خاندان باشد، چون رسالت در قریش بوده، پس باید خلافت نیز در همان خاندان باشد. ولی وارونگی در اندیشه و گفتار تا آنجاست که بعدها، چون علی علیه السلام به ابوبکر و عمر اعتراض کرد که چگونه به قرابت استناد کردید؛ در حالی که ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تریم؟ عمر گفت: عرب دوست نمی دارد که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد. (4) نبوت از آن شما بوده، اجازه دهید که خلافت از خاندان های دیگر باشد!

عجبا! آنجا که مصلحت و منفعت خود آنان اقتضا می کند، باید رسالت و خلافت در یک خاندان باشد، ولی اینجا که به ضرر آنان است، رسالت و امامت نباید در یک خاندان باشند.

ص: 41

1- (1) همان، ص 47.

2- (2) انساب الاشراف، ج 1، ص 582.

3- (3) همان، ص 583؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 38.

4- (4) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 19.

اینها در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به توحید فرا خواند و در پرتو وحی تلاش کرد تا با تکیه بر تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی ریشه این برتری طلبی ها را بخشکاند. از طرفی قرآن اعلام می کند:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى...؛ (1))

براساس این آیه، گرامی ترین مردم پرهیزکارترین آنان است.

بدون تردید در سقیفه، پس از کنار گذاشتن بیعت با علی علیه السلام رقابت قبیله ای آغاز شد و سرانجام با تکیه به برتری قبیله ای - که قریش به گمان خود داشت - و علی رغم محدودیت نفوذ آنان در مدینه آن روز و البته با استفاده از عناد و رقابت های داخلی انصار، ابوبکر به خلافت رسید. در این میان توجه به سن ابوبکر نیز در این انتخاب دخالت داشت، حال آنکه علی علیه السلام جوان بود.

باید دانست که در سقیفه پیرامون نحوه انتخاب خلیفه، شرایط و شایستگی های لازم او، هیچ گونه سخن محکمی از سوی هیچ کس ابراز نشد. آنچه از متن مذاکرات سقیفه و رویدادهای پیرامون آن گویاست، اینکه انصار، حکومت را حق خود می دانست، از سوی دیگر برخی از مهاجران (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) به سقیفه رفته، اظهار کردند که حکومت حق قریش است. حتی آنان به حدیثی نظیر «الائمه من قریش» استناد نکردند، بلکه فقط ابراز داشتند که عرب جز زیر بار ریاست این تیره نمی رود. از طرفی بزرگان بنی هاشم و کسانی مانند زبیر و طلحه در سقیفه نبودند.

بدین ترتیب باید گفت هیچ شیوه و شرایط شناخته شده ای برای انتخاب ابوبکر، جز معیارهای قبیله ای، یعنی استناد به برتری قریش و پیوند خانوادگی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سقیفه مطرح نشد. به ویژه باید دانست که قریشی بودن به هیچ روی، شرط شرعی خلافت دانسته نشده و حتی سال ها بعد، عمر، آرزوی زنده بودن «سالم» مولی حذیفه بن یمان را داشت تا او را به جانشینی خود انتخاب کند، با اینکه سالم به هیچ روی قریشی نبوده است. (2)

ص: 42

---

1- (1) سوره حجرات، آیه 13.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، صص 19-21.

کسانی هم بر این باورند که شرط قریشی بودن از قرن سوم، در فقه سیاسی اهل سنت مطرح شده است.<sup>(1)</sup>

به هر حال، آنچه به عنوان معیار انتخاب خلیفه مطرح شد، قریشی بودن و سن ابوبکر بود. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جوان ترین آنان، اسامه را که هفده سال داشت به فرماندهی لشکر اسلام منصوب کرد و از همه بزرگان اصحاب به خصوص ابوبکر، عمر و ابوعبیده، خواست تا در لشکر او حاضر شوند و فرمانش را اطاعت کنند. آنگونه که از برخی گزارش های تاریخی برمی آید در اندیشه ابوبکر، قریشی بودن و اشرافیت قریش اعتبار خاصی داشت. ابن عساکر می نگارد:

«زمانی پس از اسلام آوردن ابوسفیان، بلال و صهیب رومی و سلمان بر ابوسفیان طعنه زدند. ابوبکر برآشفت که با شیخ قریش و سید آن چنین می کنید؟ آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند و حضرت فرمود تا ابوبکر از کسانی که آنان را خشمگین ساخته بود عذرخواهی کند».<sup>(2)</sup>

پس از خاتمه جریان سقیفه، آنان از محل خارج شدند. بنا به روایت «براء بن عازب» آنان در کوچه ها به راه افتادند و به هر کس می رسیدند دست او را می گرفتند و به دست ابوبکر می مالیدند، چه آن شخص به این کار راضی باشد یا نه.

براء می گوید در این زمان بود که به در خانه بنی هاشم آمدم و گفتم با ابوبکر بیعت شد. آنان گفتند مسلمانان در غیاب ما چنین نخواهند کرد ما اولای به محمد صلی الله علیه و آله هستیم! عباس گفت: به خدای کعبه چنین کردند.

یعقوبی می افزاید:

«وكان المهاجرون والانصار لا يشكون في علي...؛ مهاجرین و انصار هیچ شکی درباره علی علیه السلام نداشتند».<sup>(3)</sup>

ص: 43

---

1- (1) تطور الفكر السياسي عند اهل السنة، ص 38.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 21.

3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

طبری و ابن اثیر نیز نقل کرده اند که: انصار یا جمعی از آنان در سقیفه گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی کنیم».(1)

به هر روی، زمانی که کار بیعت تمام شد عمر برخاست و درباره آنچه روز قبل درباره زنده ماندن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا مردن آخرین اصحابش گفته و در واقع درباره آن حضرت، ادعای مهدویت کرده بود، عذرخواهی کرد. او گفت وی بر این گمان بوده که حضرت باقی می ماند و کارها را سامان می دهد، ولی اکنون شاهد است که قرآن در میان آنهاست. البته این حکایت روشنگر آن است که آنچه مقصود و منظور عمر بود انجام شد و خلیفه مورد نظر او انتخاب گردید و در این باره دیگر مشکلی وجود نداشت.(2)

پس از انتخاب ابوبکر و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، کسانی با وی به مخالفت برخاستند و انتخاب او را مردود دانستند؛ از جمله این افراد علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، عباس و کسان دیگری مانند زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان، ابوذر، عمار، ابی بن کعب و براء بن عازب بودند. حتی هواداران ابوبکر در خانه ابی بن کعب رفتند، ولی او حاضر نشد در به روی آنان بگشاید.(3)

نقش اصلی در این ماجرا بر عهده عمر، ابوعبیده جراح، مغیره بن شعبه و خالد بن ولید بود. زمانی که عمر با شدت و جدیت برای گرفتن بیعت به در خانه علی علیه السلام آمد؛ امام بدو فرمود:

«امروز حرص تو بر امارت ابوبکر جز برای آن نیست که فردا در دسترس خودت قرار گیرد».(4)

ص: 44

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 325.

2- (2) تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، ص 22.

3- (3) سقیفه و فدک، ص 47؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 84.

4- (4) الامامه و السیاسه، ج 1، ص 29.



از مباحث گذشته روشن گردید که علل پیروزی بانیان سقیفه عبارت بود از:

1. توجه به حس قبیله گرایی و نژادپرستی عرب.
  2. اعلام برتری عدنانیان قریش بر انصار قحطانی.
  3. تحریک کینه و رقابت میان دو طایفه بزرگ اوس و خزرج.
- ابوبکر در سقیفه چنین گفت: «اگر خزرجیان بر این «امر» خلافت تسلط یابند اوسیان از آن نخواهند گذشت، و اگر اوسیان قدرت را به دست گیرند خزرجیان از آن نخواهند گذشت؛ در آن صورت پیوسته میان آنان جنگ و خون ریزی خواهد بود» (1).
4. حاضر نبودن اکثر مهاجرین و به خصوص بنی هاشم در سقیفه. گفته شد که فقط سه نفر از مهاجرین، یعنی ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در سقیفه حاضر بودند. (2)
  5. دشمنی عرب (قریش) با بنی هاشم و به خصوص با علی علیه السلام. چون سران کفر و شرک در جنگ های اسلامی به دست علی علیه السلام و حمزه کشته شده بودند. (3)
- این سخن عثمان است که به علی علیه السلام گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده ای که چهره شان چونان طلا می درخشید» (4).
- ابن ابی الحدید نیز می نگارد که قریش، علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می دانستند و این خون ها که به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیروزی و نصرت اسلام ریخته شده بود از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود؛ «وَاعْلَمَ أَنَّ كُلَّ دَمٍ أُرِقَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَيْفِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَسِيفِ غَيْرِهِ، فَإِنَّ الْعَرَبَ بَعْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَصَبَتْ تِلْكَ الدِّمَاءَ بَعْلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَهُ» (5).

ص: 45

1- (1) البیان و التبیان، ج 2، ص 298.

2- (2) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 431؛ طبقات الکبری، ج 3، صص 616 و 344.

3- (3) معرفه الصحابه، ابونعیم اصفهانی، ج 1، ص 301؛ نثر الدر، ج 2، ص 68.

4- (4) همان.

5- (5) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 300.

6. عمده اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در رأس آنان عمر و ابوبکر، بر این باور بودند که خلافت همچون نماز و روزه از معارف دینی نیست و پیروی از نص رسول الله را در این موارد، در صورت عدم تشخیص مصلحت، لازم الاطاعه و واجب نمی دیدند و به همین دلیل بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کردند؛ (1) یکی از آن نصوص، حدیث ولایت علی علیه السلام در غدیر بود. عمر، خود می گوید: «رسول خدا در هنگام بیماری می خواست تا به اسم علی تصریح کند ولی من از این کار ممانعت کردم». (2)

7. از مهم ترین علل کامیابی و پیروزی بنیان گذاران سقیفه، موضوع ارتداد جمعی از طایفه های عرب بود. این مشکل اصلی و اساسی فراروی مسلمانان قرار گرفت و فرصتی برای تثبیت خلافت ابوبکر شد. مسلمانان دلسوز هنگامی که مشاهده کردند از یک سو اصل اسلام از سوی گروه هایی از مدعیان نبوت و طوایفی که سر تمکین نسبت به اسلام و احکام اسلام را نداشتند، در خطر است و از سوی دیگر، منافقان در کمین نشستہ آماده براندازی اسلام و توطئه چینی بودند، ناگزیر از مسئله ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کوتاه آمدند. بنابراین چون اصل اسلام به خطر افتاده بود، در مقابل جریان سقیفه تسلیم شدند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به پاسداشت وحدت اسلامی صبر و سکوت را اختیار کرد.

واپسگرایی یا جاهلیت جدید

سیری در علل یاد شده، می نمایاند که فرهنگ اسلام و آموزه های وحی در عمق جان مسلمانان نفوذ نکرده بود.

در واقع، تنها گروه اندکی بودند که در سایه سار رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت گردیده و روحشان لبریز و مالا مال از محبت به خدا و احکام اسلام بود.

به بیان دیگر هنوز در جمع مسلمان، شعله نژادگرایی و قبیله پرستی روشن بود، با آنکه طنین وحی در کنار گوش آنان موج بود:

ص: 46

---

1- (1) همان، ج 12، صص 82-83.

2- (2) همان، ص 21.

(یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ (1)

(ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند).

قرآن، مکان و بلندمرتبگی را تنها در پرتو تقوا و پارسایی می شناسد، ولی هنوز این مردم از نژاد و قبیله می گویند.

با اینکه تعلیم و تربیت و حیانی، بر آنان باران مهربانی و عاطفه جاری ساخته، و مهاجر و انصار، اوس و خزرج، عرب و عجم، و همه مسلمانان را در پرتو وحی برادر دانسته و فرموده بود:

(فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) 2 و (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)؛ (2) به حقیقت همه مؤمنان برادر یکدیگرند، ولی مع الاسف آنچه در سقیفه مطرح گردید، رقابت و عناد، دشمنی میان اوس و خزرج، و قریش و انصار بود. آنان با یک حرکت واپس گرایی دوباره به فرهنگ جاهلیت بازگشتند:

(... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا)؛ (3)

(به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دل های شما الفت و مهربانی قرار داد و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید و حال آنکه در پرتگاه آتش بودید).

ده ها آیه قرآن مقام و معنویت جهاد و قتال در راه خدا را می ستاید و اجر مجاهدان و جنگجویان راه خدا را تبیین و تفسیر می نماید و قدس و شکوه و والایی مقام شهید و شهادت را اجر می نهد؛ ولی اینک این جایگاه رفیع، در نظر واپس گرایان، به ضد ارزش

ص: 47

1- (1) سوره حجرات، آیه 13.

2- (3) سوره حجرات، آیه 10.

3- (4) سوره آل عمران، آیه 103.

تبدیل شده، و علی علیه السلام به خاطر آنکه در جنگ های اسلام مبارزه کرد و سران کفر و شرک را به قتل رسانده محکوم است. او محبوب قریش نیست و به این دلیل نباید ردای خلافت را بر دوش او افکنند. این، همان حرکت ارتجاعی سقیفه است که نتیجه آن این شد که:

« اِسْتَبْدَلُوا وَ اللّٰهُ الذَّنَابِي بِالْقَوَامِ، وَ الْعَجْزَ بِالْكَاهِلِ ؛ (1) به خدا سوگند! سر را گذاشته به دم چسبیدند، پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند، نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند و تبه کاری خود را نیکوکاری می پندارند.».

از سوی دیگر، بسیاری از آیات قرآن بر پیروی و اطاعت محض از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد و پیروی او را اطاعت از خدا می داند؛ از جمله:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) 2

باری آیات قرآن، فوز و رستگاری، بارش رحمت خدا و ورود در بهشت را در گرو اطاعت از خدا و رسولش بیان می دارد، ولی صحابه نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، براساس اجتهاد و مصلحت اندیشی خود عمل می کردند.

خلاصه آنکه مبانی سقیفه و آنچه در آن گذشت با صدها آیه قرآن در جنگ و ستیز است، زیرا هیچ کسی در سقیفه نگفت آیات قرآن چه می گویند و دستور خداوند کدام است، عبودیت و بندگی، جهاد و علم، هجرت و سابقه در اسلام، نشان فاخر و برازندگی است هرکس به این اوصاف مزین است او باید ردای خلافت به دوش گرفته و بر مسند زعامت امت قرار گیرد، بلکه همه سخن از نژاد و برتری قریش، و رقابت اوس و خزرج بود.

ص: 48

به هر حال، آن حضرت طرح دعوا به مسجد آورد و کیفرخواست خود را ارائه کرد و سپس سقیفه و بنیان گذاران آن را محاکمه و محکوم نمود. در این دادنامه، سخنان فاطمه علیها السلام شیوا، بلیغ، گله آمیز، ترساننده و آتشین است. (1)

بانوی عصمت که شاکی است، نخست خود را معرفی می کند و می فرماید: « ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ ...؛ مردم من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است».

آن حضرت حقیقتی عرشی و ترجمانی از آیات قرآن است. مشکاه نور خدا (2) و کوکب دری شجره مبارکه (3) و شاخسار شجره طوباست. (4) او تجلی ایثار و بخشندگی (5) و فروغ تابناک آیه تطهیر (6) و مودتش اجر و پاداش رسالت است. (7)

فاطمه علیها السلام تربیت شده خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او آموزه های خداشناسی، حق مداری و دفاع از حقیقت را در پرتو وحی آموخت. آن حضرت جوهره والای عصمت و یگانه بانوی عالم هستی در معرفت و خداشناسی بود.

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها (8)

در شکم مادر انیس و همراز مادر بوده و با او سخن می گفت و غبار هجران از چهره مادر می زدود.

كانت تحدث أمها و أمها تكتمه إذا النبي دخلا

فقال يا بنت خويلد لمن تحدثين و البيت خلا

ص: 49

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 122.

2- (2) المیزان، ج 15، ص 141.

3- (3) کشف الیقین، ص 416.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 1، ص 480.

5- (5) همان، ج 2، صص 388 و 474.

6- (6) المیزان، ج 16، ص 318؛ شواهد التنزیل، ج 2، صص 15-172.

7- (7) شواهد التنزیل، ج 2، صص 227-255.

8- (8) . فاطمه الزهراء سرالوجود، ص 85.

نور فاطمه در ساق عرش تسبیح خدا می گفت و وجود مبارکش اشراق فیض سرمدی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف او فرمود: « لو كان الحُسن شخصاً لكان فاطمه...؛ اگر حسن و جمال الهی در سیمای شخصی مجسم می گشت، هر آینه در سیمای فاطمه بود.».

در پرتو خلقتش لطیفه و راز آفرینش آشکار گشت و در بهترین آفاق تجلی کرد و نورافشان شد. او نتیجه و عصاره خلقت و سرشت هاست. حقیقت کمال در وجود او ظاهر شد. آن حضرت جمال بدیع آفرینش بر این آسمان بود. در تابش او از آسمان سیمای حور ظاهر، و در تجلی آسمانی اش محور عقول بود، او ليله القدر قرآن بود که از سپهر قدس و عصمتش یازده قرآن ناطق نازل گردید. چون ليله القدر مقام و منزلتش جز بر پدر و همسر و فرزندان معصومش علیهم السلام معلوم نیست، بدون شک، شناخت مقام والایش، درک و تشریف به مقام رفیع ليله القدر است.

او محور پنج تن آل عبا و قطب آفرینش و هستی است.

لَأْتِيهَا قُطْبُ رَحَى الْوَجُودِ فِي قَوْسِي النُّزُولِ وَالصُّعُودِ

مهجه قلب عالم الامكان و بهجه الفردوس في الجنان

و مركز الخمسه من اهل العبا عينان من ماء الحياه و الحياء

بل وجهها الكريم وجه الباري و قبله العارف بالاسرار

روح النبي في عظيم المنزله و في الكفاء كفو من لا كفو له (2)

فاطمه علیها السلام گوهر تابناک قدس و پاکی از گنجینه پنهان آفرینش است که با فروغ وجودش واژه فضیلت تفسیر گردید. او از آسمان عظمت خدا و از افق پرفروغ ترین آسمای الهی تجلی کرد.

او مادر کلمات محکم خداوند است، و «خداگونه» ذاتش در غیب و ناپیداست.

ص: 50

1- (1) صدیقه شهیده، مقررّم، ص 27.

2- (2) همان، صص 45-46.

آن حضرت بر افق کرامت، ساطع، و خورشید فروغ و رخشندگی خود را از او دارد. او منشأ نور عالم انوار، و سرانجام طلوع خورشیدهاست. او کهربای جان و عقل ها و کعبه عرفان وصل هاست.

زهرای صلی الله علیه و آله کوثر خدا، جلوه جمال او و تفسیر جلال اوست؛ ادامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همتای علی علیه السلام و حصن محکم ولایت است؛ آموزگار مکتب شهادت، تلاوت بیداری، بهار سرشار دل های آشناست؛ اوج کمال زن است و اوج عروج انسان کامل؛ چشمه غدیر در باغ سبز او جاری شد و غدیری ها در دامن عصمتش به رویش رسیدند.

می خواهم به عشق نوشیدن قطره ای از جام ولایتش و برگرفتن نمی از یم وجودش، جلوه ای از جلوات و شمه ای از ملکاتش را به شهود گرفته، پرتوی از جمالش، آسمان جان بهشتیان را نورباران کند.

او که طنین فریادش همپای ضربت خندق است؛ او که در جغرافیای خانه گلی اش، تاریخ انسانیت تفسیر شد. او که در وسعت سینه سبز و پرسوزش، چگونگی دفاع از امام زمان خویش تحلیل شد؛ کسی که خورشید در تابوت او غروب کرد و فرشتگان به عشق دیدار او به سجده افتادند و با اشک هایشان راهش را تا خدا علامت گذاری کردند. به راستی چگونه می شود آن را که در دستش عصای موسایی و در نفسش روح مسیحایی و بر لبانش کلام محمدی است توصیف کرد؟<sup>(1)</sup> پس باید در ستایش از او چنین گفت:

«فطامه الزهراء (علیها السلام) قطب الاولیاء و العرفاء، و معراج الانبیاء و الاوصیاء، صدرها خزانه الاسرار، و وجودها ملتقی الانوار، فهی حلقة الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه».<sup>(2)</sup>

آن حضرت از زمره خاصان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالت و مصداق آیت های بلند معنی قرآن و از گنجینه های خدای رحمان بود و سخن جز به راست نفرمود.<sup>(3)</sup>

آن بزرگوار به زبان پدر «سیده نساء العالمین من الاولین و الآخین» بود و چون بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر می خاست و به وی خوش آمد می گفت، سپس دختر بزرگوارش را در مکان خود می نشاند و دستش را می بوسید. 4

ص: 51

---

1- (1) چشمه در بستر، مسعود پور آقایی، مقدمه با کمی تغییر در عبارات.

2- (2) فاطمه الزهراء ليله القدر، سید عادل علوی، ص 12.

3- (3) نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، خطبه 154، ص 152.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرمود: «فاطمه مانند سایر زنان نیست» (1) او محبوب ترین زنان نزد پیامبر بود و بوی بهشت را از او استشمام می کرد. (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها او را با عنوان «صدیقه» ستوده بود.

اینک خود آن حضرت می فرماید: «ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٍ؛ ... من فاطمه هستم». وقتی که فاطمه بودن آن حضرت ثابت شد، صدها نشان شرف و فضیلت ثابت می گردد، از جمله صدیقه بودن او ثابت می شود، پس هر چه می گوید صدق و حق است.

فاطمه علیها السلام در محضر آن جمع، بر این نام تأکید کرد، البته نامی که احدی از آنان با آن ناآشنا نیست. آنان همواره این نام مبارک را همراه با احترام فراوان از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند. آنان می دیدند که به هر مناسبتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساحت فاطمه را می ستود و رفتاری با او داشت که بدون شک برای آن مردم، چراغ هدایت بود. آن حضرت از پیش پای فاطمه بلند می شد سینه و پیشانی اش را می بوسید (3) و آن گاه می فرمود:

«هی بضعه منی و هی قلبی و روحی التي بین جنبی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ؛ (4) فاطمه پاره تن من است، او روح و جان من در درون سینه ام می باشد، هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است».

اینک حضرت صدیقه، با آن همه جلالت و عظمت سخن می گوید و همه او را می شناسند، در میان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی جز او فاطمه نبود، و هر آنچه القاب عرشی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نثارش کرده بود.

بنابراین با ابراز این نام که من فاطمه هستم نتیجه حکم دادگاه روشن بود. آفتاب آیه تطهیر، دهان نورافشان خود را گشوده بود و پرتوافشانی می کرد.

لطافت سخن فاطمه که فرمود من فاطمه ام، در این است که بنا بر گفته عایشه: «قالت: ما رأيتُ أحداً أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمه برسول الله...» (5).

ص: 52

1- (1) مسند فاطمه الزهراء، غفاری، ص 134.

2- (2) همان، صص 97 و 106.

3- (3) صحیح ترمذی، ج 2، ص 319؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 272؛ ادب المفرد، بخاری، ص 136.

4- (4) کشف الغمه، اربلی، ج 2، ص 177.



بر این اساس فاطمه علیها السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطابه و سخن بود. او می گوید من فاطمه ام، آن هم در مقابل آنانی که بار دیگر فرار در جنگ احد را تکرار کردند. همان گونه که در میدان احد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و فرار کردند، در سقیفه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، گریختند و راهی غیر از صراط مستقیم او برگزیدند، و به ارزش های اسلامی پشت کردند.

در آن میدان، دشمن فریاد زد: «محمد کشته شد» (1) و مسلمانان گریختند و اینک که محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرده، باز آن صحنه تکرار گردید؛ با آنکه قرآن هشدار داده بود:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...): (2)

(و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان درگذشتند. اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت، باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، خود را به زیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گزارد و در اسلام پایدار بماند البته خداوند جزای اعمال نیک به شکرگزاران عطا خواهد کرد).

قرآن گریز مسلمانان در میدان نبرد احد را چنین گزارش می دهد:

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرُّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ): (3)

(به یاد آرید هنگامی که روی به هزیمت گذاشته، چنان به دهشت می گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که پیغمبر هم که شما را به یاری دیگران در صف کارزار می خواند توجه نکردید تا به پاداش این بی ثباتی غمی بر غم شما افزود).

آری، در آن هنگام گریز، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «مسلمانان من رسول خدایم! به کجا می گریزید». در این میدان گریز مسلمانان از اسلام نیز فاطمه علیها السلام می فرماید: «منم

ص: 53

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3، ص 73.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 144.

3- (3) همان، آیه 153.

فاطمه، مسلمانان چرا از اسلام گریخته اید، چرا به ارزش های اسلامی پشت کرده اید، مگر قرآن نفرمود: مبادا در صورت شهادت یا مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله شما به جاهلیت باز گردید!» و افسفا که مردم از آموزه های وحی عبرت نگرفتند و در سقیفه، همان ارزش های دوران جاهلیت بار دیگر به عرصه آمد و به شکلی نو، تار و پود نظام اسلامی را شکل بخشید. همچنین می توان گفت سخن فاطمه علیها السلام را که فرمود: «أنا فاطمه» ملهم و گویای این باور دانست که هان! ای مردم، من فاطمه و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است، آیا در این حقیقت شما گرفتار شک شده اید؟ سبحان الله آیا انکار بدیهیات می کنید؟ گرچه دور از انتظار نیست، چرا که آفتاب غدیر از دیدگان شما محو گردیده و بر چنین مردمی چه باک است که حسب و نسب مرا نیز فراموش کنند! مردمی که پس از دو ماه یوم الله غدیر را به طور کلی به فراموشی سپردند، اگر امروز انکار کنند که من دختر محمد صلی الله علیه و آله هستم کار عجیبی نیست!

حضرت صدیقه در ادامه فرمود: «وَأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ پدرم محمد است»؛ کسی که بر آسمان نبوت، جهان افروز است و خداوند او را به نشان فاخر: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) 1 ستوده است.

### محمد صلی الله علیه و آله بر افق رسالت

بر یک افق، چهره رسولی می درخشد که در توصیفش فرمود:

وَأَشَدُّ هُدًى أَنْ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ، وَأَصَدَّ طِفْلاً قَبْلَ أَنْ يَبْتَعْتَهُ...؛ (1) گواهی می دهم که پدرم محمد بنده او و فرستاده خداست. پیش از آنکه او را بیافریند برگزید و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامش نامید که می سزید، و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند و در پس پرده بیم نگران، و در عدمستان سرگردان.

این سیمای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر افق نبوت است و فاطمه علیها السلام با چنین نگاه عرشی، رسالت پدر را توصیف می کند. از سوی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر فاطمه است و بدون شک عبارت «و ابی محمد» آن نگاه مهرمدار پدر را توصیف می نماید. زهرا صلی الله علیه و آله دختر رسول

ص: 54

خدا صلی الله علیه و آله، و رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مهربان اوست. فاطمه علیها السلام از همان آغاز کودکی یار و انیس پدر بود، به یاری او می شتافت و از آن حضرت محافظت می کرد. پس از رحلت حضرت ابوطالب که سنگ جفای قریش از همه سو رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشانه گرفت، فاطمه علیها السلام با آن سنین کم و با چشم گریان به یاری پدر می آمد و از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله غبار غم می زدود.

روزی به تحریک ابوجهل، کثافت های شتری را بر دوش آن حضرت ریختند. چون فاطمه علیها السلام آگاه شد به مسجد الحرام آمد و آن فضولات را از جامه پدر پاک کرد. (1) دشنام، زخم زبان، سنگ پرانی، دهن کجی، تهمت و افترا، حربه هایی بود که مشرکان قریش علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کار می بردند، و فاطمه علیها السلام شاهد همه این منظره ها بود. در این دوران، آن حضرت تنها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه یار و یاور و سرباز فداکار پدر بود، و جانشین عبدالله، عبدالمطلب، آمنه، ابوطالب و خدیجه در مهربانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون دلیل او را به لقب «ام ابیها» مزین نساخت. حضرت صدیقه از یک مادر شفیق به پدر مهربان تر و فداکارتر بود. در آن شرایط خاص، فاطمه علیها السلام هم دختر پدر بود و هم مادر او.

هرگاه دشمن خاکستر بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت فاطمه علیها السلام با آن که کودکی بیش نبود شتابان خود را به پدر می رساند و در حالی که چشمان کودکانه و مهربانش پر از اشک بود، خاکسترها را از سر و روی پدر پاک می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه می چسباند و اشک هایش را پاک می کرد و برای آرامش او می فرمود: دخترک عزیزم! گریه مکن که خدا حافظ و نگهبان پدر توست؛ «فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَيْكَ». (2)

در یکی از روزها قریش در حجر اسماعیل به بت ها قسم یاد کردند که هر کجا رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا کنند او را کشته، کارش را یکسره کنند، اما زهرا علیها السلام از این تصمیم آگاه شد، خود را به پدر رسانید و او را باخبر ساخت تا مراقب خود باشد. (3)

ص: 55

1- (1) انساب الاشراف، ج 2، ص 125.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 1 و 2، ص 416.

3- (3) بحار الانوار، ج 18، ص 60.

آن حضرت در طول زندگی همواره یار و مددکار پدر و در محضر آن جناب بسیار مؤدب و باوقار بود. هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او می آمد آن حضرت تمام قامت می ایستاد و مشتاقانه به استقبال پدر می رفت، آنگاه بر دست پدر بوسه می زد و عبا از دوش مبارکش برمی داشت و نعلین ایشان را در مکانی مناسب قرار می داد و پدر را به جای خود می نشاند. آن گاه پیش روی آن حضرت می نشست و هرگاه پدر، فاطمه علیها السلام را می خواند، ندای او «لییک» بود. (1)

فاطمه علیها السلام در جنگ ها نیز در کنار پدر بود، در جنگ احد، پس از انتشار خبر کشته شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با تنی چند از زنان شتابان به سوی احد آمد و فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود و چون پدر را با دندان شکسته و پیشانی مجروح یافت صورت پدر را شست و زخم پیشانی را درمان نمود. حضرت فاطمه پرستار پدر بود و زخم های آن حضرت را درمان می کرد. (2) بانوی عصمت، حتی شمشیر پدر و شوهر را شست و شو می داد.

وقتی در جنگ احزاب، مدینه در محاصره قرار گرفت، هر کس به اندازه توان خود جنگ را پشتیبانی می کرد.

در این میان، فاطمه علیها السلام نان می پخت و قسمتی از نیازمندی های مجاهدان را تأمین می نمود. در یکی از روزها که برای فرزندان خود نانی تازه آماده کرده بود نتوانست بدون پدر از آن استفاده کند، از این رو به خط مقدم جبهه نزد پدر شرفیاب شد و گفت: پدرجان! قرص نانی پخته ام، دلم آرام نگرفت که بدون شما میل کنم، آن را برای شما آورده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه مهربانش را به دخترش افکند و آن گاه با صدایی آرام و خسته گفت: «این اولین غذایی است که پس از سه روز، پدرت در دهان می گذارد». (3)

در فتح مکه، برای پدر خیمه ای برپا کرد و آب برای او آماده ساخت تا گرد و غبار را از تنش بشوید و رهسپار مسجدالحرام شود. (4)

به هر روی، علاقه فاطمه علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله محراب عبادتش بود. آن حضرت با طنین نام «ابی» روح رسول خدا صلی الله علیه و آله را شادمان می ساخت و همواره خوشنودی رسول

ص: 56

---

1- (1) همان، ج 43، ص 93.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 100؛ بحارالانوار، ج 38، ص 202.

3- (3) الطبقات الکبری، ج 1، ص 400.

4- (4) چشمه در بستر، ص 346.

خدا صلی الله علیه و آله را بر خود مقدم می دانست و بارها برای کسب رضایت او از غذا، لباس، پرده، گردن بند و حتی دست بند فرزندان گذشت و آنها را در راه خدا ایثار کرد. (1)

در نیایش ها و دعاهایش بعد از نماز، ساحت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می ستود و اوج اکرام و اعزاز آن حضرت را می نمود. (2)  
آن حضرت در رحلت جانکاه پدر فرمود:

« یا اَبَتاه! إنقطع بک الدنیا بأنوارها...؛ پدر جان! با رفتن تو نور دنیا رفته، و شکوفه هایش پژمرده گشته، هم اکنون روز تاریک است و از تاریکی هایش تر و خشک سخن می گویند؛ پدر جان! تا دیدار قیامت پیوسته بر تو اسفناکم، از آن لحظه جدایی، دیگر خواب به چشمم نرفته، و پلک های دیدگانم روی هم قرار نگرفته است». (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مهربانی به فاطمه علیها السلام را عبادت و موجب قرب به خدا می دانست و به همین دلیل فراتر از یک پدر به دخترش می نگریست. آن حضرت در نگاه عرشی خود به فاطمه، او را «حورا» می دید که در سیمای انسان تجلی کرده و وجودش را نمایشی از ملکوت بهشت می دانست و آنگاه اوج مهر و عاطفه را نثار فاطمه علیها السلام می کرد.

حضرت فاطمه با این کلام «أبی محمد» که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بود می خواهد به مسلمانان یادآوری کند که شما آفتاب مهربانی اش را بر من مشاهده می کردید و خود حاضر بودید که چگونه مرا می ستود و گرامی ام می داشت. او مرا می بویید و می فرمود از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم، فاطمه پاره تن من است و او روح من است که در میان سینه ام جاری است.

آری ده ها روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ساحت قدسی حضرت فاطمه را می ستاید و فروغ مهربانی پدر را به آن حضرت می افشانند.

فاطمه علیها السلام، یگانه محبوبه خدا و رسولش بود. البته رحمت رسول خدا، چون آفتاب عالمتاب است و بر همه مؤمنین، این رود نور جاری است؛ همان گونه که خداوند در ستایش پیامبرش می فرماید:

ص: 57

---

1- (1) سفینه البحار، ج 1، ص 231؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 81؛ چشمه در بستر، ص 211.

2- (2) فلاح السائل، ابن طاووس، صص 161-230.

3- (3) مسند فاطمه الزهراء، سید حسین شیخ الاسلامی، ترجمه حیدرعلی حیدری، ص 661.

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ)؛ (1)

(همانا رسولی از جنس شما (نوع بشر) برای هدایت خلق آمد که از فرط محبت و نوع پروری، فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او سخت بود و به آسایش و نجات شما بسیار حریص و به مؤمنان رؤف و مهربان بود).

در واقع حضرت زهرا به آنان گوشزد می کرد که این الگوی مهربانی و اسوه آسمانی، پدر من است نه پدر زن های شما، برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما. و چه نیکو نسبتی و چه شأن و مقام و منزلتی که شما مراعات آن نکردید!

فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود: « فَإِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ ... »؛ (2) اگر او را بشناسید می بینید او پدر من است نه پدر زنان شما».

همان گونه که خداوند می فرماید:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ... )؛ (3)

(محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است).

آن حضرت مبعوث شد تا با دو بال عقل و شرع شما را به کمال و تعالی برساند؛ استعدادهای شما را شکوفا سازد؛ بنای تمدنی بزرگ را پی ریزی کند؛ با فروغ علم و دانش و اخلاق راه های آسمان و زمین را بر مردم بگشاید؛ آنچه به مصلحت شماست به شما باز گوید و آنچه سود است به شما بنمایاند و از آنچه موجب ضرر است باز دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گستره اقلیم عقل را در معرض همگان قرار داد و افق های برینی را در پرتو وحی برای انسان ها گشود.

ص: 58

---

1- (1) سوره توبه، آیه 128.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13.

3- (3) سوره احزاب، آیه 40.

فاطمه علیها السلام در ادامه سخن خویش فرمود:

« فَبَلَّغِ النَّذَارَةَ، صَادِعاً بِالرَّسَالَةِ، مَا نِلاَ عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ...؛ (1) او رسالت خویش را به گوش مردم رساند و آنان را از عذاب الهی ترساند، فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت پرستان را در هم شکست».

فاطمه علیها السلام در این بخش از کلام خویش دو افق فراروی مردم گشود که در ادامه به تبیین آنها می پردازیم.

### افق اول: ابلاغ و انداز

خدای متعال به پیامبرش فرمان داد:

(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (1) قُمْ فَأَنْذِرْ)؛ (2)

(ای رسول! ای دثار بر خود پیچیده، قیام کن و مردم را بترسان).

بر این اساس، خدای متعال به پیامبرش دستور می دهد آیات قیامت و نشانه های آن را بر مردم تلاوت کن؛ فرجام نیک و بد آنان را در آینه معاد فرارویشان قرار ده؛ از اقوام گذشته و پیامبرانشان با آنان سخن بگو و آینه عبرت آن مردم را فراروی ایشان بگذار. ای پیامبر، برای آنان از عاد و ثمود بگو و از عذابی که بر آنان نازل گردید؛ از عذاب دوزخیان و سرنوشت ستمگران با آنان بگو و از جهنم و آتش گیره آن.

ص: 59

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13.

2- (2) سوره مدثر، آیات 1-2.

در حقیقت فاطمه علیها السلام فرموده است که پدرم آخرین رسول خدا بود که برترین نظام اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را برای مردم به ارمغان آورد. آن حضرت مردم فرورفته در گنداب جهل و شرک را نجات داد. در مکه 13 سال مردم را اندرز داد و از عذاب الهی ترسانند. در این سال ها، 86 سوره از قرآن بر آن حضرت نازل گردید که حاوی افزون بر پنج هزار آیه می باشد. پیام اصلی این مجموعه از آیات، معرفت و شناخت خدای یگانه متعال، شناخت انسان و نظام زندگی او، تعریف صحیح از فرجام زندگی انسان و مسئله معاد بود.

پیامبر عظیم الشان با فروغ آیات قرآن از چگونگی رستاخیز و مقدمات وحشتناک آن پرده برداشت و مردم را از آینده ترسناکشان آگاه ساخت و برای آنان از معاد و کیفیت برپایی آن فرمود:

(الْقَارِعَةُ (1) مَا الْقَارِعَةُ (2) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ (3) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (4) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (5))؛ (1)

(همان روز ترس و اضطراب، چگونه حالت آن (روز هولناک) را تصور توانی کرد! در آن روز سخت، مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند، و کوه ها از هیبت آن همچون پشم زده متلاشی گردد).

و نیز برای آنان قرائت فرمود:

(هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه درآید، و بارهای سنگین اسرار درون خویش را از دل خاک بیرون افکنند، آن روز محشر، آدمی گوید زمین را چه پیش آمده... در آن روز قیامت، مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد آن را خواهد دید، و هر کس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده آن هم به کیفرش خواهد رسید). (2)

و نیز اینکه:

(من شما را از آتش شعله ور دوزخ ترسانیدم، هیچ کس در آن آتش نیفتد مگر شقی ترین خلق). (3)

ص: 60

1- (1) سوره قارعه، آیات 1-5.

2- (2) سوره زلزله، آیات 1-8.

3- (3) سوره لیل، آیات 14-15.



(چنین نیست روزی که از زلزله پی در پی آن زمین به کلی خرد و متلاشی شود، و آن هنگام، امر خدا و فرشتگان صف در صف به عرصه محشر آیند، و آن روز جهنم را بیاورند و همان روز آدمی متذکر کار خود گردد، و آن تذکر چه سود به حال او بخشد؟ و گوید ای کاش در دنیا برای زندگانی ابدی امروزم کار خیری انجام می دادم، و آن روز بمانند عذاب انسان کافر هیچ کس عذاب نکشد). (1)

و نیز می فرماید:

(سپس روزی آنها را به آتش دوزخ درافکنند، و به آنان گویند این همان دوزخی است که تکذیب آن می کردید). (2)

همچنین این آیات:

1. آن گاه که صدای بلند به گوش همه خلق برسد، آن روز که هر کس از برادرش می گریزد، و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش، در آن روز، هر کس چنان گرفتار شأن و کار خود است که به هیچ کس نتواند پرداخت. (3)

2. پس چون آن واقعه بزرگ پدید آید، روزی است که آدمی هر چه کرده بیاد آرد، و دوزخ برای بینندگان آشکار شود، پس هر کس از حکم شرع خدا سرکشی کرد، و زندگی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست. (4)

3. ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده، آگاه ساختیم؛ روزی که هر کس هر چه کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز آرزو کند که ای کاش خاک بود. (5)

4. و کار آن کافران مغرور به نعمت و مال را به من واگذار و اندک زمانی به آنها مهلت ده، که البته نزد ما غل و زنجیر عذاب و آتش دوزخ برای کیفر کافران مهیاست، و طعامی که از فرط غصه و اندوه گلوگیر آنها می شود و عذاب دردناک بر آنهاست. آن روزی که از وحشت آن روز بزرگ، زمین و کوه ها به لرزه آید و تل ریگی شود و چون موج روان گردد. (6)

ص: 61

---

1- (1) سوره فجر، آیات 21-25.

2- (2) سوره مطففین، آیات 16-17.

3- (3) سوره عبس، آیات 33-37.

4- (4) سوره نازعات، آیات 34-39.

5- (5) سوره نبا، آیه 40.

6- (6) سوره مزمل، آیات 12-14.

5. سائلی از عذاب قیامت که وقوعش حتمی است از رسول خدا پرسید که آن عذاب چه مردمی راست؟ بدانند که بر فرقه کافران است و هیچ کس از آنان دفع نتواند کرد، که آن عذاب از قهر خدای مالک آسمان هاست... روزی که آسمان بدان عظمت چون فلز گداخته شود، و کوه های بدان صلابت، مانند پشم زده متلاشی گردد. (1)

6. و کافران گویند پس این وعده (قیامت و بهشت و دوزخ) اگر راست است کی خواهد آمد، این منکران قیامت، انتظار نکشند جز یک صبحه که همه را فرا گیرد. (2)

7. امروز در آن آتش به کیفر کفرتان داخل شوید، امروز است که بر دهان آن کافران، مهر خاموشی نهیم و دست های شان با ما سخن گوید و پاهایشان به آنچه کرده اند گواهی دهد. (3)

8. وای بر هر عیب جوی هرزه زبان، همان کسی که مالی جمع کرده و دائم به حساب و شمارش آن سرگرم است، آدمی پندارد که مال و دارایی دنیا عمر ابدش خواهد بخشید، چنین نیست، بلکه محققاً به آتش دوزخ سوزان درافتد، آتشی که چگونه تصور سختی آن توانی کرد؟ آن آتش را که خدا افروخته، شراره آن بر دل ها شعله ور است، آتشی که بر آنها از هر سو سخت احاطه کرده، و مانند ستون های بلند زیانه کشیده است. (4)

از طرفی انذار رسول خدا صلی الله علیه و آله لرزه بر اندام کافران می افکند و حلاوت اعجاز آمیز آیات قرآن موجب شگفتی آنان می گشت. ولید بن مغیره که از بزرگان اندیشمندان عرب بود و بسیاری از مشکلات عرب به دست او حل می گردید، وقتی مشرکان مکه، نفوذ و جذابیّت اسلام را مشاهده کردند نزد او رفتند تا پیرامون قرآن داوری کند که آیا این سخن سحر و جادو است، یا کهنات است یا خطبه و سخنرانی هایی است که شخص پیامبر ساخته است.

دانای عرب در این باره از آنها مهلت خواست تا نظر خود را پس از شنیدن قرآن بیان کند. او نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجر اسماعیل نشست و به آن حضرت گفت: «پاره ای از اشعارت را بخوان». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه می خوانم شعر نیست، بلکه کلام خداست که آن را برای هدایت شما فرو فرستاده است».

ص: 62

1- (1) سوره معارج، آیات 1-9.

2- (2) سوره یس، آیات 47-48.

3- (3) همان، آیات 64-65.

4- (4) سوره همزه، آیات 1-9.

ولید از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کرد تا قرآن را برای او تلاوت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز سیزده آیه از آیات آغازین سوره فصلت را تلاوت نمود. چون رسول خدا به این آیه رسید:

(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ)؛ (1) (اگر کافران از خدا روی بگردانند به آنها بگو من شما را از صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم).

ولید سخت بر خود لرزید و تمام موهای بدنش راست شد و بهت زده و متعجب از جای خود برخاست و راه خانه خود را پیش گرفت و چند روزی از خانه بیرون نیامد؛ به طوری که قریش او را به باد سخره گرفتند و می گفتند که ولید راه نیاکان خود را ترک گفته و راه «محمد صلی الله علیه و آله» را پیش گرفته است. (2)

طبرسی می گوید:

روزی که سوره «غافر» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای جذابی آن را می خواند. اتفاقاً ولید نزدیک آن حضرت نشسته بود و بدون توجه، آیات طلیعه این سوره را گوش داد:

(حم (1) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (2) غَافِرِ الذَّنْبِ...؛ (3)

(این کتاب از خدای قادر و دانا فرو فرستاده شده است، خدایی که بخشنده گناهان و پذیرنده توبه هاست، خدایی که مجازات او سنگین و نعمت او فراوان است، جز او خدایی نیست، سرانجام هر چیزی به سوی اوست، درباره آیات او جز کسانی که کافرنند مجادله نمی کنند...).

این آیات، حکیم عرب را تحت تأثیر قرار داد. هنگامی که «بنی مخزوم» دور او را گرفتند وی قرآن را چنین تعریف نمود:

من امروز از محمد سخنی شنیدم که از سنخ کلام انس و جن نیست؛ بلکه: «وَإِنَّ لَهُ لِحَلَاوَهُ، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَهُ، وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمِثْمَرٌ، وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمَغْدُقٌ، وَإِنَّهُ يَعْلُو مَا يَعْلَى؛ (4) شیرینی خاصی دارد و زیبایی چشم افروزی، شاخسار آن

ص: 63

1- (1) سوره فصلت، آیه 13.

2- (2) اعلام الوری، صص 27-28؛ بحار الانوار، ج 17، صص 211-222.

3- (3) سوره غافر، آیات 1-5.

4- (4) المعجزه الخالده، علامه شهرستانی، ص 66.

پرمیوه و ریشه های آن پربرکت است، سخنی است برجسته و هیچ سخنی از آن برجسته تر نمی باشد».

ولید این جمله را گفت و راه خود را پیش گرفت و قریش گمان کردند که او مسلمان شده است.

عتبه بن ربیعہ، نیز یکی دیگر از بزرگان قریش است که مجذوب آیات قرآن شده بود. در روزهایی که حمزه مسلمان شد، سراسر محفل قریش را غم و اندوه فرا گرفته بود و بزرگان قریش بیم آن داشتند که اسلام توسعه بیشتری بیابد. در آن میان عتبه گفت من به سوی محمد می روم و مطالبی را پیشنهاد می کنم شاید او یکی از آنها را بپذیرد و دست از آیین جدید بردارد. سران قریش نیز نظر او را پذیرفتند. او برخاست و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مسجد نشسته بود آمد و آن حضرت را با جمله هایی ستود. سپس اموری از قبیل ثروت، ریاست و طبابت را پیشنهاد نمود. هنگامی که سخنان او پایان یافت، آن حضرت فرمود: این آیات را گوش ده که پاسخ تمام پرسش های تو است:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حم (1) تَنْزِیْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (2) كِتَابٌ فُصِّلَتْ...)

رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات این سوره را خواند و چون به آیه سی و هفتم رسید، سجده کرد. پس از سجده رو به عتبه کرد و فرمود: «ای ابولید پیام خدا را شنیدی؟» عتبه به قدری مجذوب کلام خدا شده بود، که دست های خود را پشت سر نهاده و به آنها تکیه زده بود و مدتی به همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را نظاره می کرد؛ گویا قدرت سخن گفتن از او سلب شده بود، سپس از جای برخاست و به سوی سران قریش رفت.

سران قریش از قیافه او احساس کردند که وی تحت تأثیر کلام پیامبر اکرم قرار گرفته و با حالتی دگرگون بازگشته است. تمام دیدگان به صورت عتبه دوخته شده بود. سپس همگی گفتند: چه واقعه ای رخ داده است؟ او گفت:

به خدا سوگند کلامی از محمد شنیدم که تاکنون از کسی نشنیده بودم « وَ اللّٰهِ مَا هُوَ بِالشَّعْرِ وَ لَا بِالسَّحْرِ وَ لَا بِالْكَهَانَةِ ؛ به خدا سوگند نه شعر است و نه سحر و نه کهنانت». من صلاح می دانم که او را رها کنیم تا در میان عرب تبلیغ کند هرگاه پیروز گردد و ملک و ریاست و سلطنتی به دست آرد از افتخارات شما به شمار خواهد آمد و شما را نیز در آن بهره ای است و اگر در آن میان مغلوب گردد دیگران او را کشته اند و شما را نیز راحت نموده اند.

قریش رأی عتبه را به باد مسخره گرفتند و گفتند: «مسحور کلام محمد واقع شده است».(1)

صدها آیه دیگر نیز وجود دارد که از سیمای جهنم، زبانه های آن، آتش گیره و فرشتگان عذاب، زنجیرهای آتشین هفتاد ذراعی، غذای دوزخیان و نوشیدنی آنان پرده برمی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله این آینه آینده نما را فراروی مردم نهاد تا در آن بنگرند و غبار کفر و شرک و عصیان از چهره جان پاک نمایند و دل را به فروغ نور ایمان روشنی بخشند، و در دژ محکم و امن توحید وارد شوند و به زینت اسلام آراسته گردند.

آن حضرت با یاد خدا دل مؤمنان را آرام ساخت و از سوی دیگر، با تازیانه توحید و ذکر و یاد خدای یکتا، پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست که:

(وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...)(2)

براساس این آیه چون اهل ایمان، نزد مردم بی ایمان، خدا را به یکتایی یاد کنند، آن مشرکان از ذکر حق سخت ملول و دل تنگ می شوند.

## افق دوم: پرتوی از ره آورد رسالت

### اشاره

اینکه فاطمه علیها السلام فرمود: «صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ»،(3) بیان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و رخ نمایی از آفتاب اسلام است. این کلام نورانی، تبیین و ترجمانی از صدها آیه قرآن است که آفاق رسالت و گستره آن را روشن می کنند. طبق بیان قرآن کریم آن حضرت تبلیغ رسالت کرد و به آنچه بدان مأمور بود عمل نمود: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ). (4)

بر این اساس خداوند می فرماید:

قسم به خدای تو که از همه آنها سخت مؤاخذه خواهیم کرد، روزی از آنچه می کنند بازخواست می شوند، پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان

ص: 65

1- (1) السیره النبویه، ج 1-2، صص 293-294.

2- (2) سوره زمر، آیه 45.

3- (3) بلاغات النساء، ص 13.

4- (4) سوره حجر، آیه 94.

روی بگردان، همانا تو را از شرّ تمسخر و استهزاءکنندگان مشرک که چند نفر از اشراف قریش بودند محفوظ می داریم، آنانکه با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند... (1).

برای آنکه جایگاه رفیع رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اندکی نمایان شود، ابتدا به طور اجمال بحثی را درباره دین مطرح می کنیم.

## زال دین

دین الهی مجموعه ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده تا انسان در پرتو آن تعالیم، امیال خود را کنترل و آزادی خویش و جامعه را تأمین نماید. انسان خدا باور، چون خود را در پرتو ربوبیت ذات اقدس الهی می داند تلاش می کند با عمل به آیین الهی و استقامت و پایداری مقصود واقعی را دریابد. این رهیافتگی بدان جهت است که دین الهی به حقیقت انسان و نیازهای او توجه دارد و برنامه کامل و همه جانبه ای را برای تحقق انتظارات او ارائه می کند.

انتظار گاهی به معنای احتیاج و گاهی به معنای توقع است. انتظار به معنای احتیاج پیش از دین و دین باوری است؛ ولی انتظار به معنای توقع پس از پذیرفتن دین است. (2) همچنین انتظار، گاهی صادق است و گاهی دروغ. انتظار دروغ به تعبیر قرآن، همان «امنیه»، یعنی آرزوهای شیطانی است. (3)

به هر روی، انسان موجود تشنه ای است که عطش او را تنها دین ناب فرو می نشاند و به او سیرابی می بخشد. رجوع انسان به شوره زار علم گرای و نمک زار دین گریزی این تشنه را تشنه تر و به احتضار می کشاند. امروزه که بشر تمامی میدان ها و ساحت های انسانی را تا کرانه ها پیموده و به تعبیر برخی از دانشمندان غرب، بشر پایان جهان را به چشم خود دیده، ندای نیاز به دین و صدای حاجت به وحی را از عمق جانش می شنود و بانگ برمی آورد که تنها راه نجات، پذیرش وحی الهی و تمکین به ره آورد انبیاست. انسانی که تن و جان به دین سپارد و خود را خسرو آن شیرین و مجنون آن لیلی سازد، بهشتی در

ص: 66

1- (1) سوره حجر، آیات 92-95.

2- (2) انتظار بشر از دین، آیت الله حاج شیخ عبدالله جوادی آملی، صص 26-27.

3- (3) سوره نساء، آیه 119.

همین دنیا برای او برپا می شود که طراوت و شادابی آن، باصره جان و عطر دل انگیزش شامه دل را به وجد و سرور می آورد. البته مراد از دین، نه دین خرافی است و نه ادیان بشری و نه ادیان الهی تحریف شده بلکه مراد، دین اسلام است.

## اسلام یگانه دین الهی

اسلام دینی است که از وحی الهی سرچشمه گرفته و بر حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شده است. دینی است که از خرافه به دور و از تحریف مصون مانده است. دینی که به دلیل برخورداری از ویژگی های مخصوص به خود توانایی هماهنگی با پدیده های نو و زندگی این جهان را داراست.

اسلام، دینی است که از نقطه آغازین آفرینش انسان تا انجام هستی او در این عالم و عوالم دیگر او را تحت پوشش قرار داده و از لایه های روین تا طبقات نهانی وجود انسان را تحت شہر خود دارد و نیز چراغ راه او در همه ساحت های وجودی و حوزه های فردی و اجتماعی است. تصور انفکاک یا جدایی دین از حوزه های بشری پنداری باطل و بدون پشتوانه است، لذا باید با همه وجود آن را پاس داشت.

اسلام، کلید معمای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی همه روزگاران است، البته به شرط آنکه تفسیرهای دل خواسته و تبیین های انحرافی از آن عرضه نشود.

اسلام، دینی است جامع و کامل؛ به این معنا که ناظر به همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان است. در واقع زندگی دنیوی انسان را هدایت می کند و هرگونه دنیاگریزی را مردود می شمرد همچنین حیات معنوی او را تأمین می کند و زندگی مردم را به مکارم اخلاق می آراید.

اسلام، چراغ عقل را پرفروغ داشته و عقل را همان حجت باطنی تعریف نموده است و بین عقل و شرع رابطه ناگسستگی برقرار ساخته است. بنابراین هم آفتاب وحی در زندگی انسان فروزان است و هم چراغ عقل روشن.

اسلام، پاسخگوی انتقادات انسان هاست؛ بدین ترتیب که با چراغ روشن وحی و عقل، بصیرت و مهارتی را در انسان پدید می آورد که انتظارات حق را از باطل جدا می سازد و به انتظارات درست پاسخ می دهد. این بصیرت در پرتو دین الهی اسلام حاصل می گردد و این اسلام است که انتظارات و آرزوهای حق و صادق را از امیال و هوای نفسانی جدا ساخته و راه رسیدن به آرزوهای متعالی را روشن و هموار نموده است.

در پرتو معارف این مکتب، انسان خود را می شناسد و خویش را آینه معرفت به خدای یکتا قرار می دهد. او با کسب معرفت خدا و حکمت او، ضرورت نبوت را درک می کند و به فرجام مبارکی می اندیشد که غبار پوچی و بیهودگی را از رخسار آفرینش پاک می نماید.

این مکتب، انسانی را تربیت می کند که معتقد است او همواره در محضر خداست و خدا از او به او نزدیک تر و آگاه تر است، پس هر آنچه انجام دهد ضبط می شود و زوال ناپذیر است و نتیجه آن در آینده فراروی او قرار می گیرد. چنین انسانی هرگز به ظلم و احتکار و فساد و فحشا دست نمی یازد و خود را آلوده به گناه نمی سازد، چون روزی فراروی اوست که آموزش حسابرسی می گردد و بسیار سخت است؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً)؛ (1)

(ای رسول، از تو احوال و ساعت قیامت را سؤال کنند که چه وقت فرا خواهد رسید، پاسخ ده که علم آن نزد پروردگار من است. کسی جز او نداند آن ساعت در آسمان ها و زمین بس سنگین است، درنیابد شما را مگر به طور ناگهانی...).

خداوند متعال درباره اسلام می فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛ (2) (همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است).

و نیز می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)؛ (3)

(و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست).

همچنین می فرماید:

(فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ)؛ (4)

(پس هر که را خدا هدایت او خواهد قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند).

ص: 68

---

1- (1) سوره اعراف، آیه 187.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 19.

3- (3) همان، آیه 85.

4- (4) سوره انعام، آیه 125.



همچنین می فرماید:

(وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (1)

(و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم).

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می فرماید:

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا)؛ (2)

(ابراهیم نه بر آیین یهود بود و نه نصاری، بلکه او به دین حنیف توحید و اسلام بود).

به هر روی اسلام، دین سلم است؛ دارالقرار و آرامش است؛ خانه پاکی ها و پاکیزگی است و مقام تسلیم بودن در مقابل همه خوبی هاست؛ همان چیزی که خدای متعال مردم را به سوی آن فرا می خواند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً) 3

البته رسیدن به قله «سلم» و قلب سلیم، مخصوص پیامبران و اولیای خداست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به دینی فرا خواند که خورشید تابناکش گستره حیات بشری را روشن ساخت و فرصت بهره مندی از مواهب طبیعی و الهی را برای او فراهم نمود تا در پرتو این آیین و عمل به دستورات آن انسان به برترین جایگاه خود که مقام خلافت الهی در زمین و «عبودیت» و «عندیت» در آسمان است نائل آید و به تاج «کرّما» و لباس «احسن» آراسته شود.

## انسان از منظر قرآن

در ادامه بحث می طلبد که نخست انسان به عنوان موضوع دین که بارش انوار دین بر سرزمین جان اوست از نگاه قرآن تعریف گردد.

خداوند در قرآن انسان را سراسر فقر و نیاز دانسته و او را عین فقر و ربط وجودی می داند. او چون پرتوی است که به منبع لایزال نور خورشید وابسته است، و اگر آنی کند نازی، فروریزند قالب ها!

ص: 69

1- (1) سوره مائده، آیه 3.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 67.

تمام هستی او به حق وابسته است. آموزه وحی چنین بیان می‌کند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) 1 وقتی انسان خود را فقیر و عین ربط دانست، خدای غنی بالذات خود را می‌شناسد؛ همان گونه که فرمود: «من عرف نفسه، عرف ربه». (1)

از سوی دیگر، خدای متعال همین انسان را خلیفه خود دانسته و انسان برای شناخت چگونگی خلافت خود از خدا، باید او را بشناسد، زیرا شناخت خلیفه، بدون معرفت «مستخلف عنه» ممکن نیست. زیرا انسان، جانشین خدا در زمین است و تا معرفت خداوند حاصل نشود چگونگی خلافت از او معلوم نخواهد شد.

قرآن کریم، کتاب وجود انسان را در دو مقام تدوین کرده است: نخست از هویت انسان سخن می‌گوید و او را برخلاف تعریف منطقی «حیوان ناطق»، «حی متألّه» تعریف کرده؛ یعنی موجود زنده ای که حیات او در تأله وی تجلی دارد و تأله، همان ذوب شدن در ظهور الهیت است. (2)

این هویت انسان قابل تبدیل نیست، چون او در «احسن تقویم» و زیباترین صورت آفریده شده است؛ نه خداوند او را تغییر می‌دهد، چون به بهترین نگار آفریده شده و نه غیر خداوند او را دگرگون می‌کند، به دلیل آنکه قدرت بر چنین تغییری ندارد:

(لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) 4

قرآن، انسان را به گونه ای معرفی کرده که بدانند از کجا آمده و پس از این به کجا می‌رود و در فضای دنیا چه باید بکنند.

در مقام دوم، قرآن نسخه پرورش روح و درمان دردهای انسان است و چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی او را که حیات و تأله است و نیز راه رسیدن وی به کمالات وجودی را بیان می‌کند. همچنین در زمینه اسباب سهولت و صعوبت پیمودن راه و ویژگی های راهنما و راهزن راه، سخن می‌گوید. قرآن انسان را موجودی برخوردار از فطرت توحیدی و امانت دار الهی و دارای عقل و درک دانسته که باید گوهر وجودی خود را

ص: 70

1- (2) بحار الانوار، ج 2، ص 32، ح 22.

2- (3) انتظار بشر از دین، آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص 31.

شکوفای کند و سعادت او در شکوفایی گوهر وجودی اوست و این گوهر ناب با ارائه برنامه از طریق انسان شناس واقعی، یعنی خداوند شکوفای می شود. این برنامه، همان دین الهی است که با تحت پوشش قرار دادن ابعاد وجودی انسان و چگونگی ارتباطات او تحقق می یابد. (1)

## آموزه های وحی

### اشاره

در این بخش لازم است برخی از آموزه های وحی را از نظر بگذرانیم.

### 1. آفاق بی کران علم

دین، آفاق (ما لَمْ يَعْلَمْ) را بر انسان می گشاید و آنچه را که در دسترس ادراک او نبوده، فرا می گیرد.

خداوند در بیان این حقیقت می فرماید: (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ...): (2)

(در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را نمی توانستید درک کنید و به آن آگاه شوید به شما یاد می دهد).

از این رو چون (خدا ولی مؤمنان است آنان را از تاریکی جهل و نادانی به نورانیت آگاهی و معرفت می رساند)؛ (3) و خداوند فرمود: (عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) 4.

### 2. تزکیه و تربیت

یکی از اهداف ملکوتی پیامبران، پیرایش جان از غبار رذائل و آرایش و آراستگی آن به گوهر فضایل و مکارم است. در پرتو آموزه های وحی و تعلیم و تربیت پیامبران، غبار از آینه جان پاک می گردد و فروغ حق در آن آشکار می گردد.

ص: 71

---

1- (1) انتظار بشر از دین، صص 30-31.

2- (2) سوره بقره، آیه 151.

3- (3) سوره بقره، آیه 257.

قرآن یادآور می شود که او خدایی است که میان عرب امی، پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را پاک سازد و شریعت و احکام کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد. (1)

### 3. اقامه عدل و داد

قرآن کریم برپایی عدل و داد را از آرمان های مقدس پیامبران می داند و می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...؛ (2)

(ما رسولان خود را با دلایل آشکار فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به پا خیزند و بساط عدل و داد بگسترند).

### 4. آزادی انسان

از دیگر اهداف مقدس و آرمان های الهی رسولان حق، نجات انسان از چنگال اسارت و ذلت است. آنان آمدند تا انسان را بر کرسی عزت بنشانند و غل زنجیر بردگی و ذلت را از دست و پای او بکشایند. در طول تاریخ زمامداران مادی برای تثبیت موقعیت خود و رسیدن به آرزوها، انسان ها را به غل و زنجیر می کشیدند. اما این پیامبران خدا بودند که آمدند تا به انسان آزادی بخشند: (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ)3

آن پیامبران آمدند تا مردم را از چنگ دیوان بیرون و درون آزاد سازند و بار سنگین خرافات و عادات غلط را از دوش آنان بردارند؛ زنجیر از دست و پای آنان بکشایند؛ آنان را از استبداد، استثمار، استعباد و استحمار طاغوتیان نجات داده، خلعت برین خداشناسی، فرزادگی و حریت و آزادگی را بر آنان بپوشانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فلسفه بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین گزارش می کند:

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِالْحَقِّ، لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ

ص: 72

1- (1) سوره جمعه، آیه 2؛ سوره بقره، آیه 129.

2- (2) سوره حدید، آیه 25.

مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ...؛ (1) پس خدا محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت تا بندگان را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وا دارد و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار نمود و اساسش را استوار فرمود. (2)

اقبال لاهوری، پیامد مبارک دین را چنین می سراید:

بود انسان در جهان انسان پرست ناکس و نابودمند و زیردست

سطوت کسری و قیصر رهنش بندها در دست و پا و گردنش

از غلامی فطرت او دون شده نغمه ها اندر نی او خون شده

تا امینی حق به حقداران سپرد بندگان را مسند خاقان سپرد

تازه جان اندر تن آدم دمید بنده را باز از خداوندان خرید

زادن او مرگ دنیای کهن مرگ آتش خانه و دیر و شَمَنُ

نقش نو بر صفحه گیتی کشید امتی گیتی گشایی آفرید (3)

## 5. همدلی و رفع خلاف

از آرمان های مقدس دین، همدلی و همبستگی جامعه بشری است. شعله های مخالفت و جدال و جنگ و خون ریزی کیان زندگی بشر را تهدید می کند، پس جامعه بشری نیازمند منجی مصلحی است که این شعله ها را خاموش سازد.

قرآن می فرماید: (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...)؛ (4)

براساس این آیه، مردم امتی واحد و همدل بودند، پس [شعله های اختلاف در میان آنان زبانه کشید] خدا پیامبران نویدآور و ترساننده را برانگیخت و با آنان کتاب خود را به

ص: 73

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 147، ص 142.

2- (2) همان.

3- (3) دیوان اقبال لاهوری، صص 70-71.

4- (4) سوره بقره، آیه 213.

حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه که با هم اختلاف داشتند داوری کنند، لاجرم از جام دین شهد اخوت و برادری بنوشند.

## 6. یادآوری و تذکر

یکی از چشمه های زلال معرفت و معارف انسان، عقل است. آدمی در پرتو عقل، حقایقی از عالم هستی را درک می کند؛ حقایقی که سرمنشأ بسیاری از بایدها و نبایدهاست، ولی همیشه وسوسه هایی در ورای این ادراکات عقلی نهفته است. از این رو لطف خدا ایجاب می کند که پیامبرانی را برانگیزد تا ضمن دعوت انسان به سوی خدا، به ادراکات عقلی او صحنه بگذارند و یافته های واقعی خرد انسانی را با بیانی که از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد تأیید و تأکید نمایند. این همان حقیقتی است که قرآن از آن به تذکر یاد می کند:

(هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ...); (1)

(این قرآن ابلاغی است به همه مردم تا بدان انداز شوند و بدانند که او (خداوند) معبودی یکتا است تا صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند).  
گفتنی است که عبارت هایی مانند (أُولُوا الْأَلْبَابِ) و (لِأُولِي الْأَبْصَارِ) از عناوین ویژه ای است که قرآن با به کارگیری آنها اندیشوران و خردورزان بشری را مخاطب خود قرار می دهد. (2)

## 7. دعوت به حیات و زندگانی

از آموزه های وحی و مکتب انبیاء آن است که آنان افراد بشر را به یک حیات جامع و کامل واقعی دعوت می کنند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...); (3)

ص: 74

---

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 52.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 54.

3- (3) سوره انفال، آیه 24.

(ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، آن گاه که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را زنده می کند).

## 8. وحدت و همدلی

از آموزه های ارجمند وحی دعوت به وفاق و وحدت امت اسلامی است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...)<sup>(1)</sup>؛

(و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را یاد کنید، آن گاه که دشمن یکدیگر بودید او میان دل های شما الفت افکند تا در پرتو لطف او برادران هم شوید).

اتحاد و همدلی، رمز عقل محوری جامعه است. از این رو قرآن در سرزنش یهودیان می فرماید:

(... تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)<sup>(2)</sup>؛

(آنان را متحد می پنداری در حالی که دل هاشان سخت پراکنده است، زیرا مردمی هستند که نمی اندیشند).

علی علیه السلام که همتای قرآن است و کلامش ترجمان قرآن، سرچشمه زلال وحدت امت را عقل مداری و مبدأ اختلاف آنان را هوای نفس می داند:

«وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ...»<sup>(3)</sup> همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درون پلید و نهاد بد که با آن به سر می برید».

و نیز آن حضرت در نامه ای که به ابوموسی نگاشت چنین فرمود:

«وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَأَعْلَمَ - أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْفَتْهَا مِنِّي ابْتِغَىٰ بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ...»<sup>(4)</sup> بدان که در وحدت امت پیامبر و سازواری آنان با یکدیگر کسی از من حریص تر نمی باشد من بدین کار پاداش نیکو و بازگشت به بهشت را خواهانم».

ص: 75

1- (1) سوره آل عمران، آیه 103.

2- (2) سوره حشر، آیه 14.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 113، ص 111.

4- (4) همان، نامه 78، ص 358.

فروغ گفتار علی علیه السلام که جامعه به آن منور گشته این است که برخی از مسائل جامعه، از جمله وحدت و همدلی، محراب بندگی خداست و موجب قرب به خداوند می گردد.

آن حضرت پیرامون آثار منفی تفرقه نیز فرمود:

فَايَاكُمْ وَ التَّلَوُّنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيْمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ...؛ (1) پس در دین خدا از گونه گونه شدن و ناپایدار ماندن بپرهیزید که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی انگارید، بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می دارید و همانا خداوند خیری نبخشد به کسی که جدایی گزیند - از مردمان - نه از گذشتگان و نه از باقی ماندگان.

پس این سنت الهی است که در سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله طنین افکند: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَ التَّفَرُّقَةُ عَذَابٌ». (2) بر این اساس، همدلی و جماعت، سرچشمه رحمت و فیض خداست و پراکندگی و اختلاف عذاب الهی را به دنبال دارد؛ به قول مولانا:

جمع کن خود را جماعت رحمت است تا تو انم با تو گفتن آنچه هست (3)

رازگویان با زبان و بی زبان «الجماعه رحمه» را تأویل دان (4)

## 9. امنیت

امنیت، از ارکان حکومت اسلامی است. این امنیت همه جانبه، که زمینه رشد و تعالی انسان را فراهم می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تشکیل حکومت در مدینه، فرهنگ غارت گری جاهلی را به جهاد و ایجاد امنیت و امتیازات و برتری جویی های قومی را به فرهنگ ایثار و احسان تبدیل نمود. از طرفی کلید ورود به بهشت اسلام، کلمه «لا إله إلا الله» است که خود دژ محکم و امن خداست. (5)

ص: 76

1- (1) همان، خطبه 176، ص 185.

2- (2) نهج الفصاحه، ج 1، ص 206.

3- (3) مثنوی، دفتر چهارم، ش 3294، ص 667.

4- (4) همان، دفتر ششم، ش 2236.

5- (5) اشاره به حدیث صحیح و مشهور سلسله الذهب.



### اشاره

اقتدار امت، یعنی اقتدار دولت و ملت اسلامی. گرچه این حقیقت زمانی تحقق می یابد که دولت و ملت به نقش و مسئولیت خود توجه کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

و بزرگ ترین حق ها که خدایش واجب کرده، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است. حق هر یک را به عهده دیگری واگذار فرمود و آن را موجب برقراری پیوند آنان کرد... پس حال رعیت نیکو نگردد، جز آن گاه که والیان نیکورفتار باشند و والیان نیکورفتار نگردند، جز آن گاه که رعیت درستکار باشد؛ پس چون رعیت، حق والی را بگزارد و والی حق رعیت را به جای آرد، حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راه های دین پدیدار و نشانه های عدالت بر جا و سنت چنانکه باید اجرا، پس کار زمان، آراسته گردد و طمع در پایداری دولت، پیوسته... (1).

### ارکان اقتدار امت

ارکان اقتدار امت عبارتند از:

#### الف) جزم صائب و عزم صالح

امتی که تمام افراد آن آراسته به عزم و اراده پدیدارند و از فرهنگ کرش و فرومایگی به دورند؛ آنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ به صدق و عدل فرمان می دهند، و از دروغ و باطل و ستم و پلیدی ها بیزارند. با این اوصاف، چنین امتی توانا و مقتدر خواهد بود.

فرهنگ اقتدار و استقلال، گوهری ارزشمند است که در عمق دریای اراده هاست. بدون شک، ساکنان خوشگذران ساحل آسایش را بهره ای از این درّ گرانبها نمی باشد. (2)

#### ب) رفتار هماهنگ و آهنگ واحد

رفتاری عامل اقتدار امت اسلامی می گردد که واجد حقیقت اجتماعی باشد و جماعت به صحت آن فتوا داده، ضرورت انجام آن را امضا کنند.

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 216، ص 248.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 136.

این فضیلت برین همان وحدت اسلامی است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن فرمود:

وَ اَلْزُمُوا السَّوَادَ الْاَعْظَمَ فَاِنَّ يَدَاللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ...؛ (1) همراه آنان روید و با اکثریت هم داستان شوید که دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است. آنکه از جمع مسلمانان به یک سو شود بهره شیطان است؛ چنانکه گوسفند چون از گله دور ماند نصیب گرگ بیابان است.

### ج) قلب خدایی

رفتاری پایه و بنیان اقتدار امت است که از سرچشمه زلال قلب الهی جاری گردد. بدین ترتیب که هرگاه قلب انسان حرم امن خدا گردید و مرکز فرشتگان رحمت شد پیام آرامش در آن طنین می افکند و چنین قلبی تجلی گاه سنت و سیرتی است که سبب توانایی و اقتدار امت اسلامی است؛ چون این قلب، تجلی گاه نور توحید و یگانه پرستی است، موجب وفاق و همدلی امت خواهد بود. (2)

### د) پرهیز از فرومایگی

رفتاری سبب اقتدار امت می گردد که پیراسته از ذلت و فرومایگی باشد. امیر المؤمنین علیه السلام در تبیین عوامل ذلت و خواری می فرماید: « أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ ؛ (3) برق طمع سر سرافراز عقل را به پای آز می افکند و پیکر پاک عقل را نثار مقدم شرربار حرص می سازد».

در جایی دیگر نیز می فرماید: « الْأَطَامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ ؛ (4) آزمند در بند خواری است». آن کسی که می توانست خردمندانه زندگی کند و امیرانه به سر برد، هم اکنون به دام حرص گرفتار شده، سفیهانه زندگی می کند.

همچنین فرموده: « وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ ». (5) چون انسان ترسو، درست نمی اندیشد و نمی تواند تصمیم قاطعی بگیرد. او مضطرب و پریشان احوال است و به درختی لرزان و

ص: 78

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 127، ص 125.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 138.

3- (3) نهج البلاغه، حکمت 219، ص 398.

4- (4) همان، حکمت 226، ص 398.

5- (5) همان، حکمت 3، ص 361.

فرسوده ماند که بادی او را می شکند و شاخسارش را پراکنده می سازد. به هر حال چنین امتی شکست خورده و ذلیل است، در این حال، دشمن، متهورانه بر او می تازد و نابودش می سازد.

بر این اساس، استکبار جهانی، پیوسته ملت ها را می ترساند تا بتواند آنان را مقهور و محکوم اراده خود نماید.

البته ریشه همه این رذایل اخلاقی، شرک پنهان است. امیرالمؤمنین فرمود: «فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ، غَرَائِزُ شَتَّى، يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ (1) همانا بخل و ترس و آز سرشت هایی جداجداست که فراهم آورنده آن بدگمانی به خداست». بدگمانی به خدا از شرک پنهان ناشی می شود.

از این گذشته، رفتار برخاسته از انسان شناسی وحی محور و عقل مدار، موجب اقتدار امت می گردد. توضیح اینکه رفتاری پایه اقتدار ملت می گردد که رخدادهای دنیا را از درون و برون بررسی کند. زیرا فرد یا جامعه ای که فقط جلوه های دنیا را می نگرد و از نگرش درون و باطن آن آگاه نیست، به جای تسخیر دنیا مقهور آن می شود و به جای حکومت بر مواهب طبیعی، محکوم آن می گردد و روشن است که فرد یا جامعه محکوم و مقهور، هرگز توانا و قدرتمند نخواهد بود. (2)

آنچه نگاشته گردید و بر این اوراق پرتو افکند، طنین روح بخش «الإسلام يعلو ولا يعلى عليه» (3) است و نیز فروغی از آیه (وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) 4 و نیز درخشش این آیه کریمه که می فرماید:

(فَلَا تَهْتُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ)؛ (4)

(پس شما ای اهل ایمان در کار دین سستی روا مدارید و دعوت به صلح مکنید که شما بر کفار غالب و بلندمقام تر خواهید بود و خدا با شماست و از اعمال شما هیچ نمی کاهد).

ص: 79

1- (1) همان، نامه 53، ص 328.

2- (2) انتظار بشر از دین، ص 145.

3- (3) بحار الانوار، ج 37، ص 49، ح 15.

4- (4) (5) سوره محمد، آیه 35.

## 11. اسلام آفتاب اعتدال

انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است. از سوی دیگر امیال و آرزوهایی دارد که می تواند انسان ها را در مقابل هم و در معرض جنگ و جدال قرار دهد. در این صورت جامعه، گرفتار هرج و مرج و اختلال و بی نظمی می گردد.

جامعه انسانی نیازمند سنت و قانونی است که چتر اعتدال خود را بگستراند و همگان در مقابل آن تسلیم باشند و در سایه سار آن قرار گیرند، اما این سنت و قانون باید از طرف آفریدگار انسان و جهان و آورنده آن نیز از شخصیتی برین و ملکوتی برخوردار باشد تا جامعه بشری او را بپذیرد. از این رو پیامبران از طرف خداوند مبعوث شدند تا اولاً: بشر را به احکام و قوانین الهی آگاه کنند و ثانیاً: در پرتو آموزه های وحی، انسان را به خوبی ها ترغیب کنند و از پلیدی ها باز دارند و ثالثاً: در پرتو اجرای قانون الهی نوع انسان را از زوال و نابودی حفظ نمایند.

## 12. اسلام منادی صلح جهانی

اسلام به عنوان کامل ترین دین، پاسخگوی این نیاز بشر است و از همان آغاز، مردم را به وحدت و همدلی فرا خوانده است و چون حیات و صلح در گوهر اسلام نهادینه شده، توان رهبری صلح جهانی را داراست. رسول خدا صلی الله علیه و آله مظهر رحمت برای عموم جهانیان بوده و خدای بزرگ در توصیفش می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) 1

اسلام، یگانه دینی است که از سوی خدای رحمان بر آدم و سایر پیامبران نازل شده، و تمام آنچه در صحف ابراهیم و زبور داوود و تورات موسی و انجیل مسیح آمده به صورت جامع و کامل در قرآن تجلی کرده است و این آموزه وحی خداست:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) 2؛

و نیز: (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) 3؛

سرّ وحدت دین ثابت فطرت انسان است: (فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) 1 البته راه و شریعت ها مختلف و تغییرپذیر است و این به خاطر تغییر عوامل تأثیرگذار در زندگی بشر در طول تاریخ است.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً)؛ (1) (ما برای هر قومی شریعت و طریقه ای مقرر داشتیم).

اسلام، اصول ثابتی دارد که نیازهای فطرت ثابت انسانی را تأمین می کند و نیز طرق و راه های متنوع و متفاوتی دارد که پاسخگوی طبیعت متغیر بشری است. به همین دلیل، خود را مفتی اعظم صلح جهانی می داند. اسلام، صراط صلح جهانی را فراسوی سالکان کوی زندگی مسالمت آمیز نصب می کند تا دولت ها با ملت های خود و ملت ها با دولت های خود، صلح جویانه به سر برند و حقوق بشر به ویژه حقوق کودکان، زنان و کهن سالان از گزند تجاوز زورمداران زراندوز مصون بمانند. (2)

انسان در نظام زندگی خویش نیازمند دانش، اخلاق و سیاست است، تا در پرتو آن به مقصود عالی خود نائل آید؛ یعنی نفس خویش را تهذیب، و اخلاق خود را تکمیل و منزل و شهر خود را تدبیر و اداره نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله الگو و اسوه «خلق عظیم» است و مردم را به مکارم اخلاق فرا خواند و در پرتو رسالتش، نخستین شهر فضیلت شکل گرفت. شهری که در آن جویبارهای فضیلت و اخلاق جاری گردید، و از هر کوی و برزن آن فروغ انسانیت ساطع بود. از آیات قرآن این فروغ جلوه گر است و آیاتی از قرآن، مکارم اخلاق و اصول تدبیر عقلانی و منطقی جامعه را بیان می کند؛ همانند:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ (3)

(خدا به دادگری، نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کارهای زشت و ناپسند و ستم باز می دارد به شما انداز می دهد، باشد که پند گیرید).

ص: 81

1- (2) سوره مائده، آیه 48.

2- (3) انتظار بشری از دین، ص 178.

3- (4) سوره نحل، آیه 90.

جامعه بشری چون پیکری واحد است که احتیاج به قلبی دارد که بر ظاهر و باطن او حکومت کند و امور دنیوی و معنوی او را مدیریت نماید. اسلام پاسخگوی این نیاز است. این قلب، همان ولی خداست که سیمای آن بر افق دین اسلام می درخشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اعظم اولیای الهی است و اولیای بعد از خود را نیز معرفی نمودند. (1) این اولیای خدا در هر زمان، واسطه فیض و موجب حرکت بالنده جامعه هستند. و آنان مدیران جامعه و مجریان اسلامند و رود نور اسلام در جهان جاری، و زندگی مردم را به حیات طیب و بهروزی می رسانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این رابطه می فرماید:

فَأَنْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ...؛ پس بنگرید که نعمت های خدا چگونه بر آنان فرو ریخت، هنگامی که پیامبری بر ایشان برانگیخت. آنان را به طاعت خدا درآورد و با خواندنشان به سوی او با یکدیگر سازوارشان کرد و چسان نعمت، شهر خود را بر سر آنان گسترد و جویبارهایی از آسایش و رفاه برای ایشان روان نمود، و ملت اسلام، با برکت های خود آنان را فراهم فرمود. پس در نعمت شریعت غرقه گردیدند و لذت زندگی خرم و فراخ آن را چشیدند. زندگی شان به سامان، در سایه دولتی قوی شان؛ و نیکویی حال آنان را به عزتی رساند ارجمند و کارهایشان استوار گردید و دولتشان نیرومند؛ چنانکه حاکم شدند بر جهانیان، و پادشاهان زمین در این کرانه و آن کران، کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می نمودند و بر کسانی فرمان راندند که فرمانبر آنان بودند. نه تیرشان بر سنگ می رسید و نه سنگشان سبک می گردید. (2)

چراغ رسالت، شبستان جهل و نادانی مردم را روشن نمود و راه را از بیراهه بگشود. از سوی دیگر دولت عزت و علم و حکمت بنا شد و شهر سلم و مهربانی تأسیس گردید، و جویبار عاطفه و عشق و مهر در آن جاری شد.

ص: 82

---

1- (1) ر. ک: آیات ولایت در قرآن؛ شواهد التنزیل، تاویل الآیات الظاهره.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 220.

جامعه‌شناسان نیز، همبستگی اجتماعی را فروغی از افق دین می‌دانند. «اسمیت» ادعا می‌کند:

«دین دو کارکرد دارد: نخست تنظیم رفتار فردی برای خیر همگان و دیگری برانگیختن احساس اشتراک و وحدت اجتماعی، از این رو مناسک دینی، بیان کارکردهایی است که اشتراک اجتماعی را تحکیم می‌بخشد».<sup>(1)</sup>

دورکیم، نیز یکی از جامعه‌شناسانی است که کارکرد دین را همبستگی می‌داند و می‌گوید:

«مناسک دین برای کارکرد درست زندگی اخلاقی ما به همان اندازه ضروری اند که خوراک برای نگه داشتن زندگی جسمانی ما ضرورت دارد، زیرا از طریق همین مناسک است که گروه خود را تأیید و حفظ می‌کند».<sup>(2)</sup>

آیاتی که در تبیین و تفسیر اخوت اسلامی نازل گردیده ترجمان روح جمعی جامعه اسلامی است؛ همانند:

1. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) 3؛

2. (... فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) 4؛

3. (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ) 5؛ در این آیه، زندگی بهشتیان را می‌ستاید و آن را به زینت برادری می‌آراید.

4. (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) 6؛

5. (وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ) 7؛ این آیه تأکید دارد که مردم، همه دارای یک دین و یک امت هستند.

ص: 83

---

1- (1) جامعه‌شناسی دین، ملکم همیلتون، ترجمه: محسن ثلاثی، ص 170.

2- (2) همان، ص 179.



از این گذشته آیاتی نیز هستند که فرمان می دهد مناسک دینی را با دیگران انجام دهید؛ همانند: (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَبُوا مَعِ الرَّاكِبِينَ) 1 .

بستر صراط صلح جهانی و شکل گیری جامعه واحد، همان اسلام ناب محمدی است که پرتوی از آن در سخن علی علیه السلام بدرخشید. این آفتاب وحدت آفرین و منادی صلح و دوستی و برادری با ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی چهره نمایان خواهد کرد، و امت واحد، در سایه سار عدل و عقل و شرع او شکل خواهد گرفت.

اسلام با تکمیل علوم عقلی، چون کلام، حکمت و عرفان و چگونگی بهره وری از آنها پرچمدار صلح عادلانه جهانی است. اسلام دین را به عنوان قانون اساسی زندگی فردی و اجتماعی در تمام شئون فرهنگی، اقتصادی و نظامی می داند و مردم را به خیزش برای اقامه قسط و عدل فرا می خواند که این حقیقت از ارکان اصیل صلح جهانی است.

اسلام، انسان را به عنوان «حی متأله» تعریف می کند و حیات او را در «تأله» آن تفسیر می نماید و غیر موحد را از حیات ملکوتی محروم می داند:

(لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ) 2

اسلام از این رهگذر، فقه، حقوق، اخلاق و سایر رشته های علوم انسانی را مشروحاً ارائه کرد و اخلاق را ستیغ فرزاندگی دانست و سرانجام راز آفرینش را رسیدن انسان به علم واقع نما و عمل صالح دانست و تأکید کرد که تنها با این دو بال می توان مرغ ملکوتی صلح جهانی را به پرواز درآورد. (1)

### 13. اسلام و تعالی و آرامش انسان

به هر روی، دین - که صورت جامع و کاملش اسلام است - به زندگی روح و معنا می بخشد و آرمان زندگی انسان را برین و آسمانی و گستره آن را بی نهایت می سازد. بعضی از جامعه شناسان در این رابطه می گویند: جوهر دین را باید در این واقعیت

ص: 84

جست و جو کرد، چرا که دین در واقع واکنشی در برابر بی معنایی و پوچ گرایی در زندگی بشر و کوششی برای نگرستن به جهان به صورت یک واقعیت معنادار است. (1)

شاید این فایده و اثر از مهم ترین آثار دین باشد؛ زیرا زمانی زندگی برای انسان معنا دارد که بداند هدف از زندگی چیست و برای چه آفریده شده است. در واقع، این دین است که افقی بی نهایت فراروی انسان می گشاید و هدفی متعالی برای آن تعریف می نماید و حرکت او را پرشتاب و هدفمند می سازد و او را جاوید و ابدی می گرداند؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

1. (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) 2

2. (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) 3

3. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (2)

در پرتو دین، موج آرامش و قرار در زندگی انسان طنین می افکند و این به دلیل معرفت و شناختی است که انسان در پرتو آموزه های وحی فرا می گیرد. از این منظر، آفرینش، یکپارچه زیبا و دوست داشتنی است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

حکمت باری تعالی، نظامی هماهنگ، زیبا و بدیع به وجود آورده و این نگاه سبب آرامش و قرار آدمی می گردد و بین زندگی انسان و جهان آشتی برقرار می سازد. این حقیقت، ترجمانی از ده ها آیه قرآن کریم است که به تبیین آفرینش بدیع، حکمت الهی، انسان و فرجام زندگی او پرداخته است. بدون شک یاد و نام چنین خدای مهربانی آرامش جان هاست: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (3)

ص: 85

---

1- (1) جامعه شناسی دین، صص 239 و 273.

2- (4) سوره مؤمنون، آیه 115.

3- (5) سوره رعد، آیه 28.

جامعه‌شناسان و روانکاوان نیز به این نقش مثبت و سازنده دین توجه کرده‌اند. دکتر «بیل» در پیامی به جهانیان، مردم را به داشتن نگاه مثبت فراخوانده و گفته است: «با اطمینان به نفس، شور و حرارت و نگرش مثبت و کمک پروردگار می‌توانید مشکلات شخصی خود را حل نمایید».<sup>(1)</sup>

بنابراین در پرتو باور دینی، انسان در زمین، تنها نیست. بدون شک یکی از رنج‌ها و دردهای همیشگی انسان که پیوسته از آن رنج می‌برد تنهایی است؛ خواه تنهایی مصطلح که همنشینی ندارد یا تنهایی از آن جهت که جامعه او را درک نمی‌کند؛ چون امام معصوم علیه السلام و پیامبران الهی علیهم السلام که به این معنا همیشه تنها بودند.

دین و ایمان، نقش مهمی در زدودن انواع تنهایی ایفا می‌کند و انسان خدا‌باور هیچ‌گاه احساس تنهایی نمی‌کند، چون خدا را با خود می‌داند؛ همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

(وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ)<sup>2</sup>

و نیز: (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛<sup>(2)</sup>

(و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تر هستیم).

از طرفی خدای متعال انیس و هم‌نشین کسانی است که او را یاد می‌کنند: «إِنِّي جَلِيسٌ مِّنْ جَالِسِيْنَ وَ مونسٌ لِّمَنْ أَنَسَ بذكرى».<sup>(3)</sup>

خداست که انسان را به زندگی جاوید فرا می‌خواند<sup>(4)</sup> و از سرّ و پنهان او آگاه است<sup>(5)</sup> و یگانه‌ای بی‌همتاست که با علم،<sup>(6)</sup> قدرت،<sup>(7)</sup> و رحمت مطلق خود انسان را یاری می‌نماید.

ص: 86

---

1- (1) دین و چشم اندازه‌های نو، صص 127-128.

2- (3) سوره ق، آیه 16.

3- (4) بحار الانوار، ج 67، ص 26.

4- (5) سوره انفال، آیه 24.

5- (6) سوره طه، آیه 7.

6- (7) سوره مجادله، آیه 7.

7- (8) سوره بقره، آیه 106.

از آثار مبارک دین شکوفایی تمدن هاست. در واقع هر جا که فروغ دین جلوه‌گر شود تمدن نیز جلوه‌های بیشتری پیدا می‌کند.

در تعریف تمدن گفته‌اند:

تمدن نظم اجتماعی است که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می‌گردد و جریان می‌یابد؛ نیز اموری از قبیل پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر را از ارکان و عناصر تمدن شمرده‌اند. بدیهی است که تمدن در شرایطی ظاهر می‌گردد که هرج و مرج و ناامنی پایان یافته و به جای آن نظم و امنیت حاکم شده باشد. در اثر حاکمیت نظم و برقراری امنیت، انسان می‌تواند در راه کسب علم و معرفت و تهیه ابزار و آلات بهبود زندگی گام بردارد.

افزون بر عوامل جغرافیایی از قبیل آب و خاک و مواد معدنی و محصولات غذایی و شرایط محیطی، از عوامل اقتصادی از قبیل کشاورزی، تجارت و صنعت و نیز از عوامل سیاسی چون حکومت و دولت و قانون و نیز از عوامل اخلاقی، عقلی، روحی به عنوان عوامل تمدن یاد می‌شود. (1)

دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، احکام و مقررات فقهی و حقوقی است که برای هدایت انسان و رسیدن او به سعادت واقعی از سوی خداوند به وسیله پیامبر در اختیار مردم قرار گرفته است. دین در مرتبه نخست، انسان را لباس انسانیت می‌پوشاند و او را از دایره توحش خارج و وارد اقلیم فضیلت می‌نماید و با پذیرش حیات انسانی و رعایت قوانین الهی که از طریق وحی آسمانی در دسترس او قرار گرفته، کمالات عقلی و خواست‌های فطری انسان تأمین می‌شود و او به سعادت ابدی بار می‌یابد.

همین که انسان، قالب حیوانی را دور افکند به مرتبه عقلانیت می‌رسد و آن‌گاه عروج می‌کند و عقل زمام‌گفتار و کردار و رفتار او را به دست می‌گیرد. جامعه‌ای که در پرتو

ص: 87

آفتاب عقلانیت قرار گیرد، شمیم روح بخش امنیت در آن پراکنده می شود و عوامل تمدن آفرین در آن شکل می گیرد.

اسلام با نگاه جامع خود در پیدایش تمدن بشری نقش اساسی ایفا کرده است و دانشمندان پیرامون این موضوع کتاب ها نگاشته اند. (1)

ص: 88

---

1- (1) ر. ک: تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه فخر داعی گیلانی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان.

در ادامه خطبه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ، وَتَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ...؛(1)

تا جمع کافران از هم گسیخت، صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید، زبان پیشوای دین در گفتار آمد و شیاطین سخنور لال گردیدند.

فاطمه علیها السلام، با این سخنان به تفسیر و تبیین آیاتی پرداخته که مبارزات رسول خدا صلی الله علیه و آله را بازگو می نمایند و شکوه پیروزی های آن حضرت را ارج می نهند.

### جنگ بدر در قرآن

وقتی حضرت فاطمه می فرماید: « حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ » گویی به آیه شریفه (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ (44) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلَّوْنَ الدُّبْرَ (45)) اشاره کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه این آیه را تلاوت می کند، ولی میدان تفسیرش بدر کبری است. عمر می گوید: وقتی این آیه نازل گردید که «این گروه مجتمع شکست می خوردند و پشت به میدان می کنند» من با خود گفتم این کدام جمع است که شکست قطعی آنها در این آیه وارد شده تا اینکه روز بدر مشاهده کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله زره بر تن کرده، جنگ را رهبری می نماید و آیه (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلَّوْنَ الدُّبْرَ)3 را تلاوت می کند.(2)

ص:89

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ الاحتجاج، ج 1، ص 121؛ دلائل الامامه، ص 114؛ كشف الغمه، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، ج 29، ص 224.

2- (4) طبقات الكبرى، ج 2، ص 25.

فاطمه علیها السلام با اشاره به این آیه قرآن، آنان را به عرصه غزوه بدر می کشاند و آن نمایش الهی را فرا روی آنان می نهد و تأکید می فرماید که ای مهاجران و انصار! به بدر و جلوه های الهی آن توجه کنید و نیز آنچه را که ابوبکر در آن عرصه گفت به یاد آرید، او امروز بر کرسی زعامت امت نشسته است؛ هوشیار باشید و از آن عبرت بگیرید. چون شورای نظامی تشکیل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را به مشورت و هم اندیشی فرا خواند، ابتدا ابوبکر برخاست و گفت: بزرگان و دلاوران قریش در این ارتش شرکت کرده اند، هرگز قریش به آیینی ایمان نیاورده و از اوج عزت به حضیض ذلت سقوط نکرده است و از طرفی ما از مدینه با آمادگی کامل بیرون نیامده ایم، خلاصه آنکه مصلحت آن است که از میدان فرار کرده، به مدینه باز گردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إجلس» و پس از او عمر برخاست و همان سخنان را تکرار نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشینید؛ اگر چه این دو نفر با سخنان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزرندند؛ ولی بودند مردانی که قامت برافراشتند و از مهاجر و انصار سخنانی گفتند که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله آرام گرفت. (1)

مقداد از آن میان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قلب های ما با شماست و آنچه را خداوند به تو دستور داده همان را تعقیب کن؛ به خدا سوگند هرگز سخنی را که بنی اسرائیل به موسی گفتند ما به شما نخواهیم گفت. آنان به موسی گفتند: ای موسی، تو و پروردگارت بروید و جهاد کنید و ما در همین جا نشسته ایم. (2)

ولی ما به شما می گوئیم در سایه عنایات پروردگارت جهاد کن و ما نیز در رکاب شما مبارزه می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن سخنان مقداد خوشحال گردید و برای او دعا کرد. (3)

طبری از عبدالله بن مسعود نقل می کند که من در روز بدر موقعیت مقداد را آرزو کردم، زیرا سخنی گفت که قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاد کرد. پیامبر پس از سخن ابوبکر و عمر غضبناک بود و چهره مبارکش برافروخته، و مقداد در این حالت موجب خوشنودی آن حضرت گردید. (4)

ص: 90

---

1- (1) مغازی، واقدی، ج 1، ص 48.

2- (2) سوره مائده، آیه 24.

3- (3) السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 615.

4- (4) تاریخ طبری، ج 2، ص 434.

بار دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم نظر شما چیست؟ مقصود حضرت آن بود که انصار لب بگشایند و نظر دهند، زیرا آنان بودند که در پیمان عقبه با آن حضرت بیعت کردند و گفتند تا مادامی که در مکه ای ما نمی توانیم از شما محافظت کنیم، ولی چون به سرزمین ما آیی همانند زنان و فرزندان خویش از شما دفاع خواهیم کرد. (1)

سعد بن معاذ دانست که مخاطب آن حضرت انصارند. از جای برخاست و گفت: گویا منظور شما ما هستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، سعد گفت: ای رسول خدا ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده ایم و در این باره پیمان ها سپرده ایم، هر چه فرمان دهید ما فرمانبریم. سوگند به آن خدایی که تو را به رسالت برانگیخت، هرگاه وارد این دریا شوید (اشاره به دریای سرخ) ما نیز به پیروی شما وارد آن خواهیم شد و یک نفر از ما نافرمانی شما را نخواهد کرد. ما هرگز از مقابله با دشمن نمی هراسیم باشد که ما در این راه خدمت و جانفشانی از خود نشان دهیم تا موجب روشنی دیدگان شما گردد. ما را به فرمان خدا به هر نقطه ای که صلاح می دانی روانه ساز «فَسِرْ بِنَا عَلٰی بَرَكَةِ اللّٰهِ». (2)

سخنان سعد شوری بر پا کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله فرمان حرکت را صادر نمود و فرمود: سیرو و اُپشروا: (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ...؛ (3) و به یاد آر هنگامی را که خدا به شما وعده فتح بر یکی از دو طایفه را داد، یا غلبه بر کاروان تجارتی و مصادره اموال آنها یا نبرد با لشکر قریش و غلبه بر آنان.

شگفتا که ابوبکر و عمر در این شورای جنگی سخنی را گفتند که همان را در شورای سقیفه هم تکرار نمودند و آن سخن، برتری جویی قریش بود.

## آغاز نبرد

سه نفر از دلاوران نامی قریش به نام های عتبه و برادرش شیبه، فرزندان ربیع و ولید فرزند عتبه، از صفوف لشکر قریش بیرون آمده، به میدان نبرد آمدند. آنان هم‌رمز و هم‌آورد می خواستند و غرش کنان و غرق در سلاح، در میان میدان تاخت و تاز می کردند.

ص: 91

1- (1) همان؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 615.

2- (2) السیره النبویه، ج 2، ص 615؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 435.

3- (3) سوره انفال، آیه 7.



سه نفر از جوانان دلاور انصار به اسامی عوف، معوذ و عبدالله رواحه برای مبارزه با آنان از صفوف مسلمانان بیرون آمدند. عتبه دانست که آنان جوانان مدنی هستند، پس گفت ما با شما کاری نداریم. سپس یک نفر فریاد زد: محمد! کسانی را که از اقوام ما هم شأن ما هستند راهی میدان کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبیده و حمزه و علی علیه السلام فرمود برخیزید. سپس این سه افسر دلاور لشکر اسلام به سوی میدان شتافتند. عتبه هر سه نفر را پذیرفت و عبیده با عتبه، حمزه با شیبه و علی علیه السلام به نبرد با ولید پرداخت. علی علیه السلام و حمزه هم آوردان خود را به هلاکت رساندند و آن گاه به کمک عبیده شتافته، عتبه را کشتند. پس از کشته شدن دلاوران قریش، حمله عمومی آغاز شد و جنگی سخت در گرفت.

در این نبرد چهارده نفر از مسلمانان شهید و هفتاد نفر از قریش کشته شدند. هفتاد نفر از آنان نیز اسیر گشتند. در جمع اسیران سرانی چون عقبه بن ابی معیط، سهیل بن عمرو و نضر بن حارث وجود داشتند. (1)

### امدادهای غیبی

قرآن شکوه این حماسه را گزارش کرده و آن را می ستاید و حضور فرشتگان و امدادهای غیبی خداوند را یادآور می شود و می فرماید:

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ...); (2)

(و خداوند به حقیقت شما را در جنگ بدر یاری کرد و بر دشمن پیروز ساخت با آنکه از هر جهت در برابر دشمن ناتوان بودید).

و نیز می فرماید:

(إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ...); (3)

(به یاد آرید هنگامی را که به ساحت پروردگار خود استغاثه و زاری می کردید، پس دعای شما را

ص: 92

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 2، ص 708؛ مغازی واقدی، ج 1، صص 138-173.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 123.

3- (3) سوره انفال، آیات 9-10.

اجابت کرده و وعده داد که من سپاهی از هزار فرشته به مدد شما می فرستم و این فرشتگان را خدا نفرستاد مگر آنکه بشارت و مژده فتح باشد تا دل های شما را مطمئن سازد و بدانید که نصرت و پیروزی نیست مگر از سوی خدای عزیز و با حکمت). (1)

و نیز در نمایش این یاری و امداد می فرماید:

(ای رسول به یاد آر آنگاه که به مؤمنین گفتم آیا خدا به شما مدد و یاری نرساند، و سه هزار فرشته به یاری شما نفرستاد، بلی اگر شما صبور و بردبار باشید و پایداری نمایید و پیوسته پرهیزکار باشید، چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین بیایند خداوند برای حفظ و یاری شما پنج هزار فرشته را با نشانی مخصوص به مدد شما می فرستد). (2)

در جای دیگری هم می فرماید:

(قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا...); (3)

(نشانه و آیت لطف خدا بر شما مؤمنان این است که چون دو گروه (مؤمن و کافر) با یکدیگر رویه رو شوند، گروه مؤمن را که در راه خدا جهاد می کنند، آنان را در نگاه، دو برابر به کافران بنمایاند و خداوند توانا به هر که بخواهد یاری دهد...).

عجازی بزرگ در جنگ بدر تجلی کرد و جلوه های امداد الهی بر لشکر اسلام پرتو افکند. در این جنگ، فرشتگان به مدد و یاری مسلمانان آمدند و در نگاه دشمن دو برابر جلوه گر شدند و خدای متعال ترس و هراس در دل دشمنان آنان افکند (4) و نیز رود نور آرامش و اطمینان را بر دل های مسلمانان جاری ساخت. (5)

از طرفی، فروغ وحی، امدادهای مادی الهی را که بر مسلمانان نازل گردید بیان داشته، می فرماید:

(إِذْ يُعَشِّبُكُمُ الثُّعَاسُ أَمْنَةً...); (6)

ص: 93

---

1- (1) المیزان، ج 9، ص 17.

2- (2) سوره آل عمران، آیات 124-125.

3- (3) همان، آیه 13.

4- (4) سوره انفال، آیه 12.

5- (5) سوره انفال، آیه 10.

6- (6) سوره انفال، آیه 11.

(یاد آرید هنگامی را که خواب راحت و آرام بخش شما را فرا گرفت، چون از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را به آن آب پاک گرداند، و وسوسه و کید شیطان را از شما دور ساخت و دل های شما را به ایمان با هم متحد گرداند تا در کار دین ثابت قدم و استوار باشید).

باری، امدادهای غیبی خداوند بر مسلمانان نازل شد، از جمله اینکه فرشتگان به یاری آنان شتافتند و خداوند رعب و هراس در دل مشرکان افکند. همچنین آب و خواب آرام بخش غبار خستگی از سیمای جان مسلمانان زدود، و نزول آب، آنان را با طراوت و شاداب ساخت و از آلودگی ها پاک نمود و زمین را در زیر گام های جنگجویان محکم و آماده نبرد نمود. (1)

## جنگ احد در قرآن

### اشاره

احد دومین پیکاری بود که مسلمانان در برابر نیروهای مهاجم و مشرک قریش صف آرایی کردند. این نبرد، در سال سوم هجرت و روز هفتم شوال به وقوع پیوست. (2)

ارتش اسلام نقطه ای را آوردگاه نبرد و مرکز جنگ قرار داد که از ناحیه پشت به کوه احد محدود می گشت، ولی در میانه کوه دره ای بود که هر زمان احتمال می رفت دشمن، کوه احد را دور بزند و از مسیر آن دره از پشت جبهه به مسلمانان حمله کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله این خطر را احساس کرد و برای جلوگیری از این خطر احتمالی، دو دسته (پنجاه نفر) تیرانداز را بر روی تپه ای که مشرف بر آن تنگه بود مستقر ساخت و عبدالله بن جبیر را فرمانده آنان قرار داد و فرمود: «شما تیراندازان با پرتاب تیر دشمن را به عقب برانید و نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند و ما را غافلگیر سازند. ما خواه پیروز یا مغلوب شویم شما این جایگاه را خالی مگذارید». (3)

آینده جنگ، پیش بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهمیت آن تنگه را نشان داد، چرا که عامل شکست مسلمانان پس از پیروزی اولیه، هجوم خالد از همین ناحیه بود. با حمله عمومی

ص: 94

1- (1) تسنیم، ج 13، ص 290.

2- (2) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 148.

3- (3) همان، صص 152 و 154؛ تاریخ الطبری، ج 2، صص 508-509.

سپاه اسلام، لشکر قریش رو به فرار نهاد و اموال خود را در میدان نبرد رها کردند. مسلمانان به جای تعقیب دشمن فراری، به جمع آوری اموال و غنایم پرداختند. یاران عبدالله بن جبیر نیز چون این صحنه بدیدند، از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده، هر چه فرمانده آنان اصرار ورزید به جز ده نفر از آن گروهان پنجاه نفری، مابقی برای جمع آوری غنایم به سوی میدان آمدند. در این هنگام خالد بن ولید از فرصت پیش آمده استفاده کرد و از همان تنگه از پشت سر به مسلمانان حمله کرد. لشکر قریش چون پرچم خویش را برافراشته دید با فریادهای خالد به میدان جنگ باز گشته، از دو سو مسلمانان را در میان گرفتند. نتیجه این دنیاگرایی، مجروح شدن افراد بسیار و شهادت هفتاد مجاهد بود. از جمله این مجروحان، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا عبدالله بن شهاب پیشانی آن حضرت را مجروح کرد. عتبه، فرزند ابی وقاص نیز با پرتاب چهار سنگ، دندان رباعی سمت راست آن حضرت را شکست. ابن قمیئه لیشی زخمی بر چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد ساخت و این زخم به قدری عمیق بود که حلقه های کلاه خود آن حضرت در گونه هایش فرو رفت و ابو عبیده جراح این حلقه ها را با دندان های خود بیرون آورد و در نتیجه، چهار دندان او در این راه شکست. (1)

خداوند بزرگ گزارش این حماسه خونین را بیان نمود و علل شکست آنان را به سستی اراده و فشل بودن، نزاع و بگو مگو بر سر پایداری یا فرار، نافرمانی از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و دنیاخواهی، مدلل کرده، می فرماید:

(وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ...); (2) و خدا وعده خویش را محقق ساخت و شما را بر دشمن پیروز گردانید، و به فرمان خدا کافران را به خاک هلاک افکندید و همیشه بر دشمن پیروز و جام پیروزی به کام شما بود، تا آن گاه که (حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا...3)

چون چنین کردید، تلخی شکست، شما را تلخکام گرداند، پس از میدان فرار کرده، خود را به غمی بزرگ مبتلا کردید تا جایی که وحشت و ترس بر شما چیره شد و چنان فرار می کردید که ندای رسول را نمی شنیدید که شما را به یاری فرا می خواند:

ص:95

1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، صص 514-515.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 152.

(إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ...); (1)

به یاد آرید هنگامی که روی به هزیمت گذاشته، چنان به وحشت می گریختید که توجه به احدی نداشتید تا آنجا که به ندای پیغمبر هم که شما را به یاری دیگران در صف کارزار فرا می خواند توجه نکردید، تا به پاداش این بی ثباتی غمی بر غم شما افزود تا از این پس ثبات و پایداری ورزید...).

و نیز می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ...); (2)

(همانا آنان که از شما در جنگ احد پشت کردند و منهزم شدند، شیطان آنها را به سبب نافرمانی و بدکرداریشان لغزاند).

البته آنگاه که شعله دوزخ دنیاگرایی در جانشان زبانه کشید و بنیان ایمان آنها را متزلزل ساخت و برای جمع آوری غنایم دستورات نظامی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده انگاشتند، شیطان از فرصت پیش آمده استفاده کرد و ترس و هراس را بر آنان مستولی ساخت و آنها نیز داغ ننگ فرار را بر چهره خود نشانند. البته پس از توبه و بازگشت، خداوند از آنها درگذشت: (وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ); (3)

قرآن کریم در پرتو (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا...) آرامش بازیافته مسلمانان را در پرتو عفو و بخشندگی خداوند یادآور می شود و در ادامه از چهره منافقانی که هنوز در حال و هوای جاهلیت می زیستند پرده برمی دارد و می فرماید:

(... وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...); (4)

(و گروهی که وعده نصرت خدا را از روی نادانی راست نمی پنداشتند، هنوز در غم جان خود بودند و از روی انکار می گفتند آیا ممکن است ما را قدرت و فرمانی به دست آید؟ بگو ای پیغمبر، تنها

ص: 96

1- (1) سوره آل عمران، آیه 153.

2- (2) همان، آیه 155.

3- (3) همان.

4- (4) همان، آیه 154.

خدا بر عالم هستی فرمانرواست، خیالات باطل خود را به تو اظهار نمی دارند، با خود می گویند اگر کار ما به وحی خدا و آیین حق بود شکست نمی خوردیم، و گروهی در اینجا کشته نمی شدیم. بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آنان که شهادت و مرگ به نامشان نگاشته شده، از خانه با پای خود به قتلگاه می آمدند تا خدا آنچه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خالص گرداند و خدا از راز درون ها آگاه است).

به هر روی میدان احد، نمایشگاهی از فروغ ایمان و ظلمت نفاق گردید. در آن میدان خونین، چهره پرهیزکاران و پارسایان واقعی درخشید و نامشان بر ستیغ کرامت و مردانگی جاودانه شد. از سوی دیگر گروهی که میدان جنگ را خالی کردند و غم فرار از میدان جنگ، چون شعله آتشی در روحشان آنان را می گذاخت، مشمول رحمت و مغفرت خدا گردیدند و گناهشان بخشیده شد؛ ولی آنان که فرهنگ کفر و جاهلیت سراسر وجودشان را لبریز ساخته بود و فقط به ظاهر مسلمان بودند و با نیش زبان مسلمانان را می آزدند و بگو مگوی مدامشان ملامت و بدگویی مسلمانان بود، اکنون پرده نفاق دریدند و لایه های کفر باطنی خویش را نمایان ساختند. پس آیات قرآن نیز پرده نفاق آنان را برداشت و حقیقت کفرشان را آشکار نمود.

### تبیین علل شکست از منظر قرآن

ابن عوف در این رابطه می گوید: «اگر برآئید تا حکایت نبرد احد را بدانید از آیه یکصد و بیست به بعد سوره آل عمران را بخوانید؛ در آن صورت گویی که در احد با ما بوده اید»<sup>(1)</sup>.

ابن اسحاق نیز می گوید: «شصت آیه از سوره آل عمران به جنگ احد اختصاص دارد»<sup>(2)</sup>؛ قال: فكان مما أنزل الله تبارك و تعالی فی يوم احد من القرآن ستون آیه من آل عمران».

به هر حال، شماری از آیات به صراحت درباره وقایع احد نازل شده و برخی از آنها به طور غیرصریح به نکات کلی آن اشاره می کند.

ص: 97

1- (1) المغازی، ج 1، ص 319؛ انساب الاشراف، ج 1، ص 327.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 106.

در آیه 120 همین سوره خطاب به مؤمنان می فرماید:

(اگر خیری به شما رسد اندوهگین شونید و اگر به مصیبتی گرفتار آید شادمان شونید. اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید زیانی از کفرشان به شما نرسد).

بدین ترتیب، مسلمانان را از لحاظ روحی و نگرانی از شماتت دشمن، برای شکیبایی بیشتر در جهت خلاصی از مکر مشرکان آماده می کند. آنگاه در آیه بعد، روزی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآور می شود که از میان کسان خویش بیرون آمده، مؤمنان را برای صحنه جنگ آماده می کرد. بیشتر مفسرین؛ آیه مزبور را درباره احد دانسته اند، ولی تعبیر «غدوت» که آن را «بامداد» ترجمه می کنند با رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی احد در عصر روز جمعه سازگاری ندارد. البته آنچه مشکل را حل می کند این است که «غده» در اینجا به معنای مطلق خروج است کما اینکه «رواح» مطلق بازگشت. بنابراین برخلاف آنچه در ترجمه ها گفته شده معنای آن «بامداد» نیست.

در آیه 122 از دو گروهی یاد می کند که قصد شرکت در جنگ را نداشتند. مفسران آنان را «بنوحارثه» و «بنوسلمه» از انصار دانسته اند، اما از تعبیر «الله ولیهما» چنان به دست می آید که به هر روی آنقدر اهل «ولایه الله» بوده اند تا همراه مؤمنان در جنگ شرکت کنند. در انتهای آیه نیز آمده: «پس مؤمنان بر خدای توکل کنند».

در اینجا یک سؤال برای مؤمنان بوده و آن اینکه چرا خداوند آنان را در احد یاری نرساند. گویا در پاسخ به این سؤال خداوند متعال شرایط امداد الهی را با یاد غزوه بدر بیان می کند:

(هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد؛ حال آنکه ناتوان بودید پس از خدا بترسید باشد که سپاسگزار شوید. آن گاه که تو (ای پیامبر) به مؤمنان گفتی: اگر خدا سه هزار فرشته به یاریتان فرستد آیا شما را کافی نخواهد بود؟ بلی اگر پایداری کنید و پرهیزکار باشید چون دشمنان بر شما بتازند، خدا با پنج هزار فرشته صاحب علامت شما را یاری می کند و خداوند این کار را جز برای شادمانی و آرامش قلبتان نکرد، و یاری و نصرتی نیست مگر از سوی خدای توانا و دانا).<sup>(1)</sup>

ص: 98

از ظاهر آیات فوق چنین به دست می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وقوع جنگ احد، از کمک خداوند در بدر یاد کرده و فرموده است که اگر شکیبا و پرهیزکار باشند چه بسا کمک خداوند افزون بر آن چیزی باشد که در بدر بوده است. به هر روی، پایداری یکی از شروط اصلی امداد الهی است. (1)

واقعی می گوید: «چون در روز احد شکیبایی نکردند و گریختند یک فرشته هم به کمک آنان نیامد». (2)

در ادامه سوره تا چندین آیه ربطی به جنگ احد ندارد، جز آنکه در آیه 132 بر اطاعت از خدا و رسول تأکید دارد. اما بار دیگر از آیه 139 به آنچه در احد رخ داده می پردازد. پیش از آن به سنن الهی در طول تاریخ در از میان بردن اقوامی که رسولان را متهم به دروغگویی می کردند اشاره کرده است. هدف از ذکر سرنوشت اقوام گذشته این است که می خواهد مشعلی فروزان فرا روی مسلمانان و نتایج آن برای مردم، دلیلی روشن و برای پرهیزکاران راهنما و اندرزی سودمند باشد. (3)

اینک مسلمانان با شکست و شهادت چهره هایی چون حمزه سخت به یک بازسازی روانی محتاج اند. از این رو وحی الهی به درمان آنان پرداخته، منزلت رفیع آنان را تعریف می کند:

(شما مسلمانان، هرگز در کار دین نه سستی کنید و نه اندوهناک باشید، زیرا شما فاتح و پیروزید اگر در ایمان ثابت و استوار باشید). (4)

در ادامه پیرامون ضربه ای که مسلمانان در احد متحمل شده اند می فرماید:

(اگر به شما زخمی رسید به آن قوم نیز دوچندان آن رسید). (5)

بسیاری از مسلمانان که در نبرد بدر شرکت نکرده بودند پس از آن آرزوی شهادت می کردند. پس باید میدان خونینی فراروی آنان قرار می گرفت تا خود را ارزیابی کنند که آیا حاضرند معشوقه شهادت را در آغوش گیرند، یا از آن می گریزند. (6)

ص: 99

---

1- (1) مجمع البیان، ج 2، ص 499.

2- (2) المغازی، واقعی، ج 1، ص 320.

3- (3) سوره آل عمران، آیات 137-138.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 139.

5- (5) سوره آل عمران، آیه 165.

6- (6) المغازی، ج 1، ص 321؛ مجمع البیان، ج 2، ص 511.



اکنون خداوند می فرماید: (پیش از آن که مرگتان فرا می رسد تمنای مرگ می کردید اینک مرگ را دیدید و در آن می نگرید). (1)

به هر روی، بسیاری از فراریان احد بهانه شان برای فرار، خبر قتل پیامبر بود، از این رو خداوند در آیه 144 سوره آل عمران می فرماید:

«جز این نیست که محمد پیامبری است که پیش از او پیامبرانی دیگر بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به آیین پیشین خود باز می گردید؟ هر کس باز گردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

از طرفی بسیاری از افراد ضعیف الایمان و منافق بر این تصور بودند که افرادی بی جهت کشته شده اند، اما خداوند در آیه 145 سوره آل عمران می فرماید: «هیچ کس جز به فرمان خدا نمیرد مدت عمر مکتوب است».

پس از آن نیز مثالی از مقاومت پیامبران گذشته در جنگ ها ذکر می کند:

«چه بسا پیامبرانی که دوستان خدا بسیار همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا، هر چه به آنها رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرود نیاوردند و خدا صابران را دوست دارد».

در آیه 152 همین سوره، خداوند درباره آنچه که مربوط به وعده خدا و پیروزی و فرار مسلمانان از صحنه و در نتیجه شکست آنهاست سخن می گوید:

«خدا به وعده ای که با شما نهاده بود وفا کرد. آن گاه که به اذن او دشمن را می کشتید و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدید و بعضی خواستار آخرت. آن گاه شما را از آنان رویگردان کرد تا شما را امتحان کند، پس شما را بخشید، چرا که او نسبت به مؤمنان با تفضل است».

آیه مزبور به صراحت، ماهیت صحابه را در اینکه بعضی آخرت گرا و برخی دنیاگرا بوده اند نشان می دهد. این روحیات همراه با نفاقی که به گستردگی در مدینه وجود داشته دیدگاه هایی را که قصد دارند هر صحابه ای را عادل بشمرند به شدت متزلزل می کند. (2)

ص: 100

---

1- (1) سوره آل عمران، آیه 143.

2- (2) مجمع البیان، ج 2، ص 514.

جالب اینکه همین آیه، شگفتی ابن مسعود را برانگیخته و گفته است: گمان نمی کردم که احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طالب دنیا باشد تا آنکه این آیه نازل شد. « وَ مَا عَلِمْتُ أَنَّ أَحَدًا مِّنْ اصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَرِيدُ الدُّنْيَا حَتَّى نَزَلَتْ الْآيَةُ (1) ».

### تعقیب دشمن

ارتش اسلام، در نبرد احد به ظاهر شکست خورد و شهدای مسلمانان بالغ بر هفتاد تن بودند؛ شهادتی که چهره هایی همانند حمزه علیه السلام در میان آنان می درخشید و نیز تعداد بسیاری مجروح گشتند. البته با این وجود، در فرجام جنگ به خاطر ثبات و پایداری عده ای کم در جنگ، نیکو درخشیدند و توانستند در سنگر دفاع از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروزمند گشته، دشمن را ناکام گذارند. ولی به هر روی شکست و فرار مسلمانان، موجب جرأت دشمن گردید و ممکن بود بار دیگر تجدید قوا و سازمان دهی کنند و به مدینه حمله نمایند.

از سوی دیگر، شبی که مسلمانان پس از حادثه احد در خانه های خود آر میدند شبی سخت و حساس بود. منافقان و پیروان عبدالله بن ابی و یهودیان از این پیشامد بسیار خوشحال بودند و مسلمانان را ملامت می کردند و از بیشتر خانه ها ناله و نوحه سرایی بازماندگان بلند بود. افزون بر این مصائب، بیم آن می رفت که منافقان و یهودیان دشمن اسلام شورش کنند و موجب دو دستگی و اختلاف در مدینه شوند و ثبات مرکز اسلام متزلزل گردد.

فردای همان شب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال مأمور گشت تا دشمن را تعقیب کند و فقط کسانی در این اردو شرکت جویند که در نبرد احد حاضر بوده اند، ولی کسانی که در نبرد احد شرکت نداشته اند از حضور در این اردو محروم شدند. مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام نقاط شهر اعلام کرد:

« فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ أَنْ لَا يَخْرُجَنَّ مَعَنَا أَحَدٌ إِلَّا أَحَدٌ حَضَرَ يَوْمَنَا بِالْأَمْسِ ». بر این اساس فردا باید برای تعقیب دشمن آماده شوند و کسانی که در نبرد احد شرکت نداشته اند، حق شرکت در این اردوی نظامی را نخواهند داشت. (2)

ص: 101

1- (1) تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، ج 1، صص 476-479؛ دلائل النبوه، بیهقی، ج 2، صص 228-229؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 154.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 101.

باید رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک مانور بزرگ و حماسی باور و اعتقاد راسخ و عزم آسمانی خود و مسلمانان را به رخ دشمن بکشد و دشمن مغرور (منافقان داخلی و کفار خارجی) را از هرگونه تصمیم سوء منصرف سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله «ابن ام مکتوم» را جانشین خود در مدینه قرار داد و در «حمراء الاسد» که هشت میلی مدینه است اردو زد. معبد خزاعی، رئیس قبیله خزاعه با اینکه مشرک بود، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تسلیمیت گفت. معبد به منظور خدمت به آن حضرت از حمراء الاسد عازم «روحاء» مرکز ارتش قریش گردید و با ابوسفیان ملاقات کرد. او مشاهده کرد ابوسفیان می خواهد به مدینه برگردد و باقیمانده قدرت مسلمانان را از بین ببرد.

معبد او را از مراجعت منصرف ساخت و به او هشدار داد که هان ای ابوسفیان! محمد اکنون در حمراء الاسد است و با قدرت سربازان بیشتری از مدینه خارج شده و آنهایی که دیروز در نبرد شرکت نکرده بودند امروز در رکاب ایشان حاضر گشته اند.

ای ابوسفیان! من چهره هایی را دیدم که از شدت خشم برافروخته اند و من تاکنون در عمرم چنین قیافه هایی را ندیده بودم. مسلمانان از بی انضباطی دیروز سخت پشیمان اند و درصدد تدارک آن هستند. به هر حال او به قدری در نمایش قدرت روحی و ظاهری مسلمانان سخن گفت که ابوسفیان را از تصمیم خود منصرف ساخت. (1)

قرآن پیرامون این حماسه پرشور می فرماید:

(سَنَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ...); (2)

(ما دل کافران را بیمناک و هراسان سازیم، زیرا برای خدا شریکی قرار دادند که هیچ دلیل و برهانی بر آن ندارند).

حوادث ناگوار نبرد دفاعی احد سبب سستی و بروز آثار حزن و اندوه در مسلمانان گردید. پس خداوند مسلمانان را از نظر روحی بازپروری کرد و آنان را به تجدید قوا و پیراستگی از هر وهن و سستی فرا خواند:

(وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ); (3)

ص: 102

---

1- (1) طبقات الكبرى، ج 2، ص 49.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 151.

3- (3) همان، آیه 139.

(و شما مسلمانان! هرگز در کار دین سستی نکنید و اندوهناک مباشید، زیرا شما پیروزمند ملل جهان اید، اگر آراسته به گوهر ایمان باشید).

به هر روی، فروغ پیامدها و تجربیات نبرد احد، در غزوه احزاب (خندق) بدرخشید و مسلمانان دانستند که باید مطیع و فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند و دستور و اوامر آن حضرت را کاملاً اجرا نمایند، چرا که هرگونه مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله فرجامی سخت و اندوهناک خواهد داشت. به همین دلیل در غزوه خندق، اوج انضباط و فرمانبری خود را به نمایش گذاشتند و سرانجام در آن هنگامه سخت و جنگ سرنوشت ساز قریش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، خورشید ظفر و پیروزی بر مسلمانان پرتوافکنند.

## جنگ خندق (احزاب) در قرآن

### اشاره

نیروهای مشرک عرب و یهود در این نبرد بر ضد اسلام بسیج شدند و با تشکیل قرارگاه نظامی مشترک به مدت یک ماه مدینه را محاصره کردند. از آنجا که در این جنگ گروه های مختلف عرب شرکت کرده بودند، جنگ احزاب نامیده شد. از طرفی به دلیل آنکه مسلمانان برای جلوگیری از پیش روی دشمن در اطراف مدینه خندقی حفر کردند آن را غزوه خندق نیز نامیده اند.

آتش افروزان این نبرد، سران یهود «بنی النضیر» و گروهی از «بنی وائل» بودند. این توطئه و تجمع دشمن چنین آغاز شد که سران بنی النضیر همانند «سلام بن ابی الحقیق» و «حی بن اخطب» و جمعی از قبیله وائل وارد مکه شدند و با سران قریش تماس گرفته، چنین گفتند:

محمد شما و ما را هدف قرار داده و یهودیان بنی قینقاع و بنی النضیر را مجبور به ترک وطن نموده است. اگر شما گروه قریش برخیزید و از هم پیمانان خویش استمداد جوید، ما نیز در کنار شمایم و هفتصد شمشیرزن یهودی بنی قریظه در دهانه مدینه به شما خواهند پیوست و شما را یاری خواهند کرد و شما با یورش بساط اسلام و محمد صلی الله علیه و آله را جمع خواهید کرد. (1)

ص: 103

لاف و گزاف آنها و زبان چاپلوسی و تملقشان در سران قریش مؤثر افتاد و نقشه آنها را پسندیده، اعلام آمادگی کردند.

آتش افروزان جنگ با دلی مملو از شادمانی از مکه خارج شدند و آهنگ منطقه نجد کردند تا با قبیله «غطفان» که دشمن سرسخت اسلام بودند، تماس گرفته، آنان را با نقشه خود همراه سازند.

از قبیله غطفان، تیره های «بنی فزاره»، «بنی مره» و «بنی اشجع» با درخواست آنها موافقت کردند؛ مشروط به اینکه یک سال محصول خیبر از آن آنها باشد. البته کار به اینجا پایان نیافت و قریش از هم پیمان خود، یعنی «بنی سلیم» یاری خواستند و آنان نیز اجابت کردند. غطفان نیز از بنی اسد یاری خواستند و آنان نیز پذیرفتند. در واقع، مجموعه طوایف عرب مشرک در یک اقدام نظامی هم داستان شدند. مقرر گردید که در روزی معین تمام طوایف چون سیلی خروشان از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده، مدینه را فتح کنند.

دستگاه اطلاع رسانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را از این توطئه شوم و خطرناک باخبر ساخت. آن حضرت نیز فوراً اعلام عمومی کردند و شورای نظامی - دفاعی برای مشورت تشکیل گردید تا مسلمانان از تجربیات تلخ نبرد احد بهره مند گردند. گروهی مانند در قلعه ها و جنگ از فراز برج ها را مطرح کردند، ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد، چون احتمال می رفت سیل سپاه خروشان عرب که از هزاران جنگجو تشکیل گردیده بود، وارد مدینه شده، قلعه ها را ویران و شهر را خراب و مسلمانان را مغلوب نمایند.

سلمان فارسی که به فنون رزمی - دفاعی ایرانیان آن روزگار آشنا بود، طرح حفر خندق را ارائه کرد که مقبول همگان واقع شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هر 40 ذراع را به ده نفر واگذار کرد و دستور داد عمق و عرض آن چنان باشد که سواران چابک نتوانند از آن بپرند. با توجه به اینکه لشکر اسلام سه هزار نفر بودند طول خندق حدود دوازده هزار ذراع بوده است.

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در کناره های خندق برج هایی ساخته شد تا بر تمام خندق اشراف داشته باشد و حرکات دشمن کاملاً رصد گردد.

مسلمانان شش روز پیش از آمدن مهاجمان از حفر خندق فارغ شدند و لشکر احزاب که چون مور و ملخ به سوی مدینه می آمدند و شماره آنان به ده هزار نفر می رسید و

منتظر بودند تا لشکر اسلام را در دامنه های احد ملاقات کنند، ناباورانه در کنار خندق زمین گیر شدند. (1)

## غزوه احزاب در آینه وحی

خدای متعال در پرتو آیاتی از سوره احزاب گزارش و چگونگی این نبرد و آزمون بزرگ را تبیین کرده، می فرماید:

(إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...): (2)

(یاد آرید وقتی که در جنگ احزاب لشکر کفار از بالا و پایین بر شما حمله ور شدند و چشم ها (از ترس) حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های نادرست کردید).

سپس نیز فرمود:

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا): (3)

(در آن هنگامه، مؤمنان امتحان شدند (و ضعیفان در ایمان) متزلزل گردیدند).

در این مقام، قرآن به تبیین سیمای دو گروه منافق و مؤمنان پارسا پرداخته، و راهبردهای آن دو گروه را چون چراغی فرا روی مردم نهاده است تا در پرتو آن راه را از بیراهه بشناسند. نخست به گزارش رفتار و راهبردهای منافقان پرداخته، می فرماید:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا): (4)

(در آن هنگام منافقان و آنان که در دل هایشان شک و ریب بود (بیماردلان) با یکدیگر می گفتند: دیدید که آخر آن وعده ای که خدا و رسولش به ما دادند غرور و نیرنگی بیش نبود).

در همین هنگامه سخت بود که:

(وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ...): (5)

(و در آن وقت طایفه ای از کفار و منافقان گفتند: ای اهل یثرب، دیگر یثرب جای زندگی شما

ص: 105

1- (1) ر. ک: السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 214-224؛ مغازی واقدی، ج 2، صص 446-452.

2- (2) سوره احزاب، آیه 10.

3- (3) همان، آیه 11.

4- (4) همان، آیه 12.

5- (5) همان، آیه 13.

نیست، باز گردید، و در آن حال، گروهی از منافقان برای رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواسته، می گفتند خانه های ما دیوار و حفاظتی ندارد، در صورتی که دروغ می گفتند و مقصودشان جز فرار از جبهه جنگ نبود).

اما خداوند پرده نفاق آنان را دریده، چهره آنان را می نمایاند و در ادامه می فرماید:

(وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَنزَلْنَا عَنْهَا غَمَامًا يُخَسِّمُهَا)؛ (1)

(و اگر دشمنان از اطراف به شهر و خانه آنان از پی غارت هجوم آرند، سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر و شرک را کنند، آنان اجابت خواهند کرد، در صورتی که اندک زمانی بیش در مدینه با آن شرک زندگانی نخواهند کرد).

شگفتا! که اینان: (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ...)

حال آنکه آن منافقان پیش از این با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکنند، و عهد و پیمان با خدا را باید پاسخگو باشند.

بر فرض که پشت به جبهه کرده، فرار کنید، به کجا می روید، آیا می توانید از چنگ مرگ بگریزید؟ هیئات که این خیالی باطل و پوچ خواهد بود.

خدای متعال می فرماید: (قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ...); (2)

(ای رسول ما! منافقان را بگو، اگر از مرگ یا قتل فرار می کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست، چه آنکه اندک زمانی بیش از زندگی کامیاب نخواهید شد؛ به آنها بگو اگر خدا به شما اراده بلا و شر کند، یا اراده لطف و مرحمتی فرماید آن کیست که مانع آن شود، و هرگز خلق را جز خدا هیچ یار و یآوری نخواهد بود). (3)

در جایی دیگر نیز می فرماید: (خدا به خوبی آگاه است از حال آنان که مسلمانان را از جنگ می ترسانند و مانع حضور آنان در جنگ می شوند و به برادران خود می گویند با ما همراه باشید، و آنان جز اندک زمانی به جنگ حاضر نمی شدند). (4)

ص: 106

1- (1) سوره احزاب، آیه 14.

2- (3) همان، آیه 16.

3- (4) همان، آیه 17.

4- (5) همان، آیه 18.

و نیز می فرماید:

(آنها به هر نوع کمک مالی و غیرمالی بر شما مؤمنان بخل می ورزند و اگر جنگ و خطری پیش آید آنها را چنان بینی که چشمان آنها در حدقه از ترس می چرخد، و چونان افرادی هستند که خوف مرگ آنها را بی هوش ساخته، و همین گروه، چون جنگ، تمام و خطر رفع شد و فتح و غنیمتی به دست آمد، سخت و با حرص و آز تمام، مطالبه غنیمت می کنند، اینان به خدا ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را محو و نابود می گرداند و این بر خدا آسان است). (1)

در جای دیگری نیز می فرماید:

(يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا...); (2)

(و منافقان گمان می کنند و می پندارند که لشکرهای کافران از اطراف مدینه پراکنده نشده و شکست نمی خوردند، و اگر آن دشمنان بار دیگر علیه اسلام لشکر کشند، باز منافقان آرزویشان این است که در میان اعراب بادیه از جنگ آسوده و برکنار باشند و از اخبار جنگی شما جويا شوند، و اگر هم در میان شما آیند، به جز اندکی آن هم (به ریا و نفاق) به جنگ نپردازند).

این آیات، هندسه روحی روانی، رفتاری و گفتاری منافقان را ترسیم و نماد و شکل آنها را در همه عصرها و نسل ها به نمایش می گذارند تا برای آیندگان مایه عبرت و بصیرت گردد. البته در برابر این گروه، پارسایان و راسخ قدمان از اهل ایمان اند، که قرآن به تبیین حال آنان پرداخته، و سیمای آنها را به شایستگی و آراستگی تمام می آراید و نشان می دهد: (وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا...); (3)

(ولی مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند (به جای آنکه از کثرت و زیادی آنها بیمناک شوند) گفتند این همان جنگی است که خدا و رسولش به ما وعده داده اند و خدا و فرستاده اش راست گفته اند، و این جز بر ایمان و تسلیم آنها نیفزود).

آری، مؤمنین راسخ قدم گفتند این همان وعده ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما گفته که به زودی احزاب و گروه ها علیه شما متحد گشته و به سوی شما می آیند و چون احزاب

ص: 107

1- (1) سوره احزاب، آیه 19.

2- (2) سوره احزاب، آیه 20.

3- (3) سوره احزاب، آیه 22.



را دیدند دانستند که این همان وعده رسول خداست. (1)

همچنین ممکن است که منظور از وعده نامبرده، همان آزمایش بزرگی باشد که آیه 214 از سوره بقره بیانگر آن است: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا...);

(آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید، حال آنکه هنوز مثال (حوادث) کسانی که قبل از شما در گذشته اند به شما نرسیده است؟ به آنان سختی و زیان رسید و چنان متزلزل شدند که حتی فرستاده [خدا] و کسانی که با او ایمان آورده بودند می گفتند: یاری خدا کی خواهد آمد؟! آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است).

به هر حال الگو و اسوه آسمانی و بی مانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در تمام سختی ها و مشکلات چون کوه پایدار و مقاوم به سان آفتاب، هدایتگر دیگران بودند:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...); (2)

(به یقین، برای شما در روش فرستاده خدا، الگویی نیکوست! برای کسانی که امید به خدا و روز رستاخیز داشته و خدا را بسیار یاد می کنند).

این نبرد و حماسه بزرگ، مدرسه ای برای فراگیری درس مقاومت و پایداری بود و چون تنور گداخته، عیار ناخالصان را روشن ساخت. از طرفی سیمای نفاق نیز خود را نشان داد و در این میان، مؤمنین بر ستیغ کرامت درخشیدند.

جنگ احزاب، داغ ننگی بر پیشانی یهود نشاناند، زیرا در آغاز جنگ افروزی، سران آنها از جمله حی بن اخطب و سلام بن ابی الحقیق وارد مکه شدند و از قریش خواستند که به پا خیزند و زمینه جنگی بزرگ را فراهم سازند. در این حال، سران قریش از آنها سؤال کردند شما که اهل کتاب و پیرو کتاب های آسمانی هستید و ادیان حق و باطل را از هم می شناسید و می دانید که ما با محمد صلی الله علیه و آله اختلافی، جز به خاطر آیین او که برخلاف آیین ماست، نداریم، به ما بگویید که آیین ما بهتر است یا آیین او که براساس یکتاپرستی و شکستن بت و در هم کوبیدن بتخانه هاست؟ این سران یهود که خود را پیشرو قافله توحید و پرچمدار یکتاپرستی در جهان می دانستند، در پاسخ سران قریش با کمال بی شرمی

ص: 108

1- (1) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 16، ص 306.

2- (2) سوره احزاب، آیه 21.

گفتند: «آیین بت پرستی شما بهتر از دین محمد است؛ شما در آیین خود استوار باشید و کوچک ترین تمایلی به دین او پیدا نکنید».(1)

آنان با این گفتار، داغ ننگی بر چهره خود نشانند و تاریخ یهود را که سیاه بود سیاه تر کردند. قرآن این فرومایگی یهود را گزارش می کند:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ...): (2)

آیا نظر نمی کنی به سوی کسانی که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، در حالی که به معبود بت پرستان طغیانگر ایمان می آورند و پیرامون کسانی که کفر ورزیدند می گویند: آنان از کسانی که ایمان آورده اند، راهی هدایت یافته تر دارند؟)

یهود بنی قریظه نیز با آنکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان داشتند، عهد خود را شکستند و با احزاب متحد شدند و سرانجام خداوند آنان را خوار و ذلیل گرداند.(3)

قرآن شکوه و عظمت این آزمون سخت و حماسه بزرگ را به مسلمانان یادآور شده، و امدادهای غیبی را در این نبرد به آنان تذکر می دهد و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً...): (4)

ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خویش یادآور شوید، هنگامی که لشکرهایی به سراغ شما آمدند و باد و لشکریانی که آنها را نمی دیدید بر آنان فرستادیم و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست).

## فتح مکه و علل مؤثر در آن

### اشاره

همان طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ خندق پیش بینی کرد، پس از آن دیگر جنگی میان مسلمانان و قریش رخ نداد، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت تصمیم گرفت مکه را بدون خون ریزی فتح نماید.

ص: 109

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3 و 4، ص 214؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 233.

2- (2) سوره نساء، آیه 51.

3- (3) ر. ک: سیره ابن هشام، ج 3 و 4، صص 234-240؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 250.

4- (4) سوره احزاب، آیه 9.

فتح مکه، نقطه عطفی در تاریخ اسلام است. در این مقطع فروزنده، شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، در دو افق نظامی و خصال انسانی درخشید. در این فصل از تاریخ، راستگویی و وفاداری رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان آن حضرت به مفاد صلح نامه حدیبیه روشن و در مقابل، نفاق و خیانت مشرکان قریش در اجرای مواد صلح نامه آشکار گردید.

بررسی و تحلیل این قسمت از تاریخ اسلام، حسن تدبیر و سیاست خردمندانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در فتح مکه اثبات می کند. آن حضرت در یک برنامه ریزی منظم، بدون کمترین آسیبی بزرگ ترین پیروزی را نصیب مسلمانان ساخت و عفو و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این فتح، نمایان و جاودانه شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم، سپاهی سه هزار نفری را به فرماندهی سه تن از افسران ارشد خود، یعنی جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه به کرانه های شام برای سرکوبی حاکمان روم که به ناحق، مبلغان بی پناه اسلام را کشته بودند اعزام نمود. سپاه اسلام در این نبرد (جنگ موته) اگر چه جان به سلامت برد و فقط سه فرمانده و چند سرباز بیش کشته نداد، ولی آن گونه که انتظار می رفت پیروز بازنگشتند.

انتشار این خبر در میان سران قریش موجب جرأت و جسارت آنان گردید و پنداشتند که مسلمانان ضعیف گردیده و روحیه سلحشوری را از دست داده اند. به همین دلیل، تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش موجود را به هم زده، فتنه ای ایجاد کنند. نخست در میان قبیله «بنی بکر» که با قریش هم پیمان بودند، اسلحه پخش کرده، آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند یورش برده، گروهی را بکشند و عده ای را به اسارت گیرند. قریش حتی به این هم اکتفا نکردند، بلکه گروهی از آنان شبانه در جنگ بر ضد خزاعه شرکت کردند و بدین وسیله پیمان حدیبیه را زیر پا نهاده، صلح و آرامش دو ساله را به نبرد و خون ریزی تبدیل نمودند.

ستمدیدگان خزاعه برای رساندن پیام مظلومیت خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، رئیس قبیله، یعنی «عمرو بن سالم» را به مدینه فرستادند. او وارد مدینه شد و یک سره به مسجد آمد و در میان مردم ایستاد و سپس اشعار جانسوزی را که حاکی از مظلومیت و استغاثه آنان بود با آهنگی حزین خواند. او در این اشعار، پیامبر اکرم را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه داشت سوگند داد تا آنها را یاری کنند و داد آنها را از بیدادگران بنی بکر و قریش بستانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فتح مکه و گشودن محکم ترین دژ بت پرستی و برانداختن حکومت ظالمانه قریش که بزرگ ترین سدّ راه پیشرفت اسلام بود بسیج عمومی اعلام کرد و از خداوند خواست که این حرکت از دیده قریش پنهان بماند و جاسوسان قریش از حرکت مسلمانان آگاه نشوند.

برای انجام این کار، تمام راه هایی که به مکه منتهی می گشت تحت مراقبت مأموران حکومت اسلام قرار گرفت و رفت و آمدها به شدت کنترل گردید. پیش از حرکت سپاه اسلام، «حاطب بن ابی بلتعه» نامه ای به اهل مکه نگاشت و توسط زنی به نام ساره برای آنان فرستاد. (1) جبرئیل گزارش این خیانت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و آن حضرت، امام علی علیه السلام، زبیر و مقداد را فرستاد تا در راه مکه، این زن را هر کجا دیدند دستگیر کنند و نامه را از وی بگیرند. آنان در نقطه ای به نام «روضه خاخ» آن زن را دستگیر و بارها او را واری کردند، ولی نامه را نیافتند. آن زن نیز به شدت موضوع بردن نامه از سوی حاطب را تکذیب کرد. (2)

علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله خلاف نمی گوید باید نامه را بدهی وگرنه به هر قیمتی باشد نامه را از تو می گیرم». در این لحظه ساره دانست که علی علیه السلام سربازی است که تا فرمان پیامبر را به انجام نرساند دست برنمی دارد، از این رو به حضرت گفت مقداری فاصله بگیر، و سپس نامه کوچکی را از لابه لای گیسوان بلند خود درآورد و به علی علیه السلام تقدیم نمود. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه یک مسلمان مهاجر (حاطب) و با سابقه درخشان که در لحظات سخت به یاری اسلام شتافته بود و نشان فاخر «بدریون» را به چهره داشت، به انجام چنین کار ناشایسته ای اقدام کرده بود، سخت ناراحت گردید. از این رو حاطب را احضار کرد و از او توضیح خواست. او سوگند یاد کرد که هرگز در ایمانش متزلزل نگردیده، بلکه

ص: 111

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 398.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 399.

برای آنکه فرزندان و خویشان از آزار و اذیت قریش در امان باشند به چنین خیانتی اقدام کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاس سوابق درخشانش عذر او را پذیرفت، ولی سرورش وحی در پرتو آیات اول تا نهم سوره ممتحنه این خیانت را ماندگار ساخت تا آینه عبرتی فرا روی دیگران باشد. (1)

### حرکت برای فتح

برای رعایت اصل غافل گیری دشمن تا لحظه فرمان حرکت، وقت، مسیر و مقصد حرکت برای کسی روشن نبود. روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید. البته فرمان آماده باش به کلیه مسلمانان مدینه و حوالی آن قبلاً داده شده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تدبیر الهی اردوی ده هزار نفری سپاه اسلام را تا کرانه های مکه رهبری کرد؛ در حالی که قریش و جاسوسان آنها هرگز از حرکت سپاه اسلام آگاهی نداشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به نزدیک مکه رسید، برای ایجاد ترس و هراس در دل مردم مکه و برای اینکه آنان بدون مقاومت تسلیم شوند، و این دژ بزرگ و مرکز مقدس بدون خون ریزی فتح گردد دستور داد تا هر فردی از سربازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند تا نواری از آتش و شعله، کلیه کوه ها و نقاط مرتفع اطراف مکه را فرا گیرد.

قریش و هم پیمانان آنها در خواب غفلت فرو رفته بودند که ناگهان زبانه های آتش و شعله های برافروخته بر فراز کوه ها و مناطق بلند اطراف مکه بر خانه های آنان پرتو افکند و ناباورانه خود را در حلقه محاصره مسلمانان مشاهده کردند. در این حال، رعب و هراس آنان را فرا گرفت و چشم های وحشت زده خود را به اطراف مکه دوخته بودند.

در این هنگامه خطر، سران مکه چون ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام برای تحقیق و آگاهی از مکه بیرون آمدند و به دیدبانی و تفحص مشغول شدند.

ص: 112

عباس بن عبدالمطلب که از جحفه ملازم و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با خود اندیشید که اگر اردوی اسلام با مقاومت قریش روبه رو شوند گروه زیادی از قریش کشته خواهند شد و این به زیان اسلام تمام خواهد گردید، پس چه بهتر که نقشی را ایفا کند که به سود دو طرف تمام گردد و قریش بدون هیچ گونه مقابله ای تسلیم شود.

او بر استر سفید رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار شد و راه مکه را در دل شب پیش گرفت تا به وسیله خارکنان و هیزم کشان که از مکه خارج شده بودند، محاصره مکه را به اطلاع اهالی مکه برساند و آنها را از فزونی سپاه اسلام و روح ایمان و سلحشوری مسلمانان بیم دهد و به آنها بفهماند که چاره ای جز تسلیم نیست.

عباس در ایفای این نقش موفق شد و توانست ابوسفیان را بر استر خود سوار کرده، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاورد. عباس با این کار توانست ابتدا ابوسفیان را مرعوب قدرت مسلمانان نماید و سپس او را از اردوی قریش جدا کند، و قریش را در یک سردرگمی قرار دهد، چون آنها نمی توانستند بدون ابوسفیان تصمیمی بگیرند.

ابوسفیان همراه عباس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت به او فرمود: آیا وقت آن نرسیده که بدانی جز خدای یکتای بی همتا خدایی نیست؟ ابوسفیان در پاسخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر بردبار و با کرامتی و با بستگان به مهربانی سخن می گویی؟ اکنون دانستم که اگر خدایی جز او بود ما را یاری می رساند و امروز این گونه گرفتار نمی شدیم. بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا باور نکرده ای که من پیامبر خدا هستم؟ ابوسفیان پس از تکریم شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پیرامون این موضوع تردید دارم. عباس از سخن ابوسفیان ناراحت شد و به او گفت: اگر مسلمان نشوی جانت در خطر است. از این رو ابوسفیان به ناچار مسلمان شد.

البته این ایمان گرچه از بنیان درست نبود و رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز چنین ایمانی را نمی پذیرفت، ولی با توجه به مصالحی که در پیش بود رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در زمره مسلمانان پذیرفت تا بزرگ ترین مانع در راه ایمان آوردن مردم مکه برداشته شود. زیرا ابوسفیان و امثال او بودند که سالیان دراز، محیطی ملامت از رعب و ترس به وجود آورده بودند و کسی را یارای آن نبود که پیرامون اسلام بیندیشد و عقیده خود را ابراز کند. به هر

روی، اگر اسلام ظاهری و ناچاری ابوسفیان برای او بی ثمر بود، ولی برای اسلام و مردم مکه می توانست مفید باشد. (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه ام الفساد مکه را کاملاً مرعوب سازد به عباس دستور داد او را در تنگنای دره ای نگاه دارد و ارتش اسلام از مقابل او عبور کند. (2) این نقشه کاملاً مفید و مؤثر واقع شد، چون با عبور گردان های اسلام از مقابل او، کاملاً مبهوت و مرعوب قدرت مسلمانان شد و وحشت و ترس سراپای وجود او را فرا گرفت؛ به گونه ای که وقتی وارد مکه شد و مردم مکه دور او حلقه زدند، او با صورتی رنگ پریده و بدنی لرزان در حالی که به سوی مدینه اشاره می کرد، رو به مردم گفت: ارتشی را دیدم که هیچ کس تاب مقابله و برابری و نبرد با او را ندارد، شهر را محاصره کرده اند و چند لحظه دیگر وارد شهر می شوند، پیشوای آنان (محمد) به من قول داد که هر کس به مسجد و محیط کعبه پناه برد یا اسلحه خود را به زمین گذارد و در خانه بماند یا وارد خانه من شود، جان و مال او محترم و محفوظ است.

ابوسفیان با این پیام، روحیه مردم مکه را شکست و فکر مقاومت و نبرد را از مخیله آنان زدود و فتح مکه آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست، یعنی بدون خون ریزی، نصیب مسلمانان شد.

### حرمت مکه

مکه دارای مکانتی عظیم است، آیات قرآن این حرمت و مکانت را عرج می نهند و کعبه که گوهر این صدف عرشی است روبه روی «بیت المعمور» بنا گردیده است.

این اقلیم ملکوتی، ام القری و الگوی مدینه فاضله است. ابراهیم خلیل الرحمان بنیانگذار کعبه و معمار تمدن این سرزمین، اساس شهر فضیلت را بر چهار رکن و حول یک محور نور تنظیم کرد و تحقق آن هندسه عرشی را از خداوند درخواست کرد:

1. پروردگارا! این سرزمین را «شهر» و معمور کن: (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا)؛ (3)

ص: 114

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 402.

2- (2) همان، ص 403.

3- (3) سوره ابراهیم، آیه 35.

2. امنیت آن را تأمین فرما: (آمناً)؛

3. ساکنان آن را از «اقتصاد سالم» بهره مند فرما: (وَازْرُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ)؛

4. دل های عده ای از مردم را مشتاق پیشوایان این سرزمین کن تا به سویشان مهاجرت کنند: (فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ). (1)

زیرا تحقق شهر فضیلت در سایه گرایش دل های مردم به رهبران سیاستمدار و فرزانه آن، تحقق می یابد. بنابراین امنیت و فراوانی نعمت، به تنهایی برای حضور مردم کافی نیست، زیرا همین امنیت و فراوانی نعمت در اقلیم های دیگر یافت شدنی است، پس موج گرایش توده های مردم، رهین قلب های مملو از محبت به این سرزمین است. از این رو حضرت ابراهیم ضمن دعاهای قبلی پیرامون امنیت و اقتصاد، گرایش دل های مردم را به این اقلیم از خداوند طلب کرد.

5. محور اصلی این چهار رکن قویم، شریعت و آیین است که براساس وحی و در سایه رهبری انسان کامل تشکیل شده باشد. بر این اساس حضرت ابراهیم از خداوند خواست که در میان نسل او پیامبری از خودشان برانگیزد:

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) 2.

البته این تقاضا با تجلی اعظم و بعثت رسول خاتم صلی الله علیه و آله تحقق یافت.

باری، این سرزمین با هاله ای از حرم احاطه شده که نشانی از فروغ عرشی خدا بر این سرزمین بوده (2) و سبب امن و امنیت این سرزمین گردیده است.

امام صادق علیه السلام پیرامون این قدس و والایی فرمود:

« مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيرًا بِهِ...؛ هر کس به حرم پناه برد در امان است و هر گنجهکاری داخل کعبه شود و بدان پناه برد از خشم خدا در امان است و هر حیوانی که وارد حرم شود از هرگونه تهدید یا آزاری در امان است تا زمانی که از حرم بیرون رود». (3)

ص: 115

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 37.

2- (3) الکافی، ج 4، صص 195-196.

3- (4) وسائل الشیعه، ج 13، صص 229-230.



از طرفی براساس این آیه های قرآن:

الف) (أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ)؛ (1)

ب) (الَّذِي أَطَعَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ)؛ (2)

ج) (وَقَالُوا إِنَّا تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تَتَخَفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا)؛ (3)

د) (أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا...) (4).

روشن می گردد که این اقلیم ملکوتی در زمان جاهلیت نیز مرکز امن و امان بوده است، با آنکه سرزمین شبه جزیره عرب در آن دوران در آتش غارت و قتل و دزدی می سوخت.

### پاسداشت قدس و حرمت مکه

قدس و مکانت آسمانی این شهر اقتضا می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو تدبیر الهی خود این شهر مقدس را که در واقع مرکز بت پرستی آن روزگار بود بدون خون ریزی فتح کند.

همه گردان های سپاه اسلام، در منطقه «ذی طوی» که نقطه مرتعی بود و کاملاً بر مکه اشراف داشت به هم پیوستند. (5) رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک هنگ پنج هزار نفری که ایشان را احاطه کرده بود بر این محل استقرار یافت. وقتی دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه های مکه افتاد اشک شوق در چشمان آن حضرت حلقه زد و از پیروزی بزرگی که بدون خون ریزی و مقاومت قریش، نصیب سپاه اسلام شده بود، در مقابل کعبه آن چنان خم شد که محاسن مبارکش به جهاز روی شتر رسید.

تمام واحدها بدون نبرد و جنگ وارد شهر شدند و دروازه ها بر روی آنها باز بود. فقط در مسیری که خالد بن ولید فرماندهی آن گردان را به عهده داشت گروهی به تحریک

ص: 116

1- (1) سوره قصص، آیه 57.

2- (2) سوره قریش، آیه 4.

3- (3) سوره قصص، آیه 57.

4- (4) سوره عنکبوت، آیه 67.

5- (5) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 404-405.

عکرمه و صفوان و سهیل به نبرد پرداختند، ولی با کشته شدن بیست و پنج نفر از آنان محرکان و همه جنگجویان متواری شدند. (1)

سرانجام شهر مکه که سالیان طولانی پایگاه شرک و بت پرستی بود در برابر سپاهیان اسلام تسلیم گردید و همه نقاط شهر به تصرف سربازان اسلام درآمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی چند در خیمه ای که مخصوص آن حضرت در مکانی به نام «حجون» برپا شده بود استراحت کرد و سپس در حالی که سوار بر شتر بود برای زیارت و طواف کعبه رهسپار مسجدالحرام گردید. آن حضرت لباس نظامی بر تن و کلاه خود بر سر داشت و در حالی که زمام شتر وی در دست محمد بن مسلمه بود و گرداگرد ایشان مهاجرین و انصار بودند وارد مسجدالحرام گردید. سپس در برابر حجرالاسود ایستاد و به جای استلام حجر با چوب مخصوصی که در دست داشت به حجرالاسود اشاره نمود و تکبیر گفت. یاران حضرت که پروانه وار گرد شمع وجود رهبر خود می گردیدند به پیروی از آن حضرت تکبیر گفتند. صدای تکبیر شکوهمند مسلمانان در مکه طنین افکند و به گوش مشرکان مکه که به خانه ها و ارتفاعات پناهنده شده بودند رسید. شور و غلغله عجیبی به پا خاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه در فضایی آرام و سرشار از معنویت به طواف مشغول گردد، اشاره ای به مردم کرد و سکوت و آرامش مسجد را فرا گرفت. نفس ها در سینه ها حبس گردید و دیدگان همه به شمس جمال او نگریسته شده بود. آن حضرت مشغول طواف شد. در نخستین دور طواف متوجه بت های بزرگی به نام های «هبل» و «اساف» و «نائله» گردید که بالای در کعبه نصب گردیده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با چوب بلند یا نیزه ای که در دست داشت ضربه محکمی به آنها زد و آنها را روی زمین افکند و این آیه را تلاوت کرد:

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) 2

هبل نیز به دستور آن حضرت در برابر دیدگان مشرکان شکسته شد. این بت بزرگی بود که سالیان درازی بر افکار مردم شبه جزیره و به خصوص مردم مکه حکومت می کرد.

ص: 117

---

1- (1) مغازی واقدی، ج 2، صص 825-826؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 407؛ تاریخ سیاسی اسلام، سیره رسول خدا، ج 1، ص 588.

طواف رسول خدا صلی الله علیه و آله به پایان رسید و آن حضرت در گوشه ای از مسجد آرام گرفتند. سپس بلال را مأمور کردند تا به خانه عثمان بن طلحه که در آن روزگار کلیددار کعبه بود برود و کلید کعبه را گرفته باز گردد. بلال پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به کلیددار رساند. مادر او فرزند را از دادن کلید منع کرد و گفت: کلیدداری کعبه از افتخارات خانوادگی ماست و این افتخار را نباید از دست بدهیم. عثمان دست مادر را گرفته به اتافی برد و به او گفت: اگر با میل و اختیار ندهم به زور از من خواهند گرفت. (1) وقتی عثمان، قفل کعبه را باز کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه خدا شد. آن حضرت پس از ورود به کعبه تصویرهایی را که از حضرت ابراهیم و ملانکه و مریم بر دیواره های درون کعبه بود محو کرد. (2)

به گزارش ابن شیبیه و حاکم نیشابوری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برداشت تا کنار کعبه برد. آن گاه فرمود: بنشین. من نشستم و آن حضرت پای بر شانه من نهاد و فرمود: برخیز، چون ضعف مرا در برخاستن مشاهده کرد فرمود: بنشین، من نشستم، آن حضرت از شانه من فرود آمد. خود نشست و فرمود: بر شانه من بالا رو، بر شانه آن حضرت قرار گرفتم و آن حضرت برخاست و فرمود: بت بزرگ قریش را ببنداز. من نیز آن بت را که از مس ساخته شده بود و آن را با میخ هایی محکم به کعبه نصب کرده بودند بر زمین انداختم. (3)

وقتی در کعبه را گشودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست های خود را بر چارچوبه های در قرار داده بود و همه مردم چهره نورانی حضرت را نظاره می کردند روی به مردم نمود و چنین فرمود:

« اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ، وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْاَحْزَابَ وَ حُدَّهُ؛ سپاس خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را کمک کرد و دشمنان را به تنهایی سرکوب و منهزم ساخت.»

ص: 118

1- (1) مغازی واقدی، ج 2، ص 833.

2- (2) همان، ص 834.

3- (3) المصنف، ابن ابی شیبیه، ج 7، صص 403-404.

آری این وعده خدای متعال بود که فرمود:

(إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ)؛ (1)

(خدایی که ابلاغ قرآن را بر تو لازم دانست، و به پاس آن از وطن اخراج شدی، تو را به زادگاهت (مکه) باز خواهد گردانید).

## بازگشت به سخن حضرت فاطمه علیها السلام

### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در گفتاری شیوا و بلیغ، این پیروزی‌ها را می‌نمایاند و شکوه هزیمت مشرکان را از بدر تا فتح مکه و پس از آن به نمایش می‌گذارد و می‌فرماید:

حَتَّىٰ هَزَمَ الْجَمْعَ، وَوَلَّوْا الدُّبْرَ، وَتَقَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَاسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ؛ (2) تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح ایمان طلوع کرد و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید، آفتاب دین بر شب شرک چیره گشت و روز بهروزی و پیروزی ایمان فرا رسید، زبان پیشوای دین در مقال شد و شیاطین سخنور لال، بارش رحمت و پیروزی و طنین فرهنگ توحید، شما را متعالی ساخت و بر سپهر جاودانگی و مکارم اخلاق درخشیدید.

### جاهلیت در سخن فاطمه علیها السلام

آیاتی از قرآن به تبیین و تحلیل عصر سیاه جاهلیت پرداخته و زشتی‌های فردی و اجتماعی آن دوره را فراروی مردم می‌نهد که چون آینه‌ای مردم به آن بنگرند و بر نعمت بزرگ اسلام خدای را سپاس گویند، اینک حضرت فاطمه ترجمانی از آن آیات را با سخنان هدایتگر خود بر آن مردم می‌افشاند، شاید که هدایت یافته و از کج راه بازگردند.

قرآن کریم درباره دوران جاهلیت فرموده: (وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ) 3.

ص: 119

1- (1) سوره قصص، آیه 85.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ دلائل الامامه، ص 114؛ احتجاج، ج 1، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، ص 209؛ بحار الانوار، ج 29، ص 236.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در تفسیر آن می فرماید:

مَذْقَةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَ قَبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ (الْقِدْمَ)، أَذِلَّةٌ خَاسِمِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ (1)؛ هان ای مهاجر و انصار! در آن هنگام شما مردم چه جایگاهی داشتید. بر کنار پرتگاه آتش بودید، در شعله شرک و خرافه می سوختید و در نگاه همگان، پست و فرومایه می نمودید - دو اقلیم قدرت و تمدن آن روزگار با دیده محنت و خواری به شما می نگریست - لقمه هر خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده بودید، آبتان گنبدیده و ناگوار و خوراکتان پوست جانوران مردار، پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و هم جوار.

سیمای عصر جاهلیت در آینه گفتار علی علیه السلام نیز چنین منعکس گردیده:

وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يُؤْمِنُ مِلًّا مُتَفَرِّقَةً، وَ أَهْوَاءٌ مُتَشَدِّدَةً...؛ مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند، و هر گروه پی خواهشی افتاده و در خدمت آیینی ایستاده؛ یا خدا را همانند آفریدگان دانسته، یا صفتی که سزای او نیست بدو بسته، یا به بتی پیوسته و از خدا گسسته بودند. (2)

همچنین آن حضرت در خطبه ای دیگر می فرماید:

... وَ النَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَزِمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ، وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ...؛ و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بودند و رشته دین سست و ناستوار، و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها در هم ریخته، برونشو کار دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار. چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت شناس کور، همگی به خدا نافرمان، و فرمانبر و یاور شیطان، از ایمان روگردان، پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راه هایش پوشیده و ویران، دیورا فرمان بردند، و به راه او رفتند و چون گله که به آبگاه رود، پی او رفتند - تخم دوستی اش را در دل کاشتند - و بیرق او را برافراشتند. حالی که فتنه چون شتری

ص: 120

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ دلایل الامامه، ص 114؛ احتجاج، ج 1، صص 120-121؛ کشف الغمه، ج 2، ص 309؛ بحار الانوار، ج 29، ص 236.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 6.

مست آنان را به پی می برد و پایمال می کرد و ناخن تیز بدان ها نشان می داد و آنان در چهارسویه موج فتنه سرگردان بودند، در مانده و نادان، فریفته مکر شیطان، در خانه امن کردگار، با ساکنانی تبه کار و بدکردار، خوابشان بیداری، سرمه دیده شان اشک جاری، در سرزمینی که دانشمند آن دم از گفتار بسته، و جاهل آن به عزت در صدر نشسته. (1)

به قول بهار:

بر باد رفته قاعده ی موسی و از یاد رفته توصیه عیسی

تورات گشته توریه بدعت انجیل گشته واسطه دعوا

جور و فساد سر زده در گیتی صلح و سداد گم شده از دنیا

قومی پلنگ خوی ز هر گوشه در هم فتاده اند پلنگ آسا (2)

اینک حضرت فاطمه آینه ای از گذشته سیاه آن مردم را فرا رویشان قرار می دهد، تا بدان بنگرند و نعمت بزرگ خدا داده، یعنی دین را ارج نهند، و جامعه را بار دیگر به آن روزگار برنگردانند؛ جامعه ای که گوهر و سفال در آن یکسان بود و جاهلان، بازیگران عرصه های گوناگون اجتماعی مردم بودند.

جاهل به مسند اندر و عالم برون در

جوید به حيله راه و به دربان نمی رسد (3)

بدون شک یادآوری و تذکر یکی از روش های بالنده و اثرگذار تربیتی است و اسلام به آن توجه خاصی مبذول داشته است. در قرآن کریم نیز صدها آیه، پرده از چهره اقوام و ملل گذشته برداشته، زشتی ها و زیبایی های آن اقوام را به نمایش می گذارد تا چراغی فراروی مردم باشد.

ص: 121

---

1- (1) همان، خطبه 2، صص 8-9.

2- (2) دیوان ملک الشعراء بهار، صص 254-255.

3- (3) لغت نامه دهخدا، ص 348.

قرآن پس از نزول از مقام «حقیقه نورانیه» در قالب الفاظ تجلی می کند تا برای مردم، ذکر باشد؛ همان گونه که خداوند متعال در موارد فراوانی بدان اشاره فرمود است؛ از جمله:

الف) (ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) 1

ب) (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ) 2

ج) (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) 3

د) (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ) 4

ه) (كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ) 5

و) (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ)؛ (1)

(و ما قرآن را برای وعظ و اندرز و درک انسان ها، آسان کردیم آیا کیست که از آن پند گیرد؟)

در پرتو آیات مبارکه سوره قمر است که نقاب از چهره اقوام گذشته برداشته شده و سرنوشت شوم آن اقوام چون آینه عبرت فرا روی مردم نهاده شده است. خداوند متعال می فرماید:

قوم نوح، بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند او مردی دیوانه است و زجر و ستم بسیار از آنها کشید تا آنگاه که به درگاه خدا دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم خود شده ام، تو مرا یاری فرما؛ ما هم درهای آسمان گشودیم و سیلابی از آسمان فروریختیم، و در زمین چشمه ها جاری ساختیم تا آب آسمان و زمین با هم طوفانی آفرید، و نوح را در کشتی محکم نشانیدیم، آن کشتی با نظر ما روان گردید تا کافران به آن طوفان بلا مجازات شدند، و آن کشتی را محفوظ داشتیم تا آینه و نشانه عبرت برای خلق شود، آیا کیست که از آن پند گیرد؟ پس ای بدکاران عالم سختی عذاب ما را بنگرید.

ص: 122

دیگر اقوام نیز چنین بودند، آن قوم عاد بود که پیامبر خویش هود را تکذیب کردند و ما به هلاک آنها تندبادی را در ایام نحسی فرستادیم که آن مردم را از جابر می کند و چون شاخه های خرما از ریشه بر زمین می افکند. قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند و گفتند آیا سزد که ما یک بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم؛ در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت افتاده ایم. آیا از میان ما فقط به او وحی می رسد، نه خیر، بلکه او مردی دروغگو و بی باک است. ما برای آزمایش آنان، ناقه ای را (از درون کوه) بیرون آورده، و صالح را گفتیم مراقب حالشان باش و به آزارشان صبور؛ به آنها خبر ده که نوشیدن آب چشمه، میان شما و ناقه تقسیم شده که یک روز سهم ناقه و روزی برای شماست. آن قوم شقی، صاحب خود را خواندند تا آماده شد و ناقه را پی کرد، پس بنگرید که عذاب و تنبیه ما چگونه سخت بود. ما بر هلاک آنها یک صیحه فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند. قوم لوط نیز به چنین سرنوشتی مبتلا شدند. و بر ارشاد و هدایت فرعونیان رسول و آیات الهی فرستادیم و آنها همه آیات ما را تکذیب کردند، ما هم به قهر و اقتدار خود از آنها سخت مواخذه نمودیم. (1)

قرآن کریم زیباترین قصص گذشتگان را فرا روی مردم قرار داد تا سبب عبرت و بیداری آنان گردد:

(الف) (... فَأَفْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)؛ (2)

(ب) (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ)؛ (3)

(ج) (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...) (4)

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش فرمود:

أَيُّ بَنِي إِثْمِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مِنْ كَانَ قَبْلِي...؛ پسرم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، ولی در کارهاشان نگریسته و

ص: 123

---

1- (1) سوره قمر، آیات 9-42.

2- (2) سوره اعراف، آیه 176.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 62.

4- (4) سوره یوسف، آیه 3.



در سرگذشتشان اندیشیده، و در آنچه از آنان مانده رفته و دیده ام تا چون یکی از ایشان گردیده ام؛ بلکه با اطلاعی که از کارهایشان به دست آورده ام گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده ام. پس از آنچه - دیدم - روشن را از تار و سودمند را از زینبار باز شناختم و برای تو از هر چیز، زبده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جست و جو کردم و آن را که شناخته نبود از دسترسی تو به دور انداختم. (1)

در قرآن به داستان قوم بنی اسرائیل و نافرمانی های آنان بسیار توجه گردیده و افزون بر صد مرتبه داستان حضرت موسی و قوم بنی اسرائیل تکرار گردیده است. به راستی چه عبرتی و تشابهی در میان فرزندان اسماعیل و اسحاق علیهما السلام می باشد؟ شاید یکی از شباهت ها آن باشد که پس از رفتن حضرت موسی به کوه طور و تأخیر ده روزه اش، (2) قوم بنی اسرائیل به گمان آنکه موسی از دنیا رفته، با جانشین او، هارون علیه السلام مخالفت کردند و بر گرد سامری و گوساله او جمع شدند و به خوار گوساله گوش دادند. (3)

وقتی حضرت موسی به سوی قوم خود بازگشت با خشم و غضب به قوم خود گفت: شما پس از من بسیار بد حفظ الغیب من کردید آیا در امر خدای خود عجله کردید و الواح را به زمین انداخت و از فرط غضب سر بردارش هارون را به سوی خود کشید. هارون به او گفت: ای فرزند مادرم بر من خشمگین مباش که من در کار هدایت قوم بودم، ولی آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل رسانند! به همین دلیل سکوت کردم.

در واقع بعد از رحلت پیامبر اکرم جای این پرسش است که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر آخرت و مجاورت رفیق اعلی باز می گشت و از علی علیه السلام سؤال می کرد چرا این امت هبه الهیه غدیریه را از تو گرفتند و کرسی زعامت امت اسلامی را از آن خود کردند آیا علی علیه السلام پاسخی جز پاسخ هارون داشت و سخنی جز سخن او می گفت؟

ص: 124

1- (1) نهج البلاغه، نامه 31، صص 297-298.

2- (2) سوره اعراف، آیه 142.

3- (3) سوره اعراف، آیه 148.

به هر روی، داستان قوم بنی اسرائیل در قرآن کریم سرآمد قصه های این کتاب آسمانی است و از زبان پیامبرشان حضرت موسی حقایق تلخ گذشته را به آنان یادآور می شود تا موجب عبرت گردد:

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ...): (1)

(ای پیامبر! به یاد آر هنگامی که موسی علیه السلام به قوم خود گفت: به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان، آن زمانی که شما را از آل فرعون نجات داد. آنان شما را با شکنجه و عذاب بد به رنج و مشقت می انداختند؛ پسران شما را سر می بریدند و زن های شما را باقی می گذاشتند تا آنان را به کنیزی خود در آورند. در این دگرگونی، امتحان بزرگی از جانب خدا بر شما بود).

حضرت فاطمه علیها السلام تاریخ سیاه گذشته آن مردم را فرارویشان قرار داد و یادآور شد که ای مسلمانان!

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...): (2)

(به ریسمان استوار الهی چنگ زنی و پراکنده نشوید. به یاد آورید نعمت خدا را نسبت به خود، آن گاه که دشمن یکدیگر بودید. خدا قلب های شما را به هم پیوند زد و میان قلب شما الفت افکند و در نتیجه در پرتو نعمت اسلام با هم برادر شدید. در کنار گودالی از آتش بودید خدا شما را از آن نجات داد. خدا این گونه آیات خود را برای شما روشن ساخت باشد که راه را بیابید).

گویی آن حضرت خطاب به آنان می فرمود که در آن دوران خواری و ذلت، ستم و وحشت، بیچارگی و فقر و بی فرهنگی و مدنیت، شما از چه مکان و مکانی برخوردار بودید و کدام یک از دو اقلیم بزرگ سیاسی اجتماعی، فرهنگی آن روزگار، شما را به رسمیت می شناخت؟ ولی اینک در پرتو اسلام و رسالت پیامبر، رود نور فرهنگ و مکارم اخلاق بر شما جاری است، و دست توانای خدا شما را از خاک مذلت برداشت و سرتان را به اوج رفعت افراشت.

آری چون آفتاب رسالت محمد بر شما پرتو افکند، شما عزیز عزیزان گردیدید و از آن ذلت و خواری به اوج رفعت رسیدید؛ به قول مهیار دیلمی:

ص: 125

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 6.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 103.

مَا بَرَحَتْ مُظْلَمَةٌ دُنْيَاكُمْ حَتَّىٰ اضْأَتْ كَوْكَبٌ فِي هَاشِمٍ

بُنْتُمْ بِهِ وَكُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ سِرًّا يَمُوتُ فِي ضُلُوعِ كَاتِمٍ

فَصَارَ هَلْ مِنْ مَلِكٍ مُسَالِمٍ يُقِلُّ هَلْ مِنْ مَلِكٍ مُقَاوِمٍ (1)

ای عرب! دنیای شما پیوسته تاریک و وحشتناک بود، تا آنکه ستاره ای از آل هاشم در آن بدرخشید، در پرتو تعالیم او، در جهان به پا خاستید؛ در حالی که پیش از آن بسیار گمنام و به سان رازی بودید که در سینه رازدار پنهان است. به جای آن که شما به قدرت های همجوار خویش بگویید با ما مسالمت نمایید و به ما رحم کنید، گفتید آیا توان مقاومت در برابر ما را دارید؟

به فرموده علی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشوای کسی است که راه پرهیزگاری پویید، و چراغ آن است که راهنمایی جوید. چراغی است که پرتو آن دمید و فروغی است که روشنی آن بلند گردید و آتش زنه ای است که نور آن درخشید، رفتار او میانه روی در کار است، و شریعت او راه حق نمودار. سخنش حق را از باطل جدا سازد، و داوری او عدالت است - و ستم را براندازد - او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند - و مردمان - به خطا کار می نمودند، و مردم در جهل و نادانی می غنودند...، شما را به خانه سلامت فرا خواند. (2)

و نیز آن حضرت فرمود:

... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ...؛ (3) همانا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص گردانید و برای اسلام گزید، چه اسلام نامی از سلامت است و فراهم دارنده هر کرامت است، راه روشن آن را خدا برگزید و حجت های آن را روشن گردانید. از علمی که هویداست، و حکمت هایی که نهان و ناپیداست. غرایب آن نابود نشود، عجایب آن سپری نگردد. رستنگاه های نعمت در آن است و در تاریکی ها چراغ های فروزان است. درهای خیر جز به کلیدهای آن گشوده نگردد و تاریکی ها جز به چراغ های آن زدوده نگردد. حوزه آن را حمایت نمود و

ص: 126

1- (1) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، عزالدین حسینی، ص 438.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 94، ص 87.

3- (3) همان، خطبه 153، ص 150.

رعایت آن را بر خود لازم فرمود. در آن شفای خواهنده درمان است و بسنده خواهنده این جهان و آن جهان است.

به قول عطار:

جهان تاریک بود از کفر کفار ز نور او منور شد به یکبار(1)

آری، فروغ تابناک آن حضرت بر همگان پرتو افشانند، زیرا او (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) است.

نور او بر نیک و بر بد تافتی زشت و زیبا را همه دریافتی

چون برآید آفتاب از کوهسار هم چمن روشن کند هم شوره زار(2)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروازه جهانی را گشود که مالا مال و لبریز از مکارم اخلاق خواهد گشت.

در جهان آیین نو آغاز کرد مسند اقوام پیشین در نورد

از کلید دین در دنیا گشاد همچو او بطن ام گیتی نژاد

در نگاه او یکی بالا و پست با غلام خویش بر یک خوان نشست(3)

البته این نیک بختی و فرزاندگی به آسانی حاصل نگشت؛ بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه رنج ها کشید و چه دشواری ها را تحمل کرد؛ در حالی که سنگ های جفا به سوی او افکندند و شعله جنگ فرا روی آن حضرت افروختند. از یک سو عرب مشرک با تمام قدرت به نبرد با او پرداخت و از سوی دیگر یهود پیمان شکن اوج دشمنی خود را با او به کار بست و از طرفی ترسایان نیز با او به مخالفت برخاستند.

ص: 127

---

1- (1) خسرونامه عطار، ص 12.

2- (2) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 94.

3- (3) کلیات اقبال، صص 16-17.



اشاره

فاطمه علیها السلام در ادامه فرمود:

كُلَّمَا حَشَوْنَا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا، (1) أَوْ نَجَمَ قَرْنُ الصَّلَاحِ، أَوْ فَعَرْتُ فَاغْرَهَ مِنَ الْمُسْتَرْكِينِ قَدَفَ بِأَخِيهِ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِيءُ حَتَّى يَطَأَ صِمَاخَهَا بِأَحْمُصِهِ، وَيَخِمِدَ لَهَا بِحَدِّهِ [بِسَيِّفِهِ]، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَدِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَانْتَمَ فِي بُلْهَنِيهِ وَادْعُونَ آمِنُونَ؛ (2) هرگاه آتش کینه افروختند آن را خاموش ساخت و گاهی که گمراهی سر برداشت، یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آن انداخت. علی علیه السلام باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت و کار آنان با دم شمشیر ساخت.

او این رنج برای خدا می کشید و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می دید و مهتری اولیای حق را می خرید. اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت و آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید. (3)

آفتاب جمال و جلال علی علیه السلام

اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از سخنان خویش، ابتدا به رنج ها و فداکاری پدر اشاره می کند، و سپس به بیان جهاد و ایثار و از خودگذشتگی علی علیه السلام در راه نشر و

ص: 129

1- (1) اشاره به آیه (كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ) سوره مانده، آیه 64.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ احتجاج، ج 1، ص 122؛ دلائل الامامه، ص 115؛ كشف الغمه، ج 2، ص 211؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237.

3- (3) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 131.

تثبیت اسلام پرداخته، در دو محور (جلال و جمال) پیرامون آن حضرت سخن می گوید که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

## 1. جلوه های از جلال علی علیه السلام

### اشاره

در این بخش به مهاجران و انصار، دوران سخت پیشین و آن روزهای حماسه و خونین را یادآوری می فرمایید؛ آن گاه که امواج خروشان دشمنی و کینه عرب و یهود در هم پیچید و چون سیلی خروشان به راه افتاد و می رفت تا بنیان اسلام و مسلمانی را برکند. زمانی که آتشفشان جنگ ها شعله ور گردید و از هر سو عرب با عربده و هل من مبارز خود، عرصه میدین جنگ را بر شما تنگ ساخت. به راستی چه کسی غیر از علی علیه السلام تیزی آن شمشیرهای بران را از شما دور ساخت.

صلابت و جلال حضرت علی علیه السلام در عرصه های مختلفی قابل ذکر است که پاره ای از آن را به اجمال از نظر می گذرانیم:

### الف) یورش به خانه وحی

آن گاه که قریش در یک پیمان شوم و شیطانی تصمیم گرفتند تا ناجوانمردانه هنگام شب، به خانه رسول خدا حمله کنند و ایشان را به قتل برسانند، چه کسی جز علی علیه السلام در بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرמיד و جان خویش را در معرض شمشیر جاهلان قریش قرار داد تا جان پیامبر به سلامت باشد؟<sup>(1)</sup>

این فداکاری و جانفشانی چنان ارجمند و ارزشمند بود که آفریدگار مهربان در پرتو وحی، آن حماسه را تا ابد جاودانه نمود و فرمود:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ)؛<sup>(2)</sup>

(بعضی مردان اند که از جان خود در راه رضا و خوشنودی خدا می گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است).

ص: 130

1- (1) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 103؛ سیره ابن هشام، ج 1-2، ص 482؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 372.

2- (2) سوره بقره، آیه 207.

البته این فضیلت چنان رخشنده و تابناک است که علمای اسلام در مجامع تفسیری، حدیثی و تاریخی خود آن را یکی از بزرگ ترین فضائل امیرالمؤمنین دانسته و آن حضرت را یگانه سرباز فداکار و جانباز در راه اسلام معرفی کرده اند.<sup>(1)</sup>

البته این نخستین باری نبود که علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوابید تا اگر قرار باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله طعمه ترور جاهلان قریش گردد، علی علیه السلام در جای آن حضرت باشد؛ بلکه در شعب ابوطالب، جناب ابوطالب علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بستر خود می خوابانید یا در جای فرزندش علی قرار می داد تا اگر خطری رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهدید کند آنان بلاگردان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند.<sup>(2)</sup>

## (ب) بدر

در جنگ بدر، چون فرزندان ربیع، شیبه و عتبه و فرزند وی ولید به میدان مبارزه آمدند و صدای هل من مبارز سر دادند، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، حمزه و عبیده بن حارث به نبرد با آنان برخاستند. علی و حمزه همآوردان خود، یعنی ولید و شیبه را کشتند و آن گاه به کمک عبیده که عتبه پای او را قطع کرده بود شتافتند و او را نیز کشتند. در این نبرد که اولین رویارویی نظامی میان مسلمانان و قریش بود هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند که بنا بر نقل بلاذری نوزده نفر از قریش، تنها به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هلاکت رسیدند.<sup>(3)</sup>

## (ج) احد

در نبرد احد نیز علی علیه السلام یگانه حامی و محافظ رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در آغاز جنگ نه نفر از پرچمداران لشکر قریش که همه از طایفه «بنی عبدالدار» بودند با شمشیر علی علیه السلام کشته شدند؛ حادثه ای که موجب فرار و هزیمت مشرکان در ابتدای جنگ شد.

ص: 131

---

1- (1) ر. ک: الغدير، ج 2، صص 44-45؛ الميزان، ج 2، ص 84؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 13، ص 262؛ التبيان، ج 2، ص 183؛ مجمع البيان، ج 2، ص 301.

2- (2) دلائل النبوه، ج 2، ص 312؛ مغازی رسول الله لعروه بن زبير، ص 114؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 27.

3- (3) انساب الاشراف، ج 1، صص 297-301.



حضرت علی علیه السلام خود در یک انجمن بزرگ که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا گرد آمده بودند به این جریان اشاره کرد و فرمود: «آیا به خاطر دارید که من شَرّ نه نفر از قبیله بنی عبدالدار را که هر یکی پس از دیگری پرچم به دست گرفته، نعره زنان و مبارزطلبان به میدان می آمدند، از سر شما کوتاه کردم» و همه حاضران، علی علیه السلام را تصدیق کردند. (1)

بار دیگر نیز فرمود:

به خاطر دارید پس از نه نفر، «صواب» غلام حبشی آنان وارد میدان شد و هدفی جز کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت و به قدری خشمناک بود که دهانش کف کرده و چشمانش سرخ شده بود؛ شما از دیدن این جنگ آور مهیب، وحشت زده عقب رفتید، ولی من پیش رفتم و ضربتی بر کمر او زدم و او را از پای در آوردم؟ حاضران همگی تصدیق آن حضرت نمودند. (2)

از طرفی، پس از یورش غافل گیرانه خالد بن ولید و عکرمه و فرار و شکست مسلمانان، علی علیه السلام بود که چون پروانه بر گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله می گشت و از جان آن عزیز خدا محافظت می نمود. ابن اثیر پیرامون این جانفشانی چنین می نگارد:

وجود پیامبر از هر طرف مورد هجوم دسته هایی از ارتش قریش قرار گرفت. هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آورد علی علیه السلام به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنها حمله می کرد و با کشتن بعضی از آنها موجب فرار و تفرق آنان می شد. این جریان چند بار در احد تکرار شد. در برابر این فداکاری امین وحی جبرئیل نازل گردید و فداکاری علی علیه السلام را نزد پیامبر ستود و گفت این نهایت فداکاری است که علی علیه السلام از خود نشان می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله امین وحی را تصدیق کرد و فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ» فقال جبرائیل: « وَأَنَا مِنْكُمْ. قَالَ: فَسَمِعُوا صَوْتًا لَا سَيْفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ؛ او از من است و من از او هستم، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم، سپس ندایی در میدان طنین افکند که شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی به جز علی نیست». (3)

ص: 132

1- (1) بحار الانوار، ج 2، ص 51.

2- (2) خصال، ج 2، ص 121.

3- (3) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 154؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 100؛ مجمع البیان، ج 2، ص 497.

ابن ابی الحدید نیز داستان فداکاری حضرت را مشروحاً نگاشته است. (1)

خود آن حضرت در سخنرانی مشروحی که برای رأس الیهود در محضر گروهی از اصحاب خود داشت، به فداکاری خویش چنین اشاره می کند:

« وَ أَقْبَلَ الْمُشْرِكُونَ إِلَيْنَا فَحَمَلُوا إِلَيْنَا حَمْلَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ...؛ هنگامی که ارتش قریش به سان نیرویی متمرکز و واحد بر ما حمله ور شدند، انصار و مهاجر راه خانه خود گرفتند و من با افزون بر هفتاد زخم از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کردم. سپس آن حضرت قبا را کنار زد و بر آثار باقیمانده از جراحات روز احد دست کشید». (2)

## د) جنگ احزاب

### اشاره

نبرد احزاب، یکی از دشوارترین جنگ های تاریخ اسلام در زمان رسول خداست. افزون بر ده هزار نفر از قبایل و طوائف مختلف عرب که در یک حرکت هماهنگ، مدینه را محاصره کردند، از درون مدینه نیز یهودیان بنی قریظه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد و پیمان داشتند نقض عهد کردند و به اردوی احزاب پیوستند. دشواری و سختی این جنگ و آن ایام محاصره در پرتو وحی چنین گزارش شده است:

ای کسانی که ایمان آورده اید از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید؛ بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاختند و ما باد و لشکرهایی را که نمی دیدند بر سرشان فرستادیم و خدا به آنچه می کردید بینا بود، آنگاه که از سمت بالا و پایین بر شما تاختند، چشم ها خیره شد و دل ها به گلوگاه رسیده بود و به خدا گمان های گوناگون می بردید. (3)

در این دو آیه از وحشت عجیبی که شمار بسیاری از مسلمانان را فرا گرفته بود یاد شده و در آیات بعد به آزمایش الهی و شناخته شدن منافقان اشاره شده است:

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا)؛ (4)

(در آنجا مؤمنان در معرض امتحان درآمدند و سخت لرزیدند).

ص: 133

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 251.

2- (2) الخصال، ج 2، ص 403.

3- (3) سوره احزاب، آیات 9-10.

4- (4) سوره احزاب، آیه 11.

در این محاصره سخت و نبرد وحشتناک، در یکی از روزهای محاصره، سپاه عظیمی همراه با رؤسای قریش، بنی اسد، غطفان و دیگر قبایل، حمله ای را آغاز کردند و با یافتن محل باریکی از خندق عده ای از آنها توانستند از خندق عبور کنند، عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، نوفل بن عبدالله و ضرار بن خطاب در شمار کسانی بودند که توانستند از خندق بگذرند.

در آن لحظه، عمرو که در جنگ بدر مجروح شده، و به همین دلیل نتوانسته بود در احد شرکت کند و در پی انتقام خویش بود، نعره زنان مبارز می طلبید و از مسلمانان خواست تا کسی به جنگ او رود. او سه بار تقاضای خود را تکرار کرد و هر بار جز علی علیه السلام کسی برای جنگ با او که از شجاعان عرب بود از جای برخواست، چرا که نبرد با عمرو شجاعت خاصی را می طلبید. دفعه سوم که عمرو هم‌آورد خواست، باز علی علیه السلام از جای برخاست و در این نوبت رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود عمامه ای بر سر امام نهاد و او را دعا کرد و به سوی عمرو فرستاد. عمرو پس از معرفی علی علیه السلام به امام گفت که چون با پدرش همنشین بوده نمی خواهد با وی بجنگد، ولی امام فرمود که من مایل به جنگ با تو و کشتن تو هستم. در عین حال امام از او خواست تا طبق آنچه خود عمرو در جاهلیت می گفت که اگر کسی در میدان جنگ سه چیز از او بخواهد یکی را می پذیرد اکنون نیز یکی از تقاضاهای سه گانه امام را بپذیرد؛ نخست آنکه اسلام آورد، دوم آنکه جبهه را ترک کند و سوم آنکه برای جنگ از اسب خود پایین آید. عمرو دو خواسته نخست را نپذیرفت ولی از اسب فرود آمد و آن را پی کرد. نبرد میان آنان آغاز شد آنچنان که در گرد و غبار کسی آنان را نمی دید تا آنکه صدای تکبیر امام برخاست و این علامت آن بود که عمرو کشته شده است. بقیه افراد با دیدن این صحنه، به شدت ترسیده روی به گریز نهادند. از میان آنان نوفل بن عبدالله به درون خندق افتاد و مسلمانان او را سنگ باران کردند. او تقاضا کرد که یک نفر به درون خندق رفته، با او مبارزه کند. این بار نیز علی علیه السلام به نبرد نوفل رفت و او را به قتل رساند. این رخداد روحیه دشمن را به شدت دچار آسیب کرد.<sup>(1)</sup>

ص: 134

اگرچه علی علیه السلام به ظاهر قهرمانی را کشته بود، ولی در حقیقت افرادی را که از شنیدن نعره های دل خراش عمرو و رعشه بر اندام آنها افتاده بود زنده کرد و از سوی دیگر، یک ارتش ده هزار نفری را که برای پایان دادن حکومت جوان اسلام، کمر بسته بودند مرعوب و وحشت زده ساخت. اگر پیروزی از آن عمرو بود پیامدهای ویرانگری آشکار می شد و معلوم می گشت که ارزش این فداکاری چقدر بوده است. به همین دلیل هنگامی که علی علیه السلام شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد آن حضرت ارزش ضربت او را چنین تقدیر کرد:

«ارزش این فداکاری و ضربت برتر از اعمال امت من است، زیرا در سایه این ضربت، بنیان کفر ویران گشت و مسلمانان عزیز گردیدند» (1).

### ه) جنگ خیبر

نبرد خیبر، صحنه ای دیگر از دلیری های علی علیه السلام است. تجلی و درخشش این دلیری و حماسه آن چنان است که نقش آفرینی آن حضرت را در میدان نبرد، بی بدیل ساخت و برتری و فضیلت آن حضرت را ماندگار و جاودانه نمود.

در فتح یکی از دژهای بسیار مستحکم دشمن، رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست فرماندهی را به ابوبکر سپرد، ولی دژ فتح نشد. فردای آن روز پرچم در دستان عمر قرار گرفت، اما این بار هم قلعه گشوده نشد. شب روز سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».

این در حالی بود که همه آرزو می کردند این نشان فاخر، بر سیمای آنان بدرخشد، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلب کرد. آن حضرت از سوی پیامبر مأمور شد تا دژهای محکم «وطیع» و «سالام» را بگشاید؛ دژهایی که مسلمانان، دو بار ناکام و شکست خورده از پشت درهای آن باز گشته بودند. علی علیه السلام زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود (ذوالفقار) را حمایل نمود. هروله کنان و با شهادت خاصی که شایسته

ص: 135

قهرمانان است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست او داده بود در نزدیکی قلعه بر زمین نصب نمود. در این هنگام در خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون آمدند. نخست برادر مرحب (حارث) جلو آمد. هیبت و نعره او چنان مهیب بود که سربازان پشت سر علی علیه السلام بی اختیار عقب رفتند، ولی علی علیه السلام چون کوه، پا بر جا ماند و لحظه ای نگذشت که جسد مجروح حارث بر روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین و متأثر ساخت. او برای گرفتن انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود و زره یمانی بر تن و کلاهی که از سنگ مخصوصی تراشیده بود بر سر داشت، در حالی که کلاه خود را روی آن قرار داده بود جلو آمد و چنین رجز خواند: «در و دیوار خیبر گواهی می دهد که من مرحبم. قهرمانی کار آزموده و مجهز، اگر روزگار پیروز است من نیز پیروزم، قهرمانانی که در صحنه های جنگ با من روبه رو می شوند با خون خویش رنگین می شوند».

علی علیه السلام نیز در مقابل او این گونه رجز می خواند: «من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید. مرد دلاور و شیر بیشه ها هستم، بازوانم قوی، و در میدان ها چون شیر مهییم».

رجزهای دو قهرمان پایان یافت و صدای ضربات شمشیر و نیزه های دو جنگجوی اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران به وجود آورد. ناگهان شمشیر علی علیه السلام، بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان ها دو نیم ساخت. این ضربت چنان وحشت آفرید که دلاورانی که پشت سر مرحب بودند پا به فرار نهاده و به دژ پناهنده شدند. علی علیه السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب کرد. در این هنگام یک نفر از یهودیان با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست او افتاد. علی علیه السلام فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر از آن استفاده کرد. پس از آنکه آن را بر زمین افکند هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام که یکی از آنان ابورافع بود، سعی کردند آن را از این روبه آن رو کنند، نتوانستند. (1)

ص: 136

این جنگ نیز عرصه بروز و ظهور رشادت و شجاعت علی علیه السلام بود و جلوه ای از جلال صولت آن حضرت در این حماسه بدرخشید. پیک وحی یا سازمان اطلاعات رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش داد که در سرزمینی به نام «وادی یابس» یا «وادی الرمل» هزاران نفر اجتماع کرده، با هم پیمان بسته اند که با تمام قوا برای نابودی اسلام بکوشند و در این راه یا کشته شوند یا به هدف خود که کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و افسر دلاور او علی علیه السلام است برسند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با ندای «الصلوه جامعه» مردم را به مسجد فرا خواند و آنان را از این خطر بزرگ آگاه ساخت و فرمود باید به دفع این گروه قیام کرد، لذا باید گروهی برای نبرد با آنان پاخیزند. اردوی سپاه اسلام آماده شد و فرماندهی آن به ترتیب به ابوبکر، عمر و عمرو بن عاص سپرده شد، اما هر سه فرمانده مغلوب و مرعوب بازگشتند. هاله ای از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت. در آخرین بار پیامبر سپاهی را بیاراست و علی علیه السلام را به مقام فرماندهی آن انتخاب کرد.

علی علیه السلام وارد خانه خود شد و پارچه مخصوصی را که در لحظات سخت به سر می بست از همسر گرامی خود فاطمه علیها السلام خواست و آن را به سر خود بست. فاطمه علیها السلام از دیدن این منظره سخت گریست و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دلداری داد و اشک از دیدگان فاطمه پاک نمود و سپس علی علیه السلام را تا مسجد احزاب بدرقه کرد. علی علیه السلام مسیر را عوض کرد و در کمال استتار تا نزدیکی دشمن پیش رفت؛ به گونه ای که شب ها حرکت می نمود و روزها در نقطه ای پنهان می گردید و به استراحت می پرداخت. هنوز به دهانه دره نرسیده بود که به همه سربازان دستور استراحت داد و برای اینکه دشمن از ورود آنها به نزدیکی دره آگاه نشود مقرر فرمود تا سربازان اسلام، دهان اسبان خود را ببندند تا شبیه آنها دشمن را بیدار و آگاه نسازد.

سپیده دم، نماز صبح را با یاران خود خواند و سربازان را از پشت کوه تا بالای آن و از آنجا به داخل دره که محل استقرار دشمن بود هدایت کرد. سیل سربازان با شمشیرهای برهنه به فرماندهی آن حضرت، چون شهاب ثاقب بر دشمن خواب ربنده فرود آمدند و

گروهی را کشتند و گروهی را نیز اسیر کردند و دسته ای هم پا به فرار گذاشتند. در این حماسه بزرگ هفت تن از دلاوران دشمن که به مقاومت پرداخته بودند به دست امیرالمؤمنین از پای درآمدند، و آنچنان زهره چشمی از دشمن گرفته شد که هرگز مانند آن را ندیده بودند.

وقتی سردار پیروز، به سوی مدینه بازگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به استقبال سپاه اسلام آمدند. علی علیه السلام با دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله فوراً از اسب پیاده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست خود را بر شانه علی علیه السلام می زد فرمود: بر اسب سوار شو، خدا و رسول او از تو راضی اند. در این لحظه پرده اشکی از فرط شوق در دیدگان علی علیه السلام حلقه زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله تاریخی خود را پیرامون علی فرمود:

یا علی لولا ائتی اشفق أن یقول فیک...؛ علی جان اگر نمی ترسیدم که گروهی از امت من پیرامون تو آن را بگویند که مسیحیان پیرامون حضرت مسیح گفتند، در حق تو سخنی می گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک پایت را برای تبرک بگیرند. (1)

این جانبازی و فداکاری در پرتو وحی جاودانه شد و سوره والعدایات نازل گردید و این حماسه را ملکوتی ساخت: «سوگند به اسبان دونده که نفس زنان به سوی میدان پیش می روند و بر اثر برخورد سم آنها به سنگ ها برق از آنها می جهد، و صبح گاهان برق آسا بر دشمن تاخته، او را به غارت گرفتند و با حرکت سریع خود ذرات غبار را در فضا پراکنده ساختند و دشمن را در حلقه محاصره خود قرار می دهند». (2)

## ز) نبرد حنین

نبرد حنین نیز یادآور جنگ احد است که مسلمانان پای به فرار گذاشتند. در این نبرد نیز مقاومت علی علیه السلام و عده ای خاص سبب گردید بار دیگر مسلمانان فراری باز گردند و فضای جنگ به سود مسلمانان تغییر کرده، فتحی بزرگ و غنایمی بسیار نصیب مسلمانان گردد.

ص: 138

1- (1) ارشاد، شیخ مفید، صص 87-90.

2- (2) سوره العادیات، آیات 1-5.

### اشاره

عامل حضور حماسی و عارفانه امام علی علیه السلام در میدان های نبرد، عشق و دلدادگی آن حضرت به خدای متعال بود. حضرت فاطمه علیها السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

« مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ». (1)

بر این اساس حضور علی علیه السلام، براساس شناخت شاهدانه و ایمان باورانه ای بود که اگر پرده های غیب کنار می رفت برایمانش افزوده نمی گشت. او بر چنین افق برینی از ایمان می درخشید. این شخصیت چگونه قابل توصیف است؟ چشمه قلم نویسندگان و بیان گویندگان درباره سلطان « يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ (2) کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است و مرغ از پریدن به قله ام گریزان» ابکم و الکن است، لیکن با استمداد از سیره سخاوتمندانه صاحب لوای حمد، می توان خوشه هایی از فضایل نورانی آن حضرت را به تماشا نشست.

امام علی علیه السلام تجلی عالی ذات اعلای الهی و برتر از آن است که به وصف آید و همانندی برای او ذکر شود. آن موجود آسمانی در کوتاه مدتی زمینی شد تا معجزه انسان کامل تجلی کند و مظهر العجایب رخ بنمایاند. فقط کعبه می توانست تجلی تولدش را پذیرا باشد و محراب عبادت، شاهد شهادتش گردد. آن حضرت هر جا پا می نهاد سراج فتح می درخشید و چراغ ظفر می افروخت. گرچه دنیا با تمام قامت به طنازی در برابر او ایستاد، ولی با تبر زهدش شکسته شد. همه جلوه های کمال و تعالی و بالندگی که ملک و فلک را به شگفتی نشانده، مرهون حیات عارفانه آن مولاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را چنین می ستاید: «هر کس بنخواهد به علم آدم و فهم نوح و علم ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و شهامت و شجاعت موسی بنگرد، علی بن ابی طالب را نگاه کند». (3)

عبارت آن حضرت پیرامون جلالت علی علیه السلام چنین است: «منزلت علی نزد من، همانند منزلت من نزد پروردگار است». (4)

ص: 139

1- (1) بلاغات النساء، ص 13.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 9.

3- (3) البدایه و النهایه، ص 7، ح 357.

4- (4) ذخائر العقبی، ص 120.



وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را جان خود دانست و فرمود: «ذاک نفسی»، (1) معنای منزلت دقیق تر خواهد بود. از سویی همانندی آن حضرت به کعبه (2) و کشتی نوح، (3) پرتوی از جمال او را آشکار می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام عمود دین، (4) قسیم الجنه و النار، باب مدینه العلم و باب مدینه الحکمه ی (5) پیامبر خداست؛ به خصوص که آن حضرت شهر حکمت را به بهشت تفسیر نمود. رسول گرامی اسلام فرمود: «یا علی أنا مدینه الحکمه و هی الجنّه و انت یا علی بابها و کیف...» (6).

آن حضرت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک سرشت آفریده شدند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خُلِقْتُ أنا و علی بن ابیطالب من شجره واحده» (7).

در جایی دیگر نیز فرمود: «خُلِقْتُ أنا و علی من نور واحد» (8).

این حقیقت از آیه (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) 9 نیز ساطع و درخشان است.

علی علیه السلام بر افقی می درخشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آن حضرت فرمود:

«یا علی ما عرف الله إلا أنا و أنت...؛ خدای را نشناخت جز من و تو و مرا کسی نشناخت جز پروردگار و تو و ما عرفک إلا الله و أنا؛ (9) و تو را کسی نشناخت مگر خدا و من».

بدیهی است این مفاهیم با مفاهیمی چون علی نسبت به من، به منزله سر من از بدن من است، (10) همتایی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را می نمایند. آن حضرت که خود لسان

ص: 140

1- (1) اختصاص، ص 223.

2- (2) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 86 به نقل از عمده، ص 285.

3- (3) همان به نقل از خصال، ص 573.

4- (4) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 76؛ کافی، ج 1، ص 294، ح 3.

5- (5) بحار الانوار، ج 39، ص 210.

6- (6) امالی صدوق، مجلس 61، ص 472، ح 11؛ بحار الانوار، ج 40، ص 201، ح 3.

7- (7) خصال، شیخ صدوق، صص 41 و 72.

8- (8) همان، ص 52، ح 108.

9- (9) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 267؛ ارشاد القلوب، ص 209.

10- (10) مناقب خوارزمی، صص 148 و 174.

صدق است، گاهی پرده از اسرار ملکوت برداشته، شکوه و جمال و جلال خود را نمایان ساخته است؛ از جمله اینکه خود فرمود: «أنا القرآن الناطق» (1) و «أنا كلام الله الناطق» (2) و «أنا علم الله... و لسان الله الناطق» (3).

در جای دیگری نیز فرمود:

لقد اعطيت السبع التي لم يسبقني إليها احد...؛ هفت چیز به من عطا شد که هیچ کس قبل از من به آنها نرسید: 1. اسماء به من تعلیم شد. 2. داوری میان بندگان 3. تفسیر کتاب و قرآن 4. تقسیم درست غنایم بین فرزندان آدم.

5. چیزی از دانش از من جدا نشد، مگر آنکه به من آموخته شد. 6. حرفی به من عطا شد که از آن هزار حرف گشوده شد. 7. به همسر مصحف و کتابی عطا شد که علمی در آن است و هیچ کس قبل از وی به آن نرسیده است. (4)

در بیان دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را این گونه ستود:

يا على مثلك في أمتي مثل (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَمَنْ...؛ یا علی مثل تو در میان امت من چون (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) است. هر کس در قلب خود فقط تو را دوست دارد مانند آن کسی است که یک سوم قرآن را قرائت کرده و اگر افزون بر محبت قلبی با زبان خود، تو را یاری کند، دو سوم قرآن را قرائت کرده و کسی که قلبش لبریز از محبت توست و با زبان و دست به یاری تو برمی خیزد گویی تمام قرآن را قرائت کرده است. (5)

بدون شک، این مشابهت و همانندی، رازهای آسمانی علی علیه السلام را آشکار می نماید و چون سوره توحید و به خصوص «مقام احد» مقامی اعلاست که فهم ظاهری افراد به آن نمی رسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا با این همانندی، ملکوت غیب علی علیه السلام را آشکار نمایند، پس بر این اساس محبت به علی علیه السلام، شرط توحید و ولایت او، روح یکتاشناسی است.

ص: 141

1- (1) ینابیع الموده، ج 1، ص 214، ح 20.

2- (2) بحار الانوار، ج 82، ص 199.

3- (3) توحید صدوق، ص 164، ح 1.

4- (4) بحار الانوار، ج 39، ص 343.

5- (5) خصال، ج 2، ابواب سبعین، ح 1، عبارت 61، ص 636.

اگر کسی با تمام وجود در ولایت علوی ذوب گردد و با قلب و زبان و سایر اعضا به یاری ولایت برخیزد و در همه جهات ولایتمدار باشد گویا در ساحت همه قرآن کریم قرار گرفته و از همه آفاق قرآن بر او نور جاری شده است.

حضرت فاطمه علیها السلام در جمع زنان عیادت کننده نیز از عظمت علی علیه السلام می فرماید:

« وَيُحِبُّهُمْ أَنِّي زَحَزَحُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ، وَمَهْطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ...؛ وای به آنان چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است». (1)

بدون شک، آن امام همام با روح الامین در ارتباط بود و افق های ملکوت بر حضرتش مفتوح؛ همان گونه که امام باقر علیه السلام در توصیف آن حضرت می فرماید: «علی بن ابی طالب به کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل می کرد و اگر چیزی رخ می داد که کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن پیام صریحی نداشت، خداوند با الهام خاص او را مُلْهَم می ساخت و این از رازهاست». (2)

از سوی دیگر، امیر مؤمنان شاهد مشهود علم شهودی و حضوری خداوند است.

امام صادق علیه السلام در روایتی آن حضرت را مصداق بارز (وَالْمُؤْمِنُونَ) از این آیه می داند:

(فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ). (3)

بر این اساس، اعمال معروف و منکر مردم، در مرآی و منظر آن حجت بالغه حق و آن «قبله العارفين» (4) است.

علی علیه السلام آگاه به علم شهودی کتاب تدوین و تکوین خداست. قرآن کریم که مهم ترین کتاب آسمانی است و بر سایر کتب آسمانی سیطره، نظارت و حراست دارد؛ همان گونه که خود فرمود: (وَمُهَيِّمِنَا عَلَيْهِ) 5 و (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) 6 حبل ممدود خداوند

ص: 142

1- (1) بلاغات النساء، ص 20.

2- (2) بصائر الدرجات، ص 234، ح 1.

3- (3) سوره توبه، آیه 105.

4- (4) مصباح الزائر، ص 477.

است که طرف نازل آن بر افق الفاظ می درخشد و در دست مردم و دسترس آنهاست و طرف دیگر آن، منزه از هرگونه، وضع و لغت، و مفهوم و اعتبار است و نزد خدای سبحان است:

(إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (3) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ (4))1

این کتاب با تمام بطون و ظهور، و تأویل و تفسیر و تنزیل، مشهود شاهد خدای بی همتا، یعنی علی علیه السلام است. چون نزد او علم کتاب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مصدق بارز و روشن (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)2 علی علیه السلام است. (1)

البته تمام معارف کتاب، نزد مولای متقیان حاضر بود، نه حاصل. توضیح اینکه علم آن حضرت به تمام و کمال معارف قرآنی از مقولات علم حصولی نیست، بلکه از سنخ علم حضوری و شهودی است که از افق برین اعلی بر قلب حضرتش تابیده است. همچنین از آنجا که قلم تکوین حضرت حق، هماهنگ با قلم تدوین اوست، آن حضرت نسبت به همه آفرینش آگاه بود. در واقع هماهنگی آن دو کتاب چنان است که اگر قرآن بخواهد به صورت آفرینش تکوینی نمایان گردد همان جهان مشهود است و جهان مشهود اگر بخواهد به صورت کتاب تدوینی تجلی کند، قرآن خواهد بود. پس کسی که به همه ابعاد قرآن، علم شهودی دارد و همه آفاق قرآن فراوی او روشن است به همه اسرار و رموز جهان تکوین نیز علم حضوری دارد. (2)

خود آن حضرت می فرماید:

«... وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَلَا مَا يَأْتِي بَعْدِي...؛ به اذن پروردگارم به آفاق ملکوت نگریستم، هیچ چیز بر من پنهان نماند، از ما کان و ما یکون... (3) همه بر من نمایان گردید».

ص: 143

1- (3) شواهد التنزیل، ج 1، صص 473-478، ح 422-427.

2- (4) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، آیت الله جوادی آملی، ص 36.

3- (5) امالی، شیخ طوسی، مجلس 8، ص 205، ح 351.

همچنین در مقام تسبیح خدا فرمود:

سُبْحَانَكَ مَا أَكْبَرُ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنبِ قُدْرَتِكَ...؛ پاک خدایا! چه بزرگ است آنچه می بینم از خلقت تو، و چه خرد است، بزرگی آن در کنار قدرت تو، و چه با عظمت است آنچه می بینم از ملکوت تو و چه ناچیز است برابر آنچه بر ما نهان است از سلطنت تو، و چه فراگیر است نعمت تو در این جهان، و چه اندک است در کنار نعمت های آن جهان. (1)

این آگاهی و شهود ملکوت از تجلیاتی بود که وجود علی علیه السلام به آن آراسته گردید و جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، احدی به این کلیت و جامعیت نرسید. آن حضرت در توصیف خود فرمود: «أَنَا عَلِمُ اللَّهَ، وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي، وَ لِسَانُ اللَّهِ النَاطِقُ، وَعَيْنُ اللَّهِ، وَ جَنْبُ اللَّهِ، وَأَنَا يَدُ اللَّهِ». (2)

گرچه افرادی چون حضرت ابراهیم علیه السلام از این زلال شهود نوشیدند و به ملکوت خدا نگریستند تا موجب زیادی ایمانشان گردد:

(وَ كَذَلِكَ نَرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) 3

ولی علی علیه السلام بر ستیغ این مقام می درخشد.

علی علیه السلام گنج بر علم خدا، و مخزن غیب و سرّ خدا بود. (3)

همچنین آن حضرت گنجینه دار علم رسول الله است؛ همان گونه که پیامبر فرمود: «عَلَى عَيْبِهِ عِلْمِي»، (4) به همین دلیل او مخزن علم و اسرار الهی است.

بر این اساس قلب امیرالمؤمنین علیه السلام - که محرم رموز جهان هستی است و چون جام جهان نما، همه چیز از آن ساطع است و به اذن خداوند در آن نهادینه و تعبیه گردیده -، آفتاب آشکار حقیقت و امام مبین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه (وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) 6 فرمود: مقصود علی علیه السلام است.

ص: 144

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 109، ص 103.

2- (2) التوحید، شیخ صدوق، باب 22، ص 164، ح 1.

3- (4) ر. ک: زیارت جامعه.

4- (5) مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 32.

امام باقر علیه السلام در تبیین شأن نزول این آیه فرمودند:

هنگامی که این آیه نازل گردید، دو نفر در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله به پا خاستند و گفتند ای رسول خدا آیا آن تورات است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه. گفتند: آن انجیل است؟ فرمود: خیر. گفتند: آن قرآن است؟ فرمود: خیر. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی آن مجلس آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هو هذا؛ این (علی علیه السلام) آن امام مبین است»؛ او امام و پیشوایی است که خداوند علم اولین و آخرین تاقیامت را در او نهاده است. (1)

باری، علی علیه السلام معدن اسرار الهی و علوم «بما کان و ما یکون» در نزد اوست. البته علم آن حضرت از سنخ علم حصولی نیست، بلکه معارف او از چشمه لدن بر جانش جاری گشته و به همین دلیل، مبدأشناسی و معرفت به خدای سبحان او که «اعلی المعارف» (2) است، حضوری است.

امام صادق علیه السلام در تبیین این مقام فرمود:

وقتی امیرالمؤمنین مشغول خواندن خطبه بر منبر کوفه بود، مردی به نام «ذِعلَب» که فصیح بود و قلبی شجاع داشت از آن حضرت پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: ای ذِعلَب! من هرگز خدایی را که ندیده باشم نمی پرستم؛ «ما کنت أعبدُ رباً لَمْ أَره». ذِعلَب گفت: ای امیرالمؤمنین چگونه او را دیدی؟ فرمود: چشم ها او را از راه مشاهده نمی بیند؛ ولی دل ها او را با حقیقت ایمان دیده اند. (3)

در ادامه همین خطبه نیز فرمود: «به هر چیز نزدیک است نه بدان پیوسته، و از آنها دور است نه جدا و گسسته». (4)

معبود چنین عارفی، همانا مشهود راستین اوست و اگر کسی به چنین بارگاه منیعی راه یافت شهد بندگی از ساغر حضور می نوشد. حکیم و فیلسوفی که معبودش معقول اوست، بدان دلیل است که به آن ساحت و مقام حضور، راه نیافته و شاهد معبود، مشهودش

ص: 145

1- (1) تأویل الآیات الظاهره، استرآبادی، صص 477 و 478.

2- (2) غرر و درر، آمدی، ص 81، ح 1270.

3- (3) کافی، ج 1، ص 138؛ نهج البلاغه، خطبه 179، ص 187.

4- (4) همان.

نگشته است، ولی آنکه چون علی علیه السلام خداوند را با قلب متحقق به حقیقت شناخت، معبود او همان مشهود واقعی اوست که در همه شئون عبادی خویش، اعم از اندیشه های علمی یا انگیزه های عملی او را می پرستد و خداوند را از هر چیز دیدنی و حسی، شفاف تر می داند، زیرا در باصره خطاهای فراوان است، ولی بصیرت و ایمان انسان معصوم، منزله از هر خطا و اشتباهی است. (1)

بر این اساس آن حضرت فرمود:

« هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبِينُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ ...؛ او خدای حق و آشکار است، آشکارتر از آنچه بر دیده ها پدیدار است. خردها برای او حدی معین نتواند کرد تا همانندی داشته باشد و وهم ها او را اندازه نتواند گرفت تا در صورتی پنداشته شود». (2)

بنابراین، ایمان به مبدأ و یکتایی خدا برای آن حضرت، چنان عینیت و تحقیقی داشت که به منزله جان آن حضرت بود؛ همان گونه که خود فرمود: « التوحید حیاة النفس ». (3)

### معادشناسی عارفانه

همان گونه که مبدأشناسی و معرفت به خدای متعال برای آن حضرت شهودی بود، معادشناسی آن حضرت نیز چنین بود. آگاهی آن حضرت از سرانجام هستی به نصاب کامل رسیده و پرده ها کنار رفته بود؛ آنگونه که آن حضرت در وصف ایمان خود فرمود: « لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا از ددت یقیناً ». (4)

آن کس که در یقینش ننگجد زیادتی صد بار اگر ز پیش برافتد غطا علی است

امام صادق علیه السلام در ستایش آن حضرت فرمود: « وَ لَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ عَمَلًا رَجُلٍ كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ (5) علی علیه السلام همانند کسی عمل می کرد که گویا به بهشت و دوزخ می نگرَد».

ص: 146

1- (1) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، صص 44-45.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 155، ص 153.

3- (3) غرر و درر، آمدی، ص 84، ح 1345.

4- (4) بحار الانوار، ج 40، ص 153.

5- (5) کافی، ج 8، ص 163.

حضرت علی علیه السلام خود در وصف پارسایان فرموده:

« فَهَمُّ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مَعَذَّبُونَ ؛ (1) بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آن آسوده اند، و دوزخ چنان است که آن را دیده و در آن به عذابند».

بنا بر بیان علی علیه السلام که ترجمان قرآن است، پارسایان بر افقی از جهان بینی و معرفت می درخشند که پرده ها از دیدگان نشان برداشته شده و به رؤیت شهودی نائل گشته اند. در واقع معرفت آنان از مقوله درایت عقلی و روایت نقلی نیست؛ بلکه آنان ساحت عرفان حضوری و شهودی را یافته اند که از فروزنده ترین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

چون هنگام نماز فرا می رسید و ندای «قد قامت الصلاة» طنین می افکند، آن حضرت می فرمود:

حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاتِ وَقِضَاءِ الْحَوَائِجِ وَدِرْكِ الْمُتَمَنَّى، وَ الْوَصُولِ إِلَى اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» وَ إِلَى كِرَامَتِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ وَ غَفْرَانِهِ ؛ (2)  
هنگام زیارت و مناجات فرارسید، وقت دل دادگی و دل سپردگی است، گاه مبارکی است که انسان به آرمان های خود می رسد و به سرچشمه فیض حضرت حق وصل می گردد و از زلال کرامت، بخشش و خشنودی او می نوشد، با او سخن می گوید و به راز و نیاز می پردازد.

بدون شک، چنین عارف شاهدهی، خدای متعال را سوداگرانه نمی پرستد و نیز چون بردگان، او را عبادت نمی کند، بلکه به پاس سپاس گزاری از نعمت های بی حسابش او را عبادت می کند. (3)

آن حضرت می فرماید: « لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدَ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يَعْصِي، شُكْرًا لِنِعْمَتِهِ ؛ (4) اگر خداوند از نافرمانی خود بیم نمی داد، واجب بود که به پاسداشت نعمت هایش نافرمانی نشود».

ص: 147

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 193، ص 225.

2- (2) معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص 41، ح 1.

3- (3) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت 237، ص 400.

4- (4) همان، حکمت، 290، ص 415.



در حقیقت بندگی خدای متعال، گوهر برین آزادگی و آزادی است؛ همان طور که طنین سخن مولای متقیان بدان اشاره دارد:

« ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ، وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ (1) نه بیم از آشت و نه طمع در بهشتت، مرا به ساحت کبریایی ات به خاک بندگی افکند؛ بلکه مقام و عظمتت مرا بنده مسکین تو ساخت.».

آن امام همام در نماز، فانی در خدا و همه وجود و اعضای بدنش در فرمان خدای متعال بود. در هنگام سجده، پیکان تیر از پای آن حضرت بیرون می آورند، ولی آن حضرت احساس درد نمی کند، چون درد پای اوست و او خود را نمی شناسد، بلکه فانی در بندگی اوست. ولی آنگاه که مستمندی در حال رکوع، از آن حضرت درخواست کمک می کند، آن حضرت خاتم به او می بخشد و این بخشش، در پرتو وحی ابدی می گردد.

به هر حال، نمازگزاری همانند علی علیه السلام در حال نماز در عروج و صعود به سوی معبود و در نجوای با اوست. مجاری ادراک و دریچه های شناخت او چون چشم و گوش، همه در اختیار معبود است، نه در اختیار خود. از این رو آنچه مربوط به خود اوست، فراموش می شود و هر چه رنگ الهی دارد معقول و مقصود است. (2)

دلیل این تحلیل، داستانی است که در روایت نقل شده است:

دو شتر فربه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان هدیه آوردند. آن حضرت به اصحاب خود فرمود: آیا در میان شما کسی هست که دو رکعت نماز با خشوع و خضوع تمام برای خدا به جا آورده باشد تا من یکی از این دو ناقه را به او هدیه کنم؟ علی علیه السلام فرمود: من چنین نمازی را اقامه می کنم و آنگاه برخاست و دو رکعت نماز گزارد. جبرئیل فرود آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! خدایت سلام می رساند و می فرماید: یکی از دو شتر را به علی علیه السلام عطا کن». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شرط آن بود که به چیزی از امور دنیا فکر نکنند و علی علیه السلام در تشهد نماز به فکر این بود که کدام شتر را دریافت کند. جبرئیل گفت: فکر علی علیه السلام آن بود که شتر چاق تر را بگیرد و نحر کند و برای وجه الله صدقه دهد و این فکر الهی بود

ص: 148

1- (1) بحار الانوار، ج 67، ص 197.

2- (2) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 64.

نه دنیوی. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و هر دو شتر را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد. آن حضرت نیز هر دو شتر را نحر کرد و در راه خدا صدقه داد. (1)

## رسالت شناسی شهودی علی علیه السلام

یکی از افق های برین مبدأشناسی شهودی که خدای متعال با آن نگاه زیارت می گردد، رسالت شناسی است، چون در این نگاه، همه تجلیات الهی مشهود چنین شاهدهی است؛ از جمله، تجلی اعظم که همان آفتاب عالم تاب رسالت رسول خداست.

آن حضرت در تبیین شناخت خود از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

وَلَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي... أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيَ عَلَيْهِ...؛ هر سال در حراء خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم.

من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی و مؤمنان را امیری. (2)

از سخن امام علیه السلام این نکات معلوم می گردد:

1. وحی و نبوت فروغ تابناک الهی است که بصیرت جان آن را می بیند.
2. حقیقت نبوت عطر آگین و قابل استشمام است.
3. قلب ولی خدا همان طور که نور نبوت را می بیند عطر رسالت را نیز استشمام می کند.

ص: 149

1- (1) همان؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 27؛ تأویل الآیات الظاهره، ص 593.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، صص 222-223.

4. قلب ولی خدا، همان گونه که می بیند و بصیر است، سمیع و شنونده است و ناله ابلیس را می شنود.

5. دیدن نور رسالت و وحی، بوییدن رایحه نبوت و شنیدن ناله شیطان از خصوصیات مقام شامخ ولایت الهی است و اختصاص به رسالت و پیامبری ندارد.

6. امیرالمؤمنین علیه السلام به جز مقام رسالت، به سایر مقامات ولایت مزین بود. (1)

### مشاهده فرشتگان

علی علیه السلام ملکوت اعلی را می دید و همه آفاق آن برای او روشن و مشهود بود. فرشتگان خدا را مشاهده می کرد و آنان بودند که در مراسم غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاری او شتافتند. آن حضرت پیرامون چگونگی غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« وَ لَقَدْ وَ لِیْتُ غُسْلَهُ صَ لَی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ الْمَلَائِکَةُ اَعْوَانِی، فَصَجَّتِ الدَّارُ وَ الْاَفْنِیَةُ: مَلاً یَهْبُطُ وَ مَلاً یَعْرُجُ...؛ و شستن آن حضرت را عهده دار گردیدم و فرشتگان یاور من بودند و در خانه و پیرامون آن فریاد می نمودند. گروهی فرود می آمدند و گروهی بالا می رفتند، و بانگ آنان از گوش من نبرید، بر وی درود می گفتند تا او را در ضریحش نهادیم». (2)

از این بیان آسمانی روشن می گردد:

1. آنچه بر همگان پنهان و پوشیده بود مشهود و معلوم آن حضرت بوده است.

2. آن امام همام هبوط و عروج فرشتگان را می دید و ناله و ضجه آنان را می شنید.

3. فرشتگان در مراسم غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاری امیرالمؤمنین آمده بودند.

4. حضرت علی علیه السلام حضور آنان را در مراسم نماز و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید؛ در حالی که همه این حقایق ملکوتی بر دیگران پوشیده بود.

به همین دلیل آن حضرت درباره اطاعت از خود فرمود:

« غَرَبَ رَأِیْ اَمْرِیْ تَخَلَّفَ عَنِّی، مَا شَكَّکْتُ فِی الْحَقِّ مُذْ اَرِیْتُهُ؛ (3) روی رستگاری نبیند آن که خلاف من گزیند، چه از آن روز که حق را دیدم در آن دو دل نگردیدم».

ص: 150

1- (1) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 50.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 192، ص 231.

3- (3) همان، خطبه 4، ص 12.

در حقیقت امام علی علیه السلام از سرچشمه: (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) 1 و (مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ) 2 اشراب شده بود، پس علم آن حضرت شهود و رؤیت قلبی بود، نه روایت نقلی و درایت عقلی.

آن حضرت در تبیین حقیقت ایمان شهودی خود فرمود:

« وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ، إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ، وَ يَقِينُهُ الشَّكَّ؛ (1) بدو ایمان داریم کسی که غیب ها را به چشم دیده است و بر آنچه وعده داده اند آگاه گردیده؛ ایمانی که اخلاص آن، شرک را زدوده و یقین آن، شک را زایل نموده است.»

آری، این افق برین اندیشه و معرفت دوستان خداست که ظاهر را در هم می نوردد و به باطن امور می رسد:

« إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا...؛ (2) دوستان خدا آناند که به درون دنیا نگرستند، هنگامی که مردم برون آن را دیدند و به فردای آن پرداختند؛ آنگاه که مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند.»

آن حضرت بر صراط مستقیم، و منهج روشن رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و می فرمود:

« وَ إِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ، وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، أَلْقَطُهُ لِقَطَاً؛ (3) و من بر پی آن نشان ها روم که پروردگارم نهاده و آن راه را پویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گشوده، راه راست حق را گام به گام می پیمایم و آن را از کوره راه باطل جدا می نمایم.»

### اوج شهود علی علیه السلام

ستیغ ایمان شهودی علی علیه السلام در نیایش های آن جناب تجلی می کند که شکوه آن را می توان در مناجات شعبانیه مشاهده کرد. در آن نجوا، طنین نیایش آن حضرت چنین است:

ص: 151

1- (3) نهج البلاغه، خطبه 114، ص 112.

2- (4) همان، کلمات قصار، حکمت 432، ص 439.

3- (5) همان، خطبه 97، ص 90.

« إلهي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَانْزُ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ ». (1)

شگفتا! برخی از پیام آوران الهی درخواست بخشش ملک منحصر به فرد برای خود نمودند:

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي)؛ (2)

(سلیمان گفت: پروردگارا به لطف و کرمات از خطای من درگذر و مرا ملک و سلطنتی عطا فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد).

ولی علی علیه السلام از خدای متعال درخواست شهود «مالک» می نماید نه «ملک» و نه «مُلک»، زیرا نه هوای مالک شدن دارد و نه هوس «ملک» شدن، بلکه فقط شوق شهود مالک الملک را می نماید و بس. البته رسیدن به چنین تعالی و قدس و عزتی، مبارزه سختی می طلبد، زیرا بنده باید از ماسوای او اعراض کند و همه را رهنز بداند. چنین عروجی، کمال انقطاع می خواهد، نه فقط قطع و انقطاع، زیرا در صورت کمال انقطاع است که هیچ گونه توجهی به ترک ماعدا نخواهد بود. (3)

این ره، باید به نور ویژه الهی روشن گردد تا چشم دل در پرتو آن نور، حجاب های نورانی را بشکافد، چون سلسله معارف الهی در طول یکدیگر است و هر طیف برتر، مانع ارتقای طیف زیرین است. البته در این تموج نورانی، مانع نیز حجاب نورانی است نه ظلمانی. بنابراین برای رسیدن حلقه زیرین به مقام برین دو عنصر محوری لازم است؛ یکی آن که حلقه زیرین قابل شکاف و پرواز به سوی اوج باشد و محکوم به اصل حاکمی چون (وَ مَا مِتَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ)4 نباشد، چون در این صورت، مقام و موقعیت تغییرناپذیر خواهد بود و امکان عروج نخواهد بود.

ص: 152

1- (1) مفاتیح الجنان، فرازی از مناجات شعبانیه، ص 260.

2- (2) سوره ص، آیه 35.

3- (3) حیات عارفانه امام علی علیه السلام، ص 66.

نکته دیگر آنکه در این راه باید فیض روح القدس یار و مددکار شود، و به استعداد حلقه نورانی زیرین پاسخ مثبت دهد و چون مغناطیسی جذاب، او را به سوی بالا بکشاند تا او بتواند حجاب نور حلقه برتر را بشکافد و به مقام برین نایل گردد.

از طرفی این اوج و عروج و جذب و اتصال، وابسته به صفاتی است که ورای ادراک عقل است، چون وصف کبریایی و عظمت و جمال، علم و قدرت، حیات و قدرت نه آن صفاتی که نظام آفرینش آینه دار طلعت آن صفات می باشند چون صانع و خالق و حکیم، و بر افق برین عقل می درخشند.

علی علیه السلام در این مناجات به اوصافی چنگ می زند که بدون ظهور جلوه خاص عرفانی که ورای عقل برهانی است ادراک نخواهد شد. از این رو آن حضرت وصول به معدن عظمت الهی را از راه اناره ابصار دل و شکافتن همه حجاب های نوری مسئلت کرده است. (1)

روح انسان سالک پس از خرق همه حجاب های ظلمانی و نورانی نیازی به بدن ندارد، بلکه بدن محتاج به اوست. چنین روحی فقط به مبدأ فاعلی متکی است و از آن لحاظ که مبدأ غایی عین مبدأ فاعلی است، روح و اصل به معدن عظمت به علل وجود خود، یعنی فاعل و غایت اعتماد دارد و از علل قوام، یعنی ماده و صورت و جنس و فصل بی نیاز است. در واقع، چنین وارستگی و پیراستگی از طبیعت و پیوستگی به ماورا همان است که در طنین نیایش شعبانیه از آن به « وَ تَصِيرَ أَوْحَانًا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ » یاد شده است.

آن حضرت در تبیین این مقام و آراستگان به این خصال به کمیل فرمود:

اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا...؛ بلی زمین تهی نمی ماند از کسی که حجت بر پای خداست یا پایدار و شناخته شده است یا ترسان و پنهان از دیده هاست. تا حجت خدا باطل نشود و نشانه هایش از میان نرود، و اینان چندند و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند به شمار اندکند و نزد خدا بزرگ مقدار، خدا حجت ها و نشانه های خود را به آنان نگاه می دارد تا به همانند های خویشش بسپارند و در دل های خویشش بکارند. دانش

ص: 153

نور حقیقت بینی بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده اند آسان پذیرفته اند و بدانچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته، و همنشین دنیایند با تن ها، و جان هاشان آویزان است در ملاء اعلی: وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ، أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى؛ (1) اینان جانشیان خدا در زمین اویند و مردم را به دین او می خوانند، وه که چه آرزومند دیدار آنانم.

به هر روی، برای نیایش های شهودی علی علیه السلام تجلیات و جلوه های مختلفی است که فروغی از آن در دعایی که به نوف بکالی آموخته مشهود است:

فَأَسْأَلُكَ يَا سَمَّ مَكَ الْذِي ظَهَرْتَ بِهِ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَانِكَ فَوْحَدُوكَ وَعَرَفُوكَ، فَعَبَدُوكَ بِحَقِيقَتِكَ، أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسَكَ لِأَقْرَبِّ لَكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ بِكَ، وَلَا تَجْعَلَنِي يَا إِلَهِي مِمَّنْ يَعْبُدُ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى، وَالْحِظْنِي بِلِحْظِهِ مِنْ لِحْظَاتِكَ تَنْوِرُ بِهَا قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ خَاصَّةً، وَمَعْرِفَةِ أَوْلِيَانِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (2)

به هر روی، خانه علی علیه السلام تجلی گاه ایمان شهودی است و همین مشرق تابان و شهود عارفانه در نیایش امام حسین علیه السلام در روز عرفه می درخشد؛ آنجا که آن حضرت عرضه می دارد:

أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ...؛ آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد که آن ظهور از آن تو نیست تا او سبب پیدایی تو گردد، کی از نظر پنهانی تا به دلیل و برهان محتاج باشی، و کی از ما دور شدی تا آثار و نشانه ها ما را به تو نزدیک سازد؛ عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا؛ (3) کور باد چشمی که تو را نمی بیند با آنکه همیشه تو مراقب و همنشین او هستی.

این فروغ ایمان عاشقانه و شاهدانه امام معصوم است؛ ایمانی که امام علیه السلام آن را در کربلا تفسیر نمود و عینیت بخشید. پس این فروغ فقط بر جان معصوم تجلی می کند که

ص: 154

1- (1) نهج البلاغه، حکمت 147، ص 388.

2- (2) بحار الانوار، ج 91، ص 96، ح 12.

3- (3) مفاتیح الجنان، دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، ص 438.

از همه تعلقات و وابستگی ها منزله و مبرا است و به مقام انقطاع کامل رسیده و فقط به رشته محبت او آویخته است.

علی علیه السلام در نیایش خود به ساحت خدای متعال عرضه می دارد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْإِنْسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ...؛ (1) خدایا! تو به دوستانت از همه مأنوس تری، و برای آنان که بر تو توکل کنند از هر کس کاردان تر. بر نهان های آنان بینایی و به درون هاشان آگاه، و بر مقدار بینش آنان دانا. رازهاشان نزد تو آشکار است، و دل هاشان در حسرت دیدار تو داغدار، اگر غربتشان به وحشت دراندازد، یاد تو آنان را آرام سازد و اگر مصیبت ها بر آنان فرو بارد به تو پناه آرند و روی به درگاه تو دارند. چه می دانند سررشته کارها به دست توست و از قضایی خیزد که پای بست توست. خدایا اگر در پرستش خود درمانم یا راه رسیدن و پرسیدن را ندانم، صلاح کارم را به من بنما و دلم را بدانچه رستگاری من در آن است متوجه فرما.

این شکوه و جلال بندگی، عزت و کرامت آفرین است و به انسان خلعت آسمانی می پوشاند.

اقبال لاهوری در این باره سروده است:

زانکه ملت را حیات از عشق اوست برگ و ساز کاینات از عشق اوست

روح را جز عشق او آرام نیست عشق او روزی است کورا شام نیست

هر که عاشق شد جمال ذات را اوست سید جمله موجودات را

عاشقان خود را به یزدان می دهند عقل تأویلی به قربان می دهند (2)

عاشق خدا، جز او را نمی شناسد و همه تلخ کامی ها بر او گوار است. امام خمینی در وصف چنین عاشق عارفی می سراید:

غمی خواهم که غمخوارم تو باشی دلی خواهم دل آزارم تو باشی

ص: 155

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 227، ص 261.

2- (2) دیوان اقبال لاهوری، صص 192 و 278 و 283.



جهان را یک جوی ارزش نباشد اگر یارم اگر یارم تو باشی

ببوسم چوبه ی دارم به شادی اگر در پای آن دارم تو باشی

شوم ای دوست پرچمدار هستی در آن روزی که سردارم تو باشی (1)

این فرزانه حکیم در ابیاتی دیگر سروده است:

عشق نگار، سرّ سويدای جان ماست ما خاکسار کوی تو تا در توان ماست

با خلدیان بگو که شما و قصور خویش آرام ما به سایه سروروان ماست

با مدعی بگو که تو و جنت النعیم دیدار یار حاصل سرّ نهران ماست (2)

فروغ بندگی شاهد عارف، فقط پیوستن به اوست، بهشت او خشنودی خدا و شادکامی او هر چه بیشتر بندگی کردن است، او غیر معشوق معبود نمی بیند و نمی شناسد.

به قول مولوی:

خالی از خود بود و پر از عشق دوست پس ز کوزه آن تراود کاندر اوست (3)

گوش من از گفتِ غیر او کراست او مرا از جان شیرین جان تر است (4)

### علی علیه السلام تجلی صفات خدا

امام علی علیه السلام مظهر اسمای الهی است. آن حضرت مشرق تابانی است که آفتاب صفات جمال و جلال حق از آن می درخشند. آن امام همام مظهر حق و این نام از صفات فعلی خداوند است. در روایات فراوانی به این حقیقت اشاره گردیده است؛ از جمله سلمان، ابوذر و مقداد نقل می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود:

ص: 156

1- (1) دیوان اشعار امام خمینی «قدس سره»، صص 161 و 181.

2- (2) همان، ص 55.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص 962، ش 4041.

4- (4) همان، دفتر پنجم، ص 708، ش 1678.

« إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ كَيْفَمَا دَارَ بِهِ؛ (1) عَلِيٌّ بِأَحَقِّ حَقِّهِ، وَأَنْ حَضْرَتِ مَحْوَرِ حَقِّهِ، وَأَنْ حَقُّهُ بِرِ مَحْوَرِ كَمَالِ وَجُودِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُورٌ مِي زَنْدِ. »

این «معیت» تابش دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زیرا آن حضرت فرمود: « أَللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ؛ (2) خُداوند! حَقِّ رَا عَلِيٍّ مَحْوَرِ قَرَارِ دِه، وَ حَقِّ رَا بَرِ گَرْدِ اَوْ بَچَرِ خَانَ تَا دِیگَران حَقِّ رَا دَرِ مَسیرِ اَوْ جَسْتِ وَجُو کَرْدِه، اَنْ رَا پِیْدَا کَنْدِ. »

در حدیثی دیگر ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت بارها فرمود:

« عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (3) عَلِيٌّ بِأَحَقِّ حَقِّهِ، وَأَنْ حَقُّهُ بِرِ مَحْوَرِ حَقِّهِ، وَأَنْ حَقُّهُ بِرِ مَحْوَرِ كَمَالِ وَجُودِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُورٌ مِي زَنْدِ. »

در روایتی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود:

« إِنَّ الْحَقَّ مَعَكَ وَالْحَقُّ عَلِيٌّ لِسَانِكَ وَفِي قَلْبِكَ وَبَيْنَ عَيْنَيْكَ، وَالْإِيمَانُ مَخَالَطُ لِحَمَكِ وَدَمَكِ كَمَا خَالَطُ لِحَمِيٍّ وَدَمِيٍّ. » (4)

در واقع علی علیه السلام نشان فروزنده و مشعشع حق است، او مظهر حق مبین و بر صراط مستقیم است و بر منهج حق جویان، نورافشان است. هنگامی که ظلمت فتنه و تاریکی جهل همه جا را فرا گیرد، آن وجود مبارک، آفتاب هدایت و جدا کننده بین حق و باطل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمود:

« سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي فَتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَزَ مَوْءَلِيَّ بِنِ ابِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ الْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؛ (5) پَسِ اَزِ مَنْ فَتْنَه هَا بِي دَرِ جَامِعِه رِخِ خَوَاهِدِ دَاد، دَرِ چَنِینِ مَوْقِعِیْتِی هَمْرَاهِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاشِیدِ وَ اَزِ اَوْ جَدَا نَشَوِیدِ زِیْرَا اَوْ فَارُوقِ مِیَانِ حَقِّ وَ بَاطِلِ اسْت. »

ص: 157

1- (1) بحار الانوار، ج 38، ص 30.

2- (2) همان، ص 35.

3- (3) همان، ص 29.

4- (4) الغدير، ج 3، ص 179.

5- (5) بحار الانوار، ج 38، ص 32.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار یاسر فرمود:

تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَأَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَكَ يَا عَمَارًا!...؛ (1) تو را گروه ستمگر خواهند کشت و تو با حق هستی و حق نیز با توست. ای عمار، هنگامی که دیدی علی علیه السلام به راهی می رود و همه در مسیری دیگر، تو با علی باش؛ زیرا او تو را در گمراهی قرار نمی دهد و از مسیر هدایت خارج نمی کند.

از این روایت روشن می گردد که همراهی با علی علیه السلام عمار را حق محور می سازد، نه آنکه خود عمار، معیار مستقلی در حق باشد.

در مظلومیت علی علیه السلام همین بس که خواستند در جنگ صفین، حقانیت حضرت را با کشته شدن عمار به دست سپاهیان معاویه ثابت کنند. وقتی عمار یاسر در میدان جنگ صفین به شهادت رسید، غوغای عجیبی در سپاه شامیان افتاد و آنان که در سایه شوم تبلیغات معاویه و عمرو بن عاص، در حقانیت علی علیه السلام گرفتار شک شده بودند، به اشتباه خود پی بردند و عده ای دست از جنگ کشیدند. به همین دلیل، عمرو بن عاص در ابتدا وجود عمار را در سپاه علی علیه السلام منکر شد و سپس کشته شدن او را رد کرد. اما چون شهادت عمار ثابت شد به توجیه و تأویل باطل روی آورد و گفت: «عمار را علی و یارانش کشتند که او را به همراه خود به صحنه کارزار آوردند». (2)

از موضوع حقانیت که بگذریم علی علیه السلام مظهر علم خدای متعال است. علم هم از اوصاف ذاتی خدای سبحان و هم از اوصاف فعلی اوست.

آن حضرت مظهر علم فعلی خدای علیم است؛ چنانکه آن حضرت در توصیف خویش می فرماید: «أَنَا عِلْمُ اللَّهِ». (3)

از امام باقر علیه السلام پرسیدند: «لِمَ سُمِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ...؛ چرا آن جناب امیرالمؤمنین نامیده شد، در حالی که کسی بدین صفت قبل از او و بعد از او نامیده نمی شود؟ امام فرمود: چون سفره علم و احکام آسمانی دانش را فراروی مردم نهاد و کسی جز او چنین نکرد». (4)

ص: 158

1- (1) همان.

2- (2) شمیم ولایت، آیت الله جوادی آملی، صص 435 و 436.

3- (3) کتاب التوحید، شیخ صدوق، باب 22، ص 164، ح 1.

4- (4) علل الشرایع، ج 1، باب 129، ص 154، ح 1.

آن حضرت با برخورداری از صفای نفس و عنایت ویژه الهی به کرامتی نائل آمد که جانش مشهد ملکوت اعلی گشت. در واقع زلال علم را دست علیم حکیم در جان او نهاد و همه آفاق لاهوت و ملکوت برای او باز و روشن بود. مولای متقیان راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می دانست و به عنایت الهی بر همه عوالم هستی مسلط بود. آن حضرت فراتر از زمان و مکان و حال و آینده بود و تمام حوادث بزرگ و کوچک نظام هستی، حتی پلک زدن انسان ها و افتادن برگ از درخت در معرض دید آن ولی خدا بود.

همه این حقایق، پرتو ولایت کلیه الهیه و در مقام برین الهی و پیش از آن است، که آن گوهر عرشی بر غبار عالم ماده و طبیعت آلوده گردد، ولی پس از تعلق به عالم ماده و طبیعت، آن علم فراخور این جهان تجلی می کند.

در واقع ممکن است که در این مرحله نخواهد چیزی را بدانند و از سیطره علم کنونی او خارج باشد. البته فرق او در این مرتبه دانی دنیا با دیگران این است که آنان به خزانه بی پایان علم الهی راه ندارند، ولی صاحب ولایت کلیه که کلیددار و خازن آن گنجینه بی پایان است هر چه را که بخواهد می تواند بداند. (1)

بر همین اساس در روایات چنین آمده که: « إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ ». (2)

در واقع، امام، آینه دار علم خداست و خدای علیم، به همه امور آگاه است:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) 3 و (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) ؛ (3) بنابراین آفتاب علم علی علیه السلام بر همه موجودات نظام هستی می تابد.

علم امام در سایه علم خداوند فراگیر است، چون متصل به علم بی پایان خداست و خدای خبیر، او را تعلیم می دهد. در این باره روایتی ذکر شده که: « إِذَا أَرَادَ الْإِمَامَ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ ؛ (4) اگر امام بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او می آموزد».

ص: 159

1- (1) شمیم ولایت، ص 438.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 852.

3- (4) سوره حجرات، آیه 16.

4- (5) کافی، ج 1، ص 258.

البته علم حضرت حق، ذاتی و استقلالی است و علم رسول و امام متصل، وابسته و پیوسته به علم خدای متعال است. به همین دلیل، چون هنگام عزیمت به تبوک، شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله گم شد، و هیچ کس جای آن را نمی دانست فرصتی پیش آمد تا منافقان زخم زبان زنند. برخی از منافقان از ماجرا سوءاستفاده کرده، این نغمه شوم را پراکندند که جای شتر خود را نمی داند، ولی از اسرار ملکوت و اخبار آسمانی خبر می دهد. این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید آن حضرت فرمود:

« وَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ إِلَّا مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ وَقَدْ دَلَّنِي اللَّهُ عَلَيْهَا...؛ من چیزی جز آنچه خدا به من می آموزد نمی دانم، اکنون خدا مرا راهنمایی کرد که شتر من در فلان درّه است و زمام آن به درختی پیچیده و از رفتن باز مانده است بروید و آزادش کنید و آن را بیاورید». (1)

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن روان پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نماند

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم (2)

به هر روی، علی علیه السلام آن حقیقت عرشی است که طبق فرموده خود « يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ؛ (3) آبشار علم و فضیلت از کوهسار وجودش جاری است» و امیری است که « لِأَنَّهُ مِثْرَةُ الْعِلْمِ...». (4) بر این اساس، همگان دانش و آگاهی و زاد و توشه آسمانی خویش را از آن وجود مبارک می گیرند.

البته همه پیشوایان معصوم ما بر چنین افق اعلایی از دانش الهی می درخشند. در واقع دانش آنان چنان سنگین و وزین است که پیامبران و فرشتگان و انسان های آزموده نیز نمی توانند آن را بر دوش کشند.

ص: 160

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 523.

2- (2) گلستان سعدی، باب دوم (در احوال درویشان)، حکایت 10.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 3، ص 9.

4- (4) علل الشرایع، صدوق، ج 1، باب 129، ص 154.

امام صادق علیه السلام در همین رابطه فرمود: «حدیث مخصوص ما را حتی پیامبران و فرشتگان الهی و انسان های امتحان داده، حمل نکنند». از امام هادی علیه السلام در تفسیر و تبیین این حدیث پرسیدند:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ، صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثُنَا لَا يَتَحَمَّلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ...؛ منظور جد شما از این جمله که فرشته مقرب و رسول مرسل، توان حمل حدیث ما را ندارند، چیست؟

امام هادی علیه السلام فرمود: منظور آن حضرت این است که ما مخزن علوم و گنج بران دانش خدا هستیم و دیگران مجرای آن. ما می توانیم آن علوم را در خود ذخیره کرده نگه داریم، ولی آنها چنین قدرتی ندارند و به افراد دیگر منتقل می کنند. (1)

این علوم و معارف، در حقیقت همان میراث رسول خداست؛ همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود:

« حدیثی حدیث اُبی، و حدیث اُبی حدیث جدی...؛ حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم، حدیث جدم، و حدیث جدم، حدیث امام حسین و او از برادرش امام حسن و او از پدرش امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خداست و حدیث رسول خدا چیزی جز کلام خدای سبحان نیست». (2) آن حضرت در حدیثی دیگر فرمود:

«... وَلَكِنَّهَا آثَارٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَصْلُ عِلْمِ نَوَارِثِهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ...؛ بلکه آثاری از رسول خداست که ریشه ها و بنیان علم است و ما نسل به نسل آن را به ارث می بریم». (3)

به بیان دیگر، این آفتاب علم، از چشمه نور قرآن می تابید، چون آن پیشوایان معصوم، وارثان قرآن بودند؛ چنانکه فرمود: « وَرَثَتُكُمْ كِتَابُهُ وَ خَصَّكُمْ بِكَرَائِمِ التَّنْزِيلِ »، (4) حال آنکه دیگران از این چشمه، قدحی نوشیدند.

ص: 161

---

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 401، ح 4.

2- (2) همان، ص 53.

3- (3) بصائر الدرجات، ص 319.

4- (4) بحار الانوار، ج 99، ص 207.

امام صادق علیه السلام در همین رابطه خطاب به ابوحنیفه فرمود: « وَ مَا وَرَثَكِ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا؛ (1) خدای متعال یک حرف از کتاب خود را به تو ارث نداد».

## علم لدنی

علی علیه السلام علوم خود را از چشمه فیاض (لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) 2 فرا گرفته است. آن حضرت بی واسطه به ساحت خدای علیم، بار یافت و از آنجا علم را فرا گرفت. در این میان، فرشتگان عالم، شاگردان آن حضرت اند، و وجود نورانی آن حضرت بر بام جهان مشرف و به جهانی راه یافته که بر طبیعت مسلط است. و آن را تدبیر و هدایت می کند.

چنین شخصیت والاگه‌ری می فرماید:

« فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فَمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَ لَا عَنْ... إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ...؛ (2) سوگند بدان کسی که جانم در دست اوست نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت است، و نه از گروهی که صد تن را به راه راست می خواند و صد تن را موجب ضلالت است، جز آنکه شما را از آن آگاه می کنم».

آن حضرت به کمیل فرمود:

« ها! إِنَّ هُنَا لِعِلْمًا جَمًّا [وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ] لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً...؛ (3) بدان که در اینجا (و به سینه خود اشاره نمود) دانشی است انباشته، اگر فراگیری برای آن می یافتم».

امام علی علیه السلام با حضور و شهود علم «لدنی» از گذشته و آینده خبر می داد و پاره ای از حوادث آینده را رونمایی می کرد. آن حضرت از شهادت خویش پیش از مرگ معاویه گفت و اینکه معاویه بر مسلمانان چیره می گردد:

همانا پس از من مردی بر شما چیره شود که گلوئی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده، بخورد آنچه یابد و بجوید آنچه نیابد، اگر توانید او را بکشید و نتوانیدش کشت. او شما را فرمان دهد تا مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید،

ص: 162

1- (1) همان، ج 2، ص 293.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 93، ص 85.

3- (4) همان، حکمت 147، ص 388.

اما دشنام، مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات، ولی از من بیزاری مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم و در هجرت و ایمان از همه پیش افتادم. (1)

همچنین پیرامون آینده سیاه و پرخطر خوارج فرمود:

« أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْتَقُونَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا، وَ سَيُنْفِقُ قَاطِعًا...؛ همانا که پس از من همگی شما خوارید و طعمه شمشیر برنده مردم ستمکار، که این رفتار را سنت شمارند - و شما را از میان بردارند. (2)

علی علیه السلام در مواردی پرتوی از این دانش را بر بعضی از یاران خویش می افکند تا جایی که برخی از آنان از سرنوشت خود و دیگران باخبر بودند. رشید، کمیل، میثم و حبیب بن مظاهر از جمله این افرادند. آنان از حواریون حضرت بودند و علم بلایا و منایا را آموخته بودند. کشی چنین می نگارد:

روزی حبیب، نزد گروهی از بنی اسد سوار بر اسب خود ایستاده بود. میثم تمار سوار بر اسب، او را ملاقات کرد و بسیار به هم نزدیک شدند تا آنجا که گردن های اسبشان به هم رسید. حبیب رو به میثم کرد و گفت: مردی بزرگ را می بینم که جلو سر او موندارد و به پاس محبت او به خاندان پیامبرش، او را به دار زنند و شکم او بر آن چوب پاره گردد. میثم نیز در جواب حبیب گفت: مردی را می بینم که دو گیسوی او آویخته، سرش را بر نی، در کوفه می چرخانند (منظورش شهادت حبیب در کربلا بود) این گفت وگو انجام شد و آن دو از هم جدا شدند. اهل مجلس با خود گفتند از این دو نفر دروغ گوتر نمی شناسیم، هنوز آن جمع پراکنده نشده بودند که رشید هجری، به آنان روی آورد و از میثم و حبیب پرس و جو کرد. اهل مجلس گفتند: آن دو از هم جدا شدند و آنچه از آن دو نفر شنیده بودند بیان کردند. رشید گفت: خداوند رحمت کند میثم را، او مطلبی را فراموش کرده و آن اینکه به کسی که سر حبیب را می آورد صد درهم پاداش می دهند. (3)

ص: 163

1- (1) همان، خطبه 57، ص 47.

2- (2) همان، خطبه 58، ص 47.

3- (3) رجال کشی، صص 75-79، ح 131-140.



البته، اینها جرعه ای از دریای بی کران دانش علی علیه السلام و آل معصوم اوست. امام صادق علیه السلام فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»؛ (1) سوگند به خدا! ما آن چه را که در زمین و آسمان است می دانیم و نیز آنچه در جهنم و بهشت و میان آنهاست».

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا...). (2) خداوند در این آیه شریفه «شهید» را که تأویل آن ائمه هدی علیهم السلام است و علی علیه السلام را که شاهد بر آن ذوات مقدس است، همتای قرآن قرار داده؛ قرآنی که بیانگر همه اشیای عالم است. (3)

مولانا، در وصف مولای متقیان چنین می سراید:

ای رهنمای مؤمنان الله مولانا علی

ای سرپوش غیب دان الله مولانا علی

تو چشم و جان را می دهی کون و مکان را می دهی

چشم و عیان را می دهی الله مولانا علی

داننده راز همه، انجام و آغاز همه

ای قدر و اعزاز همه الله مولانا علی

هم حی و هم باقی تویی هم کوثر و ساقی تویی

قسام و رزاقی تویی الله مولانا علی

ما جمله سرگردان تو هم واله و حیران تو

گوینده برهان تو الله مولانا علی

وحش و طیور و انس و جان جمله به فرمانت روان

داری تو فضل بیکران الله مولانا علی

ص: 164

---

1- (1) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 266.

2- (2) سوره نحل، آیه 89.

3- (3) تأویل الآیات الظاهره، ص 263، ذیل آیه 89 سوره نحل.

تو حاکم هفت اختری هم سالکان را رهبری

هم مؤمنان را غم خوری الله مولانا علی

احسان ز تو ارکان ز تو برهان ز تو ابدان ز تو

هم روح و هم ریحان ز تو الله مولانا علی

هم انبیا گویا ز تو هم اولیا دانا ز تو

هم عارفان شیدا ز تو الله مولانا علی

قیومی و هم اکرمی، سلطانی و هم اعظمی

بر جمله عالم عالمی الله مولانا علی(1)

### علی علیه السلام تجلی گاه قدرت خدا

اگرچه قدرت از صفات ذاتی خداوند متعال است، ولی این صفت در بسیاری از صفات فعلی خدا چون رازقیت و خالقیت، پرتو افکننده و به همین اعتبار، مظاهر و تجلیاتی برای آن تعریف گردیده است، از این رو علی علیه السلام مظهر قدرت الهی است، همان گونه که خود آن حضرت فرمود: «أَنَا يَدُ اللَّهِ» (2) و می دانیم که دست، نماد قدرت خداست.

از طرفی شجاعت آن حضرت، غیر قابل توصیف است، زیرا در برابر دشمنان هرگز اظهار عجز و سستی نکرد و از هیچ حادثه خطرناکی نهراسید. آن حضرت فرمود:

وَ اللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهَا...؛ به خدا سوگند، اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهد روی از آنان برنتابم، و اگر فرصت دهد به پیکار همه بشتابم و خواهم کوشید تا زمین را از این شخص - از فطرت - برگشته، و کالبد - خرد - سرگشته، پاک سازم تا که ریگ از دانه جدا گردد. (3)

ص: 165

1- (1) کلیات شمس تبریزی، ص 1189، ش 3213-3214.

2- (2) توحید، شیخ صدوق، ص 164.

3- (3) نهج البلاغه، نامه 45، ص 318.

در جای دیگری نیز فرمود:

إِنِّي وَاللَّهِ، لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسَّ تَوْحَشْتُ...؛ به خدا اگر تنها آنان را می دیدم و آنان زمین را پر می کردند، نه باک داشتم و نه می هراسیدم که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه؛ و من آرزومند دیدار خدایم و با دانش نیک او را می یابم. (1)

البته شجاعت و قدرت آن حضرت، تبلوری از ایمان راسخ او به خداست. آن جناب قدرت بی نظیر و همانند خود را به ایمان به خدای متعال مدلل می نماید و در بیانی می فرماید:

« مَا قَلَقْتُ بَابَ حَيْبِرِ بَقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةِ بَلْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةِ ؛ (2) در قلعه خیبر را به قدرت جسمانی از جای نکندم، بلکه با قدرت الهی بود.».

علی علیه السلام نه اینکه فقط شجاع بود، بلکه حقیقت شجاعت بود. به فرموده فاطمه علیها السلام او سید اولیای خداست و مرگ و لقای خداوند برای چنین مردانی آرزوست؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(... اگر می پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید). (3)

و نیز می فرماید:

(بگو ای پیغمبر [به قوم یهود] اگر خدا سرای آخرت را با آن همه نعمت جدای از سایر خلق به شما اختصاص داده شده، پس همیشه باید در آرزوی مرگ باشید). (4)

پس مرگ و زیارت خدا و قعود در (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) آرمان ولی و دوست خداست و علی علیه السلام هم که سرور اولیاء الله است از دیگران به خدا مشتاق تر است. در واقع، این باور و حقیقت، شجاعت آفرین است تا آنجا که آن حضرت فرمود:

« فَوَاللَّهِ مَا ابَالِي اَدْخَلْتُ اِلَى الْمَوْتِ اَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ اِلَيَّ ؛ (5) به خدا سوگند! پروا ندارم که من به آستانه مرگ درآیم یا مرگ به سر وقت من آید.».

ص: 166

1- (1) همان، نامه 62، ص 347.

2- (2) بحار الانوار، ج 84، ص 32.

3- (3) سوره جمعه، آیه 6.

4- (4) سوره بقره، آیه 94.

5- (5) نهج البلاغه، خطبه 55، ص 46.

در کلامی دیگر هم می فرماید:

« هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ الَّتِي، وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ امِّهِ؛ (1) پسر ابوطالب از مرگ نمی هراسد و بیش از آنچه کودک، پستان مادر را خواهان است، به مرگ مأنوس است.»

فَرِّخْ آن روز که از این قفس آزاد شوم از غم دوری دلدار رهم، شاد شوم (2)

و به قول حافظ:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها (3)

به راستی، چه فلاح و کامیابی از این برتر که مرگ انسان شهد شهادت باشد. آن حضرت در این باره هم فرمود:

إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لِأَلْفِ ضَرْبِهِ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةِ عَلِيِّ الْفِرَاشِ؛ (4) گرامی ترین مرگ، کشته شدن در راه خداست، سوگند به کسی که جان پسر ابوطالب در ید قدرت اوست هزار ضربه شمشیر در راه خدا برایم آسان تر از مرگ در فراش و بستر است.

گمنام زیست هر که ز مرگ احتراز کرد

جاوید ماند آنکه ز مردن حذر نداشت (5)

بنابراین، مرگ در نگاه علی علیه السلام، تجلی در ملکوت، و زیارت دوست، و رسیدن جان به جانان است و این معرفت و نگاه شهودی، مولای ما را برستیغ شجاعت، فروزنده و نمایان ساخت. به قول فیض، این طنین سخن عارفانه علی علیه السلام است:

ص: 167

1- (1) همان، خطبه 5، ص 13.

2- (2) دیوان اشعار امام خمینی، ص 159.

3- (3) لغت نامه دهخدا، ص 346.

4- (4) بحار الانوار، ج 97، ص 40.

5- (5) دیوان ملک الشعراء، ص 110.

دل گرفت از این خاکدان پر وحشت ره بهشت کدام است و منزل راحت  
بلاست صحبت بیگانه و دیار غریب کجاست منزل مألوف و یار بی کلفت  
مگر سروش رحیلی به گوش جان آید دل گرفته گشاید ز کربت غربت(1)

### علی علیه السلام مظهر جود و بخشش خدا

تمامی نعمت ها، از آن خدای متعال و خدای سبحان است. خداوند می فرماید:

(وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)؛ (2) (هر نعمتی که دارید همه از خداست).

بر این اساس انسان کامل، مظهر این صفت فعلی خدا می گردد و علی علیه السلام مصداق کامل و بارز آن است.

روایات بسیاری این حقیقت را تبیین و مدلل می فرمایند و ذوات مقدس ائمه معصومین علیهم السلام را برخوردار از این موهبت الهی می دانند. در زیارت جامعه چنین آمده:

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ...؛ و خدا به واسطه شما آفرینش را آغاز کرد و فرجام آفرینش نیز به شما خواهد بود. خدا به واسطه شما باران رحمتش را نازل فرمود و به شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرود نیاید؛ و به شما غم و اندوه و رنج ها از دل ها زدوده گردد و اسرار فرود آمده به پیغمبران و فرشتگان نزد شماست.

روشن و بدیهی است که تمام فیض وجود و نعمت، اصالتاً از پرتو جود خدای متعال است؛ حقیقتی که آیات قرآن نیز آن را گزارش می کنند:

(إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...)؛ (3)

(خداوند آسمان ها و زمین را از اینکه نابود شود نگاه می دارد).

همچنین می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ...)؛ (4) (و اوست خدایی که باران را پس از ناامیدی خلق می فرستد و رحمت و نعمت خود را فراوان می گرداند و اوست خداوند محبوب و ستوده).

ص: 168

1- (1) دیوان فیض کاشانی، صص 45-46.

2- (2) سوره نحل، آیه 53.

3- (3) سوره فاطر، آیه 41.



(... قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً)؛ (1)

(به همگان بگو که اگر خدا بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیاری دارد).

در ادعیه و نیایش های ماثور ائمه هدی علیهم السلام نیز این اوصاف فقط برای خدای سبحان است، ولی چه اشکالی دارد که همان گونه که صفات خدا، مشارق تجلیات نعمت هاست، این وجود و ذوات مقدس نیز که مظاهر، صفات خدا هستند آفاق فروغ نعمت های الهی نیز باشند. مگر فرشتگان، اموری را از عالم، مدیریت نمی کنند و آنان مدبرات امر و مجری فرمان خدا بر خلائق نمی باشند، (2) در حالی که این تدبیر امور به فرمان خدای متعال است.

بر همین اساس، علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس ائمه معصومین علیهم السلام که مظاهر انسان کامل و مسجود فرشتگان خدایند، می توانند مدبر امور الهی باشند. سبب نزول باران و برطرف شدن بلاها و قدرت و کمال الهی آنان، سبب نزول رحمت و برکات الهی است. در واقع، همه این نعمت های بزرگ از جانب خداست که به این ذوات الهی موهبت گردیده است. پس از این منظر، گل واژه های آسمانی زیارت جامعه می درخشند و این نگاه، انسان را از فرهنگ غلو پیراسته و به فرهنگ توحید ناب آراسته می سازد.

قرآن کریم این حقیقت را تبیین می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را مظهر اغنای خدای سبحان معرفی می کند: (... أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ). (3) بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق افاضه خاص خداوند، وسیله کامروا شدن مردم است. (4)

به هر روی، اگر چه خدای سبحان بر همه امور محیط است؛ ولی همگان این استعداد را ندارند که مستقیماً از ذات ربوبی کسب فیض کنند و از این منظر است که ذوات مقدس معصومین علیهم السلام واسطه فیض و نزول رحمت خدایند. معارف و گل واژه های آسمانی زیارات، همچون زیارت جامعه، برای اهل معرفت و بصیرت، مفتاح غیب و تفسیر و ترجمانی از این

1- (1) سوره فتح، آیه 11.

2- (2) سوره نازعات، آیه 5.

3- (3) سوره توبه، آیه 74.

4- (4) شمیم ولایت، آیت الله جوادی، صص 450-451.

وساطت بین آفریدگار و آفرینش اند، البته مستوران در حجاب غفلت و تعصّب از دو سو به افراط و تفریط در خطرند. از این میان بعضی به دوزخ غلو و گروهی در جهنم تقصیر و کوتاهی در شأن آل الله، سقوط می کنند و چراگاه شیطان و وسوسه و ریب می گردند. بنابراین، نور الهی تنها بر جان کسانی تجلی خواهد کرد که جایگاه حقیقی این امامان بزرگوار را شناخته باشند:

منم ای گوهر گمگشته از این گمراهان گم شدن خواهم در کوی تو پیدا گشتن

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن(1)

این حقایق، از زلال آیات و روایات معتبر جاری است و عارفی که دارای قلبی طاهر و روشن است، از آن سرچشمه می نوشد و گنجینه های معارف الهی به روی او گشوده می گردد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: « آیات القرآن خزائن العلم، فكلّمنا فتحت خزانه فینبغی لك أن تنظر فیها ». (2)

بر این اساس اگر کلید فهم مطالب به جهت صحیح چرخانده شود، با هر آیه ای در مخزنی از مخازن معارف الهی گشوده می شود و معارفی چون مظهریت و توسل در پرتو تفسیر صحیح قرآن و با داشتن دلی پاک، کاملاً روشن و دست یافتنی است. (3)

### علی علیه السلام مظهر هدایت الهی

در پرتو آیه (... إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) 4 روایات بسیاری از ابن عباس، ابوبرزه، ابوهریره، مجاهد و دیگران روایت گردیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« أَنَا الْمُؤَذِّرُ وَعَلَى الْهَادِي مِنْ بَعْدِي، وَضَرْبٌ بِيَدِي إِلَى صَدْرِ عَلِيٍّ فَقَالَ: أَنْتَ الْهَادِي بَعْدِي يَا عَلِيُّ بَكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ ؛ (4) مِنْ بِيَمِ دِهْنَةٍ أَمْ وَعَلَى هِدَايَتِكَ أَسْتَبْعِدُ »

ص: 170

1- (1) دیوان شهریار، صص 628 و 100.

2- (2) بحار الانوار، ج 89، ص 216، ح 22.

3- (3) شمیم ولایت، ص 452.

4- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 450-457، ح 398-416.



از من و بر سینه علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی تو راهنما و هدایتگر بعد از من هستی به وجود تو هدایت می شوند جویان».

آن حضرت خود نیز فرمودند: «... وَ أَنَا الْهَادِي إِلَى مَا جَاءَ بِهِ؛ (1) و من راهنما و هدایتگرم به سوی آنچه رسول آورده است».

روایات بسیاری در آراستگی علی علیه السلام به این صفت الهی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است؛ از جمله:

1. علی آیه الحق و رایه الهدی؛ (2) علی مظهر حق و پرچم هدایت است.

2. یا علی... أَنْتَ مَصْبَاحُ الدُّجَى وَ أَنْتَ مَنَارُ الْهُدَى؛ (3) ای علی! تو چراغ فروزنده و فروغ هدایتی.

3. یا علی... أَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؛ (4) ای علی!... تو راه به سوی خدایی.

4. إِنَّ عَلِيًّا هُوَ مَدِينَةُ هُدَى، فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ؛ (5) همانا امیرالمؤمنین شهر هدایت است، پس هر کس در آن داخل گردید نجات یافت و هر کس از آن جا ماند هلاک شد.

البته سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز هادیان الهی این امتند. (6)

علی علیه السلام هادی و همتای قرآن کریم است. یکی از خصوصیات قرآن این است:

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ) 7

براساس این آیه، قرآن نور و کتاب آشکار است و هرگز بر آن غبار ظلمت و تاریکی نیست. قرآن کریم حقیقتاً نور است و نور در ذات خود روشن، و روشنگر دیگران است. از طرفی چون علی علیه السلام همسان قرآن است، پس آفتاب هدایت نیز خواهد بود و مزین به ملکه عصمت است.

ص: 171

1- (1) همان، ص 463، ح 413.

2- (2) موسوعه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 8، ص 124.

3- (3) همان، ص 125.

4- (4) همان.

5- (5) توحید، شیخ صدوق، ص 307، ح 1.

6- (6) تأویل الآیات الظاهره، صص 236-237.

عصمت، ملکه ای علمی و عملی است که انسان را از جهل، خطا، سهو، نسیان و مغالطه در اندیشه و تفکر نگه می دارد. بنابراین معصوم، هم در عرصه علم از فهم ناصحیح مصون است و هم در عرصه عمل از کار ناروا محفوظ. عصمت، شهود خاصی است که انسان را از گناه باز می دارد، ولی اصل شهود، متعلق به عقل نظری است؛ چنان که پارسایی و پرهیز از گناه به عقل عملی باز می گردد.

منشأ عصمت عقل عملی، همان عقل نظری است، ولی عصمت علمی متوقف بر عصمت عملی نمی باشد. پس هر کس در مقام عمل، معصوم باشد در مقام علم نیز معصوم است، و اگر کسی حلال و حرام و پاک و ناپاک و زشت و زیبا را نداند در مقام عمل نیز معصوم نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام چون راهنما و هادی است باید ایمن از خطا و اشتباه باشد؛ یعنی هم صحیح بفهمد و هم به فهمیده ها درست عمل کند. از این رو در حرم امن فهم او، جهل قصوری، تقصیر و سهو و خطای در تطبیق راه پیدا نمی کند؛ همان طور که در حرم امن عملی آن حضرت خطا، عصیان و نسیان راه ندارد. آن حضرت، میزان هدایت است و با این میزان، ضلالت از هدایت و ایمان از کفر مشخص می شود. او حجت خداست و سیره و سخن او حجت و برهان الهی است. در زیارت آن حضرت، ساحت مقدسش چنین تجلیل می گردد:

« السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ... وَ مِيزَانَ الْأَعْمَالِ وَ سَيِّفِ ذِي الْجَلَالِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، الْحَاكِمِ فِي يَوْمِ الدِّينِ » (1).

### علی علیه السلام مظهر حلم خدا

حلیم از اوصاف فعلی خداوند متعال است. در مواضعی از قرآن کریم خدای سبحان به این وصف توصیف گردیده است؛ از جمله:

1. (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ)؛ (2)

2. (وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ)؛ (3)

ص: 172

1- (1) مفاتیح الجنان، ص 550.

2- (2) سوره بقره، آیه 235.

3- (3) سوره بقره، آیه 263.

3. (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ)؛ (1)

4. (وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ)؛ (2)

5. (إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا). (3)

علی علیه السلام مظهر تام و تمام حلم الهی است؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی... احلم الناس حلماً؛ (4) علی از همه مردم حلیم تر است»

در جای دیگر نیز فرمود: «یا علی! أنت أفضل امتی فضلاً... و أوفرهم حلماً». (5)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حلم فرمود: «... فَشَدَّ عَبَّ مِنَ الْعُقَلِ الْحِلْمِ وَ مِنَ الْحِلْمِ الْعِلْمُ»، (6) پس براساس این حدیث از حلم، چراغ علم روشن است.

آن حضرت و سایر ذوات مقدس ائمه علیهم السلام بر ستیغ این خصلت می درخشیدند و بر مکانتی رسیده بودند که افزون بر آن ممکن نیست؛ آنگونه که در زیارت جامعه چنین ستوده می گردند: «و منتهی الحلم». (7)

سیره عملی علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، ترجمانی از حلم الهی آن ذوات مقدس است. آنان با تمام قدرتی که با عنایت الهی در اختیار داشتند و می توانستند در چشم بر هم زدنی، آثار فراوانی در نظام آفرینش ایجاد کنند، در برابر آزار و شکنجه های دشمنان صبر کردند و همه ناملایمات را به پاس دفاع از دین تحمل کردند و جز در مواردی خاص، آن قدرت الهی را ابراز نکردند.

البته معنای حلم و بردباری سکون نیست و اینکه انسان، بی خیال از همه چیز، اقدامی نکند؛ بلکه مفهوم واقعی آن این است که عجلولانه و نسنجیده عملی انجام ندهد، وگرنه کسی که در مقابل ناملایمات هیچ اقدامی نمی کند، فاقد قوه غضب است و چنین انسانی از اعتدال بی بهره خواهد بود.

ص: 173

1- (1) سوره نساء، آیه 12.

2- (2) سوره تغابن، آیه 17.

3- (3) سوره فاطر، آیه 41.

4- (4) موسوعه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 9، ص 150.

5- (5) همان.

6- (6) بحار الانوار، ج 1، ص 117.

7- (7) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.

کسی که از قوای معتدل انسانی برخوردار است، همراه صبر، تحمل و پرهیز از اقدامات عجولانه، انسانی وقت شناس است و در زمان لازم، اقدام مناسب را انجام می دهد.

آن حضرت در تحلیل و تشریح اوضاع سیاسی زمان خود و افشای بازی سیاسی کاران می فرماید:

چون از آشنایی مردم با اسلام زمان چندانی نگذشته بود، نه خاندان ما را می شناختند و نه مزایا و ملاک های برتری دینی را می دانستند. در این جوّ فتنه و غبار آلود، سقیفه ای بی پایه، سایه شوم گستراند و در زیر آن سایه، حق مسلم من که محور سنگ آسیای خلافت بودم غصب شد. حجت و دلیل آوردم، با قهر و مهر، اتمام حجت کردم، ولی چون بسیاری از افراد به حقیقت امر پی نبردند، اقدامات من مؤثر واقع نشد. به طور طبیعی باید برای احقاق حق خود دست به قبضه شمشیر می بردم و اقدام نظامی می کردم، لیکن اقدام نظامی را مصلحت ندانستم، چون غیر از اهل بیت من و عده کمی از اصحاب و یارانم کسی یاری ام نمی کرد و اگر قیام می کردم اینها نیز کشته می شدند و خونشان بی ثمر می ماند؛ فَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ، وَ أَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقَدَى، وَ شَرِبْتُ عَلَيَّ الشَّجِي، وَ صَبَرْتُ عَلَيَّ أَخْذِ الْكُظْمِ، وَ عَلَيَّ أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ؛ (1) نگریستم و دیدم مرا یاری نیست و جز کسانم مددکاری نیست. دریغ آمدم که آنان دست به یاری ام گشایند، مبادا که به کام مرگ درآیند. ناچار خار غم در دیده شکسته، نفس در سینه و گلو بسته، از حق خود چشم پوشیدم و شربت تلخ شکیبایی نوشیدم.

از سوی دیگر، آن حضرت به هنگام لازم، در میدان جنگ حضوری شجاعانه داشت و لذا چون به حکومت رسید و زمینه جنگ با جبهه باطل فرا رسید، دیگر نه در مقابل ناکثان و پیمان شکنان صبر کرد و نه در مقابل قاسطان و طغیان گران شکیبایی نمود و نه در مقابل از دین خارج شدگان حلم ورزید، بلکه در مقابل هر گروه جبهه دفاعی مناسب گشود. (2)

ص: 174

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 26، ص 26.

2- (2) شمیم ولایت، ص 460.

آن حضرت همای رحمت خداست، چون تجلی کامل اسمای حسناى الهی است. پس همانطور که خداوند متعال (ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ) 1 می باشد، چشمه های رحمت الهی از کوهسار وجود امام علی علیه السلام جاری، و آفتاب مهربانی از آن حضرت و سایر ذوات مقدس امامان معصوم علیهم السلام ساطع بود. در حقیقت درس رحمت، عطوفت و مهربانی بی منت را باید از مکتب آنان فرا گرفت. آنان به هر کسی احسان می کردند، هرگز انتظار تقدیر و تشکر نداشتند، زیرا «حَبّاً لِّلَّهِ» اکرام و اطعام می نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که بار سنگین رسالت را بر دوش گرفته بود و به انجام می رساند، هیچ پاداشی جز دوستی و محبت نسبت به «قربا» از مردم درخواست نمی کرد. در واقع مودت اهل بیت علیهم السلام هم فروغی از آفتاب «رحمه للعالمین» بود که در سیمای ذوات مقدس معصومین علیهم السلام مردم را نورباران می ساخت؛ همان ها که در هنگام احسان و اطعام می فرمودند: (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً). (1)

معصومین علیهم السلام تنها از خدا اجر و مزد طلب می کنند:

(... إِنَّا أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ): (2)

(پاداش من فقط بر خداست و او شاهد بر همه چیزهاست).

آنانی که در عشق و دوستی خداوند فانی اند به درگاه پروردگار عرضه می دارند: خدایا! اگر جهنم فروزان و عذاب سوزان آن را تحمل کنیم، فراق تو، و همنشینی با دشمنان تو را چگونه تحمل کنیم؟

تجلی گاه رحمت واسعه و ساطعه پیشوایان هدایت از دو افق قابل بررسی است:

الف: نخست، رحمت عاطفی که دیگران نیز کم و بیش از آن برخوردارند، و علی علیه السلام همواره بر ستیغ این قله رفیع قرار دارد و نورافشانی می کند.

ص: 175

1- (2) سوره انسان، آیه 9.

2- (3) سوره سبأ، آیه 47.

آن حضرت حتی نسبت به قاتل خود، ابن ملجم، مهربانی ورزید و به امام حسن علیه السلام فرمود:

فرزندم! با اسیر خود مدارا کن و به او رحم نما و در حقش احسان کن و با او مهربان باش... آری، ای پسر! ما خاندانی هستیم که در مقابل جسارت دیگران کرم می نماییم و رحمت و مهربانی خصلت ماست. ای پسر! به حقی که بر تو دارم، از آنچه می خوری به او غذا بده و از آنچه می نوشی او را سیراب کن. پای او را میند و دستش را زنجیر مکن... (1)

ب: افق دوم رحمت، عقلی است که برتر و بالاتر از قسم نخست است و از دسترس دیگران به دور است. حیات انسانی، منطقی و عقلانی بشر، مرهون آن است و این رحمت، بازتابش وحی است که در سیمای معصوم، چون ابر باران ریز، برکات و رحمت ها را بر مردم می افشاند.

در حقیقت رسالت، آفتاب این مهر است، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله این بار سنگین را برای کامروا شدن انسان بر دوش کشید و همه رنج ها و سختی ها را در راه رستگاری مردم به جان پذیرا شد. از طرف دیگر، امامت نیز بازتابش آفتاب رحمت و واسعه معقول و عقلانی است و ریزش برکات، و آبشار رحمت از قله رفیع امامت، بر انسانیت مستدام و مستمر است و قوام آفرینش و واسطه فیض مقدس، وجود آن ذوات مقدس علیهم السلام می باشند. (2)

### گستره فراگیر رحمت

رحمت ویژه علی علیه السلام و ذوات مقدس معصومین علیهم السلام همانند رحمت الهی فراگیر است و چون سیل خروشان، تشنگان را سیراب، و چون آفتاب، پرتوافشانی می کند؛ هر چند بهره مندی از آن مخصوص کسانی است که در مسیر و در پرتو آن قرار می گیرند. بدیهی است کسی که از دریا فرار کند و از نور به سوی سایه رود، هرگز کاشمش سیراب و وجودش نورباران نخواهد شد. چنین کسی چون ظرف در بسته ای است که سال ها در میان امواج

ص: 176

1- (1) بحار الانوار، ج 42، ص 287.

2- (2) ر. ک: زیارت جامعه و ده ها روایت در بیان مقام امامت.

سهمگین و خروشان اقیانوس ها غوطه می خورد، ولی نمی از یم دریا در آن نفوذ نمی کند. پس انسان باید خود را در پرتو آفتاب محبت آنان قرار دهد.

خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی کرد: «ای داوود، همان گونه که خورشید بر کسی می تابد که خود را در پرتو آن قرار دهد، رحمت من نیز بر کسی نازل می گردد که خود را در برابر آن قرار دهد».(1)

به هر روی، انسان باید خود را در پرتو عطوفت امیرالمؤمنین و ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام قرار دهد تا مشمول لطف و رحمت آن ذوات قرار گیرد، وگرنه با آنکه آن ذوات مقدس، ناظر بر اعمال امتند، ولی نسبت به بعضی نگاه باکرامت نخواهند داشت؛ همان گونه که خدای سبحان به بعضی نظر نمی کند و با آنان سخن نمی گوید:

(... وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). (2)

### تجلی رحمت علی علیه السلام در قیامت

ظهور رحمت علی علیه السلام و آل معصومش علیهم السلام در قیامت همان شفاعت است. فروغ شفاعت آن جناب بر عاصیان می تابد و آنان را مشمول رحمت و بخشش الهی قرار می دهد. رحمت الهی که همان رحمانیت در دنیاست، فراگیر است و دوست و دشمن و مؤمن و غیر مؤمن را شامل می گردد، ولی در قیامت ویژه مؤمنان است. از طرفی شفاعت امیر مؤمنان علیه السلام نیز که مظهر رحمت الهی است فقط شامل کسانی خواهد شد که مؤمن از دنیا رفته باشند؛ هر چند پرتو رحمتش در دنیا بر قاتلش نیز می تابید و عموم را در بر می گرفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنِّي لِأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُشْفَعُ وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيُشْفَعُ وَ يَشْفَعُ أَهْلَ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ؛ (3) روز قیامت من شفاعت می کنم، پس پذیرفته می شود، علی شفاعت می کند و پذیرفته می شود و اهل بیت من شفاعت می کنند، پس پذیرفته می شود».

ص: 177

1- (1) بحار الانوار، ج 14، ص 34.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 77.

3- (3) بحار الانوار، ج 8، ص 43.

مُكْرَم، از اسمای فعلی خداوند است و علی علیه السلام و فرزندان معصومش مظاهر کامل خداوند (عَنْبِيٌّ كَرِيمٌ) 1 اند. در زیارت جامعه که مشرق تابانی از تجلیات الهی است که ذوات مقدس امامان معصوم ما به آن آراسته اند چنین می خوانیم:

« وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ، الَّذِينَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْلَمُونَ ؛ (1) بندگان گرامی و مقرب الهی که هرگز بر حکم او سبقت نگرفته و کاملاً مطابق فرمانش عمل می کنند».

کرامت از عبودیت و بندگی خدا تجلی می کند. پس هر چه انسان به عبودیت محض نزدیک شود، به عزت و کرامت الهی نزدیک تر گشته و از حقارت و خواری پیراسته می گردد.

در قرآن مقابله مستقیمی میان حقارت و کرامت بیان گردیده است:

(وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ). (2)

نقل است که علامه طباطبایی رحمه الله می فرمودند:

کرامت معادل دقیق فارسی ندارد. برای بیان محتوای آن، باید چند مفهوم به هم ضمیمه شوند تا انسان معنای آن را درک کند؛ مثلاً اگر انسان به مقام عبودیت محض برسد و حاضر نباشد که جز برای خدا کرنش کرده و سر بر زمین بساید، و از خواری و ذلت به طور کامل پاک و منزّه گردد، می توان گفت که به مقام کرامت رسیده است. (3)

در قرآن چهره ها و جلوه هایی به این صفت الهی آراسته گردیده اند؛ از جمله:

(رَسُولٌ كَرِيمٌ)، (4) (لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)، (5) (كِتَابٌ كَرِيمٌ)، (6) (مَلِكٌ كَرِيمٌ)، (7) (قَوْلًا كَرِيمًا) 9.

ص: 178

1- (2) زیارت جامعه، ص 823.

2- (3) سوره حج، آیه 18.

3- (4) شمیم ولایت، ص 468.

4- (5) سوره تکویر، آیه 19 و سوره حاقه، آیه 40.

5- (6) سوره واقعه، آیه 77.

6- (7) سوره نمل، آیه 29.

7- (8) سوره یوسف، آیه 31.



نکته مهم اینکه چشمه جوشان کرامت از بیوت عترت جاری است؛ به گونه ای که تمام خیرات و برکات در نظام هستی، از فیض وجود آن ذوات مقدس افاضه می گردد و آنان واسطه های فیض حضرت حق اند.

آنان اصل و فرع، و اول و آخر خیر و برکت اند تا آنجا که در زیارت جامعه در مکان آن بزرگواران چنین آمده: «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ» (1).

البته فرشتگان نیز به تاج کرامت آراسته اند: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)، (2) گرچه درس کرامت را از ذوات «ائمه هدی علیهم السلام» آموخته اند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّمَا آلُ مُحَمَّدٍ، كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا، فَسَبَّحَتْ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا، ثُمَّ أَهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرَنَا اللَّهُ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتْ أَهْلُ الْأَرْضِ؛ (3) همانا ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله نورهایی بودیم در اطراف عرش الهی، پس خداوند ما را به تسبیح، فرمان داد، پس ما خدا را تسبیح گفتیم، و فرشتگان به تسبیح ما خدا را تسبیح گفتند. سپس خداوند ما را به زمین فرود آورد و مأمور به تسبیح کرد، پس ما او را تسبیح گفتیم، و اهل زمین به تسبیح ما خدا را تسبیح گفتند.

به هر روی فرشتگان شاگردان مدرسه معرفت «آل الله» هستند و نیز پیامبران شاگرد آنان بوده اند. (4)

بدین ترتیب مجموعه عالم امکان بر سر سفره کرامت امیر مؤمنان و سایر ائمه علیهم السلام میهمانند. (5)

### علی علیه السلام مظهر سلام الهی

سلام از اسمای حسناى الهی است که از مشرق صفات افعالی خدای متعال می تابد و او مبدأ و آغاز هرگونه سلام و سلامتی است.

ص: 179

1- (1) زیارت جامعه، ص 830.

2- (2) سوره انبیاء، آیه 26.

3- (3) بحار الانوار، ج 24، ص 88.

4- (4) شمیم ولایت، آیت الله جوادی آملی، ص 471.

5- (5) همان.

قرآن کریم می فرماید: (هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ...)1

از طرفی در نیایش آن ذات مقدس چنین زمزمه می شود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَ لَكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ» (1).

علی علیه السلام و ذریه معصومش علیهم السلام مظهر کامل و بارز سلام خداوند. توضیح اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر معراج، صفوفی از فرشتگان و پیامبران را زیارت کرد و به آنان سلام کرد. خداوند متعال در پاسخ سلام رسول خود فرمود: «أَنَّ السَّلَامَ وَ التَّحِيَّةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْبَرَكَاتِ أَنْتَ وَ ذُرِّيَّتِكَ ؛ (2) تو و ذریه تو سلام، تحیت، رحمت و برکات هستید».

همچنین آن حضرت جلوه اعظم «بِرِّ» خداست و آبشار فیض و نیکوکاری از ملکوت وجودش جاری است. قرآن کریم نیز به این نام مبارک اشاره کرده است: (إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ). (3).

در واقع مظهر کامل «بِرِّ» علی علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام می باشند. آنان ریشه و اساس نیکوکاری اند و در زیارتشان با عنوان «وَ عُنَاصِرِ الْاِبْرَارِ» (4) ستوده و تجلیل می گردند.

### جایگاه اهل بیت در کلام مولای متقیان

در تبیین و توصیف این ذوات معصوم علیهم السلام از زبان علی علیه السلام - که لسان خدا و قرآن ناطق است - می توان به این موارد اشاره کرد:

1. «مَوْضِعُ سِدْرِهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ...»؛ راز پیامبر به آنها سپرده شده و هر که به آنان پناه برد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگرند و قرآن و سنت، نزد آنان در امان است. چون کوه افراسنه، دین را نگهبان اند و پشت اسلام به آنها راست و ثابت و پابرجاست. (5)

ص: 180

1- (2) مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه، ص 31.

2- (3) اصول کافی، ج 3، ص 486.

3- (4) سوره طور، آیه 28.

4- (5) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه، ص 823.

5- (6) نهج البلاغه، خطبه 2، ص 9.

2. همچنين آن حضرت می فرماید:

لا يَقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أُبْدًا...؛ از این امت کسی را با خاندان رسالت همپایه نتوان پنداشت، و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبت آنان داشت، چرا که آل محمد پایه دین و ستون یقین اند، هر که از حد در گذرد به آنان باز گردد و آن که وامانده بدیشان پیوندد. حق ولایت، خاص ایشان است و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص ایشان. اکنون، حق به خداوند (صاحب) آن رسید و رخت بدانجا که بایسته اوست کشید. (1)

بر این اساس، هیچ کس هم تراز و هم افق آل پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. آنان قدسیانی عرشی اند که برای هدایت مردم آمدند و آنان که ایشان را چون دیگران پنداشتند، تخم کین و فساد در سرزمین اسلام کاشتند. گویا مولوی در همین رابطه سروده است:

گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

اشقیاء را دیده بینا نبود نیک و بد در دیده شان یکسان نمود

همسری با انبیا برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها (2)

3. آن حضرت در یکی از خطبه های خود می فرماید:

أَيُّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَبُغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ...؛ (3) کجایند کسانی که پنداشتند آنان - نه ما - دانایان علم قرآن اند؟ [آن هم] به دروغ و ستمی که بر ما می رانند. خدا ما را بالا برده و آنان را فرو گذاشته، به ما عطا کرده و آنان را محروم داشته، ما را در - حوزه عنایت خود - در آورد، و آنان را از آن برون کرد. راه هدایت را با راهنمایی ما پویند. و

ص: 181

1- (1) همان.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 29، ابیات 265-270.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 144، ص 140.

روشنی دل های کور را از ما جویند. همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند. دیگران در خور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام - هاشمیان - نوشته اند.

4. نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا...؛ ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم، در خانه ها جز از درهای آن نتوان وارد شد، و آن که جز از در به خانه درآمد به دزدی نامیده شد.

در ادامه نیز فرمود: « فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ...؛ (1) مصداق آیت های بلند قرآن اند، و گنجینه های خدای رحمان اند، اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند، پس پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن گوید و راه خرد پوید و از فرزندان آخرت بود که از آنجا آمده است و هم بدانجا باز رود».

در خانه حقایق آری ز در آری

و آن در در مدینه علم است و مرتضی است (2)

به قول عمان سامانی:

بکوب حلقه طاعت در مدینه علم کننده در خیبر به بازوان یلی

چو در گشوده شد آنگه به شهر یابی راه بلی بری به نبی راه با ولای علی (3)

5. هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ، يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ...؛ (4) آنان دانش را زنده کننده اند و نادانی را میراننده، بردباری شان شما را از دانش آنان خبر دهد، و برون آنان از نهان، و خاموش بودنشان از حکمت بیان، نه با حق ستیزند و نه در آن خلاف دارند. ستون های دین اند، و پناهگاه ها - که مردمان را - نگاه می دارند. حق به آنان به جای خود باز گردید و باطل از آنجا که بود رانده شد و زبانش از بن برید.

ص: 182

1- (1) همان، خطبه 154، ص 152.

2- (2) صور معانی، عطار نیشابوری، ص 58.

3- (3) دیوان عمان سامانی، ص 17.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 239، ص 268.

دین را چنانکه باید دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شنفتند و به دیگران گفتند، که راویان دانش بسیارند، لیکن پاسداران آن اندک به شمار.

در واقع این چراغ دانش آنان است که از چشمه علم خدا نورافشان می شود و شهر اوج و عروج آنان است.

به قول مولوی:

علم های اهل دل حمالشان علم های اهل تن احمال شان

گفت ایزد «یحمل أسفاره» بار باشد علم، کان نبود ز هو

هین مکش بهر هوا آن بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار علم

هین بکش بهر خدا این بار علم تا ببینی در درون انبار علم

از هواها کی رهی بی جام هوای ز هو قانع شده با نام هو

خویش را صافی کن از اوصاف خویش تا ببینی ذات پاک صاف خویش

بینی اندر دل علوم انبیا بی کتاب و بی معید و اوستا(1)

6. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ، وَ أَلَيْسَ لَكُم مِّنْ آيَاتٍ قَائِمَةٍ، وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ...؛ پس کجا می روید و کی باز می گردید که علامت ها بر پاست و دلیل ها هویداست و نشانه ها برجاست. گمراهی تا کجا، سرگستگی تا کی و چرا؟ وَ بَيْنَكُمْ عِترَةٌ نَبِيَّكُمْ؛ خاندان پیامبران میان شماست که زمامداران حق و یقین اند، پیشوایان دین اند، با ذکر جمیل و گفتار راست قرین اند، «فَأَنْزَلْنَاهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ» پس همچون قرآن، نیک، حرمت آنان را در دل بدارید، و چون شتران تشنه که به آبگاه روند روی به آنان آرید؛ مردم از خاتم پیامبران فرا گیرید؛ إِنَّهُ يَمُوتُ مَن مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَى مَن بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ؛ (2) می میرد از ما آن که می میرد، ولی مرده نیست و می پوسد آن که می پوسد، ولی پوسیده نیست. بلکه او بر سپهر حقیقت تجلی می کند و بر احاطه قدرتش افزوده می گردد.

ص: 183

1- (1) مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات 3445-3455.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 87، ص 70.

هر که وارست از جهان در این جهان یافت بی شک او حیات جاودان

این بود از موت آزادی پسر هین بمیر و زندگانی را نگر

زین ممات ادریس بر افلاک شد همنشین خور، مسیح پاک شد

زین ممات آتش چمن شد بر خلیل موسی عمران گذشت از رود نیل (1)

7. نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبِيِّ، وَ مَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحِكْمِ؛ (2) ما درخت نبوتیم و فرود آمد رسالت، و جای آمد و شد فرشتگان رحمت، و کان های دانش و چشمه سارهای بینش، دوست ما امیدوار به رحمت است و دشمن ما منتظر قهر و سطوت.

و فیض چنین زمزمه می کند:

گفت خدا که اولیاء، روی من و ره من اند

هر چه بخواهی از خدا، از در اولیاء طلب

سرور اولیاء نبی است، و ز پس مصطفی علی است

خدمت مصطفی کن و همت مرتضی طلب

پیروی رسول حق دوستی حق آورد

پیروی رسول کن دوستی خدا طلب (3)

و نیز همو سروده:

ولای آل پیغمبر بود معراج روح من

به جز این آسمان ها آسمانی کرده ام پیدا

به جبل الله مهر اهل بیت است اعتصام من

برای نظم ایمان ریسمانی کرده ام پیدا

ص: 184

1- (1) مثنوی طاقدیس، ص 312.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 109، ص 106.



سخن های امیرالمؤمنین دل می برد از من

ز اسرار حقایق دلستانی کرده ام پیدا

کلامش بوی حق بخشد مشام اهل معنا را

ز گلزار الهی بوستانی کرده ام پیدا

قدم در مهر او خم شد عصای مهر محکم شد

برای دشمنش تیر و کمانی کرده ام پیدا(1)

8. همچنین علی علیه السلام در شأن عترت فرمود:

« فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا ؛ (2) پس همانا ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های مايند».

9. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَجًا عَلَى عِبَادِهِ، وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يَفَارِقُنَا ؛ (3) خدای باری تعالی، ما را پاک و پاکیزه ساخت و به گوهر عصمت آراست ما را گواهان بر مردم قرار داد و حجت و راهنمای بندگانش ساخت. ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد، نه ما از آن جدا گشته و نه او از ما جدا گردد.

بدون شک، فضایل عترت افزون بر آن است که ذکر گردید، و نشانه های فاخری که از این مجموعه فضایل حاصل می گردند عبارتند از:

1. خاندان معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله حامل اسرار خدا و گنجینه دانش او و قرارگاه کتاب های آسمانی اند؛

2. هیچ کس از امت اسلامی همتای آنان نیست؛

3. آنان جبال دین، پایه دین و ستون یقین اند؛

4. آنان رهبران و چراغ های هدایت هستند؛

ص: 185

---

1- (1) همان، صص 12 و 417.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 28، ص 292.

3- (3) مستدرک نهج البلاغه، ص 183.



5. کرائم قرآن در شأن آنان است و آنها مفتاح رموز خدا و گنج های خدای رحمان اند؛

6. اهل بیت علیهم السلام صادق و گواه بر دیگران اند؛

7. آنان امیران سخن و صاحبان کلام اند؛

8. آنان حیات دانش اند و علم در پرتو آفتاب دانش آنها زنده است؛

9. به یاری آنان، حق بر جایگاه خود مستقر می گردد و باطل از جایگاهش کنار می رود؛

10. دین خدا را عاقلانه ترجمان اند، و رفتار و عملشان تفسیر قرآن است؛

11. اهل بیت علیهم السلام معصوم اند و خداوند آنان را از گزند و آفت گناه باز داشته است؛

12. آنان همتای قرآن اند و هرگز قرآن را رها نکنند و قرآن نیز آنان را رها نمی کند؛

13. راهشان، راه نجات و هدایت است. آنان زمامداران حق، پرچم های دین و زبان های صدق اند؛

14. آنها در بهترین درجات قرآن منزل دارند و از ستیغ کرامت آن می درخشند، از این رو باید چون شتران تشنه، به کوثر زلال معرفت آنان روی آورد و از آن سیراب شد؛

15. آفتاب ولایتشان همیشه ساطع است و هرگز غروب ندارد؛

16. آنان مصنوع و دست پرورده خدایند و دیگران، پرورش یافته دامن کرامت آنان هستند و از برکات و حسنات علمی و عملی آنان نوریباران اند. (1)

### بازنمایی سخنان فاطمه علیها السلام

آنچه نگاشته شد، پرتوی از آفتاب کرامت علی علیه السلام بود و فاطمه علیها السلام عصاره همه این فضایل را در چند جمله کوتاه تفسیر کرد. آن حضرت فرمود:

« مَكَدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ، [ مُجْتَهَداً فِي أَمْرِ اللَّهِ ] قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدَا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ [ مُشْمِرًا نَاصِحًا، مُجِدِّدًا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ] وَأَنْتُمْ فِي بُلْهَنِيهِ وَادْعُونِ آمِنُونَ ؛ (2) او این رنج را برای خدا می کشید، و در آن، خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می دید.»

ص: 186

1- (1) ر. ک: شمیم ولایت، صص 489-490.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ احتجاج، طبرسی، ج 1، ص 122؛ کشف الغمه، ج 2، ص 211؛ دلائل الامامه، ص 115؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237؛ موسوعه سیره اهل البيت عليهم السلام، ج 9، فاطمه الزهراء، ص 343.

علی علیه السلام این همه تلاش و جهاد را به ساحت ذات کبریایی تقدیم می دارد. در اینجا سخن از نعمت های بهشتی نیست، چون بهشت و نعمت هایش جلوه های مقام صفات حق تعالی هستند؛ و تجلیاتی از مقام رحمانیت و رحیمیت حضرت حق اند، ولی علی علیه السلام مقام ذات را شایسته بندگی خویش می داند و اوج تلاش و جهادش را تقدیم این ساحت کبریایی و مقدس می کند و چنین انسان بزرگی، « سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ؛ آقا و سرور دوستان خداست».

### علی علیه السلام مظهر ولایت خدا

«ولی» از اسمای فعلی خداوند متعال است. در قرآن کریم به این وصف خداوند متعال اشاره شده است؛ مانند:

1. (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ...); (1)
2. (إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ); (2)
3. (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ); (3)
4. (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ); (4)
5. (فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). (5)

ولایت، خواه تکوینی و خواه تشریحی، چون سایر اوصاف فعلی خدای سبحان، تنها مخصوص پروردگار متعال بوده و هیچ کس شریک او نیست:

(بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) 6.

ولی از آنجا که این اسم از اسمای فعلی خداوند متعال، مظهر می خواهد، به همین دلیل با وجود حصر ولایت در خدای سبحان (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) 7 فروغ همین ولایت از مشکات

ص: 187

1- (1) سوره شوری، آیه 28.

2- (2) سوره اعراف، آیه 196.

3- (3) سوره بقره، آیه 257.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 68.

5- (5) سوره یوسف، آیه 101.

وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله ساطع، و از مصباح (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) 1 می درخشد.

به هر روی، ولایت الله، مراتب و آفاقی دارد و مظهر کامل و تمام آن اسم شریف «صاحب ولایت کلیه علویه» است. آن حضرت در تکوین و تشریح، مظهر ولایت اتم خداست، به همین دلیل، در کاینات تصرف می کند و زمین و آسمان و آنچه در آن دو هست مسخر فرمان آن حضرت است. (1) بدون شک فرمان علی علیه السلام بر کل کاینات جاری است و آفتاب و لایتش بر کون و مکان می تابد.

قرآن کریم پیرامون ولایت تکوینی «آصف بن برخیا» وزیر حضرت سلیمان می فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...)؛ (2)

(کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را (تخت بلقیس ملکه سبا) نزد تو خواهم آورد).

طبق بیان قرآن، آصف توانست چنین کند:

(فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) 4

در حالی که فقط دانشی از کتاب داشت، ولی علی علیه السلام به تمام کتاب عالم بود.

در ذیل آیه شریفه (وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) 5 روایات بسیاری وارد شده که همگی آنها منظور از (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) را علی علیه السلام دانسته اند. (3)

در یکی از این روایات امام صادق علیه السلام می فرماید: (الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) 7 « هو امیرالمؤمنین ؛ او امیرالمؤمنین علیه السلام است». آن گاه از حضرت پرسیدند: آیا کسی که نزد او علمی از کتاب است آگاه تر است یا آن کسی که علم کتاب نزد اوست؟

ص: 188

1- (2) شمیم ولایت، ص 431.

2- (3) سوره نمل، آیه 40.

3- (6) شواهد التنزیل، ج 1، صص 473-478، ح 422-427؛ تأویل الآیات الظاهره، صص 242-245.

« ما كان علم الذی عنده علم من الكتاب إلا بقدر ما تأخذ البعوضه بجناحها من ماء البحر؛ (1) دانش کسی که صاحب علمی از کتاب بود نسبت به امیرالمؤمنین مانند مقدار آبی است که پشه با بال های خود از دریا می گیرد».

بر این اساس، آیا چنین انسانی بر مُلک سیطره ندارد و محور ملکوت نیست؟ بدون شک، آن حضرت قطب عالم امکان بود، چون دارای ولایت کلیه الهی بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام اساس مرصوص خلافت بود و اگر بر مصدر خلافت قرار می گرفت و کاخ ولایت بر بنیان الهی اش تأسیس می شد، حکومت اسلامی کاخی سربی و غیرقابل نفوذ بود، ولی او را از اساس محکمش جدا ساختند. امیرالمؤمنین خود در تبیین این حقیقت می فرماید:

... وَ تَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ...؛ و چون خدا فرستاده خود را نزد خویش برد گروهی به گذشته برگشتند و با پیمودن راه های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند و از خویشاوند گسستند. از وسیله ای که به دوستی آن مأمور بودند جدا افتادند و بنیان را از بن برافکندند و در جای دیگر بنا نهادند. آنان، کان های هرگونه گناه و هر فتنه جو را درگاه و پناه اند، از این سو بدان سو سرگردان، در غفلت و مستی به سنت فرعونیان، یا از همه بریده و دل به دنیا بسته یا پیوند خود را با دین گسسته. (2)

امام باقر علیه السلام در اهمیت جایگاه ولایت فرمود: « بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَنَاجِدِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ ». (3)

زراره می گوید: پس از آنکه امام باقر علیه السلام ارکان پنج گانه اسلام را بیان کرد از آن حضرت پرسیدم کدام یک از این ارکان برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: ولایت برترین پایه

1- (1) تفسیر قمی، ج 1، ص 367.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 150، ص 147.

3- (3) بحار الانوار، ج 65، ص 329.

است، زیرا ولایت در میان ارکان نقش کلیدی دارد و امام، راهنمای دین است. در ادامه امام باقر علیه السلام فرمود: بلندای امر و قلّه بلند و کلید هر چیز و رضایت خدای رحمان پس از شناخت امام، پیروی از اوست و این ترجمان سخن خداست:

(مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ). (1)

اگر کسی تمامی شب ها به نماز ایستد و همه روزها را روزه بدارد و همه اموالش را صدقه بدهد و هر ساله حج خانه خدا کند، اما ولایت ولی خدا را نشناسد و آن را نپذیرد، و همه کارهایش را با راهنمایی امام انجام ندهد از طرف خدا او را هیچ پاداشی نیست و از اهل ایمان نیست. (2)

به همین دلیل علی علیه السلام در ترجمان این حقیقت فرمود:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ ؛ (3) مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد و در آن به فرمان خدا آگاه تر».

ولی خدا برترین افراد روی زمین و از همه توانا تر و دانا تر است. او شاهد ملک و ملکوت است و از آنگاه که فروغ حق بر او تابید و حق را شناخت هرگز در آن شک نکرد: « مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ ». (4) ولی خدا کسی است که نور وحی و رسالت را می بیند و شمیم روح بخش نبوت را استشمام می کند و ناله شیطان را می شنود. (5)

او همیشه همراه و همراز قرآن است؛ همان گونه که خود فرمود: « إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي، مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَدَّ حَبِئْتُهُ ؛ (6) همانا قرآن با من است و از آن هنگام که یار آن گشتم، از آن جدا نبودم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محور حق می دانست، پس هر جا علی است حق همان جاست، او میزان شناخت حق و فاروق بین حق و باطل است. (7)

ص: 190

- 1- (1) سوره نساء، آیه 80.
- 2- (2) بحار الانوار، ج 65، صص 332-333.
- 3- (3) نهج البلاغه، خطبه 173، ص 179.
- 4- (4) همان، خطبه 4، ص 12.
- 5- (5) همان، خطبه 192، «قاصعه»، ص 222.
- 6- (6) همان، خطبه 122، ص 120.
- 7- (7) ر. ک: بحار الانوار، ج 37، ص 148.

بنابراین ولی خدا از مردم به خودشان سزاوارتر است؛ همان موضوعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر درباره آن از مردم اعتراف گرفت و فرمود: « أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ ». (1) فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بازتابی از کلام خدا در قرآن است:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ). (2)

علی علیه السلام این حقیقت را تفسیر کرد و فرمود: « قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَىٰ النَّاسِ بِالنَّاسِ ؛ (3) به خدا سوگند من از مردمان بر مردمان اولایم ».

## ولایت علوی

ولایت علوی، همان تجلی ولایه الله است. این آفتاب ملکوتی در غدیر از مشرق جمال علی علیه السلام نمایان گردید. غدیر تجلی گاه و روز ابلاغ این حقیقت آسمانی بود؛ گرچه جعل ولایت به آیه ولایت بود: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...). 4 .

ابوذر غفاری می گوید:

روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد. او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من در مسجد پیامبر تو تقاضای کمک کردم، ولی کسی کمکم نکرد. در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد و سائل نزدیک آمد و انگشتش را از دست آن حضرت بیرون آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال نماز این ماجرا را مشاهده کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و چنین فرمود: پروردگارا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که سعه صدرش دهی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبانش بگشایی

ص: 191

---

1- (1) توحید، شیخ صدوق، ص 212.

2- (2) سوره احزاب، آیه 6.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 118، ص 117.

تا بلیغ گردد و مردم گفتارش را درک کنند، و نیز خواست که هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در امر رسالت او را شریک موسی قرار دهی، به موسی آنچه خواست عطا فرمودی و اینک خداوند! من محمد، پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان گردان و از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من قرار بده تا به وسیله او پشتم قوی و محکم گردد.

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بخوان، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... (1).

در بسیاری از کتب اسلامی و جوامع حدیثی، تفسیری و تاریخی از اهل سنت و شیعه، روایات بسیاری وارد شده که آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) را در شأن و فضیلت علی علیه السلام می دانند. در بعضی از آن منابع نیز به موضوع بخشیدن انگشتر از سوی آن حضرت در حال رکوع اشاره شده، (2) پس تردیدی نیست که آیه ولایت درباره علی علیه السلام نازل شده است.

این آیه از نشانه های فاخر مکتب تشیع امامیه است و چون آفتاب می درخشد. اگر چه خفاش صفتان متعصب دیده بر این آفتاب حقیقت فرو بسته و به بهانه تنها روایت مجعول «عکرمه»، شأن نزول دیگری برای آن رقم زده اند. (3) البته این افراد متعصب همیشه دیده بر حقایق بسته و تا توانسته اند کرائم قرآن را که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده به گونه ای دیگر تحریف نموده اند.

ص: 192

1- (1) سوره مائده، آیه 55.

2- (2) ر. ک: شواهد التنزیل، ج 1، صص 249-290، ح 219-243؛ احقاق الحق، ج 2، صص 399-410؛ در کتاب غایه المرام 24 حدیث در این باره از طرق اهل سنت و 19 حدیث از طرق شیعه نقل شده است؛ منهاج البراعه، ج 2، ص 350؛ المراجعات، ص 155؛ ذخائر العقبی، ص 88؛ تفسیر فتح القدر، ج 2، ص 50؛ جامع الاصول، ج 9، ص 478؛ اسباب النزول، ص 148؛ لباب النقول، ص 90؛ تذکره سبط بن جوزی، ص 18؛ نور الابصار، ص 105؛ تفسیر طبرسی، ص 165؛ الکافی الشافی، ص 56؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 431؛ درالمنثور، ج 3، ص 393؛ کنز العمال، ج 6، ص 391؛ مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ؛ صحیح نسایی؛ شمیم ولایت، پاورقی ص 166.

3- (3) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 648.

امام باقر علیه السلام نیز در روایتی فرمود: «أَمَرَ اللَّهُ «عَزَّ وَ جَلَّ» رَسُوْلَهُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ...؛ خدای عزوجل رسولش را به ولایت علی بن ابی طالب امر کرد و به او این آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ) را نازل نمود». (1)

حصر در آیه مبارکه نشانه آن است که مقصود از ولایت، ولایت خاص است، نه مطلق دوستی و یاری و محبت که با صراحت قرآن بر همه مسلمانان سایه گسترده، و همگان باید در پرتو ولایت عام، دوست و یاور یکدیگر باشند:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) 2 .

بنابراین، ولایت در آیه مبارکه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...)، ولایتی است خاص و منحصر در خدا و رسولش، و چهره های خاصی از مؤمنان که مفاد آیه به آنان اشاره می کند و این، همان ولایت خاصی است که به رهبری و سرپرستی مردم تفسیر می گردد.

از طرفی چون آیه خطاب به امت اسلامی است، و خدا و رسول و مؤمنان خاص همچون علی علیه السلام ولی آنان اند، اقتضای خطاب آیه آن است که خداوند متعال، رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام داخل در امت اسلامی فرض نشوند وگرنه اتحاد «ولی» و «مولی علیه» لازم می آید. با این فرض باید منظور از ولایت، ولایت خاص باشد نه ولایت عام، چون ولایت عام همه مؤمنان را در بر می گیرد و همه به آن آراسته اند. پس فروغ ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمن خاص، یعنی علی علیه السلام همان ولایت الله، و تجلیات همان ولایت است. اینکه خدای تعالی ولی مؤمنان است؛ یعنی اداره کننده مردم است و در دو افق تکوین و تشریح، مردم را سرپرستی و تدبیر می کند، پس همین ولایت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جعل شده و اثبات گردیده است. (2)

توضیح اینکه خداوند از سرچشمه جودش بر شبستان عدم، نور وجود افشاند و همه کائنات را آفرید و در گلستان آفرینش، انسان را آفرید، و همه این آفرینش در پرتو غرایز و داده های وجودی و نیز عقول و هادیان، به سوی هدف نهایی، بالنده و پویا در حرکت اند.

ص: 193

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 289.

2- (3) شمیم ولایت، ص 173.



بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز از همین ولایت، برخوردار و عهده دار تشریح و قانون گذاری و اجرای آن برای مردم بودند. همچنین به واسطه آن ذوات مقدس علیهم السلام فیض خداوند بر آفریدگان جاری است. در واقع آنان از ولایت تکوینی برخوردارند و فروغ این ولایت بر همه کائنات تابیده است. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیهم السلام به اذن الهی در همه هستی تصرف می کنند.

لطیفه ادبی که در آیه مشهود است اینکه، این سه تجلی گاه ولایت به شکل سه جمله مستقل آمده و در واقع لفظ «ولی» سه مرتبه در آیه تکرار شده است. در این میان، مفاد دو ولایت در زمان نزول، ولایت فعلی است؛ یعنی ولایت خدا و رسولش ولایت فعلی و اجرایی است، اما ولایت (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علی علیه السلام ولایتی بالقوه می باشد که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله اجرایی می گردد. جالب اینکه چنین استعمالی در قرآن در موارد دیگری هم به کار رفته است؛ از جمله خداوند در داستان زکریا می فرماید:

(فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) 1

بدون تردید ولایت «یحیی» «ولایت بالقوه» است، زیرا حضرت زکریا تقاضای فرزندی کرد که بعد از خودش «ولی» باشد، نه فرزندی که بر خود زکریا هم ولایت داشته باشد؛ چنانکه این حقیقت از مفاد (يَرِثُنِي) هم آشکار است.

موارد دیگر، استعمال واژه «ولی» در آیه مبارکه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) 2 است که بر وجوب پیروی از «اولی الامر» بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد. پس این کاربردها خود نشانی روشن بر این است که لفظ «ولی» در قرآن به معنای «ولی بالقوه» هم استعمال گردیده است.

بنابراین، آیه ولایت، علاوه بر بیان ولایت الهی و رسول خدا، ولایت چهره ای معصوم و هم ردیف با رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترسیم می کند که در آینده، زمامدار و رهبر جامعه می گردد و آن شخصیت، علی علیه السلام است.

فروغ دیگری که از این آیه و آیات دیگر ولایت ساطع است اینکه، در هر زمان و روزگاری، ولی بالفعل و صاحب نفوذ قدرت، یکی است؛ همان گونه که خدا باید یکی باشد.

روشن است که فرض دو خدای مقتدر و عالم که صفاتشان عین ذات باشد، فرضی است محال و غیر ممکن، چون دو مدیریت و دو قدرت، آسمان ها و زمین را از بین می برند؛ همان گونه که خداوند می فرماید: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) 1

پس نمی توان دو خدای مقتدر و مدیر را که بخواهند براساس حق کار کنند تصور کرد، زیرا غیر از خدای متعال، حقی نیست و سایر موجودات، نسبت به ساحت او عدم محض اند، و هر آنچه هست و خواهد بود، فیض و فعل حضرت باری تعالی است، پس ذات حضرت حق، بدون ندّ و ضد و شریک است. او واحد، احد، وحید، یگانه و حی و قیوم است.

بر این اساس، رسول خدا نیز در عرصه امکان و در عالم کون و تشریح باید یکی باشد؛ زیرا دو رسول، در زمین و زمان واحد، نمی توانند جامعه را رهبری کنند. اگر هم بر فرض در زمانی دو پیغمبر یا بیشتر باشند همانند زمان حضرت ابراهیم علیه السلام که حضرت لوط علیه السلام نیز پیامبر خدا بود، بدون شک همه پیامبران از یکی از آنان پیروی می کنند. به همین دلیل حضرت لوط فرمانبر ابراهیم خلیل علیه السلام بود، به هر روی امامان معصوم علیهم السلام نیز چنین هستند، آنان نیز مظهر تامی از اسمای الهی اند، و هر یک برنامه خاصی دارند، به همین دلیل اگر دو معصوم در یک زمان زندگی کنند، یکی امام و دیگری مأموم خواهد بود.

براین اساس، مصداق (وَ الَّذِينَ آمَنُوا) در آیه ولایت از جمع مؤمنان یکی است و نمی توانند جمع یا گروهی از مؤمنان باشند که در حال رکوع زکات دهند. وگرنه هرج و مرج پیش می آید و نقض عرفی حاصل می گردد، چرا که منظور از تعیین ولی، برقراری نظام و جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی است و اگر قرار باشد هر که در حال رکوع صدقه بدهد امام و رهبر جامعه باشد موجب بروز هرج و مرج خواهد شد. از این رو منظور از (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) از منظر تفسیر و شأن نزول، فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

ص: 195

نکته دیگر اینکه عنوان جمع (وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ) نیز نشانه درخشنده ای بر تکریم و تشویق است. لذا بعضی به طمع نزول چنین آیه ای چهل بار در حال رکوع صدقه دادند، ولی آیه ای نازل نگردید. عمر می گوید:

«والله لقد تصدقت باربعین خاتماً و أنا راکع لئنزل فی ما نزل فی علی فما نزل» (1).

امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که برای اثبات امامت خویش به مواردی چون حادثه بزرگ غدیر خم و داستان مباحله استدلال می کردند، به آیه ولایت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) نیز استدلال فرموده اند. بنا بر نقل صدوق رحمه الله آن حضرت در احتجاج خود با ابوبکر فرمودند: «فأنشدهك بالله إلى الولاية من الله مع ولاية رسوله في آية زكاة الخاتم أم لك؟ قال: بل لك؛ (2)» تو را به خدا سوگند می دهم آیا این ولایتی که از ناحیه خدا همراه ولایت رسول او در آیه بخشیدن انگشتر ذکر شده است برای توست؟ ابوبکر گفت، بلکه برای توست».

### نابش آیه ولایت بر سایر ائمه علیهم السلام

اگرچه آیه ولایت بر ولایت و امامت علی علیه السلام دلالت می کند، ولی از منظر تأویل، این آفتاب بر سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز می تابد. دلیل ما روایاتی است که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

1. امام صادق علیه السلام در تبیین آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) فرمود:

« إِنَّمَا يَعْنِي أُولَى بَكَمِ أَيْ أَحَقَّ بَكَمِ... يَعْنِي عَلِيًّا وَ أَوْلَادَهُ... » (3) سزاوارتر به شما و کارهایتان و جان و اموالتان تا روز قیامت خدا و رسولش، و علی و فرزندان آن جناب هستند».

البته اولویت ولایت خدا و رسول در مقام تعیین و لزوم فرمانبری است، نه برتری و تفضیلی و این موضوع پیرامون ولایت علی علیه السلام و سایر ذوات مقدس امامان نیز صدق می کند.

ص: 196

1- (1) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 648.

2- (2) همان، ص 645.

3- (4) اصول کافی، ج 1، ص 288.

2. ابن ابی العلاء از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که آیا اطاعت اوصیا واجب است یا نه؟ حضرت فرمود:

« نعم، هم الذین قال الله عزوجل (أَطِيعُوا اللَّهَ...) 1 وهم الذین قال الله تعالی (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) 2؛ (1) بلی اطاعت از ایشان واجب است، زیرا آنان کسانی هستند که خداوند اطاعتشان را لازم دانسته و فرمود: «خدا را اطاعت کنید و رسول خدا را پیروی کنید و اولیای امر خود را» و اینان کسانی هستند که خدای متعال در شأن آنان فرمود: «ولی شما خدا و رسولش و کسانی هستند که نماز را به پا می دارند و صدقه می دهند، در حالی که در رکوع نمازند».

3. امام باقر علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود: «(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ...) 4 هم الأئمة علیهم السلام»؛ بر این اساس تأویل و مراد از (وَالَّذِينَ) امامان معصوم علیهم السلام هستند. (2)

4. همچنین حضرت در روایتی دیگر درباره شمول و پرتوافشانی آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) بر سایر ائمه فرمود:

(وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) 6 «... ولایتنا ولایتی است که ما را ظلم کرده است و هرگز دست ستم ظالم و ستمگر به آن نمی رسد و آنان که می پندارند به خدا ستم می کنند، در حقیقت به خود ستم می نمایند، ولی چون ولایت ما ائمه، ولایت رسول و خدای متعال است، ظلم به ما را ظلم و ستم به خود دانسته است، چون ولایت ما ولایت خدا و رسول اوست؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «ولی شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که به ایمان آراسته اند» و مقصود از تأویل آیه امامان از خاندان رسول می باشند. (3)

ص: 197

1- (3) تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 647.

2- (5) بحار الانوار، ج 9، ص 35.

3- (8) اصول کافی، ج 1، ص 146.

5. امام رضا علیه السلام پیرامون تابش ولایت از آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...) 1 می فرماید:

«... وكذلك في الطاعة، قال... كذلك آية الولاية: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...)»؛ و این گونه است آیه ولایت که می فرماید: ولی شما فقط خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند، کسانی که نماز را بر پا می دارند و صدقه می دهند در حالی که در رکوع نمازند. پس طاعت و پیروی آنان را با طاعت رسول، مقرون به طاعت خود کرده است، همچنین ولایت ایشان را با ولایت رسول مقرون به ولایت خود ساخته است. (1)

با توجه به این حقیقت لازم است که ولایت رسول و امام، نه تفویض و واگذاری و نه توکیل و وکالت مداری و نه در عرض ولایت خدا و نه در طول آن است، بلکه خداوند متعال صمد است و صاحب ولایت ذاتیه ازلیه. او کسی است که:

(لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)؛ (2)

(کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست. روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس که بخواهد محدود می سازد، او به همه چیز آگاه است).

کلید آسمان ها و زمین به دست خداست، چرا که او علیم و به همه چیز آگاه است:

(هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ (3)

(یگانه ولی بدون مثل و همانند خداست و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیزی تواناست).

آیات قرآن در دو افق تشریح و تکوین، ولایت را از آن خدا می دانند و با دوزبان نفی و اثبات، به این ولایت اشاره می کنند. بخشی از آیات قرآن، از دیگران نفی ولایت می کنند و بیان می دارند:

(وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...) 5

ص: 198

1- (2) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 215.

2- (3) سوره شوری، آیه 12.

3- (4) سوره شوری، آیه 9.

بعضی از آیات هم پرتو ولایت خدا را می افشانند و برای خدای متعال اثبات ولایت می نمایند؛ همانند: (وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) 1

و نیز آیه (... وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا) 2

همچنین آیاتی که بر توحید و یگانگی ذات مقدس خدای متعال دلالت می کنند، بازگوی این انحصار و یگانگی خدا در ولایت می باشند.

### ولایت رسول خدا و امام معصوم علیهما السلام

اینک جای این پرسش است که ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام چگونه تحلیل و تفسیر می گردد؟ بدون شک، آیات قرآن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیز اثبات ولایت می کنند؛ از آن جمله آیه کریمه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) 3 و آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ) 4 .

بدیهی است که ولایت آن حضرات در عرض ولایت خدا نیست، زیرا مظهر شرک خواهد بود. همچنین در طول ولایت خدا نیز قرار ندارد، زیرا ولایت خداوندی که احد و صمد است نامتناهی و خارج از حد و حصر است و چون نامتناهی است به مقطع و زمان خاصی محدود نمی گردد تا از آن زمان به بعد نوبت به ولایت دیگری برسد، پس چون او صمد است جایگاهی برای دیگران باقی نمی گذارد، چه رسد به اینکه آن غیر در رتبه ثانی واقع شود: (وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ)؛ (1)

(اوست که هم در آسمان خداوند است و هم در زمین).

بدون آنکه بر حریم خداوندی اش از آسمان و زمین رنگی نشیند، زیرا او نامحدود و غیرمتناهی است.

ص: 199

از طرفی ولایت رسول و امام تفویض و وکالت مداری نیز نخواهد بود. پس تحلیل و تبیین ولایت رسول و امام چگونه ممکن است؟

## تمثیل تجلی ولایت

بیان شافی و کافی در تبیین این حقیقت، سخن فرزانه کم نظیر، فقیه حکیم و مفسر کبیر حضرت آیت الله جوادی «مدظله العالی» است. او چنین می فرماید:

بهترین مثالی که ظهور و تجلی ولایت الهی را در مجلای مظاهر نشان می دهد، مثال آینه است که هر چه در برابر آن قرار گیرد در آن منعکس می شود. آینه مجلایی است برای تجلی اشیایی که در مقابل آن واقع شده است.

اگر صورت مرآتیه که در آینه در مقابل صاحب صورت قرار دارد با صاحب صورت مقایسه شود، روشن است که این صورت، نه در عرض صاحب صورت است و نه در طول آن، گرچه ممکن است در آغاز تصور شود در طول صاحب صورت است. اما وقتی دقت شود معلوم می شود که در آینه چیزی نیست تا در قبال صاحب صورت کاری انجام دهد. آنچه در آینه هست فقط آیت، علامت و بازتاب صاحب صورت است و تنها او را نشان می دهد.

جهان براساس توحید افعالی، به تعبیر ظریف قران کریم آیت حق است و آیت و علامت چیزی از خود ندارد؛ زیرا اگر در خصوصیتی از خصوصیات خود چیزی داشته باشد دیگر علامت و آیت نخواهد بود، بلکه حجاب خواهد بود و حال آنکه عالم در همه شئون خود آیت الهی است، و چیزی در جهان یافت نمی شود که در جهتی از جهات حجاب بوده و مرآت حق نباشد.

## ولایت و تفاوت آن با تفویض و توکیل

در اینجا بیان یک مطلب ضروری است و آن اینکه ممکن است کسی تصور کند، اگر کسی «ولی الله» شد و به مقام ولایت رسید خدای سبحان کار یا کارهایی از عالم آفرینش را که خود، عهده دار آن بود، به ولی الله تفویض و واگذار کرده به گونه ای که آن ولی، مستقل و خودسرانه عمل می کند یا اگر کسی از ولایت الهی بهره نبرد، و به مقام ولایت نرسیده و با ارتکاب معاصی و گناه از خدا دور شده باشد، خداوند او را به حال خود

رها کرده و کارهایش را با توکیل او به او واگذار می کند. حتی ممکن است در بعضی از ادعیه نیز این معنا از خدا به ذهن خطور کند؛ همانند این دعا: « لا تکلنا إلی غیرک و لا تکلنی إلی نفسی... ».

در جواب این پندار گفته می شود تقویض کار به اولیای خدا به دلایل عقلی و نقلی محال است.

دو برهان عقلی می توان بر امتناع و استحاله آن اقامه نمود.

نخست آنکه چون ربوبیت خداوند نامحدود است امکان ندارد گوشه ای از امور جهان را چه در عرصه تکوین و چه در امور تشریحی به دیگری واگذار کند؛ به گونه ای که ربوبیت مطلقه الهی نقشی در مرحله حدوث یا بقای آن نداشته باشد، زیرا در غیر این صورت، ربوبیت او محدود خواهد شد و محدودیت در ربوبیت الهی راه ندارد. بنابراین تقویض کار به فرشتگان و پیامبران و امامان در تکوین و تشریح محال است.

برهان دوم اینکه فقر ذاتی، مقوم موجودات امکانی است. رها کردن موجودی که ذاتاً فقیر است، به نابودی او می انجامد، و واگذاری امور به چیزی که خود فقیر است و نیاز دائمی به قیم دارد ممکن نیست.

با استفاده از این دو برهان، توکیل کار به غیر خدا امکان پذیر نیست. بنابراین مفهوم و محتوای دعا که فرمود: «خدایا مرا به خودم یا غیر خودم وا مگذار» آن است که خدایا لطف خاص خودت را از من دریغ مدار تا من تحت تدبیر شیطان قرار گیرم.

توضیح اینکه خدای رحمان، دو نوع رحمت و ربوبیت دارد:

یکی ربوبیت و رحمت مطلقه و دیگری رحمت و ربوبیت خاصه.

تدبیر عمومی که همان ربوبیت مطلقه است آن چنان فراگیر است که همه ماسوی الله، چه فرشتگان و چه اولیای الهی و چه شیطان و چه بهشت و جهنم را فرا می گیرد.

ربوبیت هدایت خاصه که رحمت و هدایت خاصی است که برخی از دوستان خدا از آن برخوردارند، چون موسای کلیم علیه السلام که فرمود: (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) 1 یا رسول اکرم اسلام که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) 2 .



این فروغ، لطف خاص الهی است که بر این دو پیامبر می تابد. پس معنای دعایی که می گوید: «خدایا مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خویش وامگذار» آن است که خدایا، همواره مرا در پرتو لطف مخصوص خود قرار ده و لحظه ای آن رحمت را از من دریغ مدار.

به هر روی اولیای الهی از چنین لطف و موهبت خاص الهی برخوردارند و این لطف خاص، هر چه بیشتر موجب قرب آنان است، و قرب به حضرت حق، مشرق تابان ولایت الهی است و اولیای الهی، مظاهر ولایت حضرت الهی اند. ولایت به عنوان صفتی از صفات خدای متعال است که مظاهر امکانی می طلبد و اولیاء، مظاهر ولایت آن ولی مطلق اند. (1)

براساس سخنان این حکیم الهی فروغ مهر و رحمت الهی از جمال آن مظاهر ولایت، بر مردم می تابد و آنان چون مظهر ولایت خدایند، حتی بر دشمنان خویش نیز مهربان و عطوف اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مردمش که بر او سنگ جفا می افکندند، دعا می کرد و از خدای مهربان هدایت آنان را درخواست می نمود.

علی علیه السلام نیز چنین بود. آن حضرت سفارش دشمن و قاتل خود را به امام حسن علیه السلام کرد و نیز در جنگ صفین چون شنید که گروهی از یاران او شامیان را در جنگ دشنام می دهند ناراحت شد و فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ...»؛ من خوش ندارم شما دشنام گو باشید. لیکن... به جای دشنام بگویید: اللَّهُمَّ أَحِقِّنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ، وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ...؛ خدایا ما و آنان را از کشته شدن برهان و میان ما و ایشان سازش برقرار گردان و از گمراهی شان به راه راست برسان تا آن که راه حق نمی داند، بشناسد و آن کس که به راه دشمنی می رود و بدان آزمند است باز ایستد». (2)

به هر روی، فروغ لطف اولیای خدا در نگارستان ملکوت چنین است:

هر زمان می گفتم از درد درون إهدِ قومی إِنْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (3)

ص: 202

1- (1) شمیم ولایت، صص 108-109.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 206، ص 240.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت 1926.

غدیر، مشرق فروزانی است که آفتاب ولایت الهی از آینه جمال علی علیه السلام نمایان شد و بر امت اسلامی پرتو افکند و امامت و پیشوایی معصومانه امت اسلامی تفسیر گردید و چهره نمایان ساخت.

در این روز مبارک، خدای سبحان، امام را ادامه رسالت و همتای آن دانست و بدین سبب به پیامبر خود فرمود:

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...)<sup>1</sup> اگر علی را با دست خود به امامت منصوب نکنی و ولایت را تبیین ننمایی، هیچ به رسالت الهی خود عمل نکرده ای؛ یعنی رسالت بدون امامت، برابر است با رسالت منهای رسالت، زیرا آنچه رسالت را حفظ می کند و آن را به ثمر می رساند امامت است.

امامت، بزرگ ترین نعمت خدای متعال است، اگر چه همه نعمت ها از آن اوست:

(وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)<sup>2</sup>

نعمت های مادی چون آسمان و زمین و آفتاب و ماه و آنچه آفرینش بدیع در خود جای داده است، در نیایش مخصوص حضرت امام حسین علیه السلام چنین ارجمند آمده:

«لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أَوْدِيَّ شَكَرَ وَاحِدِهِ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ، إِلَّا بِمَنْكَ...»<sup>(1)</sup> اگر عصرها و قرن ها عمر کنم شکر یکی از آن نعمت ها را نتوانم کرد، مگر باز به نعمت دیگری که آن نیز بر من شکری نو و ستایشی جدید واجب گرداند».

از اینها که بگذریم نعمت های معنوی برگزیده ترین نعمت ها هستند که مراتب و درجاتی دارند و برترین آنها نعمت رسالت و امامت است، لذا این دو نعمت از افق برین امتنان خدای سبحان ساطع اند. خداوند متعال پیرامون رسالت و بعثت پیامبران می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ).<sup>(2)</sup>

ص: 203

1- (3) مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص 422.

2- (4) سوره آل عمران، آیه 164.

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (1).

نکته دیگر اینکه فرشتگان با همه قدس و شرافت، تنها واسطه فیض اند و نمی توانند هدایت و رهبری مستقیم جامعه بشری را عهده دار شوند. پس کامل و جامعی که می تواند فیض الهی را معصومانه از خدا دریافت و معصومانه به بشر ابلاغ کند و خود نیز معصومانه به آن عمل کرده، در جامعه اجرا نماید، پیامبر و امام است. به همین دلیل خدای سبحان، به پاسداشت این دو مقام ملکوتی و موهبت الهی که تجلیات ولایت الهیه اند بر مردم منت می گذارد؛ در حالی که پیرامون آفرینش آسمان ها و زمین و بهشت و قیامت، با آن همه عظمت، از «منت» یاد نکرده است، چون با همه عظمت و بزرگی شان در برابر نعمت رسالت و امامت کوچک اند.

جالب اینکه در قرآن کریم فقط پیرامون غدیر و تجلی ولایت علی علیه السلام تعبیر منحصر به فرد «اتمام نعمت و اکمال دین» آمده است: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) 2 سخن از «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ» نیست، بلکه خداوند می فرماید: (نِعْمَتِي)؛ یعنی نعمتم را بر شما تمام کردم. همان طور که نبوت و رسالت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کامل و تمام گردید و هرگز پس از آن حضرت پیامبری نخواهد آمد، ولایت و امامت علی و اولاد معصومش علیهم السلام کمال و تمام نعمت ولایت و امامت است و پس از آن امامتی نخواهد بود. (2)

### غدیر، عید بزرگ ولایت

از نگاه قرآن کریم، رخداد بزرگ غدیر، برترین عید امت اسلامی را رقم زد، چون نعمت معنوی خدا، در بالاترین حد و نصاب بر امت فرود آمد. این عید که با نزول آیه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) تجلی کرد نشانگر تجلی دو عنوان رسالت پیامبر و ربوبیت خدای متعال است که در آفرینش رویداد الهی جهانی غدیر خم، نقش اساسی داشتند.

ص: 204

1- (1) سوره قصص، آیه 5.

2- (3) شمیم ولایت، ص 114.

خدایی که مربی و پروردگار انسان است باید آنها را پیروانند و پرورش در پرتو شریعت و مجری معصوم آن است. همچنین «رسول» با نشان تابناک رسالتش، نه «نبوت»، موظف است که پیام خدا را به درستی دریافت و آن را به درستی ابلاغ کند و اگر این پیام به جامعه بشر ابلاغ نشد، گویا هیچ کاری انجام نداده است:

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

بدین معنا که اگر آنچه را که نازل کرده ام ابلاغ نکنی، رسالت خدا را انجام نداده ای. در واقع یادآوری می کند که این رسالت تو نیست، لذا نفرمود: «فما بلغت رسالتک»، بلکه فرمود: (فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) چون غدیر و تابش ولایت، فرمان خدا و رسالت اوست. پس به رسول خود می فرماید: تو رسول خدایی و رسالتت به پایان خود نزدیک می شود. اکنون اگر امامت و خلافت علی علیه السلام را ابلاغ نکنی، به طور کلی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و دیگر در صف رسولان نخواهی بود.

اطلاق رسالت رب، مقرر و گویای این حقیقت است که در صورت عدم تبیین و تعیین امامت و امام، دیگر سمت رسالت نخواهی داشت و به وظیفه رسالت الهی خود عمل نکرده ای، چون امام و امامت، حافظ و تضمین کننده اصل دین است.

در حقیقت، فرمان ابلاغ امامت یک فرمان جزئی نیست که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام ندهد همان امر را نرسانده باشد، بلکه یک کلیت و نظام است و اگر رسالت ولایت و خلافت علی علیه السلام ابلاغ نگردد، نقش رسالت را هرگز ایفا نکرده است.

### صیانت الهی

در ذیل همین آیه می فرماید: خدا تو را از آسیب مردم حفظ می کند:

(وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)

اکنون جای آن است که پرسیده شود به راستی منظور از حفظ و صیانت الهی چیست؟

وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله که در اوج و ستیغ شجاعت بود هنگامی که یکه و تنها، سنگ جفای دشمنان از چهار سو حضرتش را نشانه گرفته بود آن حضرت از دشمن نهراسید و در برابر همه ایستادگی کرد. او از همان ابتدای رسالت از سوی خدای متعال مأمور به صبر و پایداری بود، ولو هیچ کس او را یاری نرساند.

خدای سبحان به او فرمود: (فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ...): (1)

(پس ای پیامبر تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز که جز شخص تو بر آن مکلف نیست).

این آیه تأکید می کند که تو موظفی برای حفظ دین دفاع کنی و اگر احدی تو را یاری نکند، تو خود به این واجب الهی اقدام کن و در راه خدا مجاهدت نما. بنابراین او هرگز از کسی نمی ترسید، تا بر اثر هراس از مردم در ابلاغ ولایت و آرمان حادثه غدیر تسامح کند، زیرا به شهادت و گواهی کتاب خدا، آنگاه که همه مسلح بودند و او بی سلاح، از هیچ کس نهراسید.

می دانیم که فرار از میدان جنگ از گناهان کبیره است، اما به هر حال، حد و اندازه ای دارد. در آغاز، مقاومت یک نفر در مقابل ده نفر، و پس از تخفیف خداوند، مقاومت یک رزمنده مسلمان در مقابل دو نفر بود. (2)

ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز نباید از میدان نبرد فرار کند و این موضوع، هیچ حد و مرزی نداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه نداشت میدان کارزار را ترک گوید، حتی اگر همه مردم روی زمین دشمن او باشند و علیه او در جنگ شرکت کنند. پس هم حکم فقهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که نباید از میدان جنگ فرار کند و هم سنت و سیره قطعی آن حضرت گویای این حقیقت بود و روشن ساخت که آن حضرت از احدی هراسناک نبود.

آن روز که همه مسلح بودند و انبوه دشمن آن حضرت را احاطه کرده و یکه و تنها بود و فقط علی علیه السلام یار و یاورش بود از احدی نترسید، ولی اکنون که سرزمین حجاز، در آن گاه مبارک و سال حجه البلاغ، در پرتو اسلام روشن گردیده و بتکده ها ویران شده و طنین «لا اله الا الله» آن سرزمین را نورباران ساخته و کشتی اسلام در ساحل امن و آرام لنگر انداخته، موج اسلام مرزها را در نور دیده، و نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله به سران ممالک جهان رسیده است و قدرت ظاهری رسول خدا صلی الله علیه و آله اوج گرفته و مردم فوج فوج وارد دین اسلام می شوند، و افزون بر صد هزار نفر در پرتو وجود آن حضرت مناسک و مراسم حج را انجام داده اند؛ اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله از چه بهراسد و از چه بترسد؛ او که فرمانده کل قوای حجاز است!

ص: 206

1- (1) سوره نساء، آیه 84.

2- (2) سوره انفال، آیات 65-66.

بدون شک با تحلیل و تبیین درست از اوضاع آن روزگار حجاز، نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله از نبردهای نظامی دشمن نیست. ولی چرا خداوند در پایان آیه با عبارت (وَ اللَّهُ يَعْصِي مَكْرَ النَّاسِ) آن حضرت را آرامش می دهد و می فرماید نگران مباش و هراس به خود راه مده، خدایت تو را از شر مردم حفظ خواهد کرد!

بدیهی است خطری که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن می هراسید، خطری سیاسی - فرهنگی بود. خطر مهم، جوسازی منافقان بود که مبادا مردم را دچار تردید کنند و بگویند رسول خدا در سایه رسالت، خاندان خویش را حاکم ساخت و پسر عمو و داماد خود را جانشین خویش قرار داد و امارت و حکومت بر مردم را میراث خاندان خود گرداند.

این همان ترسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن بیم داشت و خدا دل او را آرامش بخشید و فرمود: من حافظ و نگهبان تو هستم و تو را از شر مردم حفظ می کنم. این ترس فراروی همه پیامبران بوده است، زیرا آنان از ضعف فرهنگی و جهالت مردم می ترسیدند.

موسای کلیم از پیامبران بزرگ الهی، کسی است که از دریا و شمشیر نمی هراسد. وقتی خداوند متعال به او دستور داد به سوی دریا حرکت کن و چون بنی اسرائیل به او گفتند: ای موسی دریا در پیش رو و شمشیر فرعون و لشگریان او پشت سر ماست و ما را در میان دو لبه مرگ قرار داده ای! موسی علیه السلام فرمود: چنین نیست که شما می گوئید، زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد: (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)<sup>1</sup>

هرگز آنگونه که شما می اندیشید نخواهد شد، چون امواج دریا و شمشیر فرعونیان همه در اختیار خدای من است. اگر خدا بگوید باز گرد، باز می گردم و پیروز می شوم و اگر بگوید به دریا برو به دریا می روم و چون فرمان داد که (اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ)<sup>2</sup> با عصایت به دریا بزن، موسی علیه السلام عصای خود را به دریا زد و دریا راهی شد برای عبور موسی علیه السلام و پیروان او. ولی چون فرعونیان وارد دریا شدند، دریا آنان را در کام خود گرفت:

(فَغَشَّيْهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشَّيْهُمْ)<sup>3</sup>

آری، این موسی علیه السلام است که در میان دو لبه مرگبار، امواج دریا و شمشیرهای عریان فراعنه، نمی هراسید و دل به خدا محکم و استوار داشت، ولی آن گاه که ساحران فرعون چوب و طناب های خود را در میدان هموردی با او افکندند:

(قَالَ أَتَقُولُوا لَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ)؛ (1)

(موسی گفت: شما اول اسباب خود بیفکنید چون بساط خود انداختند به جادوی، چشم خلق بر بستند که مردم سخت هراسان شدند و سحری بس بزرگ و هول انگیز برانگیختند).

در این میان، مردم که تماشاچی میدان مسابقه بودند دیدند که مارهای فراوانی در این میدان در حرکت و جنب و جوش است. از سوی دیگر موسایی که عصا را ازدها می کند و خود ازدها فکن است در این صحنه می ترسد: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى) 2.

علی علیه السلام در تبیین ترس حضرت موسی علیه السلام فرمود: « لَمْ يَوْجَسْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ...؛ بیم موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود، مبادا گمراهان به حیلت چیره شوند و به آنان پیروز گردند». (2)

به راستی با آن کس که نتواند بین سراب و آب فرق گذارد و معجزه را از سحر بشناسد، چه باید کرد؟

پس موسی علیه السلام از جهل و عدم بصیرت این گونه مردمان می ترسید. ترس وی از این بود که جاهلان پیروز شوند و مردم را به گمراهی بکشانند. ترس او از این بود که مردم نتوانند بین سحر ساحران و اعجاز او فرق گذارند.

بنابراین هراس و بیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این بود که مردم نتوانند بفهمند که ولایت علی علیه السلام در رخداد آسمانی غدیر، فرمان خداست، چون شخصیت علی علیه السلام بی نظیر است و همانندی ندارد، و هرگز سخن از امارت و حکومت خاندان در میان نیست.

پس خدای سبحان به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل این بیم و هراس، آرامش می دهد و می فرماید: (وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ) 4 و خدایت حافظ است و کاری می کند که مردم چنین نپندارند و تو را متهم نسازند؛ همان گونه که به موسی علیه السلام بشارت داد:

ص: 208

1- (1) سوره اعراف، آیه 116.

2- (3) نهج البلاغه، خطبه 4، ص 12.

(قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ وَ أَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ...): (1)

(مترس که تو خود برتر و پیروزی، و آنچه در دست داری بینداز تا هر چه را ساخته و بافته اند ببلعد).

در حقیقت، ساخته و صنع آنان، افسون افسونگران است و افسونگر، هرگز رستگار نمی گردد.

بر این اساس، در پرتو عنایت الهی، مردم خواهند دید که در عرصه مسابقه و هم‌وردی موسی علیه السلام با ساحران، اژدهایی خروشان حرکت می کند و آنچه ساحران افکنده اند، جز چوب های خشک و طناب های بی روح و سرد نخواهد بود. پس مردم، طناب و چوب می بینند نه مار و خاصیت اعجاز الهی اژدها این است که کید و صنع ساحران را می بلعد، نه چوب و عصا و طناب را.

حادثه بزرگ غدیر، یعنی ابلاغ و اعلام ولایت و امامت علی علیه السلام اعجازی است الهی، و تمام توطئه ها در پرتو صیانت الهی در زمان ابلاغ و اعلام بی اثر خواهد ماند؛ بلکه همه امت پذیرای آن حقیقت گشته، و طنین «بخ بخ یا علی انت مولای» سرزمین جحفه را لبریز خواهد ساخت. اگر چه در زمان اجرایی شدن فرمان غدیر که علی علیه السلام باید زمام امور را به دست گیرد، توطئه هایی در هم تنیده شد و جریان نفاق، غدیر را به چالش کشید. متأسفانه دست نفاق، آن رکن رکن اسلام را شکست، و امواج سهمگین فتنه سقیفه، این سفینه النجاه الهی را به کنار زدند.

## نامیدی کافران

### اشاره

البته اعلام امامت علی علیه السلام در واقع تداوم و استمرار رسالت رسول خداست، و با اعلام آن در غدیر، کافران مأیوس گردیدند. بودند دشمنانی که منتظر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و می پنداشتند که با مرگ آن حضرت بساط اسلام برچیده خواهد شد. وحی الهی پندار باطل آنان را چنین می نمایاند:

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ): (2)

(کافران گویند محمد شاعری است و ما منتظر مرگ او هستیم).

ص: 209

1- (1) سوره طه، آیات 68-69.

2- (2) سوره طور، آیه 30.



قرآن، یأس کافران را بعد از جریان غدیر چنین اعلام می کند:

(الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ) 1

آیا به راستی نومیدی کافران، به پاس وجود چند حکم فقهی چون حرمت مردار، خون و گوشت خوک است؟ با اینکه این احکام فقهی قبلاً در سوره های نحل، انعام و بقره نیز نازل گشته بود. در سوره نحل که در مکه نازل شده بود خداوند می فرماید:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ...) 2

در سوره انعام نیز که از سوره های مکی است خداوند می فرماید:

(قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ)؛ (1)

(بگو در آنچه بر من وحی شده، بر خورنده ای که آن را می خورد، هیچ حرامی نمی یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلید است).

در سوره بقره نیز که در سال اول هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه بر آن حضرت نازل شد آمده است:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ) 4

پس نزول چند حکم فقهی همانند حرمت مردار، خون و گوشت خوک که بارها در مکه و در سال اول هجرت در مدینه نازل گردیده، نمی تواند موجب کمال دین و یأس دشمن گردد. در واقع کافران ذکر این گونه احکام را افسانه و اسطوره می پنداشتند و می گفتند:

(وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)؛ (2)

(و چون بر آنان آیات ما تلاوت شود گویند ما این سخنان را شنیدیم، اگر ما هم می خواستیم مانند آن می گفتیم، این نیست جز افسانه های پیشینیان).

ص: 210

1- (3) سوره انعام، آیه 145.

2- (5) سوره انفال، آیه 31.

پس باور و عکس العمل کافران در مقابل نزول آیات این چنین بود. حال آیا چنین مردمی از نزول چند حکم فقهی می هراسند و چند حکم فقهی، موجب یأس و نومیدی آنان می گردد؟

بدیهی است که مقصود و مراد قرآن از کفار، تنها کافران حجاز نیست، زیرا آنان پس از فتح مکه، تسلیم گردیدند و فوج فوج به دین اسلام درآمدند. آنان یا مسلمان شدند یا تسلیم و از براندازی نظام دین نومید شده بودند.

آیا منظور از آیه (الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) کافران سایر ملل و نحل گوناگون است؟ یا بقایای کفار حجاز؟ بدون شک آری! و آیا چند حکم فقهی، این جمع کافران را ناامید و مأیوس از برخورد و براندازی اسلام نمود؟ به هر حال معلوم می شود حادثه ای بزرگ و خبری خاص در یوم الله غدیر نمایان شده و پایگاه مستحکمی برای امت و اسلام پدید آمده است که سبب ناامیدی کافران گردیده است.

در روز غدیر، معلم و مفسر قرآن، مدافع دین، مزکی و مربی مردم، حافظ نظام اسلامی و بیت المال و مرزهای کشور، و بالاخره صاحب دین منصوب شد و خط رسالت تداوم یافت. روز غدیر، امام و پیشوای مسلمین آمد و کافران بدخواهی که در کمین نشسته بودند تا به گمان خود بعد از رحلت پیامبر، نظام دینی را از ریشه براندازند ناامید گردیدند، زیرا دانستند دین معجزی و مبین دارد، بنابراین فرمود: (فَلَا تَخْشَوْهُمْ). (1)

## آیا منافقان هم؟

خداوند متعال پس از رخداد بزرگ غدیر و نصب علی علیه السلام برای امامت، می فرماید:

(الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اٰخِشُوْنَ). (2)

بر اساس این آیه، در روز غدیر کافران ناامید شدند، ولی آیا منافقان هم مأیوس و ناامید گردیدند؟ یعنی آنان که نقاب اسلام بر چهره داشتند و خود را در ردیف اول مسلمانان جای داده بودند؛ هرگز، آنان مأیوس نگشتند، بلکه از فردای غدیر بر دامنه

ص: 211

1- (1) سوره مائده، آیه 3.

2- (2) همان.

توطئه‌ها افزودند و فعالیت‌های خود را آغاز کردند و برای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برنامه‌ریزی کردند. طبق بیان ابن ابی‌الحدید:

... أَنَّ الْعَرَبَ كَرِهَتْ «أَمْرًا» مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَسَدَتْهُ... وَأَجْمَعَتْ مُذْكَانَ حَيًّا عَلِيًّا صَرْفًا «الامر» عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ... وَ لَوْلَا أَنَّ قُرَيْشًا جَعَلَتْ اسْمَهُ ذَرِيعَةً إِلَى الرِّيَاسَةِ...؛ (1) عرب، فرمانبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می‌دانست و نسبت به آن حضرت حسد می‌ورزید و از همان زمان حیات و زندگانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت که نگذارد خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد...، اگر نبود اینکه قریش نام مبارک رسول خدا را وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای وصول به عزت و حکومت قرار داده بود، هرگز یک روز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرکرنش در برابر خداوند فرود نمی‌آورد.

خدای متعال، گروه نفاق را در کنار کافران ذکر نفرمود، بلکه افق آینده را - که به غبار فتنه اهل نفاق تیره و تار خواهد شد - فراروی مسلمانان قرار داد و هشدار داد که هان! آگاه باشید و مسلمانان از من بترسید، مبادا که شیطان بار دیگر بر شما چیره گردد و از راه بدر کند. شگفت، سخن فخر رازی است که می‌گوید:

هذه الآية دالة على بطلان قول الرفضه، وذلك لأنه تعالى بيّن أنّ الذين كفروا يسوا من تبدیل الدين...؛ این آیه، قول و گفته رافضیان را باطل می‌کند، زیرا اگر ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خدا و رسول او بیان و ابلاغ شده بود به مقتضای مفاد آیه، هیچ کس قدرت انکار یا تغییر آن را نداشت و همه آن را می‌پذیرفتند، لیکن چون امت، آن را نپذیرفت معلوم می‌شود که امامت او دستور خدا و پیامبر نبوده است. (2)

عجبا! در جواب باید گفت این آیه می‌گوید: «امروز کافران مأیوس شدند»، پس در اینجا سخنی از منافقان در میان نیست.

ص: 212

1- (1) الحکم المثلثه، ابن ابی‌الحدید، ص 31.

2- (2) التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج 11، ص 139.

به علاوه، مگر آنچه خدا و رسول او بیان فرمود، تحقق یافت و همه از آن اطاعت کردند. پس این همه گروه هایی که مرتد شدند و حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن حضرت به نبرد پرداختند و بعد از آن حضرت نیز دشمنی ها با اسلام ادامه یافت از کجا آمدند. مگر تجهیز و شرکت در جیش اسامه، فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، پس چرا بهانه جویان در آن شرکت نکردند. به هر روی، مردم نیازمند به وجود رهبرند و باید پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئولیت امت را شخصیتی همانند او برعهده بگیرد.

در این ره انبیاء چون ساربان اند دلیل و رهنمای کاروان اند

وز ایشان سید ما گشت سالار هم او اول، هم او آخر درین کار

به او ختم آمده پایان این راه در او منزل شده (1)

مقام دل گشایش جمع جمع است جمال جان فزایش شمع جمع است (2)

و آخرین سفیر است، ولی کاروان بشر به پیش می رود و باید چهره هایی معصوم و آسمانی، هدایت او را برعهده بگیرند و او را رهبری کنند. رسول خدا به پاس مکانت عرشی امامت امت اسلامی، مقام امامت را به وجود عرشی علی علیه السلام بیاراست و این خلعت برین آسمانی را به او پوشاند. و حماسه اعجاب آور و دل نشین غدیر، نقطه عطفی در تاریخ اسلام شد که به مذاق عده ای گوارا و شیرین و برای برخی ناگوار و تلخ آمد.

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو رخداد بزرگ غدیر، حجت را بر مسلمانان تمام کرد و این حقیقت در سخن فاطمه علیها السلام می درخشد:

« وهل ترک ابي یوم غدیر خم لأحدٍ عذرا؛ (3) آیا پدرم با انجام حماسه غدیر عذری برای کسی باقی گذارد؟ ».

## امامت از منظر روایات

نبوت و امامت از یک افق برین می درخشد و نبی و ولی از یک سرشت و گوهر آسمانی

ص: 213

1- (1) سوره یوسف، آیه 108.

2- (2) عارف شبستری، نقل از کتاب شمیم ولایت، ص 237.

3- (3) خصال صدوق، ج 1، ص 201.

آفریده شده اند. آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « **أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ (1)** » و **أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ شَجَرَةٍ شَتَّى ؛ (2)** من و علی از یک نوریم و من و علی از یک درختیم و سایر مردم از درختان مختلف آفریده شده اند».

این حقیقت در روایات متعددی بازگو شده است. امام موسی بن جعفر علیه السلام در پرتو آیه (وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ) 3 فرمود: خدای تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و نور محمد صلی الله علیه و آله از نوری است که خداوند از نور عظمت و جلال خود ابداع نمود و آن نور لاهوتیت است که از «لاه» الهیت می تابد و در کوه سینا بر موسی علیه السلام تجلی کرد که نه کوه بر جای ماند و نه موسی علیه السلام طاقت دیدن آورد، بلکه در برابر آن بی هوش بر زمین افتاد و آن نور محمد صلی الله علیه و آله بود: **فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ مُحَمَّدًا قَسَمَ ذَلِكَ النَّوْرَ شَطْرَيْنِ، فَخَلَقَ عَنِ الشَّطْرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ مِنَ الشَّطْرِ الْآخِرِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ؛** پس چون خواست محمد صلی الله علیه و آله را بیافریند آن نور را دو قسمت کرد از قسمت اول آن محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و از قسمت دیگر آن علی بن ابی طالب علیهما السلام را و خداوند از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید و به جز ذات الهی در آفرینش این دو انسان ملکوتی، هیچ کس دیگری دخالت نداشت. آن دو را به صورت های خودشان تصویر نمود و این دو انسان کامل را امینان خود و گواهان خویش بر خلقش و جانشینان خود بر آفریدگانش، و چشم و نگهبان خود بر آنان و سخن گوی خود بر آنان قرار داد. علم خویش را نزد آن دو به ودیعت نهاد و بیان را به آن دو آموخت و ایشان را از غیب خود آگاه کرد و یکی از آن دو چون نفس و دیگری چون روح است که هیچ یک بدون دیگری بر پا نمی باشند. ظاهر آن دو بشر است و باطنشان لاهوتی است. برای خلایق در کسوت ناسوتی (عالم ماده و طبیعت) آشکار شدند. **(3)**

ص: 214

1- (1) عوالی اللئالی، ج 4، ص 124.

2- (2) مستدرک سفینه البحار، ج 5، صص 337-338.

3- (4) تأویل الآيات الظاهرة، ص 393.

بنابراین مفاهیمی چون « خلق الله روحی و روح علی من شیء واحد » و « نوری و نوره واحد » (1) و « إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ » و « نفسه نفسی » (2) رابطه آسمانی این دو نور ملکوتی را جلوه گر می نماید.

امام هشتم در تبیین مقام امام و امامت می فرماید:

الإمام لا- يوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا- لَهُ مِثْلٌ وَلَا- نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفِعْلِ [لِفَضْلِ] كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا إِكْتِسَابٍ، بَلْ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفَضَّلِ الْوَهَّابِ...؛ امام را بدلی نمی باشد و مثل و همانندی ندارد، به همه فضائل آراسته، بدون آنکه کسی کند و از کسی بخواهد؛ بلکه اختصاصی است از فضل خدای بخشنده. فَمَنْ ذَا الَّذِي يُبَلِّغُ مَعْرِفَةَ الإِمَامِ؛ پس کیست که به معرفت امام دست یابد و او را برگزیند؟ هیئات! خردها گم و اندیشه ها سرگردان اند. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم نبوت مطلقه بود و علی علیه السلام خاتم ولایت مطلقه. (4) مقصود آنکه این دو مرتبه ای است که فوق آن، مرتبه ای نیست و مقامی است که هیچ پیامبر و ولی در آن قرار ندارد؛ جز همان شخصی که بدان مخصوص گردیده و از آن افق اعلا تجلی کرده است.

در حدیثی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلِيًّا مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَ مَعِيَ جَهْرًا ». (5)

البته مقصود و مفهوم چنین روایاتی بر ما مخفی است و ما به آن آگاه نیستیم. در خبری دیگر نیز چنین آمده:

« أَلَا- إِنِّي أَخُو رَسُولٍ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ، صَدَّقْتُهُ وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ ؛ (6) من برادر رسول خدا و نخستین تصدیق کننده اویم، او را تصدیق کردم آن گاه که آدم میان روح و جسد بود ».

ص: 215

1- (1) ر. ک: بحار الانوار، ج 25، باب اول.

2- (2) همان، ج 38، باب 76.

3- (3) عیون اخبار الرضا، ج 1، باب 20، ص 197، ح 1.

4- (4) مشارق الدراری، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، ص 94.

5- (5) عوالی اللئالی، ج 4، ص 124.

6- (6) تأویل الآیات الظاهره، ص 626.

پس امام چنین عنصر ملکوتی و امامت تجلی گاه چنین آفتاب منیری است. امام رضا علیه السلام در تبیین این جایگاه در حدیثی دیگر می فرماید:

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا، وَأَعْلَى مَكَانًا، وَأَمْنَعُ جَانِبًا...؛ امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، مکانش عالی تر، جانبش منیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند، یا به اندیشه هایشان آن را دریابند یا به انتخاب خود امامی نصب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای بزرگ بعد از رتبه نبوت و خلقت در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل اختصاص داد و به آن فضیلت مشرفش ساخت و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) 1 ابراهیم علیه السلام از این موهبت الهی، با سرور تمام به ساحت آفریدگار عرضه داشت: (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) 2 و خدای متعال فرمود: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ (1) عهد من به ستمگران نمی رسد. بنا بر مفاد این آیه، خدای متعال امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل اعلام کرد. (2)

در حقیقت نام این بزرگواران رمز پرواز و عروج و اوج پیامبران خدا بود. امام هشتم در حدیثی به یک عالم نصرانی فرمود:

آیا می دانی که عیسی علیه السلام صحیفه ای داشت که پنج نام بر او نوشته بود و آن را به گردن می آویخت و چون در مغرب بود و می خواست به مشرق رود آن را می گشود و خدا را به یکی از آن پنج نام مقدس سوگند می داد تا زمین برایش جمع شود و در یک لحظه از مغرب به مشرق گام نهد؟ گفت: من خبری از آن صحیفه ندارم و بی شک آن پنج نام با او بود و چون آن اسامی را واسطه قرار می داد، خداوند آنچه را که او می خواست به او عطا می فرمود. حضرت فرمود: الله اکبر، چون این نام ها را انکار نداری پس مقصود همین است و غرض حاصل است. (3)

ص: 216

1- (3) همان.

2- (4) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 196؛ کافی، ج 1، صص 174-175.

3- (5) الخرائج و الجرائح، ج 1، صص 349-350.

امام آینه خداست. همه موجودات از (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) پدیدار گشته اند و پیامبر مظهر «الرحمن» و «الولی» مظهر «الرحیم» و جامع بین آن دو مظهر «اسم الله» است. مجموعه ای از روایات در تبیین شخصیت آسمانی این دو مظهر کامل اسما و صفات الهی وارد شده که از فهم و درک انسان ها بیرون است و جز عالمان به کتاب خدا به شناخت آن فضایل نایل نمی شوند، پس باید علم و فهم این گونه روایات را به اهلش واگذار کرد.

## جایگاه امام در بیان مولای متقیان

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی به طارق بن شهاب فرمود:

یا طارق، الإمامُ كلمةُ اللهِ و حُجَّةُ اللهِ، وَ وَجْهُ اللهِ وَ نُورُ اللهِ، وَ حِجَابُ اللهِ...؛ امام کلمه خدا، حجت خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیت خداست. خداوند او را برمی گزیند و آنچه بخواهد در او قرار می دهد و به همین سبب، طاعت او را واجب می شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می بخشد، پس او ولی خدا در آسمان ها و زمین است. خداوند از تمام بندگان بر این «ولایت» عهد و پیمان گرفته است. پس هر که بر او پیشی گیرد به خداوندی که بر عرش مستولی است کفر ورزیده است. امام آنچه را خدا بخواهد می خواهد و بر بازوی او نوشته است: (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا) 1 پس او صدق و عدل است. عمودی از نور از زمین تا آسمان برای او نصب می گردد که اعمال بندگان را در آن می بیند. لباس هیبت بر اندامش پوشیده شود، ضمائر بندگان را می داند؛ از غیب آگاهی دارد؛ تصرف مطلق به او داده می شود؛ آنچه را که میان مشرق و مغرب واقع است می بیند، چیزی از عالم ملک و ملکوت از او پوشیده نیست، و به گاه ولایت، آشنایی با زبان پرندگان به او عطا می گردد.

این موجود برین آسمانی است که خداوند برای حفاظت و اجرا و تبیین وحی خود برمی گزیند؛ برای غیب خود می پسندد؛ به کلمه خود تأییدش می کند؛ حکمت خود را به او تلقین می نماید؛ قلب او را مکان مشیت خود قرار می دهد؛ آوای سلطنت او را سر می دهد؛ برای حکومت او اذعان و اعتراف می گیرد و به اطاعت و فرمانبرداری از او حکم می فرماید:



وَذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَنَزَلُهُ الْأَصْدَفِيَاءِ، وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ، فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وِلَايَةٌ وَ سَلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ؛ چون امامت، میراث پیامبران است و منزلت برگزیدگان، و جانشینی خدا و رسولان الهی. امامت، عصمت و ولایت است؛ سلطنت و هدایت است. امامت، کمال و تمام دین و سبب برتری موازین و قسط عدل است. امام راهنمای قاصدان و ره پویان و منار هدایت یافتگان است؛ راه سالکان و خورشید تابان در دل های عارفان است؛ ولایتش سبب نجات، اطاعتش واجب و توشه ای پس از مرگ است؛ عزت مؤمنین، شفاعت گنهکاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است.

لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ؛ زیرا ولایت رأس اسلام و کمال ایمان، و شناخت حدود و احکام، و بیان کننده و روشن گر حلال از حرام است؛ بنابراین: فَهِيَ رُتْبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَ لَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ...؛ مرتبه ای است که کسی بدان نرسد، مگر آن کس که خداوند او را برگزیده و مقدم داشته و ولایت و حکومتش بخشیده است.

فَالْوِلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ، وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ...؛ پس ولایت حفظ مرزها، تدبیر کارها و تقدیر و تنظیم ایام و ماه هاست. امام آب گوارا به هنگام تشنگی و چراغ هدایت است؛ امام، از گناهان پاک و آگاه از نهن هاست؛ خورشید پرتوافکن بر بندگان است و دست ها و دیده ها هرگز بدان نرسند، - و آیه (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) 1 عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است. منظور از مؤمنان، علی علیه السلام و خاندان او هستند - . پس عزت از آن پیامبر و خاندان اوست، که تا پایان روزگار از هم جدا نمی شوند. آنان رأس دایره ایمان، محور وجود، آسمان جود، شرف موجود، شعاع خورشید شرف و نور ماه گون، و اصل و اساس عزت و مجد و مبدأ و آغاز معنا و مبنای آن اند.

فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاحُ الْوَهَّاجُ، وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ...؛ (1) امام چراغ فروزان، راه و روش [به سوی خدا] آب و بارش حیات آفرین، دریای خروشان، بدر نورانی، حوض سرشار و لبریز، راه نورانی، ابر بارنده، باران ریزنده، بدر کامل و دلیل و برهان فصل کننده و قاطع،

ص: 218

آسمان سایه گستر، نعمت بزرگ، دریایی بی پایان و بی کران، شرافتی وصف ناپذیر، چشمه جوشان، باغی با طراوت و بارانی، شکوفه خوشبو، ماه جمیل، نور فروزنده، بوی پراکنده، عمل صالح، تجارت سودمند، راه روشن، طبیب دلسوز، پدر مهربان، پناه بندگان در حوادث سخت و کوبنده، حاکم و امیر و حافظ، امیر خدا بر خلائق، امین او بر حقایق، حجت خدا بر بندگانش، راه پهن‌آور او در زمین، معصوم از گناهان، منزله و پیراسته از عیب‌ها، آگاه بر غیب‌ها، ظاهرش ستیغ برافراشته و تسخیرناپذیر و باطنش غیبی که هرگز درک نشود.

وَاحِدٌ دَهْرِهِ، خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي نَهْيِهِ وَ أَمْرِهِ...؛ (1) امام، یگانه روزگار خود و خلیفه خدا، در نهی و امر خداست. همانندی برای او نیست و بدیلی در برابر او به پای نایستد. فَمَنْ ذَا يَنْأَلُ مَعْرِفَتَنَا، أَوْ يَبَيِّنُ دَرَجَتَنَا...؛ پس کیست که به معرفت ما دست یابد، یا بیان درجه ما تواند، یا کرامت ما را شاهد باشد، یا منزلت ما را دریابد؟ حَارَتِ الْأَلْبَابِ وَ الْعُقُولِ، وَ تَاهَتِ الْأَفْهَامُ فِيمَا أَقُولُ...؛ (2) عقل‌ها حیران، و اندیشه‌ها در آنچه می‌گویم سرگشته‌اند. بزرگان، کوچک، دانشمندان، نارسا، شاعران، گنگ، زبان‌آوران، لال، سخن‌گویان، کُند، شیوایان ناتوان، زمین و آسمان، فرودست و متواضع از توصیف‌شان اولیا هستند.

مگر می‌توان شناخت یا وصف کرد یا دانست یا فهمید یا درک کرد و به دست آورد، شأن کسی را که: مَنْ هُوَ نَقْطَةُ الْكَائِنَاتِ، وَ قُطْبُ الدَّائِرَاتِ، وَ سِدْرُ الْمُمْكِنَاتِ، وَ شُعَاعُ جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ، وَ شَرْفُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ...؛ (3) نقطه پرگار آفرینش است، محور دایرات و افلاک، و سرّ و راز ممکنات و شعاع جلال کبریا و شرف زمین و آسمان است. مقام آل محمد صلی الله علیه و آله والاتر است از وصف توصیف‌گران و ستودن ستایش‌گران، و از اینکه احدی با آنان مقایسه گردد. چگونه ممکن است، حال آنکه آنان نور نخستین، کلمه برتر خدا، و نامی روشن و فروزان‌اند. آنان تجلیات خدای بزرگ و یگانه‌اند که مغرضان از آنان روی برتافتند. پرده غیب بزرگ و اعظم خدایند. پس کجا و چگونه قابل توصیف‌اند و چگونه مرغ عقول بر این قله اعظم و رفیع پرواز کند؟ کیست که آنان را بشناسد و توصیف نماید؟

ص: 219

1- (1) همان، ص 171.

2- (2) همان.

3- (3) همان، ص 171 به نقل از مشارق الانوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف الحافظ رجب البرسی، صص 114-119، با کمی تفاوت.

ظَنُّوا أَنَّ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ...؛ پندارند که غیر آل محمد بر چنین مقامی فائق آید، دروغ گفته اند و گام هایشان لغزیده است، گوساله را پروردگار و شیطان را حزب خود گرفتند، همه اینها به خاطر دشمنی با بیت برگزیده و خانه عصمت و پاکیزگی است. آنان از روی حسادت با خاندان رسالت و حکمت به دشمنی پرداختند، و شیطان نیز کردارشان را در نظرشان زیبا جلوه گر ساخت.

فَتَبَّأَ لَهُمْ وَ سُحْقاً كَيْفَ اخْتَارُوا اِمَاماً جَاهِلاً عَابِداً لِلْاَصْنَامِ، جَبَاناً يَوْمَ الزَّحَامِ؛ (1) مرگشان باد، چگونه امامی جاهل و پرستنده بت و ترسو و بزدل به هنگام جنگ را برگزیدند! لازم است امام، عالمی دانا باشد، و سپری استوار، هیچ کس در حسب بر او برتری نداشته و در نسب به او نزدیک نباشد، پس او در قله خاندان قریش و شریف آن خاندان هاشم، و بقیه از ذراری ابراهیم، و از چشمه جوشان کرامت و از جان رسول خداست.

پس او شرفی از اشراف، شاخه ای از عبد مناف، عالم به سیاست، قائم به ریاست، و واجب الإطاعة تا روز شفاعت است. خداوند سرّ خود را در او نهاده و زبانش را بدان روان و گویا ساخته است.

فَهُوَ مَعْصُومٌ مَوْفِقٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَلَا جَاهِلٍ؛ (2) پس او معصوم و به توفیق الهی موفق است و ترسو و نادان نیست. ای طارق، آنان امام معصوم را رها ساخته و از هوای نفسانی خود پیروی نمودند: (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ)؛ (3)

(کیست گمراه تر از آن که از خواهش های خود بدون هدایتی از سوی خدا پیروی کند).

ای طارق! امام، بشری فرشته خصال است، جسدش آسمانی است، [اما] امری الهی، روحی قدسی، مقامی از عالم بالاست. نوری آشکار و سرّی پنهان است؛ پس او فرشته ذات، الهی صفات، آراسته به حسنات و آگاه به امور غیب است. از سوی پروردگار جهانیان ویژه و ممتاز گردیده و از سوی پیامبر صادق و امین تعیین گردیده است و این امور همگی برای آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد و احدی در این امتیازات و خصال فاخر با آنان شریک نیست،

ص: 220

1- (1) همان، ص 172.

2- (2) همان.

3- (3) سوره قصص، آیه 50.

زیرا آنان معدن تنزیل، معنای تأویل، خاصان پروردگار جلیل و محل فرود آمد جبرئیل اند. آنان پاکان و برگزیدگان خدا و سرّ و کلمه اویند، درخت نبوت، معدن جوانمردی، سرچشمه سخن، و آفتاب بی منتهای هدایتند. آنان آیه محکم رسالت و نور جلالت و جنت خدا و امانت اویند. آنها تجلی گاه کلمه خدا و کلید حکمت او، چراغ های رحمت خدا و چشمه های نعمت او و راه به سوی خدایند. امامان، چشمه سلسبیل الهی و میزان حقّ او و روش استوار ذکر حکیم و نور قدیم اند و اهل کرامت و ارزش نهادن، پیشوا داشتن و برتری دادن و بزرگداشت هستند. آنان جانشینان رسول خدا، فرزندان مهربان او و امینان خداوند والا و بزرگند:

(ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1)

(فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوای داناست).

السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَالطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ...؛ (2) آنان قله بلند، و راه بس استوار و قویم اند، هر کس ایشان را بشناسد و از ایشان کسب معارف کند از زمره آنان خواهد بود و این آیه شریفه (فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) 3 اشاره به این حقیقت دارد.

خداوند آنان را از نور عظمت خود آفرید و کار مملکت و تدبیر امور را بدیشان سپرد؛ پس ایشان گنجینه اسرار خدا و اولیای اویند، و آنان فرمان و «امر» خدا که به «کن» تحقق می یابد بوده، بلکه خود کاف و نون اند. به سوی خدا می خوانند و از جانب او سخن می گویند و به امر او عمل می کنند. دانش پیامبران در برابر دانش ایشان، اسرار اوصیا در برابر سرّ ایشان و عزت اولیا در برابر عزت ایشان، چون قطره ای در برابر دریا و موری در بیابان است. تمام آسمان ها و زمین نزد امام به سان دست و کف دست اوست که پشت و رویش برای او معلوم است. نیکان دنیا را از ناپاکان، و خشکی ها و تری های آن را می شناسند؛ زیرا خداوند علم آنچه بوده و خواهد بود را به پیامبرش آموخت و این گنجینه اسرار الهی را اولیا و وارثان برگزیده او به ارث بردند. هر کس انکار این حقیقت کند نفرین و لعنت خدا و لعنت کنندگان بر او خواهد بود.

ص: 221

1- (1) سوره آل عمران، آیه 34.

2- (2) بحار الانوار، ج 25، ص 173.

« وَ كَيْفَ يُفْرَضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةً مَنْ يَحْبُبُ عَنْهُ مَلَكَاتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟!...!؛ (1) چگونه ممکن است خداوند اطاعت کسی را بر بندگانش واجب کند که ملکوت آسمان ها و زمین را از او پوشیده و نهان داشته؟ چنین نیست. امام مفترض الطاعه، شاهد عرصات ملکوت و همه چیز برای او آشکار است».

سخن آل محمد، هفتاد افق برین داشته و قابل توجیه است. همه آیاتی که از چشم و وجه، و دست و جنب خدا گویند، مقصود و منظورشان ولی خداست؛ لِأَنَّ جَنْبَ اللَّهِ وَ وَجْهَ اللَّهِ؛ زیرا او پهلو و صورت خداست، یعنی او مظهر علم خدا، چشم خدا و دست خداست. چون این هادیان راه حقیقت، ظاهرشان باطن صفات ظاهر، و باطنشان ظاهر صفات باطن است، پس آنان ظاهر باطن و باطن ظاهرند و به همین معنا اشاره می کند فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: « إِنَّ لِلَّهِ عَيْنًا وَ إِيَادِي، أَنْتَ يَا عَلِيُّ مِنْهَا؛ برای خدا چشم و دست هایی است که تو یا علی یکی از آنهايي».

پس ایشان جانب بلند، چهره خشنود، آنگاه سیراب کننده، راه راست، وسیله به سوی خدا، راه دست یابی به عفو و رضای خداوند. آنان، وَ سِرِّ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ؛ (2) راز واحد و احد می باشند. بنابراین هیچ یک از آفریدگان با آنان قابل مقایسه نیست. آنان خاصان خدا و برگزیدگان او، سِرِّ خدای جزا دهنده و کلمه او، باب ایمان و کعبه آن اند. حجت خدا و راه روشن، نشانه های هدایت و پرچم آن، فضل و بخشش خدا و رحمت او، عین الیقین و حقیقت آن، راه حق و عصمت او، آغاز آفرینش و پایان آن اند. آنان تجلی قدرت و مشیت پروردگارند، آنان وَ أُمَّ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَةُ...؛ (3) اساس و مادر کتاب و پایان آن اند. فصل الخطاب و دلالت آن و گنجینه داران وحی و حافظان آن، امینان قرآن و ترجمان آن و معدن تنزیل و نهایت آن اند.

### نمی از یم عظمت مولی علی علیه السلام از نگاه دانشوران

رسول خدا صلی الله علیه و آله، خاتم پیامبران و علی علیه السلام خاتم اوصیای الهی است. آنچه دیگران درباره آن حضرت گفته اند، جز قطره ای از بحر بی کران او نیست. آن امام همام همتای

ص: 222

1- (1) بحار الانوار، همان.

2- (2) همان، ص 174.

3- (3) بحار الانوار، ج 25، ص 175؛ مشارق الانوار، صص 114-117.

قرآن کریم است که اگر به کوه نازل گردد (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ...) 1 از پرتو عظمت قرآن کوه متلاشی می گردد. آن حضرت نیز در سخنی کوتاه فرمود: «لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَاتَفَ؛ (1) اگر کوهی مرا دوست بدارد در هم فروریزد».

بدون شک، حکیمان ستایشگر و وصف نمای او، به جز نمی از یم بی کران عظمتش را ننوشتند، چرا که بزرگی اش برای احدی جز ذوات مقدس معصومین علیهم السلام دست نیافتنی است. امام علی علیه السلام چون لب به ستایش خدا می گشاید، اعجاز آفرینش تجلی می کند و چنان خدای را توصیف می کند که ثقه جلیل و پارسای دلیل، کلینی، در پایان آن خطبه می گوید:

وَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطْبِهِ...؛ (2) این خطبه از خطبه های مشهور آن حضرت است... و برای کسی که جوینده علم توحید است همین خطبه کافی است... اگر زبان جن و انس گرد هم آیند و در جمع آنها پیامبری نباشد و بخواهند خدای را بستایند و توحید را همانند علی علیه السلام - که پدر و مادرم فدایش باد - بیان کنند قادر نخواهند بود.

صدرالمتألهین بر سخن مرحوم کلینی قدس سره ایراد گرفته و گفته نه همه پیامبران، بلکه پیامبرانی بزرگ چون حضرت نوح و ابراهیم علیهما السلام (3) هستند که می توانند توحید را چون علی علیه السلام توصیف نمایند.

ابوعلی سینا که خود اعجوبه ای در میان مردم است، و دارای مطالب نغز و ستودنی بی شماری است به گونه ای که اعجاب فخر رازی را برانگیخته و در تحسین وی می گوید: «تاکنون مقامات عارفان و علوم اهل معرفت را نه قبل از بوعلی و نه بعد از وی کسی به این نضد و نظم برهانی نیاراسته است» (4).

همین ابن سینا در شأن علی علیه السلام می گوید: «او همانند معقول در بین محسوس بود» (5). پس علی علیه السلام عقل است، و دیگران حس. عقل جامع کلیات و سرچشمه جوشان فیض معارف است.

ص: 223

1- (2) نهج البلاغه، کلمات قصار، ص 379، ش 111.

2- (3) اصول کافی، ج 1، باب جوامع التوحید، صص 182-185.

3- (4) شرح اصول کافی، صدرالمتألهین، ص 342.

4- (5) شرح اشارات و تنبیهات، نمط نهم، فصل یکم.

5- (6) معراج نامه، ص 94.

احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی پیرامون علی علیه السلام می گوید: «آن حضرت به خلافت زینت داد نه آن که خلافت سبب زینت وی شده باشد».(1) خلیل بن احمد فراهیدی بصری در ستایش علی علیه السلام می گوید: «چه بگویم در حق کسی که دوستان او مناقب وی را از ترس دشمن کتمان کردند و دشمنان وی آنها را به دلیل حسد و کینه پنهان نمودند، ولی مناقب آن حضرت در بین این دو کتمان تجلی کرد و مشرق و مغرب زمین را لبریز ساخت».(2)

از او پرسیدند به چه دلیل علی بن ابی طالب علیه السلام «امام الکُلِّ فی الکُلِّ» است. او گفت: «به این دلیل که همگان نیازمند علی علیه السلام هستند و او از همه بی نیاز است».(3)

فخر رازی هم در تبیین شخصیت علی علیه السلام گوید: «وَمَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا لَدِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فِي دِينِهِ وَنَفْسِهِ؛ (4) آن کسی که علی علیه السلام را پیشوای دین خود قرار دهد در جان و دینش به دست گیره محکم خدا تمسک یافته است».

عمر و بن بحر، معروف به جاحظ بصری در ستایش آن حضرت می گوید:

«هر وقت نامی از سبقت در اسلام و تقدم در آن به میان آید، هر زمان که از فقاها در دین کلامی مطرح شود، هرگاه زهد در اموالی که مورد مشاجره مردم است بازگو گردد، هر زمان از بخشیدن و کمک به همسایگان سخنی به میان آید، کسی جز علی علیه السلام در همه این فضایل نام آور نمی باشد».(5)

او از نظام نقل می کند: «گفتار درباره علی بن ابی طالب سخت است، زیرا اگر گوینده حق او را وفا کند غلو کرده و اگر از حق او بکاهد جفا کرده است، و میانه بین وفا و جفا بسیار سخت و دقیق است و به جز حاذق و ذکی به آن نمی رسد».(6)

ص: 224

1- (1) تاریخ دمشق، ج 42، ص 446.

2- (2) تنقیح المقال، ج 1، ص 403، ش 3769؛ الرواشح السماویه، ص 203.

3- (3) تنقیح المقال، ج 1، ص 403، ش 379.

4- (4) تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 1، ص 207.

5- (5) رسائل جاحظ، ج 4، ص 125.

6- (6) امالی، شیخ طوسی، ص 588، ح 1218؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج 3، ص 214.

ابن ابی الحدید مبهوت ساحت ملکوتی علی علیه السلام است و در ثنای او می گوید:

وَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا كَانَ رَجُلًا مُتَأَلِّهًا؛ (1) علی بن ابی طالب اهل دنیا نبود، بلکه مردی مُتأله و در معرفت الهی شناور بود، او سرچشمه جوشان علم و معرفت است.

او در جای دیگری نیز اعتراف می کند:

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ التَّوْحِيدَ وَ الْعَدْلَ وَ الْمَبَاحِثَ الشَّرِيعَةَ الْإِلَهِيَّةَ مَا عُرِفَتْ إِلَّا مِنْ كَلَامِ هَذَا الرَّجُلِ...؛ معارف بلند یگانه شناسی و عدل خدا و سایر مطالب شریف و معارف عالی فقط از فروغ سخن علی علیه السلام بدرخشید و کلام دیگران و بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله روشنگر مسایل اصول اعتقادی نبود و سایر صحابه هرگز این معانی امور و مطالب گرانسنگ را تصور نمی کردند، زیرا اگر مبادی تصویری این معارف عمیق برای آنان روشن بود و آنها توصیف درک مبادی تصدیقی این مطالب عالی را پیدا می کردند، آن را بازگو می کردند، حال آنکه هیچ اثری از این گونه مفاهیم در کلام آنان یافت نمی شود، بنابراین معلوم می شود که این معارف برای خود آنان مجهول بوده است. تنها علی بن ابی طالب فاتح این میدان و کاشف این معادن و مبتکر این مباحث در صحنه معرفتی - اعتقادی بود و این فضیلت علمی نزد من از عظیم ترین فضایل علی علیه السلام است. (2)

البته براساس روایات گذشته، این مباحث علمی - معرفتی فروغی از آفتاب دانش علی علیه السلام است، چرا که آن امام خزینه دار علم الهی و گنجینه اسرار اوست. ابن ابی الحدید در ادامه یادآور می شود:

وَ أَمَّا الْحِكْمَةُ وَ الْبَحْثُ فِي الْأُمُورِ الْإِلَهِيَّةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ أَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ...؛ حکمت و جهان بینی استدلالی و بحث در معارف الهی، در حیطه توان عرب نبود و از بزرگ و کوچک عرب، چیزی در این زمینه نقل نگردیده، و فقط دانشوران یونان و پیشینیان از اهل حکمت و اسطوانه های معرفت الهی به این فن

ص: 225

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 2، ص 203.

2- (2) همان، ج 6، ص 346.



می پرداختند. اول کسی که از قوم عرب به این گونه معارف عالی پرداخت و افق این دانش را فراروی عرب گشود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. از این رو مباحث دقیق توحید، و عدل الهی و دیگر صفات خدای سبحان را در گستره پیام علوی و طنین خطبه های آن حضرت می یابی. در کلام هیچ صحابی و هیچ یک از تابعین، اصلاً سخنی از این گونه معارف بلند را نمی یابی و این دو نسل آنها را تصور و ادراک نمی کردند و حتی اگر کسی آن معارف را برای آنان تدریس می کرد، باز هم از فهم آن مطالب عاجز بودند؛ زیرا نژاد عرب [بدون وحی الهی و الهام نبوی صلی الله علیه و آله و علوی علیه السلام] توان تحمل این معانی و معالی را نداشت. (1)

ابن ابی الحدید در ادامه می گوید:

وَ لِهَذَا انْتَسَبَ الْمُتَكَلِّمُونَ الَّذِينَ لَجَجُوا فِي بَحَارِ الْمَعْقُولَاتِ إِلَيْهِ خَاصَةً دُونَ غَيْرِهِ...؛ عموم دانشمندان کلام اسلامی که در دریای ژرف معقولات وارد شدند دانش خویش را از علی علیه السلام گرفته اند و به آن حضرت انتساب دارند و او را استاد و رئیس خود می شناسند.

اصحاب ما «معتزله» که به واصل بن عطا پیوسته اند، او تلمیذ ابوهاشم حسن بن محمد حنیفه بود و ابوهاشم شاگرد پدرش محمد و محمد شاگرد پدرش علی علیه السلام است. شیعه به جمیع فرقه اعم از امامیه، زیدیه کیسانیه به علی علیه السلام منتسب اند. اشاعره نیز به علی علیه السلام انتساب دارند، چون ابوالحسن اشعری، مؤسس این فرقه از شاگردان ابوعلی جبایی و ابوعلی شاگرد ابویعقوب شحام، و ابویعقوب شاگرد ابوالهذیل و ابوالهذیل شاگرد ابوعثمان طویل و ابوعثمان طویل شاگرد واصل بن عطاست، پس در حقیقت سرآغاز فرقه اشعری نیز سرانجام به علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی می شود، سایر فرقه نیز چون کرامیه و خوارج به آن حضرت می رسند. (2)

پس دانش و معارف علی علیه السلام چشمه آفتابی است که از شبکه های گوناگون مکاتب و فرقه ها اعم از عقل گرایان، سنت گرایان و هر دو گرایان می درخشد.

ص: 226

---

1- (1) همان، صص 370-371.

2- (2) همان، صص 371-372.

آن حضرت در عرصه جهاد، سیدالمجاهدین، بر منبر خطابه و اندرز، ابلغ الواعظین، بر کرسی فقه و تفسیر، رئیس الفقهاء و المفسرین و در بسط عدل و توحید، امام و پیشوای اهل توحید و عدل است. به گفته ابن ابی الحدید: «لیس علی الله بمستتکر أن یجمع العالم فی واحد؛ (1) بر خدا مشکل نخواهد بود که عالم و جهانی را در شخص واحد و یگانه ای جای دهد».

علی علیه السلام جهانی از مکارم و معالی الهی است. آن حضرت هر جمعه بیت المال را جارو می کرد و پس از اقامه دو رکعت نماز در آن می فرمود: «لِیَسَّ هَدَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ ...»؛ (2) این خانه برای من در قیامت شهادت دهد که هرگز گنجی نیندوختم و اموال عمومی را ستمگرانه و تبعیض مدار تقسیم نکردم».

فروغ یکی از خطبه های جاودانه امام علی علیه السلام جان ابن ابی الحدید را لبریز از تعجب ساخته و می گوید:

وَ اُقْسِمُ بِمَنْ تُقْسِمُ الْأُمَّمُ كُلُّهَا لَقَدْ قَرَأْتُ هَذِهِ الْخُطْبَةَ مُنْذُ خَمْسِینَ سَنَةٍ وَ إِلَى الْآنَ أَكْثَرُ مِنْ أَلْفٍ مَرَّةٍ ...؛ (3) سوگند به کسی که تمامی امت ها به او قسم یاد می کنند، من این خطبه را از پنجاه سال قبل تاکنون بیش از هزار بار قرائت کردم و هیچ گاه آن را نخواندم، مگر اینکه در دل و جوارحم اثر کرد و آن را تأمل نکردم مگر این که مردگانم را متذکر شدم و خود را مصداق سخن آن حضرت که پیرامون مردگان ایراد فرمود پنداشتم. واعظان و خطیبان و فصیحان در این زمینه زیاد گفته اند و من نیز مکرر بر آنها آگاه شدم؛ ولی در هیچ یک از آنها تأثیر این کلام را نیافتم. آیا این اثر خاص، به پاس ارادت خاص من به آن حضرت است یا آنکه نیت صالح و یقین ثابت و اخلاص اوست که چنین تأثیرگذار است و سزاوار است که همه فصیحان عرب در برابر آن سجده کنند.

شگفتا که معاویه دشمن کینه توز آن حضرت نیز به تحسین و عظمت آن حضرت لب گشوده و گفته است: «سوگند به خدا به جز علی هیچ کس فصاحت را برای قریش سنت و روش قرار نداد». (4)

ص: 227

1- (1) همان، ج 7، ص 203.

2- (2) همان، ج 2، ص 199.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 11، ص 153.

4- (4) همان، ص 152.

باری، آفتاب جمال علی علیه السلام از دو افق تابان است: افقی برین و ملکوتی که او و محمد صلی الله علیه و آله از یک نور آفریده شده، و وجود ممکن به طفیل وجود آن دو نور مقدس آفریده شده است. او که همتای محمد صلی الله علیه و آله و قرآن است، چنین شخصیت و جلالتی از وهم و فهم ما برون است و فقط سخن معصومان پرده از این سیمای ملکوتی برمی دارد، و جلوه واقعی آن را می نمایاند، ولی با این توصیف آن حضرت بر افقی که برای ما قابل درک و فهم است نیز تجلی کرد. آن حضرت در مکه و در خانه خدا به دنیا آمد و در کانون مهر و عاطفه ابوطالب به رشد و بالندگی ادامه داد. در سن ده سالگی به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید. علی علیه السلام را محمد صلی الله علیه و آله به خاطر سبک کردن بار معیشت پدر او و عموی خود، ابوطالب و کمک به تنگدستی این مرد هاشمی بزرگ، از کودکی به خانه خود برد و ضمن کفالت معاش او در دامان عطوفت و محبتش پرورش داد و در مکتب اخلاقی خود تربیت نمود.

بیش از آنکه دل و دماغ علی علیه السلام به خرافات و تعصبات جاهلی آلوده گردد در مکتب معلم بزرگ بشریت درس توحید و مسلمانی آموخت و در دامان عفاف و پارسایی، صدق و خلوص، پاکی و پاکیزگی، شرف و مکرمت، بزرگی و بزرگواری، مردی و مردمی، مربی بزرگ خود محمد صلی الله علیه و آله رشد کرد.

کیست که نداند عقل و فکر و قلب و دل و جان یک نوجوان ده - دوازده ساله، لوح سفید و نانوشته ای است که از آن گاه به بعد همه چیز می توان بر آن نگاشت، و این لوح سفید، در اختیار محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت، کیست که نداند میلاد عقلی و فکری آدمی در سن ده - دوازده سالگی است که به تدریج قدرت تمیز و تشخیص می یابد و می تواند بد و خوب را از هم تمیز دهد.

همه مربیان تعلیم و تربیت، جامعه شناسان و روانکاوان معتقدند که زیربنای شخصیت آدمی در کودکی و جوانی شکل می گیرد، آموزه ها و محیط خانه، و دامان تربیت خانواده و مدرسه است که افق های روشن وجود او را نمایان می سازد.

همه می دانند که علی علیه السلام در چنین سنی به رسول خدا پیوست و دریچه روحش را فراروی آموزه های الهی قرارداد.

ولی سؤال: کدام یک از رجال اسلام و سایر اصحاب پیغمبر به شرف چنین موقعیتی رسیدند و از بدو رشد و بالندگی، زلال تربیت رسول خدا بر روحشان جاری شد؟ آنان همه خواه ناخواه سال ها در شرک و بت پرستی به سر برده و با تعصبات جاهلانه قوم و قبیله ای خود و خرافات مرسوم خو گرفته بودند. ولی علی علیه السلام از همان آغاز رشد همراه و همراز رسول خدا بود و در این مسیر رشد و بالندگی به اوج رسید تا آنجا که رسول خدا به او فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» (1) همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می روی».

## بارش و تابش وحی

محمد صلی الله علیه و آله از مردمی که رگ و ریشه و خون و استخوانشان طی چندین قرن با آداب و رسوم جاهلی خو گرفته و معتقدات ابلهانه و جاهلانه، بت پرستی، و اطاعت از رئیس قبیله و جنگیدن و مال باختن به امر او و به خاطر توهمات و تعصبات احمقانه، همه در دل و جانشان جای گرفته و در رگ و ریشه وجودشان چنگ انداخته است؛ مردمی که حرمت و کرامت در چشمشان از آن کسی است که تعداد شتران سرخ مویش بیشتر و خدم و حشمش افزون تر و استخوان پوسیده پدرانیش در نسب نامه، نسابه به قبیله ای بزرگ تر نسبت داده شده باشد به خود می بالید و برترینی آنان گاهی موجب می شد دو طایفه یا چند طایفه به جان هم افتاده و داستان ایام العرب را رقم بزنند.

محمد در پرتو وحی از این مردم، ملتی شریف و نجیب تربیت کرد، مردمی که با شعار (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) همه با هم برادر شدند و شمشیر آنان حافظ دین و آئینی شد که مجموعه ای از کمالات و معالی انسانی را برای بشر به ارمغان آورد.

دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت یک ز دیگر جان خون آشام داشت

کینه های کهنه شان از مصطفی محو شد در نور اسلام و صفا(2)

ص: 229

1- (1) نهج البلاغه، سید جعفر شهیدی، خطبه 192، ص 223.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 310، ش 3713-3714.

این کار مشکل و شبیه معجزه را روح قادر و توانای رسول خدا صلی الله علیه و آله به انجام رساند؛ اما اکنون که زمان عروج و ارتحال آن پیامبر است، و می رود که آن رهبر آسمانی از مردم جدا گشته و همنشین رفیق اعلا گردد، هدایت مردم را چه کسی عهده دار گردد؟ مردمی که آن گونه غرق در شرک و خرافات و تعصبات نژادی بودند و پیامبر در پرتو تعالیم خود، عطر برادری و اخوت به آنان افشاند، و سیه و سفید را با هم برادر و برابر ساخته.

اولاً إخوان شدند آن دشمنان همچو اعداد عنب در بوستان

وز دم «المؤمنون اخوه» به پند در شکستند و تن واحد شدند(1)

مؤذن و سخنگوی دولت خویش را سیه چرده ای از سرزمین حبشه قرار داده که مخرج «حی» را نمی شناسد و به قول مولوی:

آن بلال صدق در بانگ نماز «حی» را «هی» همی خواند از نیاز

تا بگفتند ای پیامبر نیست راست این خطا اکنون که آغاز بناست

ای نبی و ای رسول کردگار یک مؤذن کو بود افصح بیار

خشم پیغمبر بجوشید و بگفت یک دو رمزی از عنایات نهفت

کای خسان نزد خدا «هی» بلال بهتر از صد حی و حی قیل و قال(2)

این مردم، فرورفته در گنداب کفر و خرافات، چند روزی نفس حیات آفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را حیاتی ملکوتی و جدید بخشیده و در پرتو هدایت رسول خدا آن زنگارها زدوده شده، ولی بدون شک، شعله های نهفته فرهنگ سابق در زیر خاکستر است و ممکن است بادی بوزد و بار دیگر آتشفشان فرقه گرایی و نژادپرستی قریش و عرب زبانه برکشد. چه کسی بر جای پیامبر قرار گیرد تا امت را به همان راه رسول خدا هدایت کند؟ بدون شک آن کس که همتای رسول خدا، همخو و همراز اوست و از سن ده سالگی جان خود را در پرتو هدایت آن پیامبر قرار داده و آن کسی جز علی علیه السلام نخواهد بود؛ ولی با کمال

ص: 230

---

1- (1) همان، ش 3715-3716.

2- (2) همان، دفتر سوم، ص 325، ش 172-176.

تأسف آن دگرگونی و تحول در نظام رهبری اسلام رخ داد و علی علیه السلام خانه نشین گردید و با خانه نشین شدن 25 ساله آن جناب کم کم حرکت جامعه اسلامی از نظام الهی پیامبری فاصله گرفت و تا آن جا به پیش رفت که خلافت و امامت اسلامی دگرگون شده و به سلطنت عربی تغییر شکل داد. افسوس که نگذاشتند آنکه خدا و رسولش می خواست بر مسند خلافت تکیه زند، و نیروی جهان گشای اسلام یک جا و یک جهت گردن به فرمان او نهاده، فتح و ظفر سیاسی و دینی، رشاد و سداد، تصرف قلوب و جان عالمیان در پرتو اخلاق و معارف اسلامی، ارمغان بشریت گردد، غل بردگی و زنجیر اسارت و شهوات از دست و پای مردم بگشاید، آنان را در آسمان آزادی و آزادگی، فرزاندگی و بندگی فقط خدا، به پرواز آورد، به همان راهی که رسول خدا می خواست جامعه را رهبری کند چون او و رسول صلی الله علیه و آله مولی و سرور مردم بودند.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد

گفت: هر کاورا منم مولی و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولی؟ آنکه آزادت کند بند رقیت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید(1)

آری علی علیه السلام همتای رسول و تربیت شده او بود، تنها کسی بود که دنباله رو عقل، روح و فکر محمد صلی الله علیه و آله بود. از ده سالگی قلب و جان و فکر خود را در اختیار رسول خدا قرار داد تا روح تعلیمات عالیه این دین آسمانی را بر آن نقش کند.

ص: 231



فاطمه علیها السلام در ادامه سخنان گهربارش می فرماید:

حَتَّى إِذْ اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ انْبِيَاءِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النَّفَاقِ، وَ سَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَعَ حَامِلُ الْآفِلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرِزِهِ، صَارِحاً بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغُرَّةِ فِيهِ مُلَا-حِظِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافاً، وَ أَجْمَشَكُمْ فَالْقَاكُمْ غِضَاباً، فَوَسَّ مَثْمُ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ أَوْرَدَتْ مُوَهَا غَيْرَ شَرِيْبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيْبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيْبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ...؛ (1) چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش برگزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی رونق و خریدار. هر گمراهی مدعی گشت و هر گمنامی سالار، هر یاهو گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر بر آورد و شما را به خود خواند، و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید و به آوازش رقصیدید.

هنوز دوروزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته بود و سوز سینه ما خاموش و آرام نگشته، آنچه نمی باید بکنید، کردید و آنچه از آنتان نبود بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید.

قرآن، حادثه ارتجاعی سقیفه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بازگشت به دوران فرهنگ جاهلیت و طنین نغمه شوم نژادگرایی و تعصبات قبیله ای را پیش بینی نمود و این خطر بزرگ را به مردم یادآوری کرد:

ص:233

---

1- (1) بلاغات النساء، صص 13-14؛ دلایل الامامه، صص 115-116؛ احتجاج، ج 1، صص 122-123؛ کشف الغمه، ج 2، ص 212؛ بحار الانوار، ج 29، ص 237.



(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...): (1)

و محمد نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند، اگر روزی او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که چنین کند و به گذشته بازگشت نماید، به خدا ضرری نخواهد رسانید، بلکه خود را به زیان انداخته است).

در آیه (الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ)2 نیز خداوند خطر کافران را مردود می شمارد و می فرماید در روز غدیر، کافران مأیوس شدند؛ ولی در این آیه از منافقان و خطر آنان سخنی نمی گوید.

### هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته نگران آینده مسلمانان بود و به آنان هشدار می داد. آن حضرت می دانست به محض اینکه رهسپار ملکوت گردد منافقان امت در کمین اند تا در مقابل صراط مستقیم اسلام سد راه شوند و آنچه را که آن حضرت انجام داده بی ثمر یا کم ثمر نمایند. شاهد این نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایاتی است که در مجامع حدیثی شیعه و سنی ذکر گردیده است. در صحیح بخاری بابی با عنوان « باب قول النبی صلی الله علیه و آله لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض » (2) قرار گرفته که در آن روایاتی با این مضمون نگاشته شده است؛ از جمله؛

1. « عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ ؛ ابْنِ عُمَرَ يَقُولُ: سَمِعْتُمْ أَنَّكُمْ كُفَرْتُمْ بِمَنْ بَعْدِي مِنْكُمْ فَاسْتَمِعُوا مِنْ أَبِي بَكْرٍ فَإِنَّهُ يَأْتِيكُمْ بِبَعْضِ مَا كُنْتُمْ تَتَّقُونَ ». (3)

2. ابن عباس نقل می کند: « قال النبي صلی الله علیه و آله لا ترتدوا بعدی ...؛ پیامبر فرمود: پس از من مرتد نشوید که بعضی گردن بعضی دیگر را بزنند ». (4)

ص: 234

1- (1) سوره آل عمران، آیه 144.

2- (3) صحیح بخاری، کتاب الديات، ص 1388.

3- (4) همان، ش 6868.

4- (5) همان، کتاب التفسیر، ص 936، ش 4626.

همین مفهوم را ابوزرعه از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع نقل می نماید.

3. در کتاب حدود و در خطبه حجه الوداع نظیر همین عبارت نقل گردیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر این نقل فرمود: « لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض... » (1).

4. آن حضرت در حدیثی صریح تر می فرماید:

ثم یؤخذ برجال من اصحابی ذات الیمین و ذات الشمال...؛ گروهی از اصحاب من در محشر به طرف راست و چپ از جایگاه من (حوض) منحرف می شوند. آن گاه می گویم اینها اصحاب من هستند کجا می روند؟ جواب می رسد: همین اصحاب تو پس از اینکه از آنان مفارقت کردی به آیین جاهلیت و اعقابشان بازگشتند. آن گاه من همانند عبد صالح عیسی بن مریم می گویم: تا زمانی که زنده بودم بر آنان مراقب و گواه بودم و از هنگامی که مراقب روح نمودی تو خود بر آنان مراقب و گواهی.

5. در آخر تفسیر سوره مائده از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله در توصیف اوضاع روز رستاخیز چنین فرمود: « ألا و الله یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم... » (2) آگاه باشید! به تحقیق مردانی از امت مرا در محشر می آورند و آنها را به طرف چپ جایگاه من می برند. آن گاه می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند! جواب می آید تو نمی دانی پس از تو اینان چه حادثه هایی را آفریدند آن گاه من چون عبد صالح عیسی بن مریم می گویم...».

بدون تردید، نگرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سبب خطری بود که از سوی بزرگان اصحاب، اسلام را تهدید می کرد. برخی از آنان اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در امور سیاسی واجب نمی دانستند. «ابوجعفر نقیب» استاد ابن ابی الحدید بر این باور است که صحابه، خلافت را همچون نماز و روزه از معارف دینی نمی دانستند و پیروی از نص رسول الله صلی الله علیه و آله را در این موارد در صورت تشخیص عدم مصلحت در اطاعت از آن حضرت لازم نمی دیدند. او می افزاید که صحابه متفقاً بسیاری از نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله را با توجه به مصلحتی که تشخیص می دادند ترک کردند (3) و حتی گاهی در مقابل صراحت قرآن مخالفت می کردند.

ص: 235

1- (1) همان، ص 1388، ش 6869.

2- (2) همان، ص 936، ش 4625.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 12، صص 82-83.

احمد امین پیرامون عمر چنین می نگارد: «... فكان يجتهد في تعرف المصلحه التي لاجلها كانت الآيه او الحديث...» (1) عمر چهره بارز و روشن عمل به رأی خویش در مسائل و رویدادهای اجتماعی بود. او در مقابل نصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و حتی آیات قرآن به نظر و اندیشه خود عمل می کرد و آیات قرآن و احادیث را یک سره کنار می زد. به همین دلیل، در حالی که قرآن بهره ای از زکات را از آن (وَالْمُؤَلَّفَهُ قُلُوبُهُمْ) می داند، عمر از آن روی برتافت و گفت ما برای اسلام آوردن چیزی نمی دهیم؛ هر که می خواهد اسلام آورد و آن که نمی خواهد کفر ورزد.

به عثمان نیز نسبت داده اند که پس از فرمان به افراد عمره از حج چنین گفت: «إِنَّمَا هُوَ رَأْيُ رَأْيَيْتِهِ» (2) در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرد، از جمله در جریان صلح حدیبیه، (3) و نیز تصمیم به قتل ابوسفیان در فتح مکه؛ (4) و همچنین اقدام عمر بن خطاب در رد درخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر آوردن قلم و دوات برای نگاشتن مطلبی که آنان را از گمراهی حفظ و ایمن سازد. (5)

می توان گفت که صحابه به تفکیک دین از سیاست معتقد بودند و از این منظر به خود اجازه می دادند در مقابل نظریات رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستند و از خود مقاومت نشان دهند. اگرچه همین گروه، خود با نام دین به ریاست و سیاست رسیدند. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله نگران آینده اسلام بود که مبادا این گروه با توجه به نظریات و تصمیمات خویش در مقابل سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستند و مردم را از صراط مستقیم اسلام منحرف سازند. واقدی می نگارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشته شدگان احد نماز خواند و فرمود: «من بر اینان شاهد و گواهم». ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا آنان برادران ما نیستند که اسلام آوردند،

ص: 236

1- (1) فجر الاسلام، احمد امین، صص 237-238.

2- (2) نظره عامه فی تاریخ الفقه الاسلامی، علی حسن عبدالقادر، ص 215.

3- (3) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 316-317.

4- (4) همان، ص 403.

5- (5) بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ج 1، صص 22 و 23 و نیز باب جوائز الوفاء من کتاب الجهاد، ج 2، ص 120؛ مکاتیب

الرسول، ج 2، صص 618-626؛ طبقات الکبری، ج 2، صص 242 و 245؛ مسند احمد، ج 1، ص 325؛ تاریخ الطبری، ج 3، ص

193؛ تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص 111.

همان گونه که ما اسلام آوردیم و مجاهده کردند بدان گونه که ما مجاهده کردیم؟ فرمود: بلی، لیکن آنان اجر و پاداش خود را با خروج از دین، از بین نبردند. نمی دانم شما پس از من چه حادثه ها بر پا خواهید ساخت. در این وقت ابوبکر گریه کرد و گفت: «ما پس از تو زنده خواهیم ماند».(1)

## نفاق در قرآن

« حَتَّىٰ إِذْ اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ، دَارَ أُنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النِّفَاقِ... »(2)؛ چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسولش برگزید، و او همنشین رفیق اعلی شد، دورویی و نفاق چهره نمایان کرد و چشمه زقوم نفاق در سرزمین اسلام جاری گردید.

فاطمه علیها السلام در این فراز، آیات قرآن پیرامون نفاق و منافق را تفسیر می نماید بسیاری از آیات قرآن از چهره منافقان پرده برداشته، طینت شوم این عناصر شیطانی را آشکار می نماید.

در سوره بقره، پس از وصف پارسایان و کفار، به ترسیم سیمای اهل نفاق پرداخته است آیات 8 تا 16 این سوره، تحلیل روانشناسانه و جامعه شناسانه از این گروه است.

خداوند متعال در این آیات می فرماید:

و از مردم گروهی هستند که گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم، حال آنکه ایمان نیاورده اند؛ آنان می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند و حال آنکه فریب ندهند مگر خود را و این را نمی دانند؛ دل های آنان مریض است، پس خدا به مرض [جهل و عناد] ایشان بیفزاید و برای آنها عذاب دردناک است، چون دروغ می گویند. و چون به آنان می گویند در زمین فساد مکنید، گویند ما مصلح هستیم، آگاه باشید که ایشان به شدت مفسدند، ولی خود نمی دانند. و چون به آنها گویند ایمان آورید، چنانکه دیگران ایمان آورده اند، پاسخ دهند که چگونه ما همانند بی خردان ایمان آوریم؛ آگاه باشید که ایشان سخت بی عقل و بی خردند، ولی نمی دانند. چون اهل ایمان را ملاقات کنند گویند ما ایمان آورده ایم و چون

ص: 237

1- (1) المغازی، واقدی، ج 1، ص 310.

2- (2) بلاغات النساء، ص 13؛ دلائل الامامه، صص 115-116؛ احتجاج، ج 1، صص 122-123.

با شیطان های خود خلوت کنند گویند ما با شما هستیم، همانا مؤمنان را مسخره می کنیم؛ [بلکه] خدا آنان را مسخره می کند و آنان در گمراهی، حیران و سرگردان اند، ایشان اند که گمراهی را به ثمن هدایت خریدارند، پس تجارت آنها سود نکرده و راه هدایت را نیافته اند. (1)

خداوند در این آیات به تبیین و شرح حال منافقان پرداخته و صفات بارز آنها را بیان داشته است. آنان دورو و اهل نیرنگ و خدعه و فریبند، بیمار دلند و در زمین فساد می کنند، خود را مصلح دانسته و در جهل مرکب شناورند، پارسایان را مسخره پنداشته، چون در خلوت به شیاطین و رهبران خود می رسند می گویند ما با شما ایم، آنان پیوسته در ضلالت و گمراهی غوطه ورنند.

نفاق، سرچشمه گناهان، ام الفساد و از پست ترین رذائل اخلاقی است. قرآن کریم مکرراً این صفت را سرزنش کرده تا جایی که افزون بر صد آیه، مرام و عقیده اهل نفاق را تبیین کرده و مردم را از آنان بر حذر داشته است. منافقان از کسانی اند که «أَبْطَنَ الْكُفْرَ وَ أَظْهَرَ الْإِيمَانَ» درباره آنان صدق می کند؛ قلبشان لبریز و مالا مال از کفر است، ولی به زبان، زمزمه ایمان دارند. آنان به چهره خویش نقاب دین می زنند و خطرشان به مراتب بیش از کفار است.

ظلمت نفاق، مردم را پیوسته در تاریکی قرار می دهد. آنان در جهل مرکب غوطه ورنند و هرگز نمی خواهند بیدار شوند. فرد منافق هم نمی داند و هم نمی خواهد که بداند. منافق نه تنها خود را نادان نمی داند، بلکه خود را از همه داناتر می پندارد.

البته دایره بیماردلان فراتر از گروه منافقان است؛ از جمله اینکه گاهی گروهی خاص در کنار منافقان مطرح می گردند:

(إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينُهُمْ)؛ (2)

و نیز آیه (وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)؛ (3)

(هنگامی که منافقان و بیماردلان گفتند خدا و رسولش جز فریبی به ما وعده نداد...)

ص: 238

1- (1) سوره بقره، آیات 8-16.

2- (2) سوره انفال، آیه 49.

3- (3) سوره احزاب، آیه 12.

عبارت (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) 1 مفهومی فراگیر است که منافقان و آنانی را که بیمار دل اند در بر می گیرد؛ گرچه این بیماری به صورت ملکه در سرشت آنان نیست، بلکه فکر و بصیرت آنان آلوده گردیده و حقیقت را نمی شناسند و اهل تفقه و بصیرت نیستند. برخی از بزرگان درباره نفاق گفته اند:

« أَلْنَفَاقِ مِنَ الصِّفَاتِ الذَّمِيمَةِ، بَلْ هُوَ أَمَّهَا لِأَنَّهُ يُوجِبُ تَأْنِيبَ النَّفْسِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا وَالْجَحِيمِ الْآبِدِي فِي الْآخِرَةِ؛ (1) نفاق از صفات بسیار ناپسند و اساس همه پستی هاست. در این جهان موجب فرومایگی و سرزنش انسان می گردد و عذاب جاوید و ابدی پاداش آن در آخرت است.»

نفاق سرشت حقیقت مدار و فطرت خداشناسی انسان را دگرگون و متحول می سازد؛ به گونه ای که حجابی از تاریکی بر آن می افکند؛ انسان را غیرقابل اعتماد می سازد؛ ارکان نظام اجتماع را ویران می کند و انسان را چند چهره و رنگارنگ می سازد. به همین علت خداوند متعال نیز به شدت آن را نکوهش می کند و منافقین را پلیدتر از کافران معرفی می نماید.

در واقع خطر نفاق بیش از کفر است، چون منافق لباس دین بر تن کرده، و کار کافر را انجام می دهد. او اگرچه به واقع گرای و حقیقت تظاهر می کند، ولی در باطن از حقیقت گریزان است. خداوند متعال در آیات 60 تا 63 سوره نساء، سیمای منافق را چنین تعریف می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا...؛ (2)

(آنان می پندارند که به قرآن و کتاب های پیشین که بر پیامبران نازل شده ایمان دارند، ولی می خواهند حکم و حکومت را به طاغوت بسپارند با آنکه مأمورند به طاغوت کفر بورزند. در واقع اینان فرمانبران شیطان هستند، آنان در برابر حکم و حکومت خدا می ایستند و با تمام نیرو، مردم را از گرایش به حق باز می دارند و چون مصیبتی به آنان می رسد، به نزد تو ای پیامبر آمده سوگند یاد می کنند که ما - در بازداری مردم از اینکه نزد پیامبرشان بروند - جز احسان و نیکویی و ایجاد

ص: 239

1- (2) مواهب الرحمن، ج 8، ص 391.

2- (3) سوره نساء، آیات 60-63.

توافق و صلح و سداد منظوری نداشتیم. در حقیقت، اینان همان کسانی هستند که بیمار دل اند و خدا می داند در دل های آنان چیست، تو از آنان اعراض کن و تنها به اندرز آنان پرداز، با بیانی دل نشین که در فهماندن ایشان رسا باشد).

در قرآن کریم آیات 137 تا 145 سوره نساء بار دیگر از چهره منافقان پرده برداری شده و خوی و رفتار آنان را بر می نمایاند:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...؛ (1))

(آنان که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده، دگر باره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند اینان را خدا نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد فرمود، و بشارت بده آنان را که عذابی سخت آنان را فرا می گیرد؛ آن گروه که کافران را دوست گرفتند و از مؤمنان دوری گزیدند، آیا از کافران عزت می طلبند؟ خطا می روند که عزت، همه نزد خداست. آیا در کتاب خدا این حکم بر شما منافقان فرستاده شد که چون آیات خدا را شنیدید بدان کفر ورزید و آن را استهزاء کنید؟ پس با این منافقان همنشین مشوید تا در توطئه ای دیگر داخل شوند که آنگاه شما هم به حقیقت مانند آن منافقان هستید، و خدا منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد کرد. منافقان مدام مراقب حال شما ایند که اگر ظفر و پیروزی برای شما رخ دهد، پیش آیند و غنیمت خواهند و گویند ما با شما مسلمانان بودیم و اگر کافران پیروز گردند به آنان گویند که نه این بود که ما شما را به اسرار و احوال مسلمانان آگاه ساختیم و شما را از آسیب آنان حفظ کردیم؟ خدای متعال در قیامت میان شما مؤمنان و آن گروه کافر منافق حکم کند، و خداوند هیچ گاه راه نفوذ کافران بر اهل ایمان را باز نخواهد نمود. همانا منافقان با خدا مکر و حيله می کنند و خدا نیز با آنان مکر می کند و چون به نماز آیند با حال بی رغبتی و کسالت آیند و خدای را ذکر نگویند مگر بسیار کم، دودل و مردد باشند نه به سوی مؤمنان یک دل روند و نه به جانب کافران، و هر کس را خدا گمراه کند، هرگز او را به راه راست نخواهی یافت).

پس از این چهره نمایی خدای متعال فرجام سخت و دردناک این گروه را چنین تبیین می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا)؛ (2))

ص: 240

---

1- (1) سوره نساء، آیات 137-145.

2- (2) همان، آیه 145.

(البته جایگاه منافقان در پست ترین درک آتش جهنم است و برای آنان هرگز یار و یاورى نخواهى یافت).

در سوره های دیگر، همچون آل عمران(1)، حشر(2)، توبه(3)، احزاب(4)، فتح(5)، حدید(6)، انفال(7) و نساء(8) به موضوع نفاق پرداخته شده است.

پلیدترین چهره از منافقان در سوره ای از قرآن و به همین نام ترسیم گردیده است:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ...); (9)

(ای رسول ما، چون منافقان نزد تو آمده، گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی، خدا می داند که تو رسول اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند. سوگندهای [دروغ] خود را سپر جان خویش قرار داده اند تا بدین وسیله راه خدا را ببندند که آنچه می کنند بسیار بد می کنند؛ برای آنکه آنان [به زبان] ایمان آوردند و سپس [به دل] کافر شدند، خدا هم مُهر بر دل هاشان نهاد تا هیچ درک نکنند. ای رسول! چون آنان را مشاهده کنی تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند به سخنانشان گوش فرا خواهی داد؛ گویی که چون چوبی خشک بر دیوار تکیه کرده و هر صدایی را بشنوند بر زیان خویش پندارند؛ ای رسول! اینان دشمنان حقیقی هستند. از ایشان بر حذر باش، خدایشان بکشد اینان را چقدر از حق دورند. هرگاه به آنان گفته شود بیاید تا رسول خدا از حق برای شما آمرزش بخواهد سر باز گردانده و بنگری که با تکبر و نخوت از حق روی می گردانند. ای رسول! تو از خدا برای آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی بخشد، چرا که خداوند گروه فاسق را هدایت نمی کند. اینان! همان مردم بدخواهند که می گویند بر اصحاب رسول خدا انفاق مکنید تا مردم از گردش پراکنده شوند، در صورتی که خدا را گنج های زمین

ص: 241

1- (1) سوره آل عمران، آیه 167.

2- (2) سوره حشر، آیه 11.

3- (3) سوره توبه، آیات 64 و 67 و 68 و 77 و 97 و 101.

4- (4) سوره احزاب، آیات 12 و 60 و 73.

5- (5) سوره فتح، آیه 6.

6- (6) سوره حدید، آیه 13.

7- (7) سوره انفال، آیه 49.

8- (8) . سوره نساء، آیات 61 و 88.

9- (9) سوره منافقون، آیات 1-8.



وآسمان هاست، ولی منافقان آن را نمی فهمند. آنان [پنهانی با هم] می گویند اگر به مدینه باز گردیم البته باید اربابان عزت و ثروت، مسلمانان [ذلیل و حقیر] را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت از آن خدا و رسول او و اهل ایمان است، ولی منافقان این حقیقت را نمی دانند).

## علل پیدایش نفاق

برخی برای نفاق دو سبب اساسی ذکر کرده اند:

« للنفق سببان: الأول: السبب الفاعلی؛ الثاني: السبب الغایبی. أما سببه الفاعلی: فالعمده فيه ترجع إلى عدم العقیده بالمبدأ و المعاد اصلاً او قَلَّتْها و ضعفها...» (1).

برای پیدایش و بروز بیماری نفاق، دو سبب عمده و سبب های تبعی دیگری ذکر گردیده که اولین آن، نبود عقیده یا کمبود ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد است. اگر انسان به خدای قادر عالم و حی قیوم ایمان داشته باشد و او را در تمام حالات، مراقب و ناظر بر خود بداند، هرگز غبار نفاق بر قلب او نمی نشیند، چون عالم را محضر خدا می داند و از افق این باور، نور معرفت و ایمان بر جان او تابیده، سرای قلب او را روشن ساخته است. بنابراین هر قدر فروغ ایمان و اعتقاد انسان به خدا و قیامت بیشتر باشد از ظلمت نفاق دورتر می گردد، چون خدا را بهتر می شناسد. به بیان دیگر خداشناسی و خودشناسی، پیوسته در تعامل با یکدیگرند، زیرا معرفه النفس مقدمه معرفه الله است. از طرفی خداشناسی، انسان را به شخصیت و آرمان حقیقی خویش آگاه تر می سازد.

فرهنگ توحید و آهنگ یگانه پرستی در روح انسان ایجاد وحدت رویه و هماهنگی می کند و رفتار و افکار او را نظام مند و هدفمند می سازد؛ در نتیجه گرفتار تعدد شخصیت و تجزیه روانی نمی گردد، و دورو، دو زبان و دودل نخواهد بود.

چنین انسانی از زلال معرفه الله نوشیده و به حبل متین الهی آویخته است. ایمان به زندگی جاودانه و روز رستاخیز، افقی فروزنده فرا روی او گشوده و او را به رفتاری نیکو، و خصالی عالی و مکارم اخلاق آراسته است. چنین انسانی هرگز به قهقرا باز نگشته، از اوج مجد و عزت، سقوط نخواهد کرد. همچنین دنیا، جاه و مقام او را نمی فریبد و پلیدی شرک به خدا او را نمی آلاید، چون شرک به خدا، عامل سقوط از فراز آسمان عزت و عظمت است:

ص: 242

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)؛ (1)

(آن کس که به خدا شرک ورزد، چنان است که از آسمان سقوط کرده، مرغان او را برابیند و یا طوفان او را به پرتگاهی برد).

اما دومین عامل: الثانی و أمّا سببه الغایی: فلا ریب فی أنّه لیس له غایه عقلیه . (2) عامل دوم پیدایش نفاق، هدف های پوچ و پوشالی است. این عامل، در حقیقت معلول همان عامل اول است؛ زیرا کسی که خداوند و روز رستاخیز را باور ندارد، به هر خیال واهی و پوچی روی می آورد و برای رسیدن به این آرزوها به هر سو می رود و به هر دست آویزی چنگ می زند. پیامد منفی این پوچ گرایی، چنددلی و چندزبانی خواهد بود. او در لجن زار نفاق می پوید و هر چه به پیش می رود در آن گرداب بیشتر فرو می رود. منافق بنا به تعبیر قرآن، کر و کور است؛ هدفش فقط دنیاگرایی است؛ مدام گرد خود می چرخد و ره به جایی نمی برد و با پوچ و هیچ دنیا دل خوش است. او به راهی می رود که شیطان فانوس دار اوست. بنابراین سرچشمه حنظل نفاق، دل انسان است، و از این سرچشمه در سایر اعضا رخنه می کند و رفتار انسان را آلوده می سازد.

البته عوامل دیگری نیز هستند که در پیدایش بیمار دلی نفاق مؤثرند.

حب نفس، یکی از سرچشمه های این رذیلت انسانی است. همچنین حرص و طمع و آز از اسباب مؤثر در پیدایش این صفت اند. از سوی دیگر، ریاست، مقام، دنیاگرایی و جاه طلبی از ارکان نفاق اند. به علاوه، خشم، کینه، دشمنی با دوستان خدا می توانند از عوامل تأثیرگذار و پدیدآورنده این صفت باشند.

مولای متقیان مجموعه ای از این صفات را در خطبه منافقین بیان فرموده اند:

... وَ أَحَدَرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ الزَّالُونَ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوْنُونَ أَلْوَانًا، وَ يُفْتَنُونَ أَفْتِنَانًا...؛ بندگان خدا شما را به ترس از خدا فرا می خوانم و از منافقان می ترسانم که آنان گمراه و گمراه کننده و خطاکارند و به

ص: 243

1- (1) سوره حج، آیه 31.

2- (2) مواهب الرحمن، ج 1، ص 136.

خطاکاری وادارنده، پی در پی رنگ می پذیرند، و راهی را نپیموده راه دیگری می گیرند. هر وسیلتی را برای گمراهی تان می گزینند، و از هر سو بر سر راهتان می نشینند. درونشان بیمار است و بروشان پاک. پوشیده می روند، چون خزنده ای زیانمند و زهرناک، و صفشان داروست و گفتارشان بهبود جان، و کردارشان درد بی درمان... برابر هر حقی باطلی دارند و برابر هر راستی مایلی، و برای هر زنده ای قاتلی و برای هر در، کلیدی و برای هر شب، چراغی. به هنگام طمع، خود را نوید می نمایانند تا بازار خویش بیاریند و بر بهای کالاشان بیفزایند. می گویند و به خلاف حق تقریر می کنند، می ستایند و تزویر می کنند، راه باطل را - بر پیروان خود - آسان نمایند، و آنان را در پیچ و خم هایش سرگردان. فَهَمْ لُمَةُ الشَّيْطَانِ وَ حُمَةُ النَّيْرَانِ، اولئك حِزْبُ الشَّيْطَانِ (1) (أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) 2 پس آنان یاران شیطان اند و زبانه های آتش سوزان. آنان پیروان شیطان اند و آگاه باشید که حزب شیطان زیان کاران اند.

گفتار علی علیه السلام ترجمان و تفسیری از ده ها آیه قرآن کریم است که از سرشت دوزخی منافقان پرده برداشته است.

## پیامدهای منفی نفاق

### اشاره

بارزترین آثار شوم و پیامدهای منفی نفاق پنج چیز است:

1. تذبذب در ایمان و اعتقاد: بر این اساس منافق، ایمان می آورد، ولی دوباره کافر می گردد. دوباره ایمان می آورد و سپس کفر می ورزد. او شخصیتی بی اساس و بی بنیان دارد؛ دگرگون و مضطرب است؛ نه با این است و نه با آن، از طرفی هم با این است و هم با آن. او نقاب ایمان به چهره دارد؛ ولی در باطن کافر است. فرجام منافق، نه کفر است؛ بلکه طغیان در کفر است، پس او به مراتب از کافر پلیدتر و خطرناک تر است. قرآن به پیشانی او مهر (ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا) 3 رازده است.

ص: 244

منافق از منظر اعتقادی مذذب است؛ گاهی زمزمه خدا بر زبان جاری می‌سازد و بار دیگر کافر و منکر حق می‌شود. منافق از بعد روحی و روانی نیز چند چهره و چند زبان است. او تعدد شخصیت دارد، گویی هنرمندی است که در هر داستانی نقشی به او واگذار می‌گردد و او هم ایفای نقش می‌کند. لذا هر روز و هر ساعت به شکلی نمایان می‌گردد، آنگونه که قرآن می‌فرماید: (مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَ لَا إِلَى هُوَ لَا). (1)

منافق، به هر گروهی می‌گوید من با شما هستم، ولی دروغ می‌گوید، بلکه نه با آن گروه است و نه با این گروه. منافقان چون با مؤمنان ملاقات می‌کنند می‌گویند ما ایمان آوردیم و چون به آشیانه شیاطین خود باز می‌گردند می‌گویند (إِنَّا مَعَكُمْ)؛ (2) (ما با شما هستیم).

2. موالات و دوستی با کافران: منافقین علاوه بر کفر و طغیان در آن، برای رسیدن به آرزوها و آمال خویش به دامان کفار چنگ می‌زنند و با آنان سفره محبت و دوستی می‌گسترند. آنان کفار را دوست و سرپرست خود قرار می‌دهند؛ به پندار اینکه عزت و بزرگی نزد آنان است، به این امید که در سایه لطف آنها بر کرسی عزت بنشینند، و حال آنکه نمی‌دانند عزت و مجد و سرافرازی نزد خداست و منافقان گمراه اند و آب از سراب می‌طلبند.

3. استهزاء: سومین پدیده شوم نفاق، مسخره و استهزاء نسبت به آیات و نشانه‌های خداوند است. آنان وحی را مسخره کرده، آرمان‌های متعالی دین را به تمسخر می‌گیرند. بدون شک، چنین افرادی از فروغ هدایت الهی بی‌بهره اند و زلال وحی بر جانیشان جاری نمی‌گردد.

4. خدعه و نیرنگ: از صفات بارز منافقین، خدعه و نیرنگ است. آنان در تمام عرصه‌ها دو دل و دو چهره اند و به همه نیرنگ می‌زنند و در حالی که روح آنان لبریز از گنداب کفر است نقاب دین بر چهره دارند. آنان در پندار خود نسبت به خدا هم مکر می‌کنند و به زعم خود می‌خواهند خدا را هم فریب دهند.

ص: 245

---

1- (1) سوره نساء، آیه 143.

2- (2) سوره بقره، آیه 14.

5. ریا و کسالت در عبادت: از پیامدهای بسیار منفی نفاق، ریا و کسالت در عبادت است. این حقیقت را قرآن نیز بیان می‌دارد. بدیهی است کسی که به خدای متعال ایمان ندارد و آیات و نشانه‌های آن را هیچ و پوچ می‌داند، از شاهد توحید نچشیده و فروغ «معرفه الله» بر قلبش نتابیده است تا سرمست کوی دوست گردد و جز او کسی را نبیند و نستاید.

منافق نمی‌تواند به ریسمان عشق و بندگی خدا آویخته گردد، زیرا دو دل و دوزبان است و مرغ دلش حیران هر کوی و برزنی است و به هر سو پر می‌گشاید. او تنها به آمال دنیوی خود می‌نگرد و برای رسیدن به آنها تلاش می‌نماید و اگر عبادتی می‌کند هدفش رسیدن به همان آرمان‌های مادی است. چنین انسانی، حلاوت عبادت را نچشیده و یاد خدا در کام‌ش شیرین نیست و باعث آرامش روان او نمی‌گردد، بلکه در حال عبادت کسل و پژمرده و دل‌مرده است، بنابراین توفیق الهی از او رخت بر بسته و به وسوسه‌های شیطان پیوسته است. خداوند این گروه را با صفاتی تعریف کرده که هر صفتی خود منبع و سرآغاز صفات پلید دیگری است. به هر روی، نفاق سرچشمه همه پستی‌ها و رذائل و مجمع آلودگی‌هاست و از این دوزخ شعله‌ها روشن و آتشفشان‌های ستم و جفا و بیداد شعله‌ور است، چه آتش فتنه‌ها که برافروخته، و جان و استخوان‌های مظلومین در آن سوخته است. خداوند اهل نفاق را به عذاب سخت و دردناک بشارت می‌دهد و آنان را در درک اسفل آتش می‌افکند. (1) این پدیده شوم و خطرناک، می‌تواند همه شئون جامعه، اعم از اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و تربیتی را ویران سازد. نفاق، ویروس مهلکی است که اگر جامعه‌ای به آن مبتلا گردید در مانس بسیار سخت و به آسانی امکان پذیر نمی‌باشد.

به هر روی، می‌توان بارزترین صفات یک منافق را چنین برشمرد:

1. دو چهره بودن.
2. در تنهایی کسل و بی‌نشاط هستند.
3. در حضور مردم با نشاط و شوق عبادت می‌کنند.
4. دوست دارند مردم آنها را ستایش کنند.
5. ستایش مردم سبب می‌گردد که بر عمل خود بیافزایند.

ص: 246

6. اگر مدحشان نگویند از عمل می کاهند.

7. اهل خدعه، نیرنگ و فریبند.

8. اعمال نیک خود را به رخ مردم می کشند.

9. بر دیگران منت می گذارند.

10. بر خلق تکیه کرده، بر خدا توکل ندارند.

11. بر زبانشان ذکر خداست، ولی سرای قلب آنان، آشیانه شیطان است.

12. خودپسند، مغرور، جاه طلب، تن پرور و رفاه طلب اند.

حزب قریش یا...

در هر حرکت بالنده و مکتب موفق، افرادی فرصت طلب، مآل اندیش و ریاست طلب نفوذ می کنند که از آغاز با همراهی کامل با آن حرکت مترصد آناند که در فرصت مناسب آن انقلاب را مصادره کرده و از آن خود کنند. این نفوذ و مصادره فرصت طلبان، چنان مشهور و مشهود است که ضرب المثل عام و خاص گردیده که: هر انقلابی سرانجام فرزندان خود را می خورد، به این معنا که فرصت طلبان نفوذی، ریاست و پیشوایی آن را مصادره کرده و افرادی را که به پای آن نهضت جانفشانی کردند در کام قهر انقلاب قرار می دهند. اگر چه کلیت این موضوع قابل تردید است؛ ولی بدون شک در اسلام چنین جریانی رخ داد. افرادی فرصت طلب، و وجیه به طمع مصادره ریاست و رهبری اسلام از همان آغاز در اسلام نفوذ کرده، از پیشقراولان و دل سوزان اسلام خود را معرفی کردند و سرانجام به آرزوی دیرین خود رسیده و توانستند در فرصت مناسب بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به هدف خویش برسند. بدیهی است که عرب و به خصوص قریش مردمی ریاست طلب بودند و به پاس برخوردارگی از مقامات کعبه با هم ستیز داشتند. گروهی از آنان براساس سیاست و مآل اندیشی به اردوگاه اسلام وارد شده بودند. از طرفی مسئله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان بسیار جذاب و از اهداف آرمانی آنان بود؛ چه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری هم نداشتند و این حقیقت می توانست بهانه ای برای آنان باشد. حتی پیش از هجرت و گسترش دامنه اسلام و شکل گیری حکومت اسلامی، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد بنی عامر بن صعصعه آمدند و آنان را به اسلام فرا خواندند، یکی از آنان به حضرت عرض کرد: «ایکون لنا الامر من بعدک؛ آیا این امر پس از تو از آن ما خواهد

بود؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «ألا أمرُ إلى الله يَصَدِّعُه حيثُ يشاء ؛ (1) این امر در دست خداوند است آن را هر جا که بخواهد قرار خواهد داد». همچنین «هوذ» حاکم یمامه در پاسخ به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرط مسلمان شدن خویش را جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برشمرد. (2)

کسانی چون ابوبکر از همان آغاز دارای گروه و حزب بودند. او افرادی را به اسلام فرا خواند که آنان دسته جمعی به دعوت او مسلمان شدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن عوف، عثمان، سعد بن ابی وقاص، طلحه و ابوعبیده جراح. (3)

اینان وحدت خود را حفظ نموده، در جریان های گوناگون پشتیبان و یار هم بودند. مثلاً وقتی که علی علیه السلام را به مسجد آوردند تا با ابوبکر بیعت کند و امام از بیعت امتناع می نمود، ابوعبیده اظهار داشت: «یا اباالحسن! تو جوانی و آنان سالخوردهگان قریش هستند، تو چون آنان تجربه نداری، ابوبکر به جهت سالخوردگی و تجربه اندوزی اش، از تو به خلافت شایسته تر است! امروز تو تسلیم خلافت او باش، چنانچه زنده ماندی نوبت به تو هم خواهد رسید». (4)

لذا در حکومتی که پس از سقیفه تشکیل گردید، اینان کارگزاران آن بودند. خلافت در دست ابوبکر و قضاوت در دست عمر و اداره امور مالی در اختیار ابوعبیده قرار گرفت.

ابن اثیر در تاریخ خود می نگارد: «وقتی که ابوبکر به خلافت رسید ابوعبیده به او گفت: من مال را تأمین می کنم. عمر به او گفت: قضاوت را من به عهده می گیرم». (5)

در زمان خلافت عمر نیز این گروه از کارگزاران و فعالان عرصه سیاست بودند و در طول نیم قرن، در دفاع از منافع خود هوادار هم بودند و در همه صحنه های سیاسی - اجتماعی دخالت کامل داشته و تحولات بزرگی را رقم زدند.

با وجود چنین حوادثی و نیز روی کار آمدن جریانی که بدون شک با آل رسول خدا صلی الله علیه و آله در تناقض آشکار بود، روشن می شود که یک حزب سیاسی قوی از همان آغاز بعثت رسول

ص: 248

1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، ص 350.

2- (2) مکاتیب الرسول، ج 1، ص 138.

3- (3) شرح خطبه حضرت زهرا، ص 476، به نقل از تاریخ طبری، ج 3، صص 1166-1167.

4- (4) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 12.

5- (5) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 420.

خدا شکل گرفته بود و این گروه در پنهانی به فعالیت خود مشغول بوده و پیوسته برای رسیدن به هدف خویش که مقام خلافت اسلامی بود تلاش می کرد. گاهی ناخودآگاه این پیوستگی و همبستگی را ابراز می کردند. عمر در هنگام مرگ خود گفت: اگر ابوعبیده زنده بود، او را به خلافت برمی گزیدم. بدون شک این آرزوی گزینش به خاطر قرارها و فعالیت های حزبی قبلی بود و گرنه همانند ابوعبیده در میان صحابه فراوان بودند.

هماهنگی این گروه و به خصوص سه تن از آنان (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) در نقاط عطف زندگی سیاسی ایشان کاملاً مشهود و در تاریخ نگاشته و ثبت شده است. به عنوان مثال: در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر به همراه مغیره بن شعبه به کنار رسول خدا آمدند و پارچه از روی مبارک آن حضرت برداشتند، عمر گفت: عجب! بی هوش گردیده است. مغیره گفت: سوگند به خدا پیامبر از دنیا رفته است. عمر برآشفته و به او بانگ زد که تو دروغ می گویی و می خواهی فتنه بر پا نمایی، هرگز رسول خدا نمرده است. آنگاه شمشیر خود را از نیام برکشید و فریاد زد هر که بگوید محمد مرده است او را خواهد کشت. ابن ام مکتوم این آیه را بر او خواند: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...); (1) محمد جز پیامبر نیست، قبل از او پیامبرانی در گذشته اند، اگر او بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود باز می گردید.

عباس عموی پیامبر هم برای عمر استدلال کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرده است. ولی عمر نپذیرفت و اصرار داشت که پیامبر نمرده است، تا اینکه ابوبکر که خارج از مدینه بود آمد و دید که عمر ایستاده و مردم را تهدید می کند. ابوبکر پس از ورود خطبه مختصری خواند و آیه ای را که ابن ام مکتوم خوانده بود قرائت کرد و نیز آیه (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)2 را خواند. عمر گفت: عجب این آیه در قرآن است؟ ابوبکر گفت: آری. عمر مرگ رسول خدا را پذیرفت. (2)

ص: 249

---

1- (1) سوره آل عمران، آیه 144.

2- (3) طبقات الکبری، ج 2، صص 266-267؛ انساب الاشراف، ج 1، صص 556-557؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 656.



شگفتا! آیه ای که در تبیین و گزارش فراریان جنگ احد نازل گردید، آن گاه که ابن قمیئه لیشی، مصعب بن عمیر پرچمدار اسلام را شهید کرد و تصور نمود که محمد صلی الله علیه و آله را کشته، بی اختیار فریاد زد: ألا قد قتل محمد. (1)

این خبر دروغ دهان به دهان در میان ارتش قریش انتشار یافت و سران قریش به قدری خوشحال بودند که صدای آنان در سرتاسر میدان طنین انداز بود و همگی می گفتند: ألا قد قتل محمد. انتشار این خبر، موجب جرأت لشکر دشمن گردید و در مقابل روحیه مسلمانان را تضعیف نمود به طوری که اکثریت قابل ملاحظه ای از مسلمانان دست از جنگ کشیده و به سوی کوه فرار کردند، و بنا بر نقل ابن هشام، عمر نیز در میان دسته ای از مهاجر و انصار بود که در گوشه ای نشسته و به فکر خود بودند. (2) آیا می توان پذیرفت که این آیه بر عمر خوانده نشده بود و آن گاه که ابوبکر آیه را خواند او تازه متوجه گردید که چنین آیه ای در قرآن است؟ جداً باور کردن چنین مطلبی ساده لوحی و ابلهانه است! آیه ای که در بیان گزارش و چهره نمایی از گروهی نازل می گردد، پیوسته این آیه فراروی آن مردم است و هرگز پیامد منفی آن آیه از ذهن آنان حذف نمی گردد! و عمر خود نیز از فراریان جنگ احد بود.

و نیز در داستان برپایی سقیفه و اجتماع انصار در آن مکان، همین که عمر از ماجرا مطلع می گردد، به سراغ ابوبکر می رود و او را از جریان سقیفه آگاه می سازد و آن گاه به اتفاق او و ابوعبیده به سقیفه می روند. ابوبکر بیعت با آن دورا پیشنهاد می کند و آن دو نفر بیعت با او را و سرانجام عمر با ابوبکر بیعت می کند و گروهی با ابوبکر بیعت می کنند، و در تقسیم ارکان حکومت، نیز هماهنگی کامل میان این مثلث برقرار است، ابوبکر مقام خلافت، عمر قضاوت، و ابوعبیده مسؤول بیت المال می گردد. به هر روی، هماهنگی عمر و ابوبکر مثال زدنی است، حتی در صلح حدیبیه، پس از آنکه عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض کرد، ابوبکر بود که او را ساکت نمود. ابن هشام چنین می نگارد: فلما التأم الأمر ولم يبق إلا الكتاب، و ثب عمر بن الخطاب، فأتى ابابكر فقال: يا ابابكر أليس برسول الله؟

ص: 250

1- (1) الميزان في تفسير القرآن، ج 4، ص 37.

2- (2) السيرة النبوية، ابن هشام، ج 3-4، ص 82.

قال: بلی، قال: أولسنا بالمسلمین؟ قال: بلی، قال: أولیسوا بالمشرکین؟ قال: بلی، قال فعلام نعطى الدتیه فی دیننا؟... (1)

سبحان الله! عمر دایه مهربان تر از مادر است. او به رسول خدا اعتراض می کند و قراردادی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته اند، سبب حقارت مسلمانان می داند؟ و سرانجام به ابوبکر یار دیرین و هماهنگ خویش پناه می برد و از او پاسخ می خواهد، و پس از گفتگو با ابوبکر، مجاب شده و آرام می گیرد.

بدون تردید، عمر و ابوبکر در تمام امور با هم هماهنگ بودند و در مثال آنان یک روح در دو پیکر بودند. می توان هماهنگی آن دو نفر را به هماهنگی و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مقایسه کرد. این دو با افرادی دیگر از همان آغاز حرکت تعالی بخش اسلام در یک حرکت مخفی سیاسی با هم هماهنگ بودند و پس از رحلت رسول خدا و رخداد سقیفه نیز در تمام امور با هم بوده و یار و یاور یکدیگر بوده اند، بدون شک چهره هایی چون ابوعبیده، عبدالرحمن بن عوف، مغیره بن شعبه، خالد بن ولید از مهاجرین و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران آنان را در این حرکت همراهی کرده اند. بر هر خردمندی روشن است که داستان سقیفه، و رویش این شجره فتنه در سرزمین اسلام ناگهانی نبوده و مسلماً نتیجه توطئه دامنه داری از قبل بوده است که هم قرآن به آن هشدار داده بود و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله خطرات آن را گوشزد فرموده بود. یکی از شاعران زبردست شیعه در پاسخ به ادعای آنان که می پندارند بیعت با ابوبکر کانت فلته؛ بیعت با ابوبکر حادثه تدبیر نشده ای بود چنین سروده اند:

و لکن أمراً کان أبرم بینهم و إن قال قوم فلته غیر مبرم (2)

و نیز دیگری سروده است:

زعموها فلته ما حید لا و ربّ البيت و الرکن المشید

إنما کانت أموراً نسبت بینهم أسبابها نسیح البرود (3)

ص: 251

1- (1) همان، صص 316-317.

2- (2) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، عزّ الدین حسینی زنجانی، ص 488.

3- (3) همان.

می‌پندارند که حادثه‌ای اتفاقی بود، سوگند به خدا که چنین نبود، تار و پود این فتنه را از پیش بافته بودند، چون بافته‌های برد.

البته در حاشیه این جریان سیاسی، براساس بعضی از گزارش‌ها حرکت سری نظامی نیز گفته شده که در نقشه‌های براندازی و ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله ناموفق بودند.<sup>(1)</sup>

### تجلی و تابش حق

و اینک با توجه به مجموعه مطالب یاد شده، پیرامون نفاق و حرکت هدفمند و سیاسی آن گروه، اعجاز سخن فاطمی، نمایان می‌گردد که فرمود: «حَتَّى إِذَا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النِّفَاقِ، [ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَّةُ النِّفَاقِ]...؛ چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خود انتخاب کرد، دورویی آشکار شد و یا خار نفاقی که در باطن بود، نیش خود را ظاهر ساخت و به چشم اسلام فرورفت».

سخن فاطمه ترجمانی از آیات قرآن است که در آن فرهنگ نفاق تفسیر و تبیین گردیده است. به خصوص نفاق سیاسی که حرکتی بسیار مخفی و خزنده است که به گاه و فرصت مناسب یکباره دهان باز می‌کند و تمام ارزش‌ها را می‌بلعد و نهضت و انقلاب را مصادره می‌کند. بدیهی است که قریش آن تیره سرکش که ریاست مکه و عربستان را از آن خویش می‌دانست، پس از فتح مکه، در مقابل قدرتی بزرگ به نام اسلام قرار گرفت و چون از بیم جان و یا به امید جاه مسلمان شد می‌کوشید تا این قدرت را در انحصار خود بگیرد. بسیار حقیقت پوشی و یا خوش باوری می‌خواهد که بگوییم اینان چون جلسات معدودی با پیغمبر نشسته و به اصطلاح محدثان لقب صحابی گرفته‌اند در تقوا و پا بر سر هوی نهادن نیز مسلمانی درست بودند.

باری، گروهی دنیاپرست که چاره‌ای جز پذیرفتن مسلمانی نداشتند خود را در پناه اسلام جای دادند. دسته‌ای از اینان مردمانی تن آسا و ریاست جو و اشراف منش بودند. طبیعت آنان قید و بند دین را نمی‌پذیرفت. اگر مسلمان شدند از یک سو برای این بود که جز مسلمانی راهی پیش روی خود نمی‌دیدند، یا به طمع آنکه سرانجام اسلام را مصادره و

ص: 252

---

1- (1) بحارالانوار، ج 28، صص 99-111؛ ج 17، ص 29، ج 21، صص 185-252؛ ج 37، ص 114؛ عوالم، ج 15، ص 164؛ ج 3، ص 304؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 816، ج 37؛ اقبال الاعمال، ص 458.

آن را نردبان قدرت و ریاست خود قرار دهند. این نکته نیز قابل دقت و تفکر است که عدنانیان و قحطانیان از دیر زمان دشمنان کینه توز یکدیگر بودند و پیوسته با عناوین گوناگون و بهانه های مختلف به نبرد و جنگ با هم می پرداختند مردم مکه، «عدنانی» به مقتضای خوی بیابان نشینی مردم یثرب را که از تیره قحطانی بودند و به کار کشاورزی اشتغال داشتند، خوار می شمردند. قحطانیان یا عرب های جنوبی ساکن یثرب، پیغمبر اسلام را از مکه به شهر خود خواندند، به او ایمان آوردند، با وی پیمان بستند. در نبردهای بدر، احد، احزاب، و غزوه های دیگر با قریش درافتادند و سرانجام شهر آنان (مکه) را گشودند. قریش هرگز این خواری را نمی پذیرفت. مردم مدینه این خطر را احساس می کردند و از آنچه حباب بن منذر در سقیفه گفت احساس این بدبینی و خطر به روشنی واضح و آشکار می گردد، به همین دلیل آنان در سقیفه چشم به خلافت دوختند و می پنداشتند که بعد از رحلت رسول خدا فرصتی فرا روی آنان است که پیروزی خود بر قریش نهاده و ثابت نمایند؛ ولی در سقیفه کار برعکس شد و قریش توانست به آرمان از دست داده خود در فتح مکه برسد و بار دیگر بر کرسی ریاست و زعامت عربستان تکیه زند. جمله ای از ابوبکر مبنی بر آنکه «امامان باید از قریش باشند» با چاشنی حسادت و رقابت کهنه و موجود در میان اوس و خزرج به هم گره خورد و بار دیگر قریش گوی خلافت را ربود و به گمان خود شرف از دست رفته خویش را پس گرفت. آخر چرا به یکباره چنین تحولی رخ داد و چرا دو گروه انصار و مهاجر بر سر خلافت به پا خاستند و مسلمانانی که در راه خدا و برای رضای او و حفظ عقیده خود سخت ترین شکنجه ها را تحمل کردند، از مال خود گذشته، پیوند خویش را با عزیزترین کسان خود بریدند، خانمان را رها کردند، به خاطر خدا به کشور بیگانه و یا شهر دوردست هجرت کردند، سپس در میدان کارزار بارها خود را در معرض مرگ قرار دادند، ولی اینک به چنین سرنوشت ذلت باری رسیده اند، اگر چه عامل عمده همان سخن فرزند فاطمه است که فرمود: «آنجا که آزمایش پیش آید دینداران اندک خواهند بود، و مردم متحول و دگرگون می گردند»، ولی باید باور داشت که توطئه ای دامنه دار و عمیق و از پیش تعیین شده در سایه تدبیر یک حزب سیاسی حوادث و جریان ها را به سود خود مدیریت کرد و سرانجام آنچه نمی باید بشود اتفاق افتاد. بدون شک اگر انصار به جای آنکه بگویند امیری از ما و امیری از شما، همان گونه که گرد پیغمبر را گرفتند بر گرد خانواده او جمع می شدند و اگر حریم حرمت این خانواده محفوظ می ماند

بدون شک فتح مکه بار دیگر تکرار می شد و باز اسلام بود که عصبیت قریش متکبر را مغلوب قدرت و اراده خود می کرد و سقیفه آبستن حوادثی نمی گردید که تاریخی خونبار برای اسلام رقم زند.

پیامدهای سقیفه

## الف - ویران ساختن بنیاد دین

### اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: و سمل جلاباب الدین؛ نخستین پیامد سقیفه آن بود که تار و پود دین را از هم گسیخت، متاع دین بی مقدار و بازار آن بی رونق گردید.

به هر روی موضوع اول دین است، چرا به دنبال این حادثه، دین پوسیده شد و بازار دین بی رونق گشته و کالای دین بی خریدار گردید؟ بانیان سقیفه به نام دین به ریاست رسیدند و بر کرسی رهبری اسلام نشستند. به جرأت می توان گفت که از این فراز از سخنان فاطمه فروغ اعجاز می درخشد، چرا که آن بانو در نگاه ملکوتی خویش حقایق و حوادثی را مشاهده کرد که بعدها آن حوادث تاریخ اسلام شدند و در صفحات تاریخ ثبت گردیدند.

بنابراین ابتدا لازم است بدانیم که دین چیست. برای دریافت پاسخ درست، سه مطلب باید تعریف و تبیین گردد.

1. در یک تقسیم بندی کلی، دین را به دو دسته وحیانی و بشری تقسیم می کنند. ادیان بشری، ساخته انسان هستند و انسان به سبب نیازهای روانی یا اجتماعی اش به پیروی از باورها، عقاید و رفتارهایی کشانده شده است، مانند بت پرستی یا اعتقاد به نیروی سحر و جادو که ساخته و پرداخته بشرند.

اما ادیان الهی و وحیانی ریشه در غیب دارند و پایه و اساس آنها بر وحی و پیام الهی استوار است. بنابراین انسان، سازنده دین الهی نیست؛ بلکه دریافت کننده پیام الهی است، از این رو باید به آن اعتقاد پیدا کند و به محتوای وحی ملتزم شود و سلوک فردی و اجتماعی خود را براساس آن تنظیم کند. البته مقصود از دین در این نوشتار فقط دین الهی و وحیانی است، نه دین بشری یا اعم از هر دو.

ص: 254

2. در تعریف دین باید از خلط بین دین و تدین و ایمان پرهیز گردد. برخی دین را به باور و اعتقاد تعریف کرده و گفته اند: «دین اعتقاد به هستی های روحانی است»<sup>(1)</sup>. همچنین گفته اند: «دین نظام یک پارچه ای از باورها و عمل کردهای مرتبط به چیزهای مقدس است که از طریق آنها گروهی از آدم ها با مسائل غایی زندگی بشر کلنجا می روند»<sup>(2)</sup>.

برخی نیز گفته اند: «دین، اعتقاد به خدای سرمدی است، یعنی اعتقاد به اینکه حکمت و اراده ای الهی بر جهان حکم می راند؛ خدایی که با بشر دارای مناسبات اخلاقی است»<sup>(3)</sup>.

برخی هم گفته اند: «جوهر دین عبارت است از احساس وابستگی مطلق»<sup>(4)</sup>.

بدیهی است که در این مجموعه تعاریف، بین دین و ایمان و تدین و دین داری خلط شده است، در حالی که ایمان و تدین با دین فرق دارد، زیرا تدین و ایمان وصف انسان است، ولی دین، حقیقتی پیام گونه است که خداوند آن را در اختیار انسان قرار می دهد.

3. تعریف ماهوی از دین ممکن نیست، ولی تعریف مفهومی از آن امکان پذیر است، زیرا تعریف ماهوی هر چیزی عبارت از بیان ماهیات و ذاتیات آن است. تعریف اشیاء یا به جنس و فصل است یا به جنس و عرض که به حد تام و ناقص تقسیم می گردد، ولی تعریف دین به واسطه این امور، برای بشر ممکن نیست، زیرا دین - که مجموعه قواعد اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی است - وحدت حقیقی ندارد و هر آنچه که فاقد وحدت حقیقی است وجود حقیقی ندارد و چیزی که فاقد وجود حقیقی است، ماهیت ندارد و آنچه ماهیت ندارد، جنس و فصل ندارد. از این رو تعریف دین به حد تام یا ناقص ممکن نیست. به عبارت دیگر، دین، تعریف منطقی مرکب از جنس و فصل ندارد.<sup>(5)</sup>

البته تعریف های مفهومی برای دین ممکن است و بزرگان در این رابطه تعریف هایی داشته اند؛ از جمله مرحوم بلاغی در تعریف دین می گوید: «الدین فی هذا المقام عبارة

ص: 255

---

1- (1) جامعه شناسی دین، ص 21.

2- (2) همان، صص 22 و 31.

3- (3) همان، ص 22.

4- (4) ادیان زنده جهان، ص 22.

5- (5) دین شناسی، آیت الله جوادی آملی، صص 26-27.

عن روابط الانسان مع مقام الالهيه، من حيث الاعتقاد بما يرجع الاله ورسله وكتبه وعبادته الطاعه و الشريعه» (1).

بنابراین تعریف، دین عبارت است از روابط انسان با مقام الهی، از حیث اعتقاد به چیزی که به خدا و پیامبران و کتاب های آسمانی و اطاعت و شریعت ارتباط دارد. در این تعریف، همان خلط بین دین و ایمان و تدین و دینداری مشهود است.

شاید بتوان گفت این تعریف کامل تر است:

دین، مجموعه عقاید، قوانین و مقرراتی است که هم به اصول بینشی بشر نظر دارد و هم درباره اصول گرایشی وی سخن می گوید و هم اخلاق و شئون زندگی او را زیر پوشش دارد. به دیگر سخن، دین مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسان ها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار دارد.

دین مبتنی بر وحی، از بخش های گوناگون تشکیل می شود؛ بخشی شامل عقاید است؛ یعنی شامل باور و اعتقاد به حقایق و واقعیت های جهان هستی براساس توحید، مانند اعتقاد به وجود خدا، وحی و نبوت، قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و مانند آنها، بخش دیگر دین اخلاقیات است؛ یعنی تعالیمی است که فضایل و رذایل اخلاقی را به انسان شناسانده و راه تهذیب نفس او را از رذایل، و تخلق آن را به فضایل ارائه داده است. بخش دیگر دین، شریعت و مناسک و احکام و مقررات است که روابط فرد با خود و با خدای خود و با دیگران، یعنی روابط اجتماعی، حقوقی، مدنی و سلوک اجتماعی و کیفیت روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی، در این بخش قرار می گیرد. (2)

ص: 256

---

1- (1) آلاء الرحمن، بلاغی، ص 166.

2- (2) دین شناسی، آیه الله جوادی آملی، صص 27-28.

دین، گاهی به حق و زمانی به باطل توصیف می‌گردد، زیرا مجموعه عقاید و اوصاف اخلاقی و احکام فقهی و حقوقی یا حق است یا باطل، یا ممزوجی از حق و باطل است.

مجموعه عقاید و اخلاق و مقررات حق را دین حق گویند و غیر آن را دین باطل نامند، خواه باطل محض باشد یا باطل مخلوط با حق، زیرا مجموع حق و باطل نیز باطل است نه حق.

بدون شک، اسلام، دینی متین و حق است؛ یعنی عقاید، اخلاق و مقررات آن مطابق با واقع بوده و هر آنچه که مطابق نظام هستی و از سوی خدای سبحان باشد حق است. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ)؛ (1) حق از پروردگار تو سرچشمه می‌گیرد و آنان که برخلاف اسلام اند، بر باطل اند و هرگز (وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ)؛ (2) به دین حق متدین و معتقد نمی‌شوند.

اسلام، دین الهی است که رهاورد همه انبیاست، همان طور که خداوند می‌فرماید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (3) پس اسلام، دین حقی است که اگر کسی جز آن را انتخاب کند از او پذیرفته نیست: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ) 4 ولی دین باطل، رهاورد طاغوت و طاغوتیان است. خداوند هنگام سخن از باطل گرابی فرعون به قومش می‌فرماید: (أَوَأَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ). (4)

موسی می‌خواهد آیینی را که در کشور مصر حکومت می‌کند و بر افکار و اندیشه مردم سایه افکنده، دگرگون سازد، زیرا آنچه بر مردم مصر حکومت می‌کرد مجموعه عقاید و اخلاق و قواعد و مقررات اجتماعی و نظامی و سیاسی غیرالهی بود که محصول اندیشه بشر طاغی، و امری باطل بود.

ص: 257

1- (1) سوره آل عمران، آیه 60.

2- (2) سوره توبه، آیه 29.

3- (3) سوره آل عمران، آیه 19.

4- (5) سوره غافر، آیه 26.



مراد از علل چهارگانه شیء، علت های فاعلی، غایی، صوری و مادی آن است. هرگونه تحلیلی از حقیقت چیزی، به یکی از این علل باز می گردد.

در میان علل چهارگانه دین - که در خارج موجود است - می توان چنین گفت که علت و مبدأ فاعلی دین، خداست؛ یعنی خدای سبحان تنظیم کننده اصول اعتقادی و اخلاقی و علمی دین است. علت و مبدأ غایی دین نیز به دو غایت میانی و نهایی تقسیم می گردد که جامع آن سعادت دنیا و آخرت است. هدف میانی دین، قیام مردم به قسط و عدل است و هدف نهایی آن نورانی شدن انسان به نور الهی است. علت و مبدأ صوری دین به شکل کتاب، سنت و مبانی عقلی جلوه می کند. علت مادی، یعنی موضوع و ماده و محل دین، حقیقت انسانیت است، زیرا درباره انسان، موضوعاتی چون عقیده، انصاف و تخلّق و عمل مطرح است که موضوع احکام دینی است.

به بیان روشن تر می توان گفت:

1. خداوند متعال، علت و مبدأ فاعلی دین است و مجموعه دین با اراده الهی در اختیار انسان قرار می گیرد؛ بدین ترتیب که وی می تواند از راه وحی و عقل به آن دست یابد.

2. خداوند هدف و غایت دین را به صورت هدف میانی و نهایی تبیین کرده تا در پرتو تحقق این هدف، سعادت دنیا و آخرت تأمین شود. خدای سبحان در بیان هدف میانی می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)؛ (1)

(خداوند رسولان خود را با دلایل روشن فرستاد و با آنها کتاب و میزان نازل کرد تا مردم به قسط و عدالت قیام کنند).

منظور آنکه قیام و قعود و همه فعالیت های فردی و اجتماعی آنان براساس عدل باشد. در واقع نه تنها اندیشه و حرکات افراد باید براساس قسط و عدل باشد بلکه جامعه نیز بر محور قسط و عدل بیندیشد و عمل نماید.

ص: 258

خداوند در تبیین هدف نهایی دین می فرماید:

(كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...)<sup>(1)</sup>

(قرآن کتابی است که بر توفرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی درآوری؛ به سوی راه خداوند عزیز حمید).

براساس این آیه، انسان نه تنها باید در مقام عمل اهل قسط و عدل باشد، بلکه در مقام یافته های قلبی و عقلی نیز باید اهل معرفت و شهود و نورانیت گردد.

نورانی شدن انسان در مرحله عمل به شکل عدل و داد تجلی می کند و در سراچه دل به صورت شهود کامل و معرفت صحیح ظاهر می شود. کسی که حق را به درستی مشاهده و درک کرد و آن را به گونه ای درست پذیرفت و صحنه زندگی او، تجلی گاهی از نور الهی شد، می تواند در این مقام، چراغ هدایت مردم گردد.

خداوند متعال می فرماید:

(أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ)<sup>(2)</sup>

(آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نشده است).

بنابراین هدف نهایی دین الهی، نورانی شدن انسان است؛ انسانی که نور آسمان ها و زمین را شهود کند و بازتابش این نور به اندازه سعه وجودی اش، از آن نمایان گردد، چون ماه که بازتاب نور آفتاب از آن، بر آدمیان نثار می گردد. البته اگر جلوه او بی نهایت باشد، او مظهر اسم اعظم خواهد بود، وگرنه مظهر سایر اسمای الهی خواهد شد.

3. علت و مبدأ صوری دین نیز مجموعه اصول و فروعی است که به کمک ادله معتبر از منبع اصیل آن کشف می شود و این ادله، مجموعه ای از نقل و عقل است؛ یعنی صورت دین را هم با نقل و وحی می توان شناخت و هم با عقل. به ویژه در بخش تبیین عقایدی چون وجود خداوند، نبوت و پیامبر و اصل و ضرورت معاد. عقل برهانی اساسی ترین و روشن ترین دلیل و کاشف دین است. آنچه که از مجموعه ادله دین استخراج و استنباط می شود، همه شئون فردی و اجتماعی انسان را زیر پوشش قرار می دهد.

ص: 259

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 1.

2- (2) سوره انعام، آیه 122.

4. علت مادی و محل و موضوع دین نیز انسان است؛ زیرا انسان موجودی است که با داشتن قدرت تفکر و شناخت و اختیار و انتخاب می تواند ظرف تحقق دین الهی باشد؛ به گونه ای که شئون علمی و عملی و مراحل جزم علمی و عزم عملی و مراتب اتصاف و استعمال او، موضوع احکام و قواعد دین می شود.

بنابراین در دین حق، همگام با پرداختن به مبدأ فاعلی، باید به مبدأ غایی آن، یعنی تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان، توجه شود و صورت دین به گونه ای تنظیم گردد که توان تأمین آن هدف را داشته باشد.

گفتنی است که در تعریف هایی که در نوشتار برخی از دانشمندان غربی آمده، از غایت نهایی، یعنی ابدیت انسان غفلت شده است. (1)

البته دین باطل نیز علل چهارگانه (فاعلی، غایی، صوری، مادی) را داراست. در واقع، طبق فرموده قرآن، مبدأ فاعلی آن هوا و هوس انسان است: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)2 از طرفی مبدأ صوری آن، عقاید، اخلاق و مقررات وهمی و خیالی است، نه حقایق و مقررات عقلی، زیرا هوا و هوس هرگز با عقل و قلب کار ندارد. حتی گوش و چشم را که دریچه ای به سوی حق است می بندد. به سخن دیگر، دین باطل از منظر دانش و اندیشه به محدوده وهم و خیال وابسته است و از جهت گرایش عملی به شهوت و غضب ارتباط دارد.

موضوع و ماده دین باطل نیز، انسانی است که به تباهی تن داده و هدف نهایی و غایی آن سقوط در جهنم و زیان ابدی است. البته این هدفی است که بالعرض گریبانگیر انسان می شود.

### یکتایی دین حق

براساس آنچه گفته شد دین حق یکی است، زیرا مبدأ فاعلی دین حق، خدایی است که هم ذات او نامتناهی و هم قدرت وجودی اش نامحدود است و نیز حق در نظام هستی همواره ثابت و یکتاست.

ص: 260

---

1- (1) ر. ک: ادیان زنده جهان، ص 22؛ جامعه شناسی دین، صص 21-22؛ دین پژوهی، ص 85 به بعد؛ دین و چشم اندازه های نوین، صص 19-20.

بنابراین دین باطل متعدد خواهد بود؛ زیرا مبدأ فاعلی آن، هوا و هوس های گوناگون انسان است. از این منظر ادیان باطل متفرق و پراکنده اند و چون پراکنده و باطل اند، انحصاری ندارند؛ به طوری که گاهی و در گوشه ای از جهان و در زمانی خاص سیصد و شصت بت ظاهر می گشت. در بیان قرآن، در برابر صراط مستقیم که واحد و یکتاست (1) و نیز سیل نور که یگانه منهج حق جویان است، واژه های «سبیل» و «ظلمات» آمده است. خداوند سبحان می فرماید: (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) 2 و (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) 3 پس، راه خدای یکتا، یکی است؛ یعنی همان راه ولایت که شتابان از تاریکی به سوی نور می رود. (2)

## امامت پاسدار و نگهبان دین

اکنون که فروغ دین حق و علل چهارگانه آن تبیین گردید، تابش و جلوه سخن حضرت فاطمه که فرمود: «وَسَمَلٌ جَلْبَابُ الدِّينِ» نمایان می گردد.

تقمص و پوستین وارونه سقیفه، جلباب دین را پوساند و دین را کهنه کرد؛ یعنی با دگرگونی در نظام رهبری، دژ محافظ اسلام شکست و دین حافظ و نگهبان خود را از دست داد. امامت از نگاه قرآنی فاطمه علیها السلام از دو افق می درخشد. نخست آنکه امامت موهبتی است الهی و دست قدرت خداوند، ذاتی قدسی و عرشی را با آن می آراید، چون ابراهیم خلیل علیه السلام که خدایش می فرماید: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلدِّينِ إِمَامًا) رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز با دست جعل الهی به این موهبت آراسته گردیدند و این دو ذات مقدس، آینه دار ولایت خدا شدند. آن حضرات در پرتو این ولایت، به اسرار ملکوت آگاه شدند و پرده های غیب از دیدگان نشان برداشته شد و مبدأ و معاد و عوالم ملکوت مشهود آن بزرگواران گردید. در تابش این ولایت است که علی علیه السلام می فرماید:

ص: 261

1- (1) ر. ک: دین شناسی، آیت الله جوادی، صص 32-34.

2- (4) دین شناسی، ص 34.

«... وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ لَا مَا يَأْتِي بَعْدِي» (1).

و نیز فرمود:

« وَ إِنِّ بَوْلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ، وَ أَتَمَّ عَلَيْهِمُ النَّعْمَ...» (2) و به ولایت من، خداوند دین این امت را کامل کرد و نعمتش را به آخر رساند و اسلام را دین مرضی و پسندیده برای ایشان قرار داد.»

امام صادق علیه السلام پیرامون ولایت علی علیه السلام فرمود:

« وَ لَوْلَايَتِي لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ، لِأَنَّ وَلَايَتِي لَهُ فَرَضٌ، وَ وَلَادَتِي مِنْهُ فَضْلٌ؛ (3) ولایت من نسبت به علی علیه السلام برای من محبوب تر از ولادت من از نسل آن حضرت است چون ولایت من فریضه الهی است و ولادت من از آن حضرت فضل است.»

آن مقام ولایت کلیه الهیه است که عرصه غدیر را نورباران می سازد و فروغ امامت و پیشوایی و مدیریت جامعه برای علی علیه السلام نمایان می گردد. آن مقام ولایت است که خداوند در آسمان ها و زمین علی علیه السلام را به آن آراسته ساخت. این چشمه نور است که عرصه ملکوت را برای علی علیه السلام آشکار می سازد و آن حضرت می شنود آنچه را پیامبر می شنود و می بیند آنچه را که پیامبر می بیند، به جز آنکه پیامبر نیست. آن حضرت ضجه فرشتگان را هنگام مراسم غسل و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنود و می بیند که فوجی از فرشتگان بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشته، بر او درود می فرستند و فوجی بالا می روند. از منظر این ولایت است که آن حضرت عالم بما کان و ما یکون است.

امامت و پیشوایی علی علیه السلام تابش این مقام ولایت الهیه است و حضرت فاطمه علیها السلام امامت و پیشوایی آن حضرت را دژ و محافظ اسلام معرفی می نماید؛ گرچه با کودتایی که در سقیفه انجام گرفت این حفاظ و نگهبان آسیب دید. به هر روی، امامت صدف تابناکی است که گوهر دین را حراست می نماید. اگر چه دین از یک جهت همه آن گوهر است و

ص: 262

1- (1) امالی شیخ طوسی، ص 205، ح 351، مجلس هشتم.

2- (2) همان.

3- (3) بحار الانوار، ج 39، ص 299، ح 105.

هرگز صدفی در حریم دین راه ندارد، ولی در مقام تشبیه و همانندسازی است که برای دین، گوهر و صدف تعریف می‌گردد. پس هرگونه تفسیری که از گوهر دین بشود، امامت، حافظ و نگهبان دین است و به همین دلیل، معرفی و تعیین امام در غدیر سبب یأس کافران گردید.

اکنون اگر مقصود از گوهر دین، تدین و دین داری است، بدون شک معرفت توحیدی و شناخت صفات جمال و جلال الهی و وحی و نوبت و معاد و داشتن اخلاص، به گونه ای که منشأ اعمال صالح گردد، روح دین داری است و امام علیه السلام رهبر و هادی امت در این حرکت بالنده می‌باشد. اوست که با تربیت پیامبرگونه خویش مردم را به فروغ معرفه الله، منور می‌سازد و اساس دین معرفت اوست؛ همان گونه که علی علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ» (1).

اگر مقصود از دین، مجموعه گزاره های اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی باشد گوهر برین این صدف تابناک، توحید است، و تمام آن جلوه ها از تجلیات آن آفتاب است و از آن سرچشمه جاری است. علامه طباطبایی چنین نگاشته اند:

همه معارف گوناگون دین، یعنی اصول معارف الهی، اخلاق کریمه انسانی، احکام شرعی (کلیات عبادات، معاملات، سیاسات و ولایات) و نیز وصف نظام آفرینش (عرش، کرسی، لوح، قلم، آسمان، زمین، فرشتگان، جن، شیاطین، گیاهان، حیوانات و انسان ها) و وصف آغاز و انجام آفرینش و چگونگی آن، اعتماد و تکیه گاهش بر اصل واحد، یعنی توحید است. (2)

بنابراین، گوهر دین و محور و مرکز اساسی معارف دین توحید است؛ یعنی خداوند واحد است و انسان باید بکوشد این وحدت و یگانگی را بفهمد و از این شهد بنوشد و بداند که همه موجودات هماهنگ هستند و در تار و پود آفرینش آنها، همبستگی و پیوستگی تنیده است.

اثر توحید خداوند، در کل نظام کیهانی و جامعه بشری و زندگی انسانی جاری است؛ به گونه ای که همه اشکال، این توحید و نیز حکمت و مشیت یگانه خدای جهان آفرین را

ص: 263

---

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 1، ص 2.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 10، صص 128-131.

منعکس می کنند؛ مشیتی که به عینی ترین صورت در قانون تکوینی و تشریحی خداوند مندرج است و باید در هر یک از وجوه اصیل زندگی مسلمانان نیز ظهور و انعکاس یابد.

با توجه به این تعریف است که امام هشتم علیه السلام امامت را شرط توحید می داند و می فرماید: « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي... » « دژ محکم و حصار امن خداست به شرط آنکه پیشوایی امام معصوم در جامعه حاکم و برقرار باشد و حرکت امت را در مسیر یگانه پرستی و شناخت خداوند، هدایت و رهبری نماید. <sup>(1)</sup>»

امام در این نگاه، یگانه حافظ و نگهبان دین و شریعت است. به راستی اگر تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام رخ نمی داد و با زعامت پیشوای معصوم، سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله استمرار می یافت، شکوه دولت ایمان و حکومت عقل و اندیشه نمایان می گردید و حرکت بالنده امت در بستر مسلمانی و صراط دین به پیش می رفت.

### ب - دگرگونی در نظام رهبری

دومین پیامد سقیفه تحول و دگرگونی در امر امامت و خلافت اسلامی بود. امامی که باید براساس مشیت و اراده خداوند انتخاب گردد و به جعل الهی، این موهبت آسمانی بر شخصی چون حضرت ابراهیم علیه السلام که لایق آن است، واگذار گردد. با کمال تأسف این انتخاب، به مردم واگذار شد و امامتی آسمانی و الهی، زمینی گردید و مردمی که هنوز زخم های کهنه دشمنی و عداوت در میان آنان التیام نیافته بود و شراره حسد و کینه دیرین در میان آنان زبانه می کشید عهده دار انتخاب امام شدند. این، همان زخمی است که روح فاطمه علیها السلام را مجروح کرد تا جایی که در عیادت زنان مهاجر و انصار، از آن حضرت هنگام بیماری، از این جفای بزرگ و زخم شمشیری که بر جان اسلام نشسته بود سخن ها فرمود.

وَأَسْفَا! أَنَا مِنْ أحوالِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِی پُرسند و آن حضرت از جفا بر امامت و از بی وفایی و نامهربانی آن مردم می گوید. زنان گفتند: قُلْنَ كَيْفَ اصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكَنَّ... <sup>(2)</sup>

ص: 264

1- (1) التوحید، شیخ صدوق، باب ثواب الموحدين، ص 25، ح 23.

2- (2) بلاغات النساء، صص 19-20؛ الاحتجاج، ج 1، صص 130-131؛ كشف الغممه، ج 2، صص 228-234؛ دلائل الامامه، صص 125-129؛ موسوعه سیره اهل البيت فاطمه الزهراء، ج 9، صص 355-358.

این سخنان، سرآغاز و دیباچه خطبه آسمانی فاطمه علیها السلام است. گفتار یادگار پیامبر، پاسخ به احوال پرسى نیست، بلکه سخنى است بلیغ که مسائل سیاسى، فرهنگى و اجتماعى آن روزگار مدینه را تفسیر می نماید. قدسیه عالم ملکوت، ورقى از مصحف آسمانى خویش را به نمایش گذاشت و از بعضى رازها که جبرئیل برای او گفته بود، چنین پرده بر مى داشت:

به خدا دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما بیزارم! درون و برویشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم! آنان چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی، واپسگرایند، خداوندان اندیشه های تیره و نارسایند. خشم خدا را به خود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند.

ناچار، کار را بدانها واگذار و ننگ عدالت کشی را برایشان بار کردم. نفرین بر این مکاران و دور باشند از رحمت حق این ستمکاران.

وَيَحْضُرُهُمْ أَنِّي زَحْزُحُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ، وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، وَالطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالْدِينِ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ. وَمَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ، تَقْمُوا وَاللَّهِ نَكِيرَ سَيِّفِهِ، وَشِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَنَكَالَ وَقَعْتِهِ، وَتَمْرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ...؛ (1) وای بر آنان، چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد جبرئیل امین است و بر عهده علی علیه السلام که عالم به امور دنیا و دین است. به یقین، کاری کردند که زیانش آشکار است. سوگند به خدا علی را برنگزیدند چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند؛ دیدند که چگونه بر آنان می تازد و با دشمنان خدا نمی سازد.

به خدا سوگند! اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاد می گذاردند، آسان آسان ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد، چنانکه کسی زبانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می گشتند. اگر چنین می کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بر آنان می گشود، (2) اما نکردند و به زودی خدا به

ص: 265

1- (1) همان.

2- (2) اشاره به آیه 96 از سوره اعراف.



کیفر آنچه کردند آنان را عذاب خواهد فرمود. (1)

«أَلَا هَلْ مَنَّ فَاسَةً مَعَنَ...»؛ بیایید و بشنوید! شگفتا! روزگار چه بوالعجب‌ها در پس پرده دارد و چه بازیچه‌ها یکی پس از دیگری برون می‌آرد. راستی مردان شما چرا چنین کردند و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار، در حق دوستان ستمکار (2) و سرانجام به کیفر ستم‌کاری خویش گرفتار. (3) اَسْتَ تَبَدَّلُوا وَاللَّهِ الذَّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ، وَالْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ...؛ (4) سر را گذاشته به دم چسبیدند، در پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمانی نادان که تبه‌کارند و تبه‌کاری خود را نیکو می‌پندارند:

(يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) ، (5) (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ) 6 وَيَحْتُمُونَ: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ؛ (6) وای بر آنان، آیا آنکه مردم را به راه راست می‌خواند سزاوار پیروی است یا آنکه خود راه را نمی‌داند و در این باره چگونه داوری می‌کنید.

### ج - بازگشت به جاهلیت

#### اشاره

سومین پیامد منفی سقیفه، بازگشت به جاهلیت و پیروی از وسوسه‌های شیطان است؛ بار دیگر شیطان در دل‌ها لانه کرد و سراجچه دل‌ها را که روزی لبریز از محبت اسلام و خدا بود مالا مال از آمال دنیوی، ریاست خواهی، قبیله‌گرایی و در یک جمله بازگشت به جاهلیت ساخت.

وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَنَبَغَ حَامِلُ الْأَفْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ، صَارِحًا بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدَعَائِهِ

ص: 266

1- (1) اشاره به ذیل همان آیه.

2- (2) اشاره به آیه 13 از سوره حج.

3- (3) اشاره به آیه 50 از سوره کهف.

4- (4) بلاغات النساء، ص 20.

5- (5) سوره کهف، آیه 104.

6- (7) سوره یونس، آیه 35.

مُسَّ تَجِبِينَ، وَلِلْغَرَّةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِيفًا...؛ (1) هر گمراهی دعوی دار و هر گمنامی پیشوا و سالار، هر یاوه گویی در کوی و برزن خویش، در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد، و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید، و اطاعتش را به جان خریدید و به آواز او رقصیدید. (2)

## 1. شیطان و نقش او از منظر قرآن

فاطمه علیها السلام با این بیانات، دلیل حرکت واپسگرا و ارتجاعی و انحطاط جامعه اسلامی را حضور شیطان و نقش آفرینی او دانسته است. هشدار حضرت فاطمه این است که ای مسلمانان! پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله این فرصت برای شیطان پیش آمد تا از کمین گاه خود برون آید و مردم را به سوی خویش بخواند. مگر قرآن فراروی شما نیست و این همه از فریب و نیرنگ و دشمنی شیطان نمی گوید و شما را پند نمی دهد؟ از جمله این آیات:

1. (وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا) 3

2. (ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ) 4

3. (وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا) 5

4. (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ) 6

5. (إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ) 7

6. (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا) 8

ص: 267

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 13؛ الاحتجاج، ج 1، صص 122-123؛ دلائل الامامه، صص 115-116؛ كشف الغمه، ج 2، ص 212؛

موسوعه سيره اهل البيت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء، صص 344-345.

2- (2) زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، سیدجعفر شهیدی، ص 131.

7. (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ) 1

8. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...) 2

9. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَاةَ الشَّيْطَانِ) 3

10. (وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) 4

ولی با کمال تأسف، گویی فروغ این آیات قرآنی را نمی بینید و به زمان پیش از نزول قرآن بازگشته اید و بار دیگر شیطان در میان شما سالاری می کند.

## 2. خطرات شیطان در کلام امام علی علیه السلام

علی علیه السلام در تفسیر این آیات، در جای جای گفتار خویش از شیطان و خطر او می گوید:

1. و این هنگامی بود که مردم به بلاها گرفتار بودند و رشته دین سست و ناستوار و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها در هم ریخته، برون شد کار، دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار، چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت بین، کور، همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یاور شیطان: عَصِيَ الرَّحْمَنُ، وَ نُصِرَ الشَّيْطَانُ ... از ایمان روگردان، پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راه هایش پوشیده و ناآبادان. أَطَاعُوا الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ ... دیو را فرمان بردند و به راه او رفتند و چون گله که به آنگاه رود پی او گرفتند - تخم دوستی اش در دل کاشتند - و بیرق او را برافراشتند. حالی که فتنه چون شتری مست آنان را پی می سپرد و پایمال می کرد و ناخن تیز بدان ها درمی آورد؛ و آنان در موج فتنه سرگردان بودند، درمانده و نادان فریفته مکر شیطان. در خانه امن پروردگار با ساکنان تبهکار و بدکردار، خوابشان شب بیداری، سرمه دیده شان اشک جاری، در سرزمینی که عالم آن از گفتن دم بسته و جاهل به عزت در صدر نشسته است. (1)

ص: 268

2. **إِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً...**؛ شیطان را پشتوانه خود گرفتند، و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود و آنچه می گفتند سخن او بود، به راه خطاشان برد، و زشت را در دیده آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند چنانکه او خواست. (1)

3. **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ...**؛ آگاه باشید که شیطان حزب خود را فراهم ساخته، و سوار و پیاده اش را فرا خوانده - و به سوی شما - تاخته. (2)

4. **أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسَّ تَجَلَّبَبَ جَلْبَهُ...**؛ آگاه باشید! همانا شیطان یارانش را برانگیزانده، و لشکر خویش را از هر سو فرا خوانده، خواهد که ستم به جای خود برقرار باشد و باطل پایدار. (3)

5. **إِنَّمَا بَدَأَ وُقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءَ تَبَّع...**؛ همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها پیروی خواهش های نفسانی است و نوآوری در حکم های آسمانی. نوآوری هایی که کتاب خدا آن را نمی پذیرد و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را برعهده گیرد. پس اگر باطل با حق در نیامیزد حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم درآمیزند و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود و از راهشان به در برد. (4)

6. **... وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ...**؛ و شیطان بر او نگهبان است و هر لحظه گناه را در دیده او می آراید تا خویش را بدان بیالاید. (5)

7. در تبیین مکر و حیلت شیطان نیز فرمود: **« فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ... »**؛ به قلب آن حمله برید و از کارش بیندازید که شیطان در چین و شکن آن خانه گرفته است؛ دستی پیش برای حمله و ستیز و پایی در پس برای گریز. (6)

ص: 269

1- (1) همان، خطبه 7، صص 13-14.

2- (2) همان، خطبه 10، ص 14.

3- (3) همان، خطبه 22، ص 22.

4- (4) همان، خطبه 60، ص 43.

5- (5) همان، خطبه 64، ص 50.

6- (6) همان، خطبه 66، ص 51.

8. إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْ يَسِينِي لَكُمْ طُرُقَهُ...؛ شیطان راه های خود را به شما آسان می نماید و خواهد که گره های استوار دینتان را یکی پس از دیگری بگشاید؛ و به جای هماهنگی بر پراکندگی تان بیفزاید. پس از دمدمه و وسوسه او روی برگردانید؛ و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست قبول کنید و در گوش کشانید و به جان پذیرید. (1)

25 سال بعد، علی علیه السلام در این خطبه و خطبه های دیگر سخنانی فرمود که تابشی از آیات قرآن و شرحی از فرمایش فاطمه علیها السلام است که فرمود: وَ أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ...؛ شیطان از کمین گاهش بیرون آمد و بر آنان بانگ زد و آنان را به سوی خود فرا خواند و اجابتش کردند. تخم کینه و دشمنی افشانند، و فساد و تباهی آفرینند، موج فتنه از چشمه نفاق جاری شد و طراوت اسلام محمدی خزانی گرفت این کار، آرام آرام آغاز گشت، ولی به پایانی وحشتناک رسید. مولوی در این باره نیکو سروده است:

اندک اندک راه زد سیم و زرش مرگ و جسک (2) نو فتاد اندر سرش

عشق گردانید با او پوستین می گریزد خواجه از شور و شرش

اندک اندک روی سرخش زرد شد اندک اندک خشک شد چشم ترش

وسوسه و اندیشه بر وی در گشاد راند عشق لا ابالی از درش

اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت چون بریده شد رگ بیخ آورش

اندک اندک دیو شد لا حول گو سست شد در عاشقی بال و پرش

عشق داد و دل بر این عالم نهاد در برش زین پس نیاید دلبرش

چون ربودند از صدف دانه گهر بعد از آن چه آب خوش چه آذرش

آن صدف بی چشم و بی گوش است شاد در به باطن در گشاده منظرش

عشق را بگذاشت و دم خر گرفت لاجرم سرگین خر شد عنبرش

ملک را بگذاشت و بر سرگین نشست لاجرم شد خرمگس سرلشکرش (3)

ص: 270

---

1- (1) همان، خطبه 121، ص 119.

2- (2) رنج، بلا، مصیبت، آفت.

3- (3) کلیات دیوان شمس تبریزی، ص 491، ش 1255.

حضرت فاطمه علیها السلام این موج فتنه را پیش بینی کرد و در ادامه سخن خود فرمود:

« فَوَسَّ مَتْمٌ غَيْرِ إِبِلِكُمْ، وَأُورِدْتُمْ غَيْرَ شِدْرِكُمْ، هَذَا، وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) <sup>1</sup> فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَأَتَى بِكُمْ، وَأَتَى تُؤْفِكُونَ؛ هنوز دوروزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته که آنچه نمی باید بکنید، کردید و آنچه از آنتان نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خویش خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید، که دوزخ جای کافران است و منزلگاه بدکاران. شما کجا و فتنه خواباندن کجا - شما خود مشعل فتنه اید - دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! ».

### فتنه از نگاه قرآن

سخنان بانوی عصمت، ترجمان و تفسیری از آیات قرآن کریم است؛ آنجا که خدای بزرگ از فتنه سامری و پیامد شوم آن سخن می فرماید:

(قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)؛ <sup>(1)</sup>

(خدا فرمود: ما قومت را پس از تو (به فتنه سامری) آزمایش کردیم و سامری آنان را گمراه کرد).

در ادامه نیز فرموده: (موسی که از فتنه سامری آگاه شد متأسف و غضبناک به سوی قوم بازگشت: و گفت ای مردم مگر خدای شما به شما وعده احسان نداد که شما را نعمت بزرگ تورات عطا

ص: 271

کند... قوم به موسی گفتند ما به میل و اختیار خود خلاف وعده تو نکردیم، و لیکن اسباب تجمل و زینت بسیاری که از فرعونیان بار دوش ما بود آنها را در آتش افکندیم و سامری فتنه انگیز بر ما چنین القا کرد.(1)

دنیاگرایی و فتنه انگیزی سامری در هم آمیخت و گوساله را معبود و پیشوای آن مردم قرار داد.

قرآن کریم درباره فتنه گری فرعون می فرماید:

(فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا...); (2)

(پس از آن همه ظهور معجزات موسی و ابطال سحر ساحران، باز از آن مردم باطل پرست کسی به موسی ایمان نیاورد جز قبیله او آن هم با خوف و ترس از فرعون و پیروانش که مبادا درصدد فتنه و قتلشان برآیند).

در حقیقت، فتنه، دام گسترده شیطان است و از این رو خداوند متعال می فرماید:

(يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ...); (3)

(ای فرزندان آدم، مبادا شیطان شما را فریب دهد).

در آیه ای دیگر هم تأکید فرموده که دام شیطان فرا روی اهل نفاق است:

(يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمُ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ); (4)

(باز منافقان ندا کنند که آخر نه ما هم با شما بودیم آنها جواب دهند بلی راست می گوئید، لیکن شما خود را به چنین فتنه افکندید و انتظار داشتید و در کار دین به شک و ریب بودید و آرزوهای دنیا فریبتان داد).

آیات دیگری نیز درباره فتنه سخن گفته اند؛ از جمله:

الف) (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا...5)

ص: 272

1- (1) همان، آیات 85 و 87.

2- (2) سوره یونس، آیه 83.

3- (3) سوره اعراف، آیه 27.

4- (4) سوره حدید، آیه 14.

ب) (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ) 1

ج) (أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ... 2)

د) (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) 3

ه) (مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ) 4

و) (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا) 5

ز) (لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ) 6

نکته مهم دیگر اینکه به فرموده خدای متعال، فتنه از قتل بدتر است:

(وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) 7

در جایی نیز تأکید ورزیده که بزرگ تر از قتل است: (وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ). (1)

به همین دلیل خداوند متعال فرمان می دهد:

(وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ)؛ (2)

(با کفران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین رخت برچیند و نور دین بر همه بتابد).

بدون شک، زقوم فتنه کام مسلمانان را تلخ خواهد کرد؛ آن گاه که حقیقت را رها و از دستور خدا سرپیچی کنند و این فرموده خداوند متعال

است که: (إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ) 10 و شما مسلمین اگر آن را که خدا دستور داده به کار نبندید

ص: 273

1- (8) همان، آیه 217.

2- (9) همان، آیه 217؛ سوره انفال، آیه 39.



همانا فتنه و فساد بزرگ کفر و بی دینی روی زمین را فرا خواهد گرفت و شما نیز در این گرداب غرق خواهید شد.

همچنین می فرماید:

(وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)؛ (1)

(و بترسید از بلایی که چون آید تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد و بدانید که عقاب خدا بسیار سخت است).

آیات دیگری نیز پیرامون فتنه آمده که پیامدهای منفی شخصی و اجتماعی آن را در ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بیان می دارد. (2)

### فتنه از منظر سنت و روایات

علی علیه السلام فرجام تیره و گستره فتنه را چنین بیان می فرماید:

رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بَدَعَهُ...؛ (3) مردی که خدا او را به خود وانهاده و از راه راست به دور افتاده؛ دل او شیفته بدعت است و خواننده مردمان به ضلالت است. دیگران را به فتنه در اندازد و راه رستگاری پیشینیان را به روی خود مسدود سازد. در مرگ و زندگی گمراه کننده پیروان خویش است و برگیرنده بار گناهان دیگران و مرهون به گناهان خویش، و مردی که پشتواره ای از نادانی فراهم ساخته، و خود را میان مردم در انداخته. شتابان در تاریکی فتنه تازان.

همچنین آن حضرت می فرماید:

إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ شَدَّ بَهَتْ...؛ همانا فتنه ها چون روی آورد، باطل را به صورت حق آراند و چون نشست کند حقیقت چنانکه هست نماید. فتنه ها چون روی آرد شناسندش، و چون باز گردد دانندش. چون بادهایی گرد گردانند، به شهری

ص: 274

1- (1) همان، آیه 25.

2- (2) ر. ک: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه فتن.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 17، صص 18-19.

برسند و شهری را واگذارند؛ أَلَا إِنَّ أَوْفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ حُطَّتْهَا وَ حَصَّتْ بَلِيَّتُهَا...؛ (1)

همانا ترسناک ترین فتنه ها در دیده من، فتنه فرزندان امیه است که فتنه ای است سردرگم و تار، حکومت آن بر همگان و آزارش دامنگیر خاص از مردم دیندار. آن که فتنه را نیک بیند و بشناسد، آزار آن بدو رسد و آن که آن را نبیند از بلای آن رهد. به خدا سوگند! پس از من فرزندان امیه را برای خود اربابان بدی خواهید یافت. چون ماده شتر پیر بدخوی که به دست به زمین کوبد و به پا لگد زند و به دهان گاز بگیرد و دوشیدن شیرش را نپذیرد. پیوسته با شما چنین کنند تا از شما کسی را به جای نگذارند، جز آن که به آنان سودی رساند، یا زبانی به ایشان باز نگرداند... بلای آنان بر سرتان آید، با چهره ای زشت و ترس آور و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت برابر. نه نور هدایتی در آن آشکار و نه نشانی در آن پدیدار....

آن حضرت پیرامون فتنه بنی امیه و به خصوص معاویه فرمود:

... وَ لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ بِرِأْيَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ...؛ (2) گویی مردی را می بینم سخت گمراه که از شام بانگ بردارد و در تازد، و درفش های خود را پیرامون کوفه برپا سازد. و چون دهان گشاید و سرکشی کند و به فرمان نیاید و جور و ستم از حد درگذرد، فتنه دندان خود را در فتنه انگیزان فرو برد. موج پیکار از هر سو پدیدار گردد و چهره ترش روزگار آشکار، شب و روز بارور رنج و سختی بسیار. چون کشت او به بار رسید و میوه او آبدار گردید، و چون شتر مست بخروشید و چون برق بدرخشید، سپاه فتنه از هر سو درفش بر بسته برخیزد و چون شب تار و دریای زخار روی آرد و به هم درآمیزد. آن هنگام چه تندر بلا- که کوفه را ویران نسازد و چه تندبادها که بر آن بگذرد و برج و بارویش را در اندازد، و دیری نباید که دو سپاه در هم ریزند و توده ها به هم آویزند و با یکدیگر بستیزند.

ص: 275

---

1- (1) همان، خطبه 93، ص 86.

2- (2) همان، خطبه 101، ص 93.

« فِتْنٌ كَفَطَعَ اللَّيْلَ الْمُظْلِمَ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ... » (1) فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد و نه شکست خورد و بگریزد... فتنه جویان گروهی هستند شرور، با آزار سخت، خون ریز،...».

همچنین آن حضرت در تبیین پیامد شوم فتنه فرمودند:

فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النَّعْمَةِ، وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ النَّعْمَةِ... وَاعْوِجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا...؛ (2) از مستی‌های نعمت بپرهیزید و از سختی‌های عقوبت بترسید و بگریزید، و بر جای خویش بمانید آن‌گاه که شبهت گردی برآرد و یا فتنه راه کج پیش پای گذارد؛ و هنگامی که طلوع آن آشکار شود و نهفته اش پدیدار، کارش استوار باشد و آسیایش به کار، که فتنه از رهگذرهای نهانی در آید و به زشتی و رسوایی گراید. آغازش چون عنفوان جوانی خوش و دلربا، آثارش چون نشانه‌هایی که از ضربت سنگ بر جای ماند، زشت و نازیبا. ستمکاران این فتنه را به ارث پذیرند، با عهدی که از یکدیگر گیرند. نخستین آنان پیشوای آخرین است و آخرین ایشان اقتدا کننده به نخستین. بر سر دنیای دون بر یکدیگر پیشدستی نمایند، و چون سگان این مردار گندیده را از هم ربایند. و دیری نپاید که تابع از متبوع بیزار باشد و امیر از مأمور در آزار. دشمنانه از هم جدا شوند و با لعنت یکدیگر را دیدار کنند. ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَالْقَاصِمَةِ الرَّجُوفِ...؛ (3) پس فتنه سر برآرد؛ سخت لرزاننده، در هم کوبنده، و خزان خزان رونده - در آن فتنه - دل‌ها پس از پایداری دودلی پذیرند، و مردانی که سلامت مانده بودند، گمراهی پیش گیرند. به هنگام هجوم آن، هواها و هوس‌ها گونه‌گون بود و بسیار، و به وقت پدیدار شدن آن، رأی درست به نادرست آمیخته گردد - و شناختن آن دشوار - کسی را که بدان نزدیک شود بشکند و دو تا کند، و کسی را که در آن بکوشد خرد سازد و از هم جدا کند. به دندان یکدیگر را گاز بگیرند همچون خران وحشی که در رمه گرد آیند.

ص: 276

1- (1) همان، خطبه 102، ص 94.

2- (2) همان، خطبه 151، ص 147.

3- (3) همان، ص 148.

قَدْ اَصَّ طَرْبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَ عَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ...؛ رشته تافته دین گسسته گردد و نشانه های راه راست پوشیده، و چشمه حکمت خشک و خوشیده، ستمکاران در آن فتنه به سخن آیند و بیابان نشینان را با سوهان ستم بسایند و با سینه مرکب جور خرد نمایند. تکران از غبار آن فتنه تباه گردند و سواران درونش به هلاکت رسند؛ تَرِدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُ عَيْطَ الدَّمَاءِ، وَ تَتَلَمُّ مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ...؛ (1) با قضای ناگوار درآید، خون دوشد و خون پالاید. در نشان دین رخنه افکند و یقین استوار را بشکند. زیرکان از آن فتنه بگریزند و پلیدان به سر و سامان دادن کارش برخیزند. با رعد و برقی است بسیار و آماده کارزار. پیوند خویشاوندی در آن بریده باشد و - مردم - از اسلام جدا گردیده. آن که از آن فتنه به کنار است از آسایش بیمار است و آن که خواهد خود را برهاند نتواند و هم در آن بماند. بَيْنَ فِتْيَلٍ مَطْلُوبٍ وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ...؛ - در آن فتنه - کشته ای است که خوش به رایگان است و ترسانی که پناه خواه از این و آن است. فریشان دهند با بستن پیمان و مغرورشان سازند به نام ایمان. پس نمودارهای فتنه و نشانه های بدعت مباحثید و آن را که پیوند جماعت مسلمانان بدان استوار است و ارکان طاعت بر آن پایدار بر خود لازم شمارید. (2)

در خطبه ای دیگر فرمود:

وَ اخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا ظَعْنًا فِي مَسَالِكِ الْغَى...؛ (3) چپ و راست رفتن گرفتند بر پیمودن راه های ضلالت، و واگذارند راه های هدایت، پس بدانچه بودنی است و انتظار آن می رود شتاب میارید! و آن را که فردا خواهد آورد دیر شمارید، چه بسا شتابکاری که چون به چیزی که می خواست رسید دوست داشت که کاش آن را نمی دید.

لامع پیرامون فتنه چنین سروده:

ز ابر فتنه بس باران غم باریده بر عالم مگر در خواب بیند چشم انسان شادمانی را (4)

ص: 277

1- (1) همان.

2- (2) همان، خطبه 151، صص 147-148.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 150، ص 146.

4- (4) دیوان لامع، ص 126.

از روزی که حضرت فاطمه علیها السلام این سخنان آتشین را در مسجد ایراد فرمود، بیش از یک ربع قرن نگذشت که عربستان آرام و متحد به سرزمینی پر آشوب مبدل گشت. بار دیگر دشمنی های روزگاران پیش از اسلام که مدت زمانی بود فراموش شده بود یا مجالی برای خودنمایی نمی یافت، آشکار گردید. دوران امتیاز قبیله ای و نژادی تجدید گردید. دیگر بار فرهنگ فتنه انگیز و خانمان سوز قحطانی و عدنانی از چشمه خلافت جاری شد و طوایف به جان هم افتادند. مردم غیر عرب هم که به امید رحمت یا دریافت نعمت، مسلمان شده و از سرزمین های خارج از شبه جزیره خود را به این اقلیم رسانده بودند و هر دسته ای یا خانواده ای در پناه قبیله ای به سر می برد، چون بدانچه می خواستند نرسیدند یا آنچه را بدان گرویده بودند ندیدند، از آشفته بازار فتنه استفاده کرده، به دسته بندی پرداختند و یا در پی دسته هایی به راه افتادند که سود خود را در کنار آنان می دیدند.

خورشید اسلام در آغاز از مکه طلوع کرد؛ شهری که اداره آن در دست شیوخ و رؤسای عدنانی بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیزده سال این مردم را به خداپرستی خواند، اما گروهی که به آن حضرت گرویدند ستمدیدگان، محرومان یا طبقات فرودست بودند. از آن گردنکشان مال اندوز و از آن مهتران زیردست آزار، نه تنها کسی روی موافق به رسول الله صلی الله علیه و آله نشان نداد، بلکه تا آنجا که توانستند از آزار ایشان و پیروانش دریغ نکردند.

در مقابل، همین که آوازه این دین به یثرب رسید، مردم از دین اسلام استقبال کردند و با پیغمبر پیمان بستند و آن حضرت را به شهر خود فراخواندند. از این تاریخ مردم این شهر که بعداً «مدینه الرسول» نام گرفت، «انصار» لقب یافتند و آنان که در مکه مسلمان شدند و به یثرب آمدند، «مهاجر» خوانده شدند.

البته بیشتر این مهاجران، عدنانی یا در حمایت عدنانیان بودند. همین که مهاجران در یثرب اقامت جستند پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان ماه های نخستین هجرت میان آنان و انصار، عقد برادری بست و بدین ترتیب دو تیره قحطانی و عدنانی به هم پیوستند و برادران اسلامی شدند. این پیوند سبب گردید تا موقتاً کینه توزی دو دسته از میان برود و قرآن شکوه این برادری را ابدی سازد:

(وَ اذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا... (1).

ص: 278

اما آیا به راستی ممکن بود دشمنی هایی که در طول چند صد سال از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده بود در فاصله ده سال به کلی از میان برود و اگر تئی چند، آن قدر خود را به خوی اسلامی بیاریند که خوی جاهلی را به کلی ریشه کن سازند، آیا این تحول و انقلاب، برای همگان ممکن است؟ بدیهی است که پاسخ این پرسش منفی خواهد بود.

واکاوی و پژوهش در تاریخ اسلام نشان می دهد که حتی در دوران زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنکه هر دو دسته مهاجر و انصار تحت تربیت مستقیم آن حضرت بودند و موعظه های ایشان را به گوش خویش می شنیدند، گاهی که برای آنان فرصت مناسب دست می داد از نازش به تبار خویش و نکوهش خصم خود دریغ نمی کردند.

گاه نیز می شد که هر یک از دو عدنانی یا دو قحطانی - که از دو تیره بودند - هنگام مشاجره، به سنت عصر پیش از اسلام نسب یکدیگر را خوار بشمارند.

نوشته اند که پس از تمام شدن غزوه «بنی المصطلق» و به هنگام بازگشت، دو مسلمان یکی به نام «جهجاه بن مسعود» از مهاجران و دیگری به نام «سنان جهنی» از انصار بر سر آب با یکدیگر مشاجره کردند و هر کدام طایفه خود را به یاری طلبید. نتیجه این استمداد این می شد که مسلمانان (مهاجر و انصار) در این صحرای دور از مدینه به جان یکدیگر بیفتند و بنیان خود را از ریشه برکنند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از جریان آگاه شد فرمود: «این دو نفر را رها کنید و این استمدادشان بسیار نفرت انگیز و بدبو است و بسان دعوت های دوران جاهلیت است. هنوز آثار شوم جاهلیت از دل اینها ریشه کن نشده است».<sup>(1)</sup>

همچنین در روز فتح مکه، سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می رفت هنگام ورود به شهر، بانگ برداشت: «امروز خون ها ریخته می شود، امروز حرمت ها شکسته می گردد».<sup>(2)</sup>

او به گمان خود می خواست دوره ریاست مکیان (عدنانی) را خاتمه یافته اعلام کند و شکوه و عظمت انصار قحطانی را به رخ آنان بکشد.

ص: 279

---

1- (1) المیزان، ج 19، ص 283.

2- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، ص 406.

همچنین نوشته اند: روزی مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص با هم نزاع کردند. مغیره عمرو را دشنام داد. عمرو گفت: هصیص کجاست؟ او نیای خود را به نام خواند، پسر او عبدالله برآشفت و به او گفت: ای پدر به راه جاهلیت رفتی. (1)

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هر زمان در گوشه و کنار اقلیم اسلامی، شعله ای از نژادگرایی زبانه می کشید آن حضرت با تدبیر و تعلیم الهی خود، آن را خاموش می کرد. ولی افسوس، همین که موج اسلام در تمام شبه جزیره طنین افکند و مسلمانان در پرتو تعالیم اسلامی آموختند که دیگر دوره مهتری قبیله ای پایان یافته و باید کینه های گذشته را فراموش کنند و به دیگران مهربان باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ملکوت رفت و همنشین رفیق اعلا شد و به جوار پروردگار شتافت.

اگر پس از جنگ حنین که آخرین نبرد در داخل شبه جزیره عربستان در عهد رسول الله بود، سالیانی چند سایه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر سر این مردم گسترش می یافت و همه آنان که مسلمانانی را پذیرفتند کم و بیش از برکت تربیت آن حضرت برخوردار می شدند و نسل حاضر این تربیت را به نسل بعد منتقل می ساخت، مسلماً در پناه تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی ریشه آن هم چشمی ها و برتری فروشی ها خشک می شد و هر دو طایفه می دانستند باید برای پیشرفت «کلمه توحید» بکوشند. ولی با کمال تأسف، هنگامی که اسلام فراگیر شد و عموم قبیله های پراکنده متوجه شدند که باید جنگ با یکدیگر را کنار بگذارند و از حکومتی که به نام خدا در مدینه تأسیس شده اطاعت کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی حق شتافت.

روشن است که حکومت اسلامی بر پایه دین تأسیس شد و مردم رئیس حکومت را انتخاب نکردند، بلکه خدای متعال به او تشریف پیغمبری بخشید. پس هر آنچه آن حضرت می گفت وحی آسمانی و گفته خدا بود.

پس از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوره نبوت خاتمه یافت اگر ریاست و زعامت مسلمانان به دست نژاد خاصی سپرده نمی شد و اگر ملاک امتیاز، تنها قریشی بودن معرفی نمی گردید، و اگر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حادثه بزرگ غدیر فراموش نمی شد، بدون شک حادثه سقیفه رخ نمی داد.

ص: 280

به هر حال قریش که در حجه الوداع با خطبه کوتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله امتیازهای خود را از دست داده و با دیگر تیره ها در یک صف قرار گرفت، با داستان سقیفه، برای خویش جای پای یافت و انصار قحطانی را بار دیگر زیر بار حکومت خود قرار داد. البته در آغاز حکومت ابوبکر، چون از یک سو مسلمانان مشغول سرکوبی مرتدان بودند و از سوی دیگر حکومت هنوز سازمان منظمی نیافته بود یا لاقلاً منصب های دولتی درآمد و امتیازی نداشت ریشه اختلافات طایفه ای به شکل گسترده نمایان نبود.

در حکومت عمر هم که فرمانداران او اداره شهرهای بزرگ را به دست گرفتند و رقم درآمد خزانه عمومی از برکت غنیمت های جنگی و خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت سیاست خشک و خشونت آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسته را برقرار می داشت. اگر حکومت یک شهر را به دست عدنانیان می سپرد، حکومت شهر دیگر به قحطانیان سپرده می شد. اما هنوز یک ربع قرن از ماجرای سقیفه نگذشته بود که نه تنها قریش و عدنانیان کارهای بزرگ را عهده دار شدند، بلکه سیل درآمد عمومی هم به خانه آنان سرازیر گردید. مروان بن حکم، معاویه بن ابی سفیان، یعلی بن امیه، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف و سلسله جنابان این حرکت، خود عثمان هر یک به پول آن روز، میلیون ها درهم و دینار ذخیره کردند و فرزندان امیه به این امتیاز هم قناعت نمودند، بلکه کوشیدند تا آنجا که ممکن است دست طایفه قحطانی را از کارهای بزرگ کوتاه کنند. (1)

نوشته اند مردی از بنی جفنه نزد عثمان آمد و گفت: مگر در خاندان شما کودکی نیست که او را به حکومت بگمارید؛ این پیر یمانی (ابوموسی) تا کی می خواهد حاکم بصره باشد. (2) این هنگامی بود که حکومت شام را معاویه، کوفه را ولید بن عقبه بن ابی معیط و مصر را عمرو بن عاص در دست داشت و این هر سه نفر مضری یا به تعبیر دیگر عرب عدنانی بودند و تنها ابوموسی حاکم بصره، از اعراب شمالی و قحطانی بود.

ص: 281

---

1- (1) ر. ک: زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سید جعفر شهیدی، صص 169-179.

2- (2) انقلاب بزرگ، طه حسین، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص 120.



دیری نکشید که فرزندان امیه از دیگر خاندان قریش پیش افتادند؛ خاندانی که افرادش هیچگاه از بن جان اسلام را نپذیرفتند، بلکه اسلام را روزی پذیرفتند که راهی جز مسلمان شدن پیش پای خود نمی دیدند.

در نتیجه این انحصارطلبی بود که بار دیگر کینه های خفته بیدار شد. شورش در مرزها و سپس در داخل شهرها آغاز گردید، و سرانجام دامنه آن به مرکز خلافت رسید و خلیفه، جان خود را بر سر این کار باخت.

این حقیقت تلخ طایفه گرایی، که دین و ارزش های آن را پایمال خود ساخته بود، در شعرهای این خاندان موجود است. بعضی از شعرها روشن گر این حقیقت است که گوینده آن بیت ها به چیزی که نمی اندیشیده، دین و عدالت اسلامی بوده و در مقابل به تنها چیزی که توجه داشته امتیازات خانوادگی و برتری قبیله ای بوده است.

روزی که عثمان به دست شورشیان کشته شد ولید بن عقبه، برادر مادری وی در سوک او به بنی هاشم چنین گفت:

بنی هاشم ایه فما کان بیننا و سیف ابن أروی (1) عندکم و خزائنه

بنی هاشم زُدوا سلاح ابن اختکم و لا تنهبوه لا تحلُّ منا هبه

بنی هاشم کیف الهواده بیننا و عند علی درعه و نجائبه

لعمرك لا أنسی ابن اروی و قتله و هل ینسنَّ الماء ما عاش شاربه

بنی هاشم! از جان ما چه می خواهید؟ شمشیر عثمان و مرده ریگ او نزد شماست. بنی هاشم! جنگ افزار خواهرزاده خود را برگردانید! آنها را غارت مکنید که به شما روا نیست. بنی هاشم چگونه ممکن است ما با هم نرم خوباشیم، در حالی که زره و اسب های عثمان نزد علی است اگر کسی در سراسر زندگی آبی را که نوشیده فراموش می کند من عثمان و کشته شدن او را فراموش می کنم.

ص: 282

درست در این بیت بنگرید! گوینده آن برادر عثمان، خلیفه وقت است؛ یعنی کسی که از جانب عثمان، حکومت کوفه را عهده دار بود.

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رفت تا روزی که این بیت ها سروده شد، بیش از یک ربع قرن نگذشته بود. ولی بنگرید که چگونه سنت مسلمانی در مدینه - مرکز نشر دعوت اسلام - به زبان این مردم به ظاهر مسلمان نابود می گردد.

در این اشعار هیچ گونه اشاره ای نیست که چرا عثمان کشته شد، به حق کشته شد یا ناحق؟ روزی که او را کشتند بر سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیرت آن حضرت بود یا از آن عدول کرده بود. هیچ نمی پرسد شورشیان چرا و برای چه به خلیفه هجوم بردند و او را کشتند، بلکه آنچه در این بیت ها موج می زند عداوت و کینه توزی فرزندان امیه از فرزندان هاشم است.

حالا اگر هاشمیان در کشته شدن عثمان دخالت مستقیم یا غیرمستقیم داشتند ممکن بود گوینده را معذور داشت، ولی او آشکارا تهمت می زند و می گوید مرده ریگ عثمان در خانه علی است! همه می دانستند که در روزهایی که عثمان در بند بود، علی علیه السلام از وی حمایت کرد و اگر بر فرض به گفته خویشاوندان عثمان، علی علیه السلام او را یاری نکرد، باری به جنگ او برخاست و شورشیان را نیز یاری نداد و مرده ریگ عثمان را به غارت نبرد. کرامت آن حضرت چنان بود که زره از تن عمرو بن عبدود بیرون نیاورد! پس او را به مرده ریگ عثمان چه کار؟

آیا جز این است که ولید از بنی هاشم آزرده است، چون پیغمبر از میان آنان برخاسته؟ آیا جز این است که چون پس از کشته شدن عثمان، مسلمانان خلیفه ای از خاندان هاشم برگزیدند؟ این انتخاب بر او گران آمده است آیا جز این است که بگوئیم همان شعله کینه توزی قبيله ای است که بار دیگر مشتعل گردیده است؟ آیا این فروغ سخن خدا نیست که فرمود: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...)<sup>1</sup>

در واقع این فتنه ها، مولود خون آشامی بود که از دامان سقیفه به دنیا آمد.

سلطنت خاندان اموی، که اصل آن از بازار مکه و به سردمداری ابوسفیان پی گرفت با حضور عثمان در مسند خلافت و نیز حکومت معاویه بر شام تثبیت گردید.

از سال چهلیم هجرت و پس از صلح حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه، او به عنوان حاکم بی رقیب امت اسلامی بر مسند قدرت نشست. بدعت ها، فضیحت ها و رذیلت های او در حکومت بیست ساله اش بی شمار است. جنگ با خلیفه و پیشوای به حق امت اسلامی، غصب خلافت، پیمان شکنی و زیر پا نهادن قرارداد صلح، نصب یزید و موروثی کردن خلافت، کشتن عده زیادی از پارسایان از اصحاب رسول خدا، نشر فرهنگ جبر برای توجیه و عوام فریبی مسلمانان، و پول دادن و خرید شیاطینی که به اصحاب رسول خدا موسوم بودند، چون سمره بن جندب، و جعل هزاران حدیث دروغ و اسرائیلی و ده ها بدعت دیگر، از پیامدهای شوم حکومت این ولیده نحس سقیفه است که تاریخ اسلام را به سیاه نامه ای مبدل کرده است. (1)

پس از او پسرش یزید در مسند قدرت و سلطنت تکیه زد او زاده میسون، دختر بجدل کلبی است. (2) یزید به لهو، شکار، شراب و زنان میل عظیم داشت. (3) این مسیحی زاده میگسار، در دوران کوتاه سلطنت خویش حوادث بزرگی آفرید. نخستین آن، حادثه خونین عاشورا است. او ارواح دوزخی اجداد مشرک خویش را با به شهادت رساندن حجت خدا، و مظهر عدالت قرآنی و اصحاب بزرگوارش از خود شاد کرد. این بود که در مقابل بی شرمی او، حسین علیه السلام یعنی خون خدا و فرزند پیامبر خدا در روز عاشورا چنان از عدالت قرآنی دفاع کرد که نقش خونین اسلام خواهی و عدل و دادگری، از الواح فجر و شفق تا همواره همواره به حماسه گستری و خونفشانانه ادامه خواهد داد. (4)

ص: 284

1- (1) ر. ک: الغدیر، ج 10، صص 179-271.

2- (2) تجارب السلف، ص 67.

3- (3) همان، ص 66.

4- (4) ر. ک: شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، مقدمه از محمدرضا حکیمی، ص 36.

در سال دوم حکومتش واقعه خونین و ننگین حره اتفاق افتاد که افزون بر چهار هزار نفر در آن کشته شدند و به ساحت روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه و آله اهانت گردید. (1) در سال سوم، لشگریان او به فرماندهی ابن نمیر، کعبه را آتش زدند. (2)

## پادشاهی مروانین

عبدالملک بن مروان یکی دیگر از این حکام پلید است که خود می گوید: پیش از رسیدن به حکومت از کشتن مورچه ای در رنج بودم، ولی در پاسخ زهری که از او می پرسد: شنیده ام که شرب خمر می کنی می گوید: آری خون هم می آشامم!

او در سراسر جهان اسلام حمامی از خون جاری ساخته بود. والیان خون آشامی چون حجاج در عراق، مهلب بن ابی صفره در خراسان، هشام بن اسماعیل در مدینه، عبدالله بن عبدالملک در مصر، موسی بن نصیر در مغرب، محمد بن یوسف در یمن و محمد بن مروان در جزیره، مجریان فرمان های ستمگرانه او بودند. (3)

هشام بن عبدالملک، فرعون دیگری از این خاندان بود که به بخل، حرص، سنگدلی و کمی دانش شهرت داشت. در سفری که به حج می رفت، سیصد شتر جامه های او را حمل می کردند. او در زراندوزی بی نظیر بود و ثروت بعضی از استانداریانش چون خالد قسری بی شمار بود. (4)

دیگر پادشاه فحشاگستر این تیره، یزید بن عبدالملک بن مروان است. مؤلف تجارب السلف می نگارد:

یزید خلیع بنی امیه بود و خلیع کسی را گویند که قدم او را خلع کرده باشند، تا اگر جنایتی کند ایشان به جنایت او مواخذه نشوند و خلیع الغدار کسی را گویند

ص: 285

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-491؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، صص 111-121؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 175-176؛ مروج الذهب، ج 3، صص 59-61.

2- (2) همان.

3- (3) ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 188-197؛ مروج الذهب، ج 3، صص 77-103؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، صص 191-522؛ تاریخ الطبری، ج 6.

4- (4) مروج الذهب، ج 3-4؛ صص 171-177؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، صص 221-230.

که از قبایح و فضایح باک ندارد و یزید همچنین بود و گویی این معنی خاصه یزید نامان است.

یزید بن عبدالملک دو کنیزک داشت به نام های سلامه و حبابه و به هر دو مشعوف بود و چون حبابه بمرد، او از دفن حبابه جلوگیری کرد و پیوسته جیفه او را می بوسید تا جسد متعفن شد. به اصرار بزرگان بنی امیه اجازه داد او را دفن کردند بر بالای قبر او می نشست و معاشقه داشت. (1)

یکی دیگر از فراعنه این خاندان، ولید بن عبدالملک است که به میگساری شهره بود. اشعار و سروده های او پیرامون شراب مشهور است. (2)

مسعودی، در مروج الذهب پیرامون او می نگارد:

فعله بالمصحف و قد استفتح به: وقرأ ذات يوم: (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (15) مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (16)). (3) فدعا بالمصحف فنصبه عرضاً للنشأ، و أقبل یرمیه و هو یقول:

أُتُوْعِدُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهِيَ أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ

إذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يا رب حزقني الوليد (4)

بدون شک، حاکمان و شاهان این خاندان، ملحد و کافر بودند. تنها یزید بن معاویه شعر: «لعبت هاشم بالملک» را در حال مستی از خمر و باده غرور و پیروزی بر آل الله نخواند، بلکه همین ولید هم سروده ای دارد همانند سروده یزید:

تَلَعَّبَ بِالْخِلَافَةِ هَاشِمِي بَلَا وَحِي أَتَاهُ وَلَا كِتَابُ

فقل لله يميني طعامي و قل لله يميني شرابي (5)

ص: 286

1- (1) تجارب السلف، ص 80؛ مروج الذهب، ج 3-4، ص 166.

2- (2) مروج الذهب، ج 3-4، ص 181.

3- (3) سوره ابراهيم، آيات 15-16.

4- (4) مروج الذهب، همان، ص 182.

5- (5) همان.

اعجاز سخنان حضرت فاطمه علیها السلام و امیرالمؤمنین پیرامون فتنه، این مولود خون آشام سقیفه، از حنجره خونین تاریخ اسلام بازگو گردید. از سال چهارم هجری که معاویه خود را زمامدار مسلمانان خواند تا سال صد و سی و دو هجری و پس از آن در دوره بنی عباس و تا امروز در چهره سلفی های تکفیری، چه رود فساد و ستمی بر گستره جهان اسلام جاری است. از نظر ناامنی و جنگ تنها در دوره حکومت عبدالملک بن مروان آرامش نسبی برقرار بود، البته آن هم نه به خاطر اینکه مردم از او راضی بودند، بلکه به سبب والیان خون آشامی که در سراسر اقلیم اسلامی به حکومت گمارده بود. (1)

این حاکمان، هر کسی را که در نکوهش آل ابوسفیان یا حاکم دست نشانده آنان سخن می گفت می کشتند یا به زندان می افکنند. در نیمه دوم حکومت مروان بود که دوران دیشان و عاقبت بینان دانستند موجب اصلی بدعت هایی که یکی پس از دیگری در دین پدید آمد چه بوده است. گرچه آن روز نمی دانستند که زمامداری از تیره «تیم» و «عدی» به خاندان ابوسفیان و مروان می رسد و سرسخت ترین دشمنان اسلام حکومت مسلمانان را به دست می گیرند. از اواخر حکومت عبدالملک به بعد اندک اندک، این فکر قوت گرفت که اگر در نخستین سال ها حق را از صاحب آن نگرفته بودند، امویان هرگز مجال این گستاخی را نمی یافتند و کار مسلمانان این چنین سخت نمی شد. در این روزگار بود که جلوه های پیش بینی زهرا علیها السلام فروغ دیدگان آنان شد و فرموده آن حضرت که «اگر پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله کار را به دست کاردان عادل می سپردند همه را از شهد عدالت و چشمه معدلت سیراب می کرد»، ولی چنین نکردند و لاجرم پیامدهای شوم آن را هم دیدند. (2)

در این زمان بود که افق برینی فراروی مردم گشوده شد و فروغ بیداری بر مردم افشانده گردید و دیگر بار مردم ستمدیده، گرد علویان را گرفتند و هر چند قیام های آنان یکی پس از دیگری سرکوب می شد، اما سرانجام دل بستگان به سنت و سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و

ص: 287

1- (1) ر. ک: تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 188-205؛ مروج الذهب، ج 3، صص 77-129.

2- (2) بلاغات النساء، ص 20.

علی علیه السلام معتقد شدند که چاره همه این نابسامانی ها این است که حکومت از خاندان امیه به خاندان هاشم انتقال یابد و به جای نواده های ابوسفیان فرزندان علی علیه السلام رهبر مسلمانان گردند. هنوز قرن نخستین هجرت به پایان نرسیده بود که دسته های مقاومت، نخست در نقاط دورافتاده (شرق ایران) و سپس در ایران مرکزی و بالاخره در شهرهای کوفه و بصره به نام حمایت از خاندان پیغمبر و فرزندان فاطمه علیها السلام تشکیل گردید. ناخشنودان از حکومت نیز خود را بدین دسته ها بستند. گرچه اندک اندک سودجویان و حکومت طلبان هم بدان ها پیوستند. اینان کسانی بودند که برای رسیدن به هدف؛ بهره گیری از هر وسیله ای را روا می شمردند. شعار اینان این بود که حکومت امویان را سرنگون کنند و آل علی علیه السلام را به جای آنان بنشانند. اما آنانکه بهره کشتارها، رنج ها، شکنجه ها، به زندان افتادن های پیروان و دوستان علی علیه السلام را گرفتند، نه فرزندان فاطمه علیها السلام بودند و نه نواده های علی علیه السلام، بلکه مردی زیرک، حادثه جو، موقع شناس از تیره عباس، پای پیش گذاشت و به جای «الرضا من آل محمد» که شعار راستین و نخستین انقلاب بود، شعار «الرضا من آل عباس» را سرلوحه خود قرار داد و سرانجام سفاح بزرگ خاندان عباسی بر کرسی خلافت تکیه زد.

### امتداد خط فتنه و نفاق در حکومت بنی عباس

پایان، نهضتی که طومار ستمگری بنی امیه را در هم پیچید، قیامی الهی و اسلامی نبود. بلکه خود نیز آلوده به فرهنگ نفاق و دورویی گردید، زیرا دوباره سخن از خاندان و برتری نژاد و قبیله مطرح شد؛ همان سودایی که در سقیفه نیز مطرح بود. آرمان آنان این بود که تا دیروز بنی امیه به عنوان تنها خویشان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امت اسلام حکومت می کردند و امروز این گروه. از سوی دیگر در این نهضت، امام یک شخصیت الهی - آسمانی، همساز و همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آراسته به گوهر علم و عصمت به شمار نمی آمد، بلکه بار دیگر ابر باطل بر چهره حق سایه افکند، به همین دلیل در آغاز، شعار انقلابیون «یا لثارات الحسین علیه السلام» و «الرضا من آل محمد» بود، ولی کم کم جای خود را به «الرضا من آل عباس» داد.

امام صادق علیه السلام پیشوای این نهضت را نپذیرفت و بیعت ابومسلم را نیز قبول نکرد. به هر حال خاندان بنی عباس نیز در فساد، فحشا، ستم و تعدی همپا و همتای بنی امیه گردید.

حاکمان این دو خاندان در مقایسه، چون دوروی یک سکه اند؛ یعنی هر دو گروه، پیروان شیطان اند و هیچ یک حقوق الهی را نمی شناسند.

روزی که مجلس ابوالعباس سفاح در حیره از بزرگان بنی امیه آکنده بود طبق قرار قبلی، شاعر آنان ستم های بنی امیه را بر آل هاشم و خاندان عباسی برشمرد و سپاهیان خراسانی کافر کوب ها(1) را کشیده، بر سر و مغز امویان کوفتند. سپس سفره ها را بر روی تن های مجروح و نیمه جان آنان گسترده و سفاح و نزدیکان او بر سر سفره نشستند و به خوردن غذا مشغول شدند. ناله مجروحان از زیر سفره های گسترده به گوش می رسید، خلیفه گفت: هیچ خوردنی را چون غذای امروز گوارا نیافتم.(2)

به هر روی، انقلابی که به نام علی علیه السلام و آل او آغاز شد، میراث عباسیان گردید، در حالی که راه و روش عباسیان و سیرت داد و عدل علی علیه السلام با هم هیچ سنخیتی نداشت. آن حضرت حتی نسبت به قاتل خود هم مهربان بود و به امام حسن علیه السلام وصیت کرد که با او مهربان باشد.

### مکتب سازی و حقیقت سوزی بنی عباس

دیری نگذشت که تشنگان عدالت اسلامی دیدند کسانی که به نام «الرضا من آل محمد» کار را به دست گرفتند دست کمی از «الرضا من آل ابوسفیان» ندارند. خاندان عباسی نخست با آنان درافتادند که راه ریاست ایشان را هموار ساختند و سپس به سر وقت آل علی علیه السلام رفتند. در این دوره، علویان یا از دم تیغ گذشتند یا در سیاهچال های زندان پوسیدند یا از ترس جان، در دهکده ها و بیغوله ها گمنام به سر بردند.(3)

شاهان بنی عباس نیز همانند فرزندان امیه که از فرهنگ التقاطی و جعل حدیث و اسرئیلیات و جبر بهره بردند، با سم مهلک فرهنگ التقاطی و آلوده و فلسفه ترجمه شده و ناپخته آن روزگار، اسلام ناب را به ویروس این فرهنگ وارداتی و التقاطی آلوده کردند.

ص: 289

1- (1) نوعی گرز است.

2- (2) الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج 4، صص 492-493.

3- (3) ر. ک: تاریخ الطبری، ج 6؛ الکامل فی التاریخ، ج 5 و 6؛ مروج الذهب، ج 3-4.



در این خاندان کوشش های بسیاری به عمل آمد و هزینه های بسیاری صرف شد، تا افکار التقاطی و فرهنگ های متفاوت غیراسلامی وارد حوزه اسلامی شود. در شبستان های مساجد و مدارس اسلامی به جای معارف علمی و عملی ناب و فوق متعالی قرآن و اهل قرآن علیهم السلام، افکار متخالف و همانی یونانی و اسکندرانی، و عرفان وحدت وجودی خیالی هندی و گنوسی، و سلوک صوفیانه زهبانی مابین النهرینی به دست ملاحده و دشمنان یهودی و مسیحی و صابئی مطرح گردید و تفکر ناب قرآنی از مسلمین گرفته شد. در این دوره، قرآن که اختلاف های پیشین ملت ها را مورد نکوهش های سخت قرار داده بود، خود دستخوش فرقه های پدید آمده در درون اسلام گردید و از ساختن امت واحد بازماند. (1)

دستیاران بنی عباس در ترجمه کتب بیگانه و نشر افکار التقاطی در میان مسلمانان کوشیدند تا مکتبی در مقابل قرآن و ترجمان او که از زبان پیشوای معصوم علیه السلام صادر می گشت ایجاد کنند. چهره هایی چون واصل بن عطا، عمرو بن عبید، نظام و دیگران تا آغاز سلطنت متوکل با محوریت عقل گرایی بی قید و شرط، بازیگران این عرصه بودند. گرچه وقتی لبه شمشیر این گروه کند گشت، احمد بن حنبل را از زندان آزاد کردند و بر مسند نشانندند تا او بار دیگر مکتب حدیثی - سلفی عصر بنی امیه را احیا کند.

از مجالس مناظرات مرو که خلیفه غدار و بی آبروی آل عباس (مأمون) تشکیل داد نیز مسائل بسیاری به دست می آید و اغراضی در جهت نفی فهم اهل بیتی قرآن استنباط می شود. البته در آن مجالس عظیم، پرچمدار «عاشورای مرو» پیروزمندانه از نبرد در آمد و توحید قرآنی را از زیر آوار تهاجم های فرهنگ ها و اصطلاحات وارداتی دور از فضای فرهنگ قرآنی نجات داد. روزی که جنازه مسموم و مطهر حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در سناباد طوس تشییع می شد حقایق توحیدی و قرآنی و شمه ای از معارف غنی اوصیایی و مبانی تربیت صحیح اسلامی، در اقطار خراسان نفوذ یافته بود.

بدین سان مأمون عباسی، نتوانست تا امت را کاملاً از تربیت حرّیت آموز قرآنی آن امام همام علیه السلام محروم گرداند. هدف مأمون این بود که مفسران و متکلمان و فیلسوفان ارسطویی را که خود تهیه دیده بود بر مسند تربیت بنشانند تا پشتوانه سیاست غدار و خون ریز آل عباس باشند و آن همه جنایات و سفاکی ها و چپاول های مالی و معیشتی و

ص: 290

تبعیض ها و تفاوت ها را تأیید کنند و باز او اسکندر جهان گشایی باشد و ارسطو پیشوا و رهبرش.

به هر روی، در دو عاشورای «حماسه و توحید» 61 و 203 قمری، قسط قرآنی و حقایق ربانی و معارف آسمانی از هجوم ظلمات شیطانی و آرای نفسانی جان به در بردند و این دو عاشورا، در هر دو صحنه تا امروز - به تصریح نهج البلاغه - تا روز ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه ادامه دارد؛ چنانکه می فرماید: (1)

« يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ، إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ؛ (2) مهدی علیه السلام که ظاهر شود همه آراء را به ملاک قرآن باز می گرداند، در آن زمان که قرآن را به آراء باز گردانده اند».

از سوی دیگر، دشمنان اسلام اگر چه نتوانستند چشمه نور حقیقت آل الله را خاموش سازند، ولی کید و شیطنت و دشمنی آن دو خاندان (اموی و عباسی) و جریان های معطوف به آنها توانستند فرق و مکتب های گوناگون باطلی را در امت اسلامی ایجاد کنند.

جبر توراتی بنی امیه، همراه با فلسفه ترجمه شده یونانی و اسکندرانی و عرفان هندی خاندان عباسی با ظاهری از اسلام با هم ممزوج شد و استقلال و اصالت معارف اسلامی را از میان برد. از سوی دیگر دستگاه های خلافت و مخالفان پیشرفت اسلام که مرجعیت سیاسی آل علی علیه السلام را غصب کرده بودند با تهاجم فرهنگی گسترده، به دست عوامل یهود و مسیحیت و حرانی و گنوسی و همچنین ملاحظه آن زمان، و کمک های دربار مسیحی بیزانس کوشیدند تا مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را نیز از آنان سلب کنند. آنان عقلانیت کامل دینی را پایمال کردند و به جای آن، عقلانیت ناقص یونانی و بنیاد التقاطی را نشانند. آنان فضای سراسر بلاد اسلام را به جای آهنگ و فهم قرآن، با افکار ملل و نحل مختلف درآمیختند و فرقه ها پدید آوردند، و شبهه ها آفریدند. در این اوضاع نابسامان بود که شعله جنگ فرق را افروختند و خون مسلمانان را به دست خود مسلمانان از راه همین ایجاد اختلاف ها ریختند و چقدر از بزرگان آل محمد صلی الله علیه و آله و پاکان مطهر از فرزندان

ص: 291

1- (1) همان، ص 38.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 138، ص 135.

علی و فاطمه علیهم السلام را به جرم دفاع از حریم های قرآنی در جای جای سرزمین های اسلامی سر بریدند و به شهادت رساندند(1) تا جایی که فریاد ابن خلدون مغربی بلند شد که:

« وَ طُلَّتْ دِمَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ ؛ (2) در جای جای سرزمین های اسلامی خون آل محمد صلی الله علیه و آله بر زمین ریخت».

در تهاجم سیاسی اول مرجعیت سیاسی ال محمد صلی الله علیه و آله را گرفتند و در تهاجم فرهنگی بعدی مرجعیت علمی و معارفی آن ذوات مقدس را، و در واقع هنگامی که معلمان و مفسران قرآن خانه نشین باشند، خود آن کتاب خانه نشین شده است. آری هر خردورز منصفی می داند که وقتی امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که تجسم علوم قرآنی و اخلاق محمدی و ارزش های ابدی انسانی است خانه نشین گردید، سفاکان بنی عباس مانند منصور و عمرو بن عبید، نمی توانند معلم قرآن و سازنده جامعه در تراز قرآن باشند و نخواهند بود.

### بزرگترین فتنه فرهنگی یا پیدایش فرقه ها

سیاست ها، حکومت طلبی ها و دنیاگرایی بنی عباس باعث شد پیکر اسلام پاره پاره شود و امت واحده ای که قرآن فرموده بود: (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً)3 و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد آن رنج های فراوانی برده بود، تشکیل نگردد. در نتیجه ذهنیت واحد قرآنی بر امت اسلام حاکم نشد و مسلمانان به قدرت و وحدتی که باید، دست نیافتند و به تعقل کامل قرآنی نرسیدند، بلکه به فرقه هایی متضاد تبدیل شدند. در یک کلمه، سیادت مسلمین تحقق نپذیرفت و عدالت جهانی قرآن نتوانست سیاست بازان، تکاثرخواهان و دنیاخواران و دیکتاتورهای مال و منال را از تخت فرعون گرایی و قارون گری به زیر کشد. اهل بیت علیهم السلام، این هادیان و نجات بخشان راستین امت، زندانی شدند و سرانجام هر کدام در مظلومیت به شهادت رسیدند.

ص: 292

1- (1) ر. ک: مقاتل الطالیین، ابوالفرج اصفهانی.

2- (2) تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 3.

غاصبان در راه رسیدن به این سیاست، از سست عنصری برخی از مسلمین و هم دستی دشمنان اسلام و قرآن به خوبی بهره بردند و کار را به نتیجه مطلوب خود رساندند. مذهب سازی ها و فرقه بازی ها و فقیه و مُقری و مفسر و محدث و متکلم و فیلسوف و عارف و صوفی تراشی ها چنان گسترده شد که اهل بیت علیهم السلام را از همه صحنه ها دور داشت تا جایی که چه بسا امام صادق و امام کاظم علیهما السلام که ولی خدا و وصی رسولش و صاحب علم الهی دین و فقه ربانی کتاب مبین بودند نمی توانستند فتوای خود را بیان کنند و گاه مجبور می شدند به فتوای دیگران عمل کنند.

همین تقیه که شیعه بدان سرزنش می شود از آنجا بروز یافت که ائمه طاهرین علیهم السلام و یاران و پیروانشان نه در بیان آرای سیاسی خویش آزادی داشتند و نه در بیان احکام اعتقادی خود. به راستی با وجود فرهنگ التقاطی و وارداتی اموی و عباسی و کاروان پرهیاهوی متکلمان، فقیهان، فیلسوفان، عارفان صوفی، معلمان قرائت و مفسران شریعت، دیگر صدای امام موسی بن جعفر علیه السلام از گودترین سیاه چال های زندان های زیرزمینی انفرادی بغداد - که نور در آنها نفوذ نمی کرد و نمازها را به قرینه می خواندند، به گوش چه کسی می رسید؟!

و اینها شد که از برکت فرهنگ جبری گرای اموی، و جعل جعلان حدیثی و نیز فرهنگ التقاطی - وارداتی عباسی، فلسفه یونانی و عرفان هندی گنوسی، امت قرآن دارای بیش از هفتاد فرقه شد و در میان آنان که باید امت واحد تراز قرآن را می ساختند، ده ها طرز فکر حاکم گشت و جدایی ها پدید آمد و فرقه ها چون قارچ روئید و خون ریزی ها شد که تا امروز نیز ادامه دارد. چه ضربه ای از این مهلک تر و شکننده تر که یهود و مسیحیت و صابیان و... براساس توطئه و شیطنت شاهان اموی و عباسی بر پیکر اسلام وارد کردند و چه سدی از این محکم تر که برابر سیل خروشان قرآن قرار دادند؟ و ساخته شدن امت واحد جهانی قرآنی را پیش از ظهور موعود به امری محال بدل ساختند.

### ولایت محور وفاق امت

به هر حال، حافظ و نگهبان اصلی قرآن، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نخست به جمع آوری آیات و سوره قرآن از روی نسخه های قرائت شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و هنگامی که او را از جریان که در سقیفه بنی ساعده به راه انداخته بودند خبر دادند،

خداشناسی و مسئولیت‌گرایی دقیق و حساس خود را نسبت به دین خدا و کتاب الهی نشان داد و فرمود تا قرآن را جمع نکنم و مرتب نسازم ردا به دوش نخواهم گرفت، جز برای نماز. (1)

از آن روز به بعد نیز ائمه آل علی علیه السلام و شیعه دین شناس و سلحشور، همواره قرآن را در حفاظت خویش گرفتند و از سرِ دار، تا زیر تیغ جلاد، دست از قرآن و علی علیه السلام برنداشتند و در پاسداری از عدالت قرآنی و قسط اسلامی شمشیر زدند و جان باختند و صاحبان قلم متعهد، از حنجره واژه های پربار، توحید قرآن و عدالت اسلامی را فریاد کردند و می کنند.

نهج البلاغه، و خطب توحیدی آن و نیز خطب فاطمیه و بیانات ذوات مقدس معصومین علیه السلام، راه نوری گشت که در این تهاجم فرهنگی بنیان سقیفه و وارثان اموی و عباسی آنان، افق برین هدایت را گشود و عاشورای کربلا، ستیغ آسمان سای فریاد عدالت گشت که فرزند فاطمه علیها السلام، حسین علیه السلام خورشید آن بود و با شهادت خویش، ظلمت اموی و بنیان سقیفه را درید و صبح بیداری اسلامی را فراروی مسلمانان به نمایش گذاشت.

و نیز، در اوج مکر و نیرنگ شیطان بنی عباس، مأمون، این علی بن موسی الرضا علیه السلام بود که در مقابل آن همه نیرنگ فرهنگی، ایستاد و سیمای منور و جهت بخش و اتحادآفرین قرآنی را به نمایش گذاشت. مأمون می خواست با لشکری از فقیه، متکلم، صوفی، طریقت‌گرا، شریعت‌شناس، قرآن‌دان، چون عاشورای 61، امام مظلوم و معصوم را به گونه ای دیگر سر از تن جدا کند، ولی این جهاد و فداکاری حسین گونه هشتم بود که در مقابل این سیل خروشان از عداوت و دشمنی ایستاد.

در پایان این نبرد حق و باطل، اگر چه عاشورای مرو پدید آمد و امام نیز به شهادت رسید، ولی همان طور که طنین پیام نهضت امام حسین علیه السلام در عاشورای 61 ابدی گردید و دین جاودانه شد، فلسفه مشربان و متکلمان مأمونی نیز در مقابل امام رضا علیه السلام مغلوب گشتند. اگر توطئه گران فرهنگی مأمون، پیروز می شدند دعوت توحیدی خالص و حقایق ناب قرآنی و تعالیم اصیل دین محمدی را در زیر ظلمات مغلطه و مناظره پوشیده

ص: 294

می داشتند و به حکومت ظالم و جبار عباسی کمک می رساندند، اما در یکی از مناظره ها مأمون مجبور شد بر سر سلیمان مروزی - متکلم فلسفه گرای خراسان - فریاد بکشد که این همه ظفره مرو و سخنان یاهو خود را تکرار مکن (1) و این به هنگامی بود که حاضران در مجلس نیز در پی ژاژخایی سلیمان بر سر این بحث که اراده، صفت ذات است و امام رضا علیه السلام سخن او را رد می کرد و می فرمود: صفت فعل است، بر سلیمان و سخنانش خندیدند و او را مضحکه کردند.

البته اصحاب و شاگردان تربیت یافته ائمه طاهرين نیز نگاهی از این سنگر حفظ معارف قرآنی را بر عهده گرفتند. یکی از این بزرگان، هشام بن حکم از شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است و پس از او حدود هفتاد تن از دیگر اصحاب، این جهاد فرهنگی را استمرار بخشیدند.

در ادامه نیز وظیفه محافظت از معارف خالص قرآنی از طریق عالمان عصر غیبت صغری و کبری پیگیری شد. در این میان، شیخ مفید بغدادی، در عین عقلانیت دینی و تعقل قرآنی به نوشتن کتاب «الرد علی الفیلسوف» دست یازید (2) و سوءاستفاده و توجیه های غیر منطقی و خلاف قرآن و سنت را محکوم ساخت، البته آن جناب در کتاب «تصحیح الاعتقاد» خویش و نیز در جای جای مباحث و مناظرات خود از ادله برهانی و فلسفی استفاده می کرد.

### فحشا و مال اندوزی شاهان آل عباس

شاهان آل عباس نیز همچون فرزندان امیه زراندوز، خون ریز و فحشاگستر بودند و در بعضی از این رذایل و به خصوص اشرافیت و زن بارگی، گوی سبقت را از بنی امیه ربودند.

منصور، دومین شاه جائر این خاندان، به خون آشامی و زراندوزی، بخل و حرص و تنگ نظری شهره بود. لقب او دوانیقی، از دائق «دانگ» به پاس همین تنگ نظری او بود.

وقتی منصور عباسی مُرد، ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود به جای گذاشت. (3)

ص: 295

1- (1) الاحتجاج، طبرسی، ج 2، صص 143-146.

2- (2) ر. ک: متأله قرآنی، مقدمه محمدرضا حکیمی، صص 35-46.

3- (3) مروج الذهب، مسعودی، ج 3، ص 260.

پس از او، فرزندش مهدی به جای پدر به حکومت رسید و سیره پدر را ادامه داد. (1) پس از او هادی (2) و سرانجام خلافت به هارون رسید.

هارون فرعون‌نی از فراعنه آل عباس است. او نیز چون منصور بسیار زراندوز، ستمگر و عیاش بود. (3) او در یکی از مجالس عیش و طرب خود دستور داد سه میلیون درهم از بیت المال مسلمانان را به پای رقاصان و آوازه خوانان مجلسش بریزند. بوزینه ای را لباس امارت پوشاند و شمشیری بر کمرش بست و هر کس که به کاخ وارد می شد باید دست بوزینه را می بوسید. سفره های این پادشاه نیز بسیار رنگین بود. در ضیافتی که ابراهیم عباسی به افتخار هارون برادر خود بر پا کرده بود خوراک ماهی پخته نزد او آوردند که ورقه های ماهی پخته در آن بسیار نازک و ظریف بود و معلوم شد که غذای مزبور از زبان صد و پنجاه ماهی تدارک دیده شده است. (4)

زیبیده همسر هارون اولین بانویی بود که اثاث و آلات طلا و نقره و جواهرنشان فراهم کرد. جامه های زیبا و گلدار برای او دوختند که ارزش یک پارچه ای آن به پنجاه دینار می رسید. او اول کسی بود که قبه هایی از نقره و آبنوس و صندل با قلاب های طلا ساخت و پارچه های گلدار ابریشمی و انواع حریر سرخ و زرد و سبز و آبی را پوشید و کفش های جواهرنگار به پا کرد. او بنیان گذار مجالس لهو و لعب بود. هارون در زراندوزی و جمع ثروت بی نظیر بود و چون از دنیا رخت بر بست ثروت بسیاری به جای گذاشت. (5)

امین، فرزند هارون و زیبیده نیز چون پدر و مادر به عیش و نوش پرداخت. او اموال بیت المال را به پای طنّازان و خوانندگان می ریخت. امین به آوازه خوانی که او را به طرب آورده بود و موجب تحریک او شده بود چنان درهم افشاند که آن آوازه خوان گفت تاکنون بیست میلیون درهم به من بخشیده ای! (6)

ص: 296

---

1- (1) همان، صص 261-273.

2- (2) همان، ص 275.

3- (3) همان، صص 303-304.

4- (4) همان، ص 306.

5- (5) همان، ص 308.

6- (6) ر. ک: اغانی و عقد الفرید.

در مراسم عروسی مأمون با دختر هیجده ساله وزیرش حسن بن سهل چنان پولی هزینه شد که بیت المال به تراج رفت و خاطره آن تا چند نسل باقی بود و ضرب المثل شده بود؛ از جمله در روز عروسی، داماد و عروس بر حصیری که از طلا بافته و با جواهرات گرانبها تزیین شده بود ایستادند و هزار دانه مروارید غلتان از میان سینی هایی که از طلا ساخته شده بود بر سر آنها به عنوان شادباش ریختند. در شب عروسی، آن قدر شمع کافوری روشن کرده بودند که سراسر شهر همچون روز روشن بود. هنگام عرض تهنیت هزاران گلوله مشک و عنبر که در میان هر یک قباله ملک یا سند غلامی بود به پای عروس نثار شد. (1)

این همه اسراف و ریخت و پاش شگفت آور، در زمانی صورت گرفت که بسیاری از مردم فقیر و گرسنه بودند.

ابوالفرج اصفهانی در تبیین علت قیام محمد بن ابراهیم در زمان منصور چنین می نگارد:

روزی همچنان که از یکی از کوچه های کوفه می گذشت، نگاهش به پیرزنی افتاد که دنبال بارهای خرمایی را گرفته و دانه های خرمایی را که از بارها به زمین می افتاد، در میان عبای پاره خود جمع آوری می کرد. محمد حال او را پرسید. پیرزن جواب داد که زن بیوه ای هستم و مردی که زندگی مرا اداره کند ندارم. دارای چند دختر یتیم هستم که نمی توانند خود را اداره کنند. این خرماها را که می بینی جمع آوری کرده، زندگی خود و دختران یتیمم را با آن اداره می کنم. محمد از دیدن این منظره گریه سختی کرد و گفت: سوگند به خدا! تو و امثال تو هستی که مرا وادار به قیام می کنید و به این ترتیب آماده قیام شد. (2)

## مقابله سقیفه با عترت و قرآن

### 1. جفا به حریم امامت

#### اشاره

تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، اولین بدعت و پدیده شومی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حادث گردید. دو حزب سیاسی قریش و انصار به هم پیوستند و

ص: 297

1- (1) مروج الذهب، ج 3، ص 373.

2- (2) مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص 521.



ریاست طلبی قریش با رشک و حسد و کینه توزی موجود در میان دو طایفه اوس و خزرج ممزوج گردید، و آنگاه بیعتی با حضور سه نفر از مهاجرین (ابوبکر، عمر، ابوعبیده) و رشک و حسادت بشیر بن سعد خزرجی نسبت به عموی خود سعد بن عباد، و اسید بن حضیر اوسی، نسبت به طایفه خزرج، شکل گرفت. مردم نیز عالم و هادی را کنار گذاشته، به آن کس که خود، راه نمی دانست روی آوردند. در واقع حرکتی ارتجاعی و واپسگرا انجام شد و سقیفه در تاریخ اسلام سرآغاز فساد و خون ریزی گردید.

بانیان سقیفه، سیاه نامه ای را تدوین نمودند که فساد، بدعت، تفرقه، تبعیض، تکاثر ثروت، فحشاء، خون ریزی، ستمگری، پیدایش مکتب ها و رویش افکار التقاطی و افزون بر هفتاد فرقه و مکتب رهاورد آن بود.

پس از خاتمه بیعت در سقیفه، آنان از آن محل خارج شدند. بنا بر روایت براء بن عازب، آنان در کوچه ها به راه افتاده، به هر کس می رسیدند دست او را گرفته به دست ابوبکر می مالیدند، چه آن شخص بدین کار تمایلی داشت یا نداشت. (1)

در این وقت کسانی به مخالفت برخاستند. افزون بر دو شخصیت برجسته بنی هاشم حضرت امام علی بن ابی طالب علیهما السلام و عباس، کسان دیگری همچون زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان، ابوذر، عمار، براء بن عازب و ابی بن کعب مخالفت خویش را اعلام کردند. (2)

هواداران ابوبکر در خانه ابی بن کعب رفتند، اما او حاضر به باز کردن در نشد. (3) ولی سخنی از آوردن هیزم و آتش زدن خانه به میان نیامد.

آن گونه که در کتاب های «عقد الفرید» و «انساب الاشراف» نگاشته اند، داستان چنین است:

خانه عایشه ماتمکده است. علی علیه السلام، فاطمه، فرزندان فاطمه (حسن، حسین، زینب، ام کلثوم) عباس و زبیر اشک می ریزند. علی علیه السلام به همکاری یکی از صحابه مشغول غسل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می باشند. در آن لحظه های دردناک بر آن جمع کوچک چه گذشته است؟ خدا می داند.

ص: 298

1- (1) تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ج 2، ص 21.

2- (2) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84.

3- (3) سقیفه و فدک، ص 47.

شست و شوی بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام شده یا نشده، بانگی به گوش می رسد الله اکبر! علی علیه السلام به عباس می گوید: عمو معنی این تکبیر چیست؟ عباس می گوید: معنای آن این است که آنچه نباید بشود شد.

دیری نمی گذرد که بیرون حجره عایشه، همه و فریادی به گوش می رسد. فریاد هر لحظه رساتر می شود: بیرون بیاید! بیرون بیاید! وگرنه همه شما را آتش می زنیم.

دختر پیغمبر به در حجره می رود. در آنجا با عمر مواجه می شود که آتشی در دست دارد.

فاطمه علیها السلام فرمود: عمر چه شده، چه خبر است؟ عمر گفت: علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند.

فاطمه علیه السلام فرمود کدام خلیفه؟ امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای پیکر پاک پیغمبر خدا نشسته است.

عمر گفت: از این لحظه، امام مسلمانان ابوبکر است. مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند. فاطمه علیها السلام فرمود: و اگر نیایند؟

عمر گفت: خانه را با هر که در او هست آتش خواهم زد، مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته اند بپذیرید. بلاذری می نگارد:

«فاطمه علیها السلام فرمود: ای عمر آیا می خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری. فقالت له: أترَاکَ مُحْرِقًا عَلَیَّ بَابِی؟ قال: نعم و ذلك أقوى ممَّا جاء به ابوک» (1).

ابن عبدربه در عقد الفرید می نگارد:

«... فَأَقْبَلَ بِقَبْسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضْرِبَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: « يَا بْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ » قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأُمّه» (2).

طبری نیز در تاریخ خود می نگارد:

« أتى عمرُ بنُ الخطَّابِ منزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ رَجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لِأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لِتُخْرِجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ» (3).

ص: 299

1- (1) أنساب الاشراف، بلاذری، ج 1، ص 586.

2- (2) العقد الفريد، ج 5، ص 12.

3- (3) تاريخ الطبري، ج 3، ص 198.

مسعودی نیز چنین می نگارد:

«... فَأَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِي مَنْزِلِهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَاحْرَقُوا بَابَهُ، وَاسْتَخْرِجُوهُ مِنْهُ كُرْهًا وَضَغَطُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ» (1).

شهرستانی در الملل و النحل خود می نگارد:

«أَنَّ عُمَرَ كَانَ يَصِيحُ: أَحْرَقُوا دَارَهَا - أَيِ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ - بَمَنْ فِيهَا، وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (2).

ابن ابی الحدید نیز پیرامون این حادثه می نگارد:

«جاء عمر إلى بيت فاطمه عليها السلام في رجال من الانصار و نفر قليل من المهاجرين فقال: و الذي نفس عمر بيده لتخرجن إلى البيعه أو لأحرقن الدار عليكم» (3).

همچنین عمر رضا كحاله می نگارد:

تفقد ابوبكر قوماً تخلّفوا عن بيعته عند علي بن ابي طالب، كالعباس، و الزبير و سعد بن عباده فقعدوا في بيت فاطمه عليها السلام فبعث ابوبكر عمر بن الخطاب فجاءهم عمر، فناداهم و هم في دار فاطمه عليها السلام فأبوا أن يخرجوا، فدعا بالحطب و قال: و الذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنّها علي من فيها. فقيل له: يا ابا حفص، إنّ فيها فاطمه. قال: و إنّ (4).

ابن ابی شیبہ نیز در وقوع این حادثه غمبار چنین نگاشته:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام به گفت و گو و مشاوره پرداختند. این خبر به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ... عمر این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی که علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند فاطمه علیها السلام داستان آمدن عمر و تهدید او را گفت و فرمود که اگر شما در اینجا اجتماع کنید خانه را بر شما بسوزاند و به خدا سوگند آنچه را که گفته است انجام می دهد. (5)

ص: 300

1- (1) اثبات الوصیه، ص 123.

2- (2) الملل و النحل، ج 1، ص 56.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 124.

4- (4) اعلام النساء، ج 4، ص 114.

5- (5) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 8، ص 572.

دینوری نیز این حقیقت را می نگارد. (1)

عبدالفتاح عبدالمقصود نیز در کتاب الامام علی علیه السلام داستان را چنین نقل می کند:

عمر بن خطاب فریاد زد قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، یا بیرون بیاید یا خانه را بر ساکنانش آتش می زنم!

عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از او می کردند گفتند: اباحفص! فاطمه علیها السلام در این خانه است! او بی پروا فریاد زد باشد. سپس نزدیک خانه شد، در زد آنگاه با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. (2)

حادثه تلخ هجوم به خانه فاطمه علیها السلام، در کتاب های دیگر چون «مروج الذهب»، «المعجم الكبير» و «الوافی بالوفیات» ذکر گردیده است.

بعضی از محققین در این باره گفته اند:

«و اجمع المورخون و الرواه علی هجوم القوم علی دار الامام علیه السلام التي هی موضع تقدیس النبی صلی الله علیه و آله...؛ قاطبه مورخان و گزارشگران حوادث اسلامی، این حادثه سیاه و شوم را در کتاب های خود ثبت کرده و غالب آنان آتش زدن در خانه علی و فاطمه علیهما السلام را نگاشته اند که نمونه هایی ذکر گردید». (3)

در این هجوم دردناک به بیت وحی و بضعه الرسول، فاطمه علیها السلام مجروح و مصدوم شد و جنین آن حضرت سقط گردید؛ جنینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامیده بودند. با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را پس از تولد نام نهادند، ولی این کودک را در شکم مادر، محسن نامید. این نام گذاری دو پیام و دلیل داشت: نخست آنکه فاطمه جان! هنگام تولد این کودک، من در این جهان نخواهم بود و پیام دوم آن است که نخواهند گذاشت این کودک از مادر متولد گردد، بلکه او را در شکم مادر شهید خواهند کرد. (4)

ابن قتیبه پیرامون این حادثه شوم می نگارد: «إنّ محسنًا فسد من زخم - ای دفع - قنفذ العدوی». (5)

ص: 301

1- (1) الامامه و السیاسه، دینوری، ص 30.

2- (2) الامام علی، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 4، ص 276.

3- (3) موسوعه سیره اهل البیت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء علیها السلام، باقر شریف قرشی، صص 319-321.

4- (4) همان، ص 213.

5- (5) مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 133.

همچنین طبری در دلائل الامامه می نگارد: «و كان سبب وفاتها - أي سيدة النساء - أن قنذ مولى الرجل لكزها بنعل السيف بأمره، فأسقطت محسناً و مرضت من ذلك مرضاً شديداً». (1)

مسعودی نیز چنین می نگارد: «و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی أسقطت محسناً». (2)

شهرستانی در ملل و نحل خود گفته است: «... أن عمر ضرب فاطمه حتى ألقى الجنين من بطنها و كان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها». (3)

ذهبی نیز در میزان الاعتدال چنین نگاشته: «... قال حضرتة و رجل يقرأ عليه إن عمر رفس فاطمه حتى أسقطت بمحسن». (4)

صفدی هم چنین می گوید: «إن عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعة حتى ألقى المحسن». (5)

ابن حجر نیز پیرامون این حادثه شوم نگاشته است: «إن عمر رفس فاطمه حتى أسقطت بمحسن». (6)

بازگویی و گزارش این حادثه شوم در کتاب های شیعی بسیار است. طبرسی در کتاب «الاحتجاج» منازعه و بگو مگوی امام حسن علیه السلام را با جمعی از دشمنان که در میان آنان مغیره بن شعبه نیز حضور داشت چنین گزارش می کند:

و أما أنت يا مغیره، فإنك لله عدو، و لكتابه ناید، و لنبیه مكذب... و أنت الآذی ضربت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله حتى أدميتها، و ألقيت ما في بطنها...؛ (7) ای مغیره! تو همان دشمن کینه توز خدا هستی که قرآن را طرد کرده، و پیامبر خدا را تکذیب کردی... و تو همان جفاکاری هستی که فاطمه را کتک زدی تا پیکرش خونین شد و فرزندش سقط گردید.

ص: 302

1- (1) دلائل الامامه، طبری، ص 134.

2- (2) اثبات الوصیه، ص 143.

3- (3) الملل و النحل، ج 1، ص 57.

4- (4) میزان الاعتدال، ج 1، ص 139.

5- (5) الوافی بالوفیات، ج 5، ص 347.

6- (6) لسان المیزان، ج 1، ص 261.

7- (7) الاحتجاج، طبرسی، ج 1، صص 335-336.

مرحوم مجلسی نیز این حادثه شوم را از زبان فاطمه علیها السلام چنین می نگارد:

فَأَخَذَ عُمَرُ السَّوْطَ مِنْ يَدِ قُنْفُذٍ - مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ - فَضَرَّ رَبِّ بِهِ عَضُدِي، فَالْتَوَى السَّوْطَ عَلَى عَضُدِي حَتَّى صَارَ كَالدَّمْلَجِ، وَرَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ وَأَنَا حَامِلٌ، فَسَقَطْتُ لِوَجْهِهِ، وَالتَّارُ تَسَّ عُرِّي وَتَسَّ فَعُ وَجْهِي... وَجَاءَنِي الْمَخَاضُ، فَأَسَقَطْتُ مُحْسِنًا قَتِيلًا بِغَيْرِ جُرْمٍ؛ (1) عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت و بر بازویم زد، تازیانه بازویم را متورم ساخت، با پای خود در را کوبید، در بر من فرود آمد، با صورت بر زمین افتادم، آتش بر چهره ام زبانه کشید، درد مخاض مرا فرا گرفت، محسنم سقط گردید و کشته شد؛ در حالی که هیچ جرمی نداشت.

سید بن طاووس در زیارت جامعه ائمه المؤمنین چنین می گوید:... يَدْعُونَهُ إِلَى بَيْعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ شَوْمُهَا الْإِسْلَامَ وَزَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْأَثَامَ...؛ آنان علی علیه السلام را به عهد و پیمانی خواندند که شومی و ستم آن، عالم اسلام را فرا گرفت. بذر گناه در دل مسلمانان کاشت و سبب رنج مسلمانان، طرد مقداد و تبعید ابوذر شد. دشمنی آن، شکم عمار را پاره کرد و احکام قرآن را تحریف و دگرگون ساخت و مقام خلافت را تغییر داد. خمس پیغمبر و آتش را به آزادشدگان (طلاق) رساند و اولاد آنان را که به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شده بودند بر شرف و خون مسلمانان حکمفرما ساخت. حلال و حرام را در هم آمیخت و ایمان و اسلام را خوار و خفیف ساخت؛ وَ هَدَمَتِ الْكَعْبَةَ وَ أَغَارَتْ عَلَيَّ دَارِ الْهَجْرَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ...؛ کعبه را ویران کرد و مدینه را - که شهر هجرت بود و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله - روز حرّه به غارت داد...، سقیفه ای که اجازه داد تا اهل نفاق، فرزندان پیامبر خدا را در مسلخ بیداد خود قتل عام کنند و شاخسار شجره مبارکه عترت را در هم شکنند و حرم آن حضرت را به اسارت برند و یارانش را بکشند و منبرش را بشکنند و مفاخر و مکارم خاندان وحی را وارونه جلوه دهند و به پندار خویش، فروغ دین او را محو سازند و نامش را از آسمان عزت حذف نمایند.

ص: 303

ای پیشوایان هدایت! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله حال شما را مشاهده می کرد؛ در آن هنگام که تیره‌های امت جفاکار، غرق در خون پاک جگرهای مجروح شما بود و نیزه هایشان آب از گلوی شریف شما می نوشید و شمشیرهایشان به ریختن خون پاک شما حریص بود و فرزندان (امیه) و عباس، شفای عطش فسق و جورشان را از خون پاک شما برطرف ساختند. و شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی در محراب عبادت به تیغ دشمن فرقت شکافت، یا شهید بالای تابوت که کفش از تیره‌های دشمن سوراخ سوراخ می گشت یا کشته ای در بیابان افتاده، در حالی که سر مبارکش بالای نیزه ها رفته، و برخی بسته به حلقه های زنجیر در زندان، در حالی که زیر کنده آهن و فشار زنجیر گران، اعضای شریفش در هم کوفته یا مسمومی که از جرعه های زهر، امعای شریفش قطعه قطعه گشته...؛ ای سروران من! آیا بلا و ستمی در این جهان بود که بر شما روا نداشتند. (1)

به هر روی، این سیل ویرانگر فساد و تباهی و سیاهی، بدعت و جور و ستم بود که از کوه سقیفه فرود آمد و همه چیز را ویران ساخت. پیامد شوم آن بیعت بود که افضل را در مقابل مفضول به سازش و تسلیم وا داشت.

وقتی علی علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر آوردند و آن حضرت در مقابل ابوبکر قرار گرفت به آن حضرت گفتند باید بیعت کنی: فقال عمر: إني لست متروكاً حتى تباع. فقال له علي عليه السلام «احلب يا عمر حلباً لك شطراً!» (2) عمر گفت ره‌ایت نمی کنم تا آنکه بیعت کنی. علی به او گفت: بدوش که می خواهی قسمتی از آن برای خودت گردد. فریاد امروز تو برای رسیدن به خلافت در آینده است.

علی علیه السلام فرمود:

أنا أحقُّ بهَذَا الأمرِ مِنْكُمْ لا أبایعُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي، أَخَذْتُمْ هَذَا الأمرِ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَأَخْتَجَبْتُمْ عَلَيْهِم بِالْقِرَابَةِ...؛ (3) شگفتا! من سزاوارترم از شما به امر خلافت، با شما بیعت نمی کنم و شما باید با من بیعت کنید. مگر این شما نبودید که خلافت را از انصار به پاس قرابت و خویشاوندی با رسول خدا گرفتید و آنان

ص: 304

1- (1) مصباح الزائر، سید بن طاووس، صص 464-465.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 11.

3- (3) همان.

نیز در مقابل دلیل شما تسلیم شدند و خلافت را واگذار کردند. انصاف کجاست؟ به همان دلیلی که خود گفتید و انصار را از صحنه رقابت و هم‌آوردی بیرون راندید، من از شما به خلافت سزاوارترم؛ البته اگر شما پارسا و خداترس باشید و در غیر این صورت به ظلم و ستم باز گشته و خود به آن آگاهید.

آن حضرت در رابطه با محکومیت تقمص در سقیفه فرمود:

«... إحتجُّوا بالشَّجرِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ؛ (1) شگفتا! حجت آوردند که آنان از درخت رسول اند و خلافت را بردند، ولی خاندان رسول را که میوه آن درختند تباہ کردند».

باری درختی که در سقیفه غرس گردید بارور شد، در حالی که میوه آن برای عترت بسیار تلخ بود. عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسلخ قداره بندان تاریخ، مظلومانه ذبح شدند. برخی در صحراهای سوزان پیکر پاکشان به خون تپید و گروهی دیگر در زندان های تاریک، جان سپردند.

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز دارها اذان مردانگی و آزادی را فریاد زدند، و از حنجره های خونین آنها نغمه اسلام خواهی در گستره تاریخ طنین افکند. در واقع اگر چه رنج و غبار ستم سقیفه بر دامان همه مسلمانان نشست، ولی بیش از همه نصیب فرزندان امیرالمؤمنین شد، تا جایی که ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «افزون از دویست نفر از فرزندان ابوطالب در میدان های مختلف جنگ در طول قرن اول و دوم هجری کشته شدند». (2) ابن خلدون مغربی نیز می نگارد: «و طُلَّتْ دِمَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ؛ در جای جای سرزمین های اسلام خون آل محمد بر زمین ریخت». (3)

به فرموده حضرت فاطمه علیها السلام افعی فتنه دهان باز کرد و نیش خود را بر پیکر اسلام فرو برد و جامعه اسلامی را زهرآلود و مسموم ساخت. بار دیگر مفاخره ها و نژادگرایی فرهنگی عمومی شد، و این فرهنگ جاهلی ریشه و اساس جنگ های بزرگ شد. از کنار کوه سقیفه، شط خون در گستره اقلیم اسلامی جاری شد تا جایی که بزرگان دین هتک شدند، احکام اسلام نابود شد و غبار فتنه و جنگ، آسمان اسلام را پوشاند.

ص: 305

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 67، ص 52.

2- (2) ر. ک: مقاتل الطالیین، تألیف ابوالفرج اصفهانی، مجموعه کتاب پیرامون این موضوع است.

3- (3) تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 3.



این همه فجایع و بیداد دست آور انکار غدير و تأسيس سقيفه بود. اين يك چشمه گنداب بود كه از سقيفه جاري شد، پيامد ديگر سقيفه آن بود كه پس از حذف اهل بيت عليهم السلام از عرصه مرجعيت سياسي امت، كم كم آن خزان علم الهی را از مرجعيت علمی جامعه هم كنار گذاشتند و باب علم رسول خدا صلی الله عليه و آله را بر امت بستند. ديگر كسی فرصتی نمی یافت تا حقايق تعليمی و تربیتی اهل بيت عليهم السلام را در توحيد و نبوت و وحی شناسی، قرآن شناسی، امام شناسی، سياست اقتصادی و عدالت معیشتی و سلامت قضایی و تركيه محمدی و حكمت یمانی را در میان امت نشر دهد. آنان با توطئه های خود، مردم را سرگرم مسائل فتنه انگیز می كردند؛ گاهی مسئله قدر و گاهی مسئله حدوث و قدم قرآن، و گاه به مسائلی از فلسفه مترجم وارداتی یونان، و ديگر فرصتی فرا روی مردم نبود تا به سراغ آل الله رفته، جان و روح خویش را از علوم الهی آنان لبریز و مالا مال كنند.

در اين میان زلال حقیقتی نیز كه از دریای بیکران علوم ائمه عليهم السلام جوشید و جاري شد - و قسمتی از آن نیز امروز در دسترس ماست، - با هزاران خون جگر و قسمت عمده آن در نزاع و جنگ قدرت بين بنی عباس و امویان، به وسیله امام باقر و امام صادق علیهما السلام نصیب امت اسلام گردید.

### اوج سوگنامه سقيفه در بیان علی علیه السلام

ستیغ سوگنامه سقيفه، بیان شیوا، آتشین و سوزناك علی علیه السلام است. آن حضرت می فرماید:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ، فَاِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ اَكْفَأُوا اِنْبَاءِي، وَ اَجْمَعُوا عَلَيَّ مُذَابَعَتِي...؛ بارخدایا از تو بر قریش یاری می خواهم كه پیوند خویشاوندی ام را بریدند و كار را بر من واژگون گردانیدند، و برای ستیز با من فراهم گردیدند؛ در حقی - كه از آن من بود نه آنان - و بدان سزاوارتر بودم از دیگران، و گفتند حق را توانی به دست آورد، و توانند تو را از آن منع كرد. فَاصْبِرْ مَغْمُوماً اَوْ مَتَّ مُتَأَسِّفًا...؛ پس كنون شكیبا باش افسرده، یا بمیر به حسرت مرده، و نگریستم و دیدم نه مرا یاری است، نه مدافعی و مددکاری، جز کسانی كه دریغ آمدم به كام مرگشان برانم. سپس خار غم در دیده خلیده، چشم پوشیدم و گلو از استخوان غصه مجروح و متورم، آب دهان را جرعه جرعه نوشیدم،

و شکیبایی ورزیدم در خوردن خشمی که از حنظل تلخ تر بود و دل را از تیغ برنده درد آورتر. (1)

کدام سوگنامه و سروده حزین، از آه جانکاه پسر ابوطالب دردناک تر است، آنجا که می فرماید:

« فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي، فَضَعَّ نَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيِّ، فَأَغْضَبَتْ عَلَيَّ الْقَذَى...؛ نظر کردم و دیدم هیچ کس مرا یار و مددکار نیست، مگر اهل بیتم که دریغ آمدم به کام مرگشان برانم».

وا أسفا! بانیان و مهندسان سقیفه مصمم بودند در صورت مقاومت علی علیه السلام و پی گیری و مطالبه حقش با او بجنگند او و اهل بیتش را به شهادت رسانند. مرحوم کاشف الغطاء می سراید:

تالله ما كربلا لو لا سَقِيفَتُهُمْ وَ مِثْلُ هَذَا الْفِرْعِ ذَاكَ الْأَصْلُ أَنْتَجَهُ (2)

سوگند به خدا! اگر سقیفه نبود، حادثه خونین و جانگداز کربلا رخ نمی داد و این شاخه از آن درخت پدید آمد.

در جواب این شعر باید گفت سقیفه در باطن و لایه های پنهانش خود کربلایی خونین بود و اگر امام مظلومان تاریخ، علی علیه السلام بنا بر مصلحت الهی و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خار در چشم خلیده سکوت نمی کرد، و چون فرزند بزرگوارش حسین علیه السلام در عاشورا، در برابر بنیانگذاران سقیفه می ایستاد، روز سقیفه نیز چون روز عاشورا که حسین خورشید آن بود به خون فرو می رفت، با این تفاوت که در نبرد علی علیه السلام با حزب قریش، افزون بر شهادت فرزندان و آلس، اسلام نیز نابود می شد. این رازی است که علی علیه السلام در گفتار خویش از آن پرده برمی دارد و مظالم سقیفه را نمایان می سازد.

ص: 307

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 217، صص 250-251.

2- (2) فاطمه الزهراء علیها السلام، الجزء التاسع، شیخ باقر شریف قرشی، ص 301.

## 2. سقیفه، رویارویی با قرآن

حضرت فاطمه علیها السلام این موج فتنه را در جام حقیقت نمای روح خویش مشاهده کرده و بر مهاجر و انصار خطاب نمود؛ چرا در دام شیطان افتاده و از ستیغ کرامت سقوط فرو افتاده اید این قرآن است که با آیات روشنگرش فراروی شما می درخشد، پس چرا به بیراه رفته و در امواج فتنه گرفتار آمدید:

« زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) <sup>1</sup> فَهَيَّاتَ مِنْكُمْ، وَآتَى بِكُمْ، وَآتَى تُوْفِكُونَ ».

به گمان خویش خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد، اما در آتش فتنه افتادید و آنچه کشتید به باد دادید، که دوزخ جای کافران است و منزلگاه بدکاران. شما کجا و فتنه خواباندن کجا - شما خود مشعل فتنه اید - دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! وگرنه، این کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست آشکار و امر و نهی آن روشن و نمایان. آیا داوری جز قرآن می گیرید یا ستمکارانه گفته شیطان را می پذیرید؟ و ستمکاران که به جای خدا شیطان را اطاعت کردند مبادله و معامله بسیار بدی کردند. و کسی که جز اسلام دینی بپذیرد، روی رضای پروردگار خویش را نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند.

حضرت فاطمه علیها السلام به مخاطبان خویش هشدار می دهد که ای مسلمانان این همه فتنه انگیزی، شرارت و ضلالت چرا؟ چرا سایه شوم جاهلیت بار دیگر بر سر شما سایه افکنده و جاهل پیش تاز و مسندنشین قدرت گردیده و عالم، خانه نشین و مهجور شده است. به قول شاعر:

جاهلی بینی به دعوی بر گشاده لب چو غار گوش گردون گشته کر از بانگ استیلای او

آری آری هر که نادان تر بلندآوازتر و آن که فضلش بیشتر کوتاه تر آوای او (1)

ص: 308

و در سروده شهریار:

خوبان جهان ملعبه دست بدانند ارباب خرد مسخره بی خردان اند

در مکتب دنیا همه خان و همه دانا از درس دل و دفتر دین هیچ ندانند(1)

و نیز لامع:

عاقل و جاهل به یک قدرند در بازار دهر

فرق پیدا نیست مر لعل و گهر را با خزف(2)

و نیز حافظ:

آه از دست صرافان گوهر ناشناس

هر زمان خرمهره را با دُر برابر می کنند(3).

فاطمه علیها السلام فرمود: مسلمانان! این آفتاب قرآن با تمام درخشندگی، در جمع شما می درخشد:

وهذا کتابُ اللهِ بَیِّنَ أَظْهَرِكُمْ، زَوَاجِرُهُ بَیِّنَةٌ، وَ شَوَاهِدُهُ لَاحِظَةٌ، وَ أَمْرُهُ وَاضِحَةٌ، أَرْغَبُهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ، أَمْ بَعِيْرِهِ تَحْكُمُونَ ، (4) (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَدَلًا) 5. (وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) 6؛ و این قرآن! کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکارا، آیا داوری جز قرآن می جوئید یا ستمکارانه گفته شیطان را می پذیرید؟ کسی که جز اسلام دینی پذیرد روی رضای پروردگار نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند.

ص: 309

1- (1) دیوان شهریار، ج 2، ص 959.

2- (2) دیوان لامع، ص 377.

3- (3) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 30.

4- (4) بلاغات النساء، ص 14؛ الاحتجاج، ج 1، ص 123؛ دلائل الامامه، ص 116؛ كشف الغمه، ج 2، ص 212؛ موسوعه اهل البيت، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء علیها السلام، ص 345.

این قرآن است که می فرماید: آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابرند؟(1)

آیا کور و بینا با هم مساوی اند؟ آیا نور و ظلمت یکسان اند؟(2) آیا آفتاب و سایه یکی هستند؟(3)

خدای متعال از راه لطف و رحمت بی کرانش، مقدس ترین، الهی ترین، عقلانی ترین، انسانی ترین، هدایت بخش ترین و فردسازترین و جامعه پردازترین کتاب های خویش را برای هدایت و تربیت انسان و خروج او از حرکت وضعی حیوانی به سوی حرکت انتقالی از صقع علم اطلاقی، با الفاظ آسمانی و حیانی، بر قلبی عظیم تر، وسیع تر، و گنجایش دارتر از همه کائنات فرو فرستاد؛ یعنی قلب اعظم وجود سر شهود، تجلی تام جلوه های ازلی، تجلی عام فیض های ابدی، شعشعه لاهوت کبری، پرتو مضمهر در مستأثرات عظمی، منظم اول اکوان، منور حقایق اعیان، مربی بزرگ انسان، مطلع لیل القدر قرآن، حضرت سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله. خداوند با فرستادن این کتاب و برانگیختن این پیامبر، تجسم راستین تزکیه و تعلیم و تربیت، و شاهکار خلقت در دانستن و آموختن حکمت، بر بشریت منت نهاد و این معارف فوق تصور را به صورت منحصر به فرد به شما ارزانی داشت و خود در این باره با صراحت فرمود:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...): (4)

(به حق و به حتم خداوند بر مؤمنان منت نهاد [و به آنان نعمتی داد] آن هنگام که از میان ایشان پیامبری برانگیخت تا آیات قرآن را بر آنان بخواند و به آنان بیاموزد و سرشت آنان را بپیراید، و کتاب ربّانی و حکمت آسمانی به ایشان یاد دهد؛ در حالی که همه مردمان از آن پیش در گمراهی آشکار غرق بودند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون قرآن فرمود: « الْقُرْآنُ أَفْضَلُ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ ؛ (5) قرآن، بعد از خداوند از همه کائنات برتر است».

ص: 310

1- (1) سوره زمر، آیه 9.

2- (2) سوره رعد، آیه 16.

3- (3) سوره فاطر، آیه 21.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 164.

5- (5) بحار الانوار، ج 92، ص 19.

قرآنی که در آفاق نهج البلاغه به تجلیات سرمدی متجلی است؛ همان گونه که امام حسین علیه السلام در عاشورا آیاتش را با خون خویش، بر الواح فجر و شفق بنگاشت و امام سجاد علیه السلام در صحیفه، زبور آل محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دارای معارف عجیب و پایان ناپذیر خواندند. (1)

امام صادق علیه السلام نیز قرآن را تجلی ذات ازلی شمرده است:

« لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحَلْفِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَبْصُرُونَ ؛ (2) خداوند، به حتم و قطع، خود را در کلام خویش (قرآن) نشان داده است، لیکن کو چشم بینا؟ ».

امام هشتم، قرآن را یگانه سرچشمه هدایت دانسته و هدایت یافتن و حق جویی، فرزاندگی و بالندگی را از غیر این کتاب، عین ضلالت می داند و می فرماید:

« كَلَامُ اللَّهِ لَا تَتَجَاوَزُوهُ، وَ لَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا ؛ (3) از کلام خداوند در نگذرید، هدایت را از هیچ کتاب و کسی دیگر نجوید که به یقین گمراه می شوید ».

طراحان و بنیانگذاران سقیفه، در حقیقت، قرآن را کنار زدند، پس نباید تصور کرد که آنان فقط عترت را کنار زدند، بلکه قرآن را هم کنار زدند چون این دو گوهر گرانبها با هم هستند و هرگز از هم جدا نمی شوند. (4)

آیات ولایت و امامت، (5) ابلاغ و اکمال و اتمام دین، (6) انذار عشیره، (7) مودت و محبت به ذی القربی (8) که اجر و پاداش رسالت پیامبر بود، آیاتی که در شأن علی علیه السلام نازل گشته بود، همگی بیانگر اتحاد قرآن و اهل بیت هستند.

همچنین براساس آیه خمس که فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) 9

ص: 311

1- (1) صحیفه کامله، دعای 42، و کان من دعائه علیه السلام عند ختم القرآن، صص 264-275.

2- (2) بحار الانوار، ج 92، ص 107.

3- (3) امالی، صدوق رحمه الله، ص 326.

4- (4) اشاره به حدیث متواتر تقلین.

5- (5) سوره مائده، آیه 55؛ سوره نساء، آیه 59.

6- (6) سوره مائده، آیات 3 و 67.

7- (7) سوره شوری، آیه 23.

8- (8) ر. ک: پرتو هفتم از دفتر دوم مبانی قرآنی فدکیه.

همه مسلمانان می دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله قسمتی از خمس را برای اقارب خود قرار داده بود و این حکم الهی تا رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود ادامه داشت، ولی پس از آنکه ابوبکر بر کرسی قدرت قرار گرفت: «أسقط سهم النبي صلی الله علیه و آله و سهم ذوالقربی و منع بنی هاشم من الخمس و جعلهم کغیرهم»<sup>(1)</sup>.

آری، ابوبکر خمس را ممنوع اعلام کرد و این موهبت الهی را از آل رسول سلب کرد. هنگامی که فاطمه علیها السلام قاصدی به سوی او فرستاد تا مقدار باقی مانده از خمس خیبر را به او بدهد، ابوبکر از این کار سر باز زد.<sup>(2)</sup> او می خواست با این حيله و مکر، غبار فقر بر خانه فاطمه علیها السلام بنشیند و این باب رحمت و برکت به سوی مردم فقیر و محتاج مسدود گردد. البته او تنها خمس را ممنوع نکرد، بلکه برای تحمیل فشار اقتصادی بر فاطمه علیها السلام و آل او آیه ای دیگر از قرآن را زیر پا گذاشت و آن داستان فدک بود که خداوند متعال به پیامبرش وحی کرد: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)<sup>3</sup> و بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به او بخشید.<sup>(3)</sup>

ص: 312

---

1- (1) تفسیر الکشاف، زمخشری، ج 2، ص 221، تفسیر آیه الخمس.

2- (2) صحیح بخاری، ج 3، ص 36؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 72.

3- (4) شواهد التنزیل، ج 1، صص 513-521، ح 467-473.

حضرت فاطمه علیها السلام در بخش های پیشین، به تبیین معرفت و معارف اسلامی پرداخت. از شکر و ثنای الهی گفت و نقاب از چهره آفرینش و زیبایی های آن برداشت. از نبوت و بیان جایگاه رفیع این مکان فرمود، از شخصیت رسول خدا، رسالت و هدف بزرگ این رسالت و از مقام والای ولایت و شخصیت علی علیه السلام. در ادامه از راز و اسرار فرائض، نکاتی را بیان فرمود و سرانجام از تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام، و بدعت و غصب خلافت. از فتنه ای فرمود که چون ابری سیاه بر آفتاب اسلام سایه افکند و اولین پیامد شوم آن غصب خلافت و دومین آن غصب فدک بود. آن حضرت داستان غصب فدک را چنین گزارش فرمود:

« ثُمَّ لَمْ تَرَيْتُمْ إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَعْرَتَهَا، تَشْرَبُونَ حَسْبَاءَ، وَ تُسَبِّرُونَ فِي ارْتِغَاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا - أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ (1) - وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ». (2)

« وَ يَهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ! أَلَبْتُمْ إِرْثَ أَبِي؟ [ يَا بْنَ أَبِي قُحَافَةَ! ] أَلَيْ الْكِتَابِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا إِرْثَ أَبِي؟ (لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا) (3) ».

عبارات فرارو در بلاغات النساء، نقل نشده، بلکه آن از کتاب «الاحتجاج» و «کشف الغمه» نقل می گردد:

ص: 313

1- (1) اشاره به سوره مائده، آیه 50.

2- (2) فرازی از سوره مائده، آیه 50.



[ أفعلى عمده تركتم كتاب الله و تبدتوه وراء ظهوركم إذ يقول: (و ورت سليمان داود) 1 و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال: (فهب لى من لدنك وليا يرثنى ويرث من آل يعقوب) 2 و قال: (و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله) 3 و قال: (يوصيكم الله فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين) 4 و قال: (إن ترك خيرا الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حقا على المتقين) 5 و زعمتم أن لا حظوة لى، و لا- إرث من أبى، و لا- رحم بيننا، أفخصكم الله بآيه أخرج منها أبى؟ أم هل تقولون: إن أهل ملتين لا يتوارثان؟ أو لست أنا و أبى من أهل مله واحده؟

أم انتم أعلم بخصوص القرآن و عموميه من أبى و ابن عمى؟ [ (1) فدو نكها مخطومه مرحوله، تلقاك يوم حشرك، فنعم الحكم الله، و الزعيم محمد، و الموعد القيامة، و عند الساعة يخسر المبطلون، (2) (لكل نبي مستقر و سوف تعلمون) 8. ] ثم انحرقت إلى قبر النبي صلى الله عليه و آله و هى تقول:

قد كان بعدك أنباء و هنبته لو كنت شاهدا لها لم تكثر الخطب

إنا فقدنا ناك فقد الأرض و ابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب (3)

چندان درنگ نکرید که این ستور سرکش، رام و کار نخستین تمام گردد؛ نوای دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این

ص: 314

1- (6) الاحتجاج، طبرسى، ج 1، ص 124؛ كشف الغمه، ج 2، ص 214.

2- (7) اشاره به آیات: سوره جاثیه، آیه 27 و سوره غافر، آیه 78.

3- (9) بلاغات النساء، ص 14؛ الاحتجاج، ج 1، صص 123-124؛ دلائل الامامه، صص 116-117؛ كشف الغمه، ج 2، صص

213-216؛ موسوعه سيره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع، فاطمه الزهراء عليها السلام، صص 346-349.

ستم نیز بردباریم و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می گرایید و راه گمراهی می پیمایید؟ برای مردم با ایمان چه داوری بهتر از خدای جهان؟

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت را نپایند؟ پسر ابوقحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می گذارید! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید؟

ای ابوبکر! آیا با آگاهی به حکم قرآن و دانستن احکام ارث، از روی عمد، کتاب خدا را پشت سر نهاده ای و عمل بدان را ترک نموده ای؟

مگر خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید نمی فرماید: «سلیمان از داود ارث برد»، و در آنجا که حکایت یحیی پسر زکریا را حکایت می کند از زبان زکریا می گوید: «پروردگارا! ولی ای به من ببخش که از من و از آل یعقوب میراث برد» مگر در قرآن خداوند نمی فرماید: «خویشان رحمی بعضی بر بعضی مقدم اند» و نیز فرمود: «خداوند شما را درباره اولادتان وصیت می کند که نصیب و بهره یک مرد دو برابر یک زن است» و نیز می فرماید: «بر شما واجب است که وقت مردن وصیت کنید، برای والدین و خویشاوندان، دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر دارای اموال است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به آنچه شایسته آنان است این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است».

گمان کردید که مرا از پدرم مکانتی نیست و از او ارث نمی برم؟ آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدرم را از آن خارج کرده است؟ [وارث پدرم را از من ممنوع و محروم سازید] یا آنکه من و پدرم از دو ملت هستیم، و اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند، آیا من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و بدین جهت از ارث پدر محروم می باشم؟ آیا شما از پدر و پسر عمّ علی به قرآن آگاه تر هستید، و خاص و عام آن را بهتر می شناسید؟

اکنون تا دیدار آن جهان این ستور آماده و زین بر نهاده، تو را ارزانی باد!

وعده گاه روز رستاخیز! خواهان محمد صلی الله علیه و آله و داور خدای عزیز! آن روز ستمکار رسوا و زیان کار، و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی خواهید دید که هر چیزی را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی آن گاه فاطمه علیها السلام به روضه پدر نگریست و گفت:

رفتی و پس از توفتنه ها بر پا شد کین های نهفته باز آشکارا شد

## تحلیلی بر جریان فدک

### اشاره

بر عموم دانشوران روشن است که حضرت فاطمه علیها السلام به بهانه غضب فدک، به مسجد آمد و با خطابه الهی و نورانی خود، دستگاه خلافت و بنیان سقیفه را محاکمه و رسوا نمود. آن حضرت از بدعت بزرگ واپسگرایی و دگرگونی در نظام رهبری اسلام سخن گفت و به امت اسلامی هشدار داد تا در مقابل این اجتهادات نوظهور و بدعت ها آرام و خاموش نشیند که اگر چنین باشد، از اسلام جز پوستی باقی نخواهد ماند و هر روز، حاکمانی خودرأی به بهانه های واهی و تنها برای حفظ منافع خود تفسیری دلخواه از اسلام ارائه خواهند کرد. بیان این حقایق و روشنگری در آن هنگامه خطر، بر فاطمه علیها السلام لازم و واجب بود؛ چه غیر او کسی دیگر جرأت نمی کرد که در مقابل دستگاه سقیفه بایستد و از حق دفاع کند. البته همین خروش و انقلاب فاطمه علیها السلام بود که در ظلمت سقیفه شکافی پدید آورد و افقی آشکار شد و از آن فروغ فرهنگ شیعی جاری گردید. اگر آن انقلاب و قیام نبود، معلوم نبود که امروز از اسلام راستین خبری باشد و شاید از اصل اسلام هم خبری نبود. به هر روی، قیام و انقلاب الهی حضرت فاطمه ادامه نهضت پیامبران و اولیای الهی بود به گونه ای که وجود میلیون ها شیعه، ثمره مبارک این نهضت است.

غضب فدک، بزرگ ترین سند مظلومیت حضرت فاطمه علیها السلام و جفای دستگاه خلافت است. این موضوع به پاس ابعاد گوناگونش از سوی علمای دین و معارف اسلامی در عرصه های مختلفی مورد بحث و کاوش قرار گرفته است. مفسران قرآن، در تفاسیر خود به یمن وجود آیات «فیء»، «خمس» و «حق ذوی القربی» به بحث پیرامون آن پرداخته اند و ده ها روایت در مجامع روایی از بزرگان دین در حاشیه این آیات روایت شده است. علمای کلام هم در کتب کلامی به این موضوع پرداخته اند، زیرا سخن از گفتار معصومه ای است که همه، آن بزرگوار را فروزنده ترین مصداق آیه تطهیر می شناسند؛ کسی که به گوهر برین عصمت آراسته، و از مشرق تابناک «مقام صدق» می درخشد. آیا تکذیب

ص: 316

سخن معصوم و باور نکردن کلامی که بدون شک از لسان صدق جاری شده، شرط مسلمانی است؟ فقهای ما نیز در کتاب های فقهی و در رابطه با موضوعات خمس، و انفال و سهم ذوی القربی، پیرامون آن بحث کرده اند.

در کتاب های تاریخی نیز موضوع فدک، حادثه ای تلخ و بزرگ به شمار آمده است. بررسی ها نشان می دهد که فدک در دو قرن اول تاریخ اسلام، بارها به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانده و باز پس گرفته شده، بنابراین بحث پیرامون آن، اهمیت به سزایی دارد.

## 1. فدک در آینه جغرافیا

فدک، نام دهکده ای است در حوالی شرقی خیبر که فاصله آن تا خیبر کم تر از هشت فرسخ و تا مدینه بیست و چند فرسخ است. یاقوت بن عبدالله حموی در معجم البلدان چنین می نگارد: « بینها و بین المدینه یومان و قیل ثلاثه، أفاءها الله علی رسولہ صلی الله علیہ و آله و سنه سبع صلحاً » (1).

آورده اند چون فدک بن حام، اولین کسی بود که در این سرزمین ساکن گردید این ناحیه را به این اسم نامیدند. (2)

فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آباد و دارای چشمه ای پر آب و نخلستانی بزرگ و اراضی مزروعی بود. قلعه ای به نام «شمروخ» نیز در آن وجود داشت. فدک از منزل گاه های مسافران شام به مدینه و برعکس به شمار می آمد و همین موقعیت، موجب رونق بازار اقتصادی آن گردیده بود. همچنین از آنجا که بت منات که اوس و خزرج آن را می پرستیدند، در فدک نصب شده بود، به نظر می رسد که این دهکده از موقعیت ویژه ای برخوردار بوده است. (3)

در جنگ با یهودیان خیبر، یهودیان فدک قصد داشتند تا خیبریان را در نبرد با مسلمانان یاری دهند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از این تصمیم باخبر شد، از این رو علی علیه السلام را با صد نفر به سوی آنان گسیل داشت تا از تصمیمات سوء آنان آگاهی کامل پیدا کند. با

ص: 317

1- (1) معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، ج 4، ص 238.

2- (2) معجم معالم الحجاز، ابن غیث بلادی، واژه فاء، ص 27.

3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 255.

کاوش از سوی سازمان اطلاعاتی رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن شد که آنان با خیبریان رایزنی کرده و اعلام کرده اند که شما را در جنگ علیه مسلمانان یاری خواهیم داد.

به هر روی، فدکیان در این ماجرا مقصر شناخته شدند و با ترس و وحشت، منتظر سرنوشت جنگ با خیبریان بودند که جام پیروزی نصیب چه کسانی خواهد شد. آنان با شنیدن خبر پیروزی مسلمانان سخت ترسیدند و تصمیم گرفتند بدون جنگ و خون ریزی تسلیم پیامبر اسلام شوند. به همین دلیل نماینده ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند و ابراز کردند. مانند اهل خیبر با گرفتن نصف درآمد فدک با ما صلح کنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواسته آنان را پذیرفت و با آنان مصالحه کرد؛ مبنی بر آنکه نصف درآمد فدک از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. به این ترتیب فدک بدون جنگ و خون ریزی در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. (1)

## 2. اختصاص فدک به رسول خدا صلی الله علیه و آله

اموال و املاکی که متعلق به حکومت اسلامی بوده است و پیامبر خدا به عنوان ولی مسلمانان در آنها تصرف می کرد و در راه مصالح اسلام و مسلمانان به مصرف می رسانید، اصطلاحاً «خالصه» نامیده می شود. در مباحث فقهی نیز بایی به نام «فیء» وجود دارد که در کتاب جهاد و نیز گاهی در باب صدقات از آن بحث می کنند. «فیء» در لغت عرب به معنی بازگشت است و مقصود از آن، سرزمین هایی است که بدون جنگ و خون ریزی به تصرف حکومت اسلامی درآمده، و ساکنانش تحت شرایطی تابع حکومت اسلامی شده اند. این گونه زمین ها که بدون جنگ و هجوم ارتش اسلام در اختیار رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گرفت به آن حضرت اختصاص داشت و مسلمانان در آن حقی نداشتند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

(وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ...)<sup>2</sup>

مضمون آیه این است که اگر کفار، بدون جنگ برای صلح و تسلیم شدن و غیر آن چیزی پرداخت کردند، چون سایر غنایم جنگی نیست که یک پنجم آن خمس و چهار

ص: 318

پنجم آن میان مجاهدان تقسیم گردد؛ بلکه آنان سهمی ندارند و همه آن در اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار می گیرد. پس عبارت (وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ) یعنی چیزی که خدا برگرداند و شاید مقصود این باشد که مالک اصلی املاک خداست، و در این موارد، آن را از ملک کفار به خود برمی گرداند.

آیه دیگری که این گونه اموال را مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند آیه انفال است:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...): (1)

(چون امت از تو حکم انفال را پرسند، جواب ده که انفال مخصوص خدا و رسول است در این صورت شما مؤمنان باید از خدا بترسید).

یکی از مصادیق انفال، اموالی است که بدون جنگ از کفار به دست مسلمانان می افتد. همچنین براساس آیه خمس (2) یک پنجم غنائم جنگی نیز مختص رسول خداست و چهار پنجم باقی مانده میان مجاهدان تقسیم می گردد.

روشن است که قرآن کریم میان غنیمت جنگی و «فیء» و «انفال» فرق گذاشته است؛ به این معنا که از غنائم، یک پنجم، از آن پیامبر خداست ولی در مورد «فیء» و «انفال» تمام آن از آن خدا و رسولش می باشد. بنابراین روشن است که چون فدک بدون جنگ و قتال گرفته شد، مشمول آیه «فیء» و «انفال» است و تمام آن متعلق به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد. (3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله منافع و درآمد این اموال را در مصالح عمومی اسلامی به مصرف می رساند و گاهی نیز آن را در میان افراد مستحق تقسیم می کرد تا با استفاده از آن و با کار و کوشش خویش، زندگی خود را تأمین نمایند.

نمونه ای از روش رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص این نوع اراضی ذکر می گردد تا مقدمه ای باشد برای موضوع بخشیدن فدک به فاطمه علیها السلام.

ص: 319

---

1- (1) سوره انفال، آیه 1.

2- (2) سوره انفال، آیه 41.

3- (3) فدک، آیت الله رضا استادی، صص 33-34.

در اطراف مدینه سه طایفه از یهود و از جمله «بنی النظیر» ساکن بودند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج به آن حضرت ایمان آوردند ولی این سه طایفه از یهود ایمان نیاوردند، و بر دین خود باقی ماندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد وحدت میان اهالی مدینه و این سه طایفه بسیار کوشش کرد و سرانجام هر سه طایفه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بستند؛ مبنی بر آنکه از هر نوع توطئه بر ضد مسلمانان خودداری کنند، و در عوض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان با آنان در صلح باشند و امنیت آنان را تأمین کنند. ولی هر سه طایفه به تدریج در آشکار و نهان پیمان شکستند و از هر نوع خیانت و توطئه برای سقوط دولت اسلامی و حتی کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری نکردند.

طایفه بنی النضیر، از آن عهدشکنانی بودند که حتی تصمیم بر قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. پس از کشف این توطئه رسول خدا صلی الله علیه و آله همه آنها را مجبور کرد مدینه را ترک کنند، در نتیجه ملک و اراضی این طایفه بدون جنگ و خون ریزی نصیب مسلمانان شد و لذا از «فیء» بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه ها و مزارع ایشان را در میان مهاجران و برخی از مستمندان انصار تقسیم کرد. (1)

در تاریخ اسلام نام برخی از کسانی که اراضی بنی النضیر به آنان واگذار گردید نگاشته شده که از آن جمله می توان از ابوبکر، عبدالرحمن بن عوف و بلال از مهاجرین و ابودجانه و سهل بن حنیف و حارث بن صمد از انصار نام برد. (2)

به اتفاق محدثان و سیره نویسان، فدک از جمله املاک خالصه بود، زیرا فدک سرزمینی بود که هرگز به جنگ و غلبه فتح نشد، بلکه هنگامی که خبر شکست خیبریان به دهکده فدک رسید اهالی آن حاضر شدند با رسول خدا صلی الله علیه و آله صلح کرده، نیمی از اراضی فدک را در اختیار آن حضرت بگذارند؛ در مقابل، آنان نیز در انجام مراسم مذهبی خود کاملاً آزاد باشند و حکومت اسلامی امنیت منطقه آنان را تأمین کند.

مهم تر اینکه هیچ کس از علمای اسلام در این مسئله اختلاف نظر ندارند.

ص: 320

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 2، صص 553-555؛ مغازی، واقدی، ج 1، ص 364؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 173-174؛ السیره النبویه لابن هشام، ج 3-4، ص 192.

2- (2) فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه محمد توکل، صص 25-33؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 192-193؛ مجمع البیان، ج 5، ص 260.

### 3. بخشش فدک به فاطمه علیها السلام در منابع روایی و تفسیری

روایات فراوانی گواه آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فدک را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده و این موضوع در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ و کلام و لغت موجود است. از طرفی تعداد این روایات به حدی است که جای تردید برای کسی باقی نمی گذارد.

علمای شیعه و گروهی از محدثان اهل سنت اتفاق نظر دارند که وقتی آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) 1 نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فدک را به آن بزرگوار بخشید؛ از جمله:

1. جلال الدین سیوطی در تفسیر خود چنین می نگارد: وقتی که آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او داد. سیوطی می گوید: این حدیث را محدثانی چون بزاز، ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از صحابی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسعید خدری نقل کرده اند. و نیز می گوید: «ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که چون آیه یاد شده نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه تملیک کرد». (1)

همچنین در جای دیگری می گوید: و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: لَمَّا نَزَلَتْ (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَاطِمَةَ فَدَكًا. (2)

2. علاء الدین علی بن حسام معروف به متقی هندی ساکن مکه و متوفای سال 976 هجری حدیث یادشده را نقل کرده (3) و می گوید: «محدثانی مانند ابن النجار و حاکم در تاریخ خود این حدیث را از ابوسعید خدری نقل کرده اند». (4)

ص: 321

---

1- (2) الدر المنثور، ج 4، ص 177. متن حدیث چنین است: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا».

2- (3) همان، ج 4، ص 320.

3- (4) كنز العمال، باب صله رحم، ج 2، ص 157.

4- (5) همان.



3. ابواسحاق، احمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به ثعلبی، متوفای 427 یا 437 هجری در تفسیر خود به نام «الکشف و البیان» داستان مباحثه امام سجاد با مرد شامی را نگاشته که امام فرمود:

« أَقْرَأَتِ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَفَمَا قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) قَالَ: إِنَّكُمْ الْقُرَابَةُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُؤْتَى حَقَّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. (1)»

4. بلاذری متوفای 279 هجری متن نامه مأمون را به والی مدینه نگاشته است که در آن نامه چنین آمده:

«وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أُعْطِيَ فَاطِمَةَ فَدَكَ وَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهَا وَكَانَ ذَلِكَ أَمْرًا مَعْرُوفًا لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ بَيْنَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ تَزَلْ تُدْعَى...» (2)»

5. جوهری در کتاب السقیفه می نویسد:

«هنگامی که عمر بن عبدالعزیز زمام امور را به دست گرفت نخستین مظلومه ای را که به صاحبانش باز گردانید این بود که فدک را به حسن بن حسن بن علی علیه السلام باز گردانید» (3)»

و همو گوید:

«فَقَالَتْ فَاطِمَةُ إِنَّ فَدَكَ وَهَبَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَمَنْ يَشْهَدُ بِذَلِكَ؟» (4)»

علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است از چه کسی شاهد می طلبی؟ از من که مدعی هستم یا از کسی که مال در تصرف اوست؟ خلیفه گفت: در این صورت از تو گواه می طلبم که مدعی هستی نه از آنکه مال در تصرف اوست. علی علیه السلام فرمود: مدت هاست که فدک در اختیار و تصرف فاطمه علیها السلام است و در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مالک آن شده است؛ پس چرا از او شاهد می طلبی؟ ابوبکر ساکت شد. (5)»

ص: 322

1- (1) الکشف و البیان، ثعلبی، ج 4، ص 45.

2- (2) فتوح البلدان، بلاذری، مترجم محمد توکل، صص 48-49؛ معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، صص 239-240.

3- (3) السقیفه و فدک، ص 104؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 216.

4- (4) السقیفه و فدک، ص 103.

5- (5) بحار الانوار، ج 29، ص 129، به نقل از احتجاج.

براساس نقل طبرسی عمر در این مجلس حضور داشت و چون دید کسی یارای پاسخ دادن به علی علیه السلام را ندارد و ممکن است سکوت ابوبکر گران تمام شود گفت:

« یا علی، دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ فَإِنَّا لَا نَقْوَى عَلَى حِجَّتِكَ، فَإِنَّ أَيْتَ بَشْعُورِ عَدُوِّهِ وَإِلَّا فَهُوَ فِيءٌ لِّلْمُسْلِمِينَ لَا حَقَّ لَكَ وَلَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ ». (1)

6. ابن ابی الحدید شأن نزول آیه یاد شده را پیرامون فدک و واگذاری آن به حضرت فاطمه علیها السلام نقل نموده است. (2)

7. حلبی در کتاب سیره خود، ماجرای دعوی سیاسی خلیفه با حضرت فاطمه علیها السلام را نگاشته و می گوید: «خلیفه وقت قباله فدک را به نام حضرت فاطمه زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد». (3)

8. مسعودی در کتاب مروج الذهب پیرامون حادثه چنین می نگارد: «وما كان من قصة فدك... و ما كان من فاطمه و كلامها». (4)

9. یاقوت حموی پیرامون فدک می نویسد:

«فاطمه علیها السلام پیش ابوبکر رفت و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به من بخشیده است. خلیفه شاهد خواست». در پایان نیز می نگارد: «ثم ادی اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لَمَّا ولى الخلفه و فتحت الفتوح و اتسعت على المسلمين أن يردّها إلى ورثه رسول الله». (5)

10. نور الدین علی بن احمد السمهودی در کتاب وفاء الوفاء مذاکره حضرت فاطمه علیها السلام را با ابوبکر نقل می کند و سپس می گوید:

«علی علیه السلام و ام ایمن به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دادند و هر دو گفتند که پیامبر فدک را در زمان حیات خود به فاطمه بخشیده است». (6)

ص: 323

1- (1) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 284 و 268.

3- (3) السیره الحلبیه، ج 13، صص 399-400.

4- (4) مروج الذهب، ج 1-2، ص 547.

5- (5) معجم البلدان، فدک، ج 4، ص 238.

6- (6) وفاء الوفاء، ج 2، ص 160.

11. عطیه به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند: « لَمَّا نَزَلَتْ : ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) 1 اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فدکاً » .(1)

12. ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خدری روایت می کنند: « لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) دَعَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ فَاعْطَاهَا فَدَكًا » .(2)

13. خوارزمی در کتاب مقتل خود همین روایت را نقل می کند.(3)

14. رواه ایضاً الطبرانی كما فی مجمع الزوائد، ج 7، ص 49 و نیز فی میزان الاعتدال، ج 2، ص 228 و نیز رواه فیروزآبادی فی کتاب فضائل الخمسه، ج 3، ص 136 و نیز روی المتقی فی الحدیث الا-خیر من عنوان صله الرحم و الترغیب فیها من کتاب منتخب کنز العمال بهامش مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 228 و نیز این روایت را حاکم در تاریخ خود نگاشته است.(4)

15. در کتاب شریف ملحقات احقاق الحق آمده است:

«وقتی جبرئیل آیه یاد شده را بر پیامبر خدا فرود آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ذوی القربی کیست و حق او چیست؟ جبرئیل گفت: او فاطمه علیها السلام است پس فدک را به او بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او بخشید» .(5)

16. ابن عباس می گوید: «هنگامی که آیه ( وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ) نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد» .(6)

17. ام ایمن می گوید: «گواهی می دهم که فدک از آن فاطمه است» .(7)

18. ابوسعید خدری گوید: «هنگامی که آیه یاد شده نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کرد» .(8)

ص: 324

1- (2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 514، ح 467.

2- (3) همان، ص 517، پاورقی.

3- (4) مقتل الامام الحسین، ج 1، ص 70؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 517، پاورقی.

4- (5) شواهد التنزیل، ج 1، صص 516-517، پاورقی.

5- (6) ملحقات احقاق الحق، ج 3، ص 549.

6- (7) شواهد التنزیل، ج 1، ص 517.

7- (8) الاحتجاج، ج 1، ص 111.

8- (9) تفسیر فرات الکوفی، ج 1، ص 240، ح 323.

19. ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«چون آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید: اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فدکاً. ابان می گوید: پرسیدم که آیا رسول خدا به او بخشید؟ امام صادق علیه السلام غضب کرد و فرمود: الله اعطاها» (1) همین حدیث را عیاشی نیز در تفسیر خود ذکر کرده است. (2)

20. عطیه می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبیر را فتح کرد و فدک در اختیار او قرار گرفت و آیه (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل گردید، فرمود: ای فاطمه، فدک مال توست». (3)

21. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هنگامی که آیه یادشده نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفت: مسکین را شناختم، ولی ذوالقربی کیست؟ جبرئیل گفت: نزدیکان تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند سپس فرمود: «إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَكُمْ مِمَّا آفَاءَ عَلَيَّ؛ فدک را به شما عطا کردم». (4)

22. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

فاطمه علیها السلام پیش ابوبکر رفت و ابوبکر از او شاهد خواست، آن حضرت ام ایمن را شاهد آورد. ابوبکر به ام ایمن گفت: به چه شهادت می دهی؟ ام ایمن گفت: شهادت می دهم که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و آیه را نازل کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی دانست که مقصود کیست؟ به جبرئیل گفت: از خدا سؤال کن ذوی القربی چه کسانی اند؟ جبرئیل گفت: مقصود از ذوی القربی فاطمه است. فأعطاها فدکاً. (5)

23. سید بن طاووس می گوید:

«محمد بن عباس بن علی بن مروان در تفسیر آیه یاد شده به بیست سند روایت

ص: 325

1- (1) همان، ص 239، ح 322.

2- (2) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 47 و 48.

3- (3) تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 50.

4- (4) همان، ح 46.

5- (5) همان، ح 49.

می‌کند که یکی از آنها این است: و حدثنا جعفر بن محمد الحسين... عن عطيه العوفى عن ابى سعيد الخدرى...؛ هنگامی که آیه نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به او عطا کرد». (1)

24. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«چون آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: فدک از اموالی است که بدون جنگ گرفته شده و به من اختصاص دارد و من آن را به امر خدای متعال برای تو قرار دادم، پس فدک را برای خود و فرزندان بگیر». (2)

25. علی بن ابراهیم در تفسیرش در پرتو آیه یاد شده می‌گوید:

«مقصود از قرابت، قرابت با رسول خداست و آیه در شأن فاطمه علیها السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او عطا فرمود». (3)

26. علامه مجلسی در بحار الانوار چنین می‌گوید:

«بسیاری از مفسران، نزول آیه را درباره فدک روایت کرده‌اند و از طریق شیعه و سنی در این رابطه روایاتی موجود است». (4)

همچنین در پاورقی مُصَحَّح و مُحَشَّی چنین می‌نگارند:

این روایت و نقل‌ها را می‌توانید در کتاب‌های «مجمع الزوائد»، «کنز العمال»، «تاریخ الطبری»، «العقد الفرید»، «تاریخ ابی الفداء»، «ارشاد الساری»، «اعلام النساء»، «شواهد التنزیل»، «مجمع البیان»، «احقاق الحق» [بر ملحقات آن] و «الغدیر» ببینید. (5)

27. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داد». (6)

28. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه داد». (7)

ص: 326

1- (1) بحار الانوار، ج 29، ص 123 به نقل از سعد السعود، ص 101.

2- (2) عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 233؛ بحار الانوار، ج 29، ص 106.

3- (3) تفسیر القمی، ج 2، ص 18، ذیل آیه مبارکه.

4- (4) بحار الانوار، ج 29، ص 106.

5- (5) همان.

6- (6) لسان العرب، ج 1، ص 473؛ علل الشرایع، ص 190؛ بحار الانوار، ج 29، ص 124؛ عوالم العلوم، ج 11، ص 419.

7- (7) کشف الغمه، ج 2، ص 474.

29. فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را برای من قرار داد». (1)

30. امام کاظم علیه السلام هم می فرماید:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک و حوالی آن را فتح کرد خدای متعال به او وحی کرد: فدک را به فاطمه بده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را فرا خواند و گفت: ای فاطمه، خدا مرا امر کرده تا فدک را به تو بدهم، پس فاطمه علیها السلام گفت ای رسول خدا، قبول کردم از خدا و از تو». (2)

31. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خواند و به او فرمود: «برای فاطمه علیها السلام فدک را به عنوان نحلّه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله بنویس». (3)

32. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف چنین نگاشتند:

بَلَى كَانَتْ فِي أَيُّدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ، فَشَاحَتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَ مَا أَصْنَعُ بِفِدْكَ وَ غَيْرِ فَدَكٍ ...؛ (4) آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور پروردگار است و مرا با فدک و جز فدک چه کار است.

امام علیه السلام پس از گذشت افزون بر بیست و پنج سال از فدک یاد می کند؛ فدکی که خود آن حضرت، گواه صدیق آن بود. آن حضرت با این بیان از داوری زورمدارانه آن روز یاد می کند و می فرماید بهترین داور خداست؛ همان جمله ای که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ». (5)

بدون شک، گویاترین جمله بر مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام بر فدک، همین بخش از سخن امام علی علیه السلام است. آن حضرت داوری زورمدارانه ابوبکر را محکوم می کند و آن را در مقابل حکم خدا می داند و با جمله «و نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ» آن را بیان می دارد. آن حضرت،

ص: 327

1- (1) فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص 46؛ شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 274، عوالم العلوم، ج 11، ص 427.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 494.

3- (3) الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 112.

4- (4) نهج البلاغه، نامه 45، ص 317.

5- (5) بلاغات النساء، ص 16.

این حرکت را یک جریان سیاسی قلمداد می‌کند که بخل ورزان و کینه توزان آن را رقم زدند؛ یعنی کسانی که می‌خواستند مردم را از گرد خانه رسالت دور سازند و از فروغ آن بکاهند، این پندار که حضرت فرمود: «بلی کانت فی ایدینا» وید اماره مالکیت نیست، بسیار دور از انصاف است. امام علی علیه السلام همه آفرینش و همه اشیا را ملک خدا می‌شناسد. همه مظاهر دنیا را با چنین نگاهی تفسیر می‌کند؛ حتی لباسی که بر تن دارد. از منظر آن حضرت هر آنچه در دنیا هست، امانتی بیش نیست و دیر یا زود از دست انسان بیرون می‌رود؛ همان گونه که در نیایش خود به ساحت حضرت حق می‌گوید: «أنت المالك و أنا المملوك».

به هر روی امام علی علیه السلام فدک را چون سایر اموال خویش می‌دانسته و غصب آن را به دلیل بخل ورزی گروهی دانسته، وگرنه معنا نداشت که آنان را بخیل بدانند. اگر فدک حق فاطمه علیها السلام نبود، آنان چه بخلی ورزیده‌اند. از سوی دیگر، اگر فدک، ملک حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام نبود، جمله «و سَخَّتْ عَنْهَا نَفْسُ قَوْمٍ آخِرِينَ» چه معنا و مفهوم دارد؟

بدون شک، سخاوت و چشم پوشی فاطمه و علی علیهما السلام آن گاه معنا می‌یابد که فدک ملک آنان باشد، و آن بزرگواران براساس مصالحی از آن چشم پوشیده باشند، نه آنکه آن را واگذار کرده‌اند، چون در تاریخ مسلم است که فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، خود را مالک فدک می‌دانستند.

#### 4. پاسخ به شبهاتی درباره فدک

بخشی از ادله و شواهد مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام بر فدک تبیین گردید، اینک به بعضی از شبهاتی که دانشمندان اهل تسنن مطرح کرده‌اند و استاد فرزانه حضرت آیت الله رضا استادی مدظله به جوابگویی آنها پرداخته اشاره می‌گردد.

شبهه اول: ماجرای فدک هفت سال پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه روی داده و آیه مزبور (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) در مکه نازل شده است، پس چگونه می‌گویند هنگامی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فرا خواند و فدک را به آن حضرت بخشید؟

پاسخ: روشن است که ترتیب فعلی سوره ها و آیات قرآن مجید با ترتیب نزول سوره ها و آیات آن، مطابقت کامل ندارد. برای نمونه، سوره بقره دومین سوره ای نیست که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده باشد و نیز سوره ناس آخرین سوره ای نیست که نازل شده باشد؛ بلکه آن طور که در کتاب های علوم قرآنی بحث و تحقیق شده هنگامی که آیه یا آیاتی نازل می شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله جای آن آیه یا آیات را تعیین می کرد. بر این اساس ممکن بود آیه یا آیاتی در مدینه نازل شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله جای آنها را در میان سوره ای قرار دهد که آیاتش در مکه نازل شده بود. از همین رو سوره هایی داریم که بخشی از آنها مکی و بخش دیگرشان مدنی است. در قرآن های چاپ مصر که علمای دانشگاه الازهر آنها را تأیید کرده اند، در آغاز سوره اعراف چنین نگاشته شده: «سوره الاعراف مکیه إلا من آیه 163 إلى غایه آیه 170 فمدنیه». و در آغاز سوره انفال نوشته شده: «سوره الانفال مدینه إلا من آیه 20 إلى غایه 26 فمکیه».

آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَالْابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا) که آیه 26 سوره اسراء است، در آغاز آن آمده: «سوره الاسراء مکیه إلا الآیات 26 و 32 و 33 و 57 و 73 إلى 80 فمدنیه». پس این آیه مدنی است و این آیه از سوره اسراء است که در روایات، محور بخشش فدک به حضرت فاطمه علیها السلام تعریف گردیده است، نه آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) که آیه 38 از سوره روم است که البته معلوم نیست این آیه نیز مکی باشد.

در تفسیر مجمع البیان یادآوری شده که سوره اسراء مکی است، جز پنج آیه آن و به قولی هشت آیه آن که مدنی می باشد و یکی از آن آیات (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) می باشد. [\(1\)](#) بنابراین پاسخ اشکال یادشده که در «تفسیر القرآن العظیم» آمده، پیش تر در مجمع البیان طبرسی ذکر گردیده است.

تذکر و یادآوری این نکته مناسب است که اگر این پاسخ هم موجود نبود، وجود روایت یا روایاتی که می گوید هنگامی که آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام داد، می تواند دلیل مدنی بودن آیه باشد؛ زیرا همان طور که گفته شد دلیلی در دست نیست که آیات یک سوره به ترتیب فعلی نازل شده باشد.

ص: 329



شبهه دوم: اگر آن طور که از آیه (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) و روایات ذیل آن استفاده می شود فدک، حق حضرت فاطمه علیها السلام بود که باید به او داده می شد، پس چرا می گویند رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است؟ آیا حق کسی را به او دادن با هبه بودن آن سازگار است؟

پاسخ: پیرامون قرار دادن فدک در دست حضرت فاطمه علیها السلام، در نقل ها و روایات و گزارش های تاریخی، علاوه بر واژه هبه (بخشش) هفت واژه و تعبیر دیگر نیز به کار رفته است که اگر یکجا ملاحظه شوند، روشن می گردد که مقصود از آنها تحویل دادن فدک به حضرت فاطمه بوده است. پس همه عناوین، گویای این حقیقتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام داد و لازم نیست مقصود فقط عنوان هبه باشد.

این واژه ها عبارتند از:

1. اقطاع: روایاتی این عنوان را مطرح کرده اند، چون:

الف) عن ابن عباس قال: لَمَّا نَزَلَتْ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَدَكَ. (1)

ب) امام سجاد علیه السلام فرمود: «أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ فَدَكَ». (2)

2. اعطاء: در برخی از گزارش ها و روایات از واژه «اعطی» استفاده شده است، همانند:

الف) كتب مأمون إلى عامله في سنة 210: قد كان رسول الله اعطى فاطمه بنت رسول الله فدكاً. (3)

ب) محمد عبده در تعلیقه خویش بر نهج البلاغه چنین نگاشته اند: «اجماع الشیعه علی أنه كان اعطاها فاطمه قبل وفاته». (4)

ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...) فَدَعَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: 330

---

1- (1) الدر المنثور، ج 4، ص 320.

2- (2) كشف الغمه، ج 2، ص 195.

3- (3) فتوح البلدان، بلاذری، ص 46.

4- (4) نهج البلاغه، محمد عبده، ذیل نامه 45 به عثمان بن حنیف.

حسناً و حسیناً و فاطمه فقال: إِنَّ رَبِّيَ أَمَرَنِي أَنْ أُعْطِيَكُمْ مِمَّا أَفَاءَ عَلَيَّ قَالَ: اعْطِيكُمْ فَدَكَاً» (1).

3. تملیک: یکی از واژگانی که در این رابطه در روایات و گزارش های تاریخی استعمال شده، این واژه است، چون:

الف) قال رسول الله صلى الله عليه و آله لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: « فِدَكٌ هِيَ مِمَّا لَمْ يَوْجَفْ عَلَيْهَا بَخِيلٌ وَلَا رِكَابٌ وَ هِيَ لِي خَاصَةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لَمَّا أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِه فَخَدِيهَا لَكَ وَ لَوْلَكَ » (2).

ب) عطیه عوفی روایت می کند: «لَمَّا افْتَحَ رَسُولُ اللَّهِ خَيْبَرَ وَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَدَكَاً وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) قَالَ: يَا فَاطِمَةُ لَكَ فِدَكٌ» (3).

4. نحله:

الف) علی علیه السلام در نامه ای که به ابوبکر نگاشت چنین فرمود: «... وَ اقْتَسَمُوا مَوَارِيثَ الطَّاهِرَاتِ الْإِبْرَارِ، وَ احْتَقَبُوا ثِقَلَ الْأَوْزَارِ بِغَضَبِهِمْ نَحْلَهُ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ...» (4).

ب) حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: « هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نَحْلَهُ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي » (5).

5. اعطای حق:

الف) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام فرمود: « أَنْزَلَ اللَّهُ (وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ حَقَّهَا، قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ أَعْطَاهَا؟ قَالَ: بَلِ اللَّهُ أَعْطَاهَا » (6).

ص: 331

1- (1) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 46.

2- (2) بحار الانوار، ج 29، ص 106، ح 1.

3- (3) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 50.

4- (4) بحار الانوار، ج 29، ص 140، ح 30.

5- (5) همان، ص 234، ادامه خطبه.

6- (6) تفسیر العیاشی، ج 2، ص 310، ح 47.

ب) در بعضی از نقل ها نیز چنین آمده است: ابان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت: أكان رسول الله صلى الله عليه وآله اعطى فاطمه عليها السلام فدكاً؟ قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وقفها فأنزل الله تبارك وتعالى عليه: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) 1 فاعطاها رسول الله صلى الله عليه وآله حقها» قلت: رسول الله صلى الله عليه وآله اعطاها؟ قال: «بل الله تبارك وتعالى اعطاها» (1).

6. دفع:

رسول خدا صلى الله عليه وآله فاطمه عليها السلام را فرا خواند و فرمود: «يا فاطمه إن الله أمرني أن أدفع إليك فدك»؛ فاطمه عرض کرد: «قد قبلتُ يا رسول الله من الله و منك» (2).

7. صدقه:

الف) قالت فاطمه عليها السلام: «سَهْمُنَا بخير و صدَقْتُنَا فدك» (3).

ب) كتب مأمون: قد كان رسول الله اعطى فاطمه فدكاً و تصدق بها عليها، و كان ذلك امراً ظاهراً معروفاً لا اختلاف فيه (4).

8. هبه:

قالت فاطمه عليها السلام: «إنَّ فدك وَهَبَهَا لى رسول الله صلى الله عليه وآله» (5).

بنابراین، هر کس در این عبارات دقت کند درمی یابد که مقصود از تمام این عناوین آن است که فدک تحویل حضرت فاطمه عليها السلام گردید و آن بانو نیز پذیرفت. پس الفاظی مانند اعطاء، اقطاع، هبه، و مانند آن، بیانگر آن است که فدک حق فاطمه عليها السلام بود، - همان گونه که آیه می فرماید - ولی گاهی از آن حق به عنوان جایزه یا بخشش و گاهی به دیگر عناوین یاد شده است و منافاتی در میان نیست. در تعبیرات روزمره عمومی نیز گفته می شود که این بخشش حق او بود و باید به او داده می شد.

ص: 332

1- (2) كشف الغمه، ج 2، صص 195-196.

2- (3) اصول کافی، ج 1، ص 494.

3- (4) فتوح البلدان، ص 38، مترجم، ص 47.

4- (5) همان؛ معجم البلدان، ج 4، ص 240 «فدک».

5- (6) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج 16، ص 216؛ السقيفه و فدك، ص 103.

شبهه سوم: به اجماع علمای شیعه و سنی، ملکیت در هبه، منوط به قبض و تصرف موهوب له می باشد و فدک در حین حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در تصرف زهرا علیها السلام نبوده، بلکه در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن جناب در آن، تصرف مالکانه می فرمود. پس ابوبکر، حضرت فاطمه علیها السلام را در دعوی هبه تکذیب نکرد، بلکه تصدیق نمود، ولی او به یک مسئله فقهی مورد وفاق همگان عمل کرد که تا وقتی قبض محقق نگردد، موجب ملک نمی شود. (1)

در پاسخ به این ادعا باید گفت طنین سخن علی علیه السلام که فرمود: « بلی کانت فی ائدینا فدک... » (2) تکذیب این ادعاست و اخبار متعددی، دلیل و روشنگر این حقیقت است که فدک در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است.

از طرفی، همه نقل هایی که می فرمایند: « اعطی رسول الله فاطمه فدکا » مفسر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام تحویل داد و آن حضرت نیز مالکیت فدک را در اختیار گرفت، بنابراین، آنچه که قاضی القضاة گفته که فدک در دست فاطمه علیها السلام نبوده، و هیچ دلیلی هم ذکر نکرده، سخنی نادرست است. (3) علاوه بر این، اخبار فراوانی دلالت می کنند که فدک در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است؛ از جمله:

1. اینکه ابوبکر فدک را از فاطمه علیها السلام گرفت: «إنَّ ابابکر انتزع من فاطمه فدکاً». (4)

2. امیر مؤمنان به ابوبکر فرمود: «اگر مالی در تصرف مسلمانان باشد و من آن را ادعا کنم، از چه کسی شاهد و بینه می خواهی؟ ابوبکر گفت از تو (نه از آن که ملک در تصرف اوست). علی علیه السلام فرمود: پس چرا در قبال فدک که در تصرف زهرا علیها السلام است از فاطمه شاهد می خواهی؟». (5)

3. حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

چون با ابوبکر بیعت شد و ردای خلافت به دوش افکند، و امر خلافت بر او مستقر گردید و مهاجرین و انصار او را پذیرفتند، افرادی را به سوی فدک فرستاد

ص: 333

1- (1) فدک، رضا استادی، ص 42 به نقل از تشیید المطانن، ج 1، ص 240.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 45، ص 317.

3- (3) الشافی فی الامامه، علم الهدی سید مرتضی، ص 236.

4- (4) تاریخ المدینه المنوره، عمر ابن شبه، ج 1، ص 199.

5- (5) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

تا کارگران و نمایندگان حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج کند، آنان رفتند و عوامل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند، آن گاه فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و حق خویش را مطالبه کرد.<sup>(1)</sup>

4. علاوه بر این امور، کلام خود ابوبکر گزارش می کند که او فدک را که در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بود، از دست آن حضرت بیرون آورد؛ زیرا اگر فدک در تصرف فاطمه علیها السلام نمی بود، ابوبکر در جواب فاطمه علیها السلام می گفت: چون تصرف نکرده ای، مالک نشده ای، نه اینکه از ایشان شاهد طلب کند. بنابراین در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک در اختیار و تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده است.<sup>(2)</sup>

## پرونده سیاسی فدک

### اشاره

از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ده روز بیشتر نگذشته بود که به حضرت زهرا علیها السلام خبر رسید که مأموران خلیفه، کارگران او را از سرزمین فدک بیرون کرده اند و رشته کار را به دست گرفته اند. از این روزها علیها السلام با گروهی از زنان بنی هاشم به قصد باز پس گرفتن حق خویش نزد خلیفه رفت و محکمه ای بر پا کرد که نخستین بیداد و خلاف شرع خلیفه را (پس از غصب خلافت) آشکار ساخت و تا ابد، دیدگان بر مظلومیت آن بانو می گریند.

طبرسی در «الاحتجاج» می نگارد: امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و خلافت او تثبیت گردید کسی یا کسانی را فرستاد تا وکیل فاطمه زهرا علیها السلام را از فدک اخراج کند. پس از اخراج، فاطمه زهرا علیها السلام نزد او آمد و فرمود: «یا ابا بکر لِمَ تَمْنَعِنِ میراثی مِن ابی رسول الله بأمر الله تعالی».<sup>(3)</sup>

بدون شک، پس از غصب خلافت، اولین خلاف شرع ابوبکر ماجرای غصب فدک است، چرا که قبل از طرح مدعای خود در محکمه ای عادل و بی طرف، فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت. این کار خلاف موازین قضایی اسلام و نشانه جهل ابوبکر یا تعمد او در مخالفت با احکام اسلامی است.

ص: 334

1- (1) همان، صص 110-111.

2- (2) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 23 به نقل از التبیان شیخ طوسی، ج 6، ص 469.

3- (3) الاحتجاج، ج 1، صص 110-111.

البته حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام به این بدعت ابوبکر اعتراض کرده، خواستار باز گرداندن فدک شدند.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل چنین می نگارد:

در ایام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که به رحلت او انجامید و در هنگام رحلت و پس از آن چند اختلاف پیش آمد که... ششمی آن، موضوع فدک و ارث بردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در آن اختلاف پدید آمد. حضرت فاطمه علیها السلام فدک را ملک یا ارث خود می دانست، ولی در مقابل گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ...» (1).

به هر روی، حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر گفت: چرا کارگران مرا از سرزمین فدک اخراج کردی و چرا مرا از حق خویش باز داشتی؟

خلیفه گفت: من از پدرت شنیدم که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند!

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: پدرم فدک را در حال حیات خود به من بخشیده بود و من در زمان حیات پدرم مالک آن بودم.

خلیفه گفت: آیا برای این مطلب گواهی داری؟

یادگار نبوت فرمود: آری دارم. گواهان من عبارتند از علی و ام ایمن، و آن دو به درخواست زهرا علیها السلام به مالکیت او بر فدک در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی دادند. گرچه بسیاری از نویسندگان فقط از علی علیه السلام و ام ایمن به عنوان شاهدان فاطمه علیها السلام نام برده اند، ولی برخی نگاشته اند که حسن و حسین علیهما السلام نیز بر مالکیت حضرت زهرا علیها السلام گواهی دادند. (2)

فخر رازی می نگارد: «غلامی از غلامان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به حقانیت فاطمه علیها السلام گواهی داد». (3)

بلاذری آن غلام را «ریاح»، آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله می نامد. (4)

ص: 335

1- (1) الملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج 1، صص 21-23.

2- (2) السیره الحلبیه، ج 3، ص 40.

3- (3) التفسیر الکبیر، ج 29-30، ص 284.

4- (4) فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص 46.

از نظر تاریخی می توان گفت که این دو نقل باهم منافاتی ندارند، زیرا طبق نقل مورخان، خلیفه، شهادت یک مرد و زن را برای اثبات مدعا کامل ندانسته، از این جهت ممکن است یادگار نبوت برای تکمیل شهود، حسنین علیهما السلام و غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورده باشد.

از نگاه روایات شیعه، حضرت فاطمه علیها السلام علاوه بر گواهان یاد شده، اسماء بنت عمیس را نیز آورد. همچنین در احادیث ما وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله سند مکتوبی به فاطمه علیها السلام داده بود که طبعاً آن حضرت به نامه استناد کرده است، (1) ولی در محاکم سیاسی، شهود تأثیرگذار نیستند، بلکه حکم پیش از تشکیل دادگاه صادر می شود و در زمان تشکیل دادگاه، فقط اعلام می گردد.

برنامه فدک یک حرکت سیاسی - اقتصادی بود و خلیفه با مشورت عمر تصمیم خود را گرفته بود وگرنه در کجای دنیا از متصرف شاهد می خواهند که ابوبکر از فاطمه علیها السلام شاهد طلب کرد! البته امیرالمؤمنین علیه السلام در جمع مهاجرین و انصار به ابوبکر فرمود تو بر خلاف حکم خدا نسبت به ما حکم می کنی، آیا این قضا و داوری اسلام است که شاهد از حضرت فاطمه علیها السلام می خواهند؟ در حالی که فاطمه علیها السلام فدک را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت در اختیار داشت، پس کسانی که ادعا می کنند فدک از آن مسلمانان است باید بر ادعای خود اقامه شاهد کنند. (2)

از عایشه نیز روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام کسی را نزد پدرم ابوبکر فرستاد و سه چیز مطالبه کرد:

«صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، فدک و باقیمانده خمس خیبر. پدرم به او گفت: لا نُورِثُ ما تَرَکنا صَدَقَهُ. فاطمه علیها السلام بر پدرم خشمگین گردید و تا پایان عمر [که چند ماه بود] با او سخن نگفت، نیز هنگامی که از دنیا رفت علی علیه السلام بر او نماز خواند و او را شبانه دفن کرد و پدرم را خبر نکرد». (3)

ص: 336

1- (1) فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، صص 218-219، به نقل از بحار الانوار، ج 8، صص 93 و 105.

2- (2) الاحتجاج، ج 1، ص 112.

3- (3) تاریخ المدینه المنوره، ج 2، ص 196؛ فدک، ص 44.

اعتراض حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام به ابوبکر پیرامون فدک بسیار جدی بوده، ولی داستان فدک یک جریان سیاسی بود و بنیان سقیفه به هر شکل ممکن باید فدک را از فاطمه علیها السلام می گرفتند. ابوبکر در پاسخ آنان گفت: قبول دارم که فدک بدون جنگ و خون ریزی فتح شد و اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد، اما این ادعا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به شما داده باشد باید شهود، آن را گواهی کند، وگرنه من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم باید فدک در اختیار من باشد و مانند سایر اموال مسلمین هر طور که صلاح بدانم مصرف گردد.

به هر روی، داستان محکمه استثنایی ابوبکر و شهودان فدک یک حقیقت تاریخی است. صاحب تشیید المطاعن 25 کتاب از منابع اهل سنت را نام می برد که مسئله شهادت پیرامون فدک در آنها یاد شده است؛ آثاری همانند المواقف، شرح المواقف، الصواعق المحرقة، نهایه العقول، التفسیر الکبیر، معجم البلدان و فتوح البلدان. (1)

### 1. بررسی دادرسی

پس از گواهی علی علیه السلام و ام ایمن و بنا بر نقل های دیگر، گواهی رباح غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام باز ابوبکر گواهی آنان را نپذیرفت. البته در این محکمه، مدعی خود قاضی بود و حکم هم پیش از تنظیم کیفرخواست و تشکیل محکمه، صادر شده، بلکه اجرا شده بود.

در این داوری اشتباهات متعددی رخ داده که به بعضی از آنها اشاره می گردد:

1. در فقه اسلام و کتاب قضا، از مسلمات است که اگر کسی خانه ای را در تصرف داشته باشد و دیگری ادعای مالکیت آن را نماید، مدعی باید ادعای خود را اثبات کند، نه کسی که خانه در تصرف اوست. ابوبکر برخلاف این حکم مسلم اسلامی، از امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام - که فدک در اختیار آنان بود - خواست که مالکیت خود را اثبات کنند.

2. همچنین از مسلمات فقه اسلامی است که تا کسی علیه متصرف شکایت نکرده، قاضی نمی تواند متعرض او شود، و در این باره کسی نزد خلیفه شکایت نبرده بود.

ص: 337



3. اگر خود خلیفه شکایت داشت می بایست طبق مقررات قضای اسلامی نزد قاضی دیگری شکایت می کرد، زیرا به قول خود او، فاطمه علیها السلام مدعی و وی منکر بوده و لازم است که داور، غیر از مدعی و منکر باشد.
4. خلیفه که خود مدعی بود به قضاوت پرداخت و این نیز از نظر فقه اسلام جایز نیست.
5. قاضی ابتدا باید سخن مدعی و منکر را بشنود و بعد حکم کند و پس از آن حکم اجرا شود؛ ولی در این محکمه، قبل از داوری و حکم قطعی، ابوبکر فدک را گرفته بود که این نیز با موازین قضایی اسلام سازش ندارد.
6. قاضی می تواند به علم خود عمل کند و ابوبکر به حکم آیه تطهیر که درباره فاطمه علیها السلام نازل شده بود می دانست که فاطمه علیها السلام دروغ نمی گوید، ولی سخن او را نپذیرفت و دو شاهد طلبید.
7. از دو شاهد حضرت فاطمه علیها السلام یکی معصوم و دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بهشت دانسته بود. واضح است که شهادت دادن علی علیه السلام به دلیل عصمت او، برای کسی که به آیه تطهیر اعتقاد داشته باشد، علم آور است و می تواند جایگزین دو شاهد باشد. همچنین شهادت ام ایمن به دلیل سخنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون او فرموده بود، برای کسی که به گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان داشته باشد اطمینان آور است و می تواند جایگزین شهادت دوزن باشد، اما ابوبکر شهادت این دو شاهد را نپذیرفت.
8. برای اثبات مالکیت در محکمه، به دو شاهد مرد نیاز نیست، بلکه یک شاهد و قسم را نیز کارساز دانسته اند، یعنی سوگند مکمل گواهی یک شاهد می شود. از طرفی نزاع فدک نیز نزاعی مالی بوده است.
9. فاطمه علیها السلام فدک را در تصرف داشت و مدعی مالکیت آن بود و خود آن حضرت و امام علی علیه السلام و ام ایمن و حتی حسنین علیهما السلام به این مطلب گواهی دادند. گذشته از این، طبق گفته یکی از علمای شیعه به دلیل کثرت مصاحبت خلیفه اول و دوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان به طور قطع از واگذاری فدک به حضرت زهرا اطلاع داشته اند. بنابراین ابوبکر و عمر با علم و عمد و با هدفی دیگر، مسئله را این گونه طراحی کردند.

10. شاید از مهم ترین ادله بی اساس بودن داوری ابوبکر این باشد که هیچ گاه در طول تاریخ، قضاوت او پذیرفته نشده و بارها فدک به اهل بیت علیهم السلام برگردانده شده است.<sup>(1)</sup> حتی بنا بر نقل «حموی» در معجم البلدان، عمر پس از فتح ایران و روم و سرازیر شدن غنایم و اموال به سوی مدینه، فدک را به علی علیه السلام باز گرداند.<sup>(2)</sup>

حقیقت آن است که موضوع فدک، عطف به انکار غدیر است. پس بر کسانی که به آسانی توانستند بر آن آفتاب حقیقت، دیده فرو بندند و تصمیمی را که در حضور افزون بر صد هزار نفر درخشیده بود، به آسانی نادیده انگارند، انکار گواهی علی علیه السلام و ام ایمن آسان خواهد بود. بنابراین غصب فدک، ادامه همان جریان ولایت ستیزی است که از سقیفه شروع گشته و حزب حاکم مجری آن بود.

به بیان دیگر، انکار غدیر و فدک، دو چهره از یک ظلم بزرگند و حضرت فاطمه علیها السلام نیز به این پیوستگی و روند زورمدارانه اشاره فرمود:

« ثُمَّ لَمْ تَرَيْتُهَا...؛ چندان درنگ نکردید که این ستور سرکش (غصب خلافت) رام و کار نخستین تمام گردد، که نوایی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم...».

این پیوستگی از نگاه حقیقت مداران اندیشمند نیز مخفی نمانده است؛ از جمله ابن ابی الحدید می گوید:

از علی بن الفارقی که از مدرسان مدرسه غربیه بغداد بود پرسیدم: با اینکه ابوبکر می دانست فاطمه علیها السلام در مسئله فدک راست می گوید چرا فدک را به او نداد؟ استادم لبخندی زد و سخنی لطیف گفت: اگر آن روز ابوبکر به مجرد ادعای فاطمه علیها السلام و اینکه او را راست می گوید، فدک را به او می داد، فردای آن روز باید خلافت را به علی علیه السلام می سپرد، چون فاطمه علیها السلام خلافت را برای علی علیه السلام می خواست و ابوبکر نیز راستگویی او را تصدیق کرده بود و باید واگذار می کرد چون عذر و بهانه ای نداشت و او خود قبلاً به راستگویی حضرت فاطمه علیها السلام اعتراف کرده بود و بدون شهود و گواه ادعای او را پذیرفته بود.<sup>(3)</sup>

ص: 339

---

1- (1) فدک، آیت الله رضا استادی، صص 48-50.

2- (2) معجم البلدان، ج 4، ص 238.

3- (3) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 284.

بعضی از دانشمندان اهل تسنن نیز گفته اند:

چون فاطمه زهرا در طلب و استرداد فدک با ابوبکر سخن گفت و اظهار کرد که پدر بزرگوار و سید ابرار آن را به او بخشیده است ابوبکر گفت مرا گمان آن بود که تو به عنوان ارث از سوی رسول خدا آن را تصرف کرده ای، اما اگر قبل از وفات، آن را به تو بخشیده است تو را از آن منع نمی کنم و خواست که در رد فدک سندی بنویسد، که عمر او را از این کار منع کرد و گفت: او زنی بیش نیست از او گواه باید خواست. (1)

همچنین علامه حلی در این رابطه نگاشته:

«هنگامی که فاطمه علیها السلام ابوبکر را در مورد غصب فدک موعظه کرد ابوبکر نوشته ای به فاطمه علیها السلام داد که فدک به او مسترد گردد، ولی وقتی آن حضرت از نزد ابوبکر خارج شد عمر او را دید و آن نوشته را گرفت و پاره کرد». (2)

در گزارشی دیگر چنین آمده است که پس از گواهی امام علی و ام ایمن، ابوبکر نامه ای نوشت که فدک به حضرت فاطمه علیها السلام باز گردد. در این هنگام عمر وارد شد و نوشته را گرفت و پاره کرد و در بعضی از نقل ها آمده که حضرت فاطمه علیها السلام نامه را نمی داد. اما عمر، نامه را به زور و با اسائه ادب گرفت و فاطمه علیها السلام او را نفرین کرد. (3)

اگر چه وجود این نقل ها کم و بیش در مجامع روایی و تاریخی آمده است، ولی با توجه به این حقیقت که موضوع فدک از پیامدهای سقیفه بود و همان جریانی که با سقیفه، آفتاب غدیر را انکار کرد، در صدد برآمد تا فدک را نیز از دست امام علی و فاطمه علیهما السلام خارج کند و بدون شک، شخص اول جریان سقیفه، ابوبکر بود. او بود که با هر سخن خویش، ارکانی از این بنا را ایجاد کرد، بنابراین دور از حقیقت است که ابوبکر نامه ای بنویسد و عمر آن را پاره کند یا مانع از کتابت آن گردد.

ص: 340

---

1- (1) مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ص 22.

2- (2) فدک، ص 47 به نقل از اللوامع الالهیه، فاضل مقداد، ص 308.

3- (3) تلخیص الشافی، ج 3، ص 124.

بر هیچ کس پوشیده نیست که نزدیک ترین یار و کارگزار ابوبکر دوست دیرین او عمر بود که از قضا رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان برادر کردن مهاجران در مکه، میان آن دو پیوند برادری بسته بود. (1) ابوبکر علی رغم آنکه خود از طراحان اصلی و نقش اول ماجرای خلافت بود و در جریان مبارزه با مرتدین نیز نشان داد که فکر حکومتی برتری نسبت به عمر دارد، ولی پیوسته با عمر هماهنگ بود و هرگز آن دو با یکدیگر مخالفت نمی کردند. در تمام مراحل تاریخی، سیره این دو نفر قرین یکدیگر است. در طول تحولات سقیفه نیز همه جا با یکدیگر بودند و به همین دلیل امام علی علیه السلام در جریان سقیفه عمر را متهم کرد که به خاطر آینده خود تلاش می کند. (2) ابوبکر درباره عمر گفت: «او دوست داشتنی ترین مردم برای من است». (3)

او قاضی ابوبکر بود و در غیاب او به جای وی نماز می خواند.

ابوبکر او را در سال یازدهم هجری به عنوان امیر الحاج برگزید، خلیفه بن خیاط در ضمن بر شمردن امرا و کارگزاران ابوبکر می نویسد: «و علی أمره کله و القضاء عمر بن الخطاب». (4)

آنان چون روحی واحد در دو کالبد بودند. همین ارتباط مستحکم سبب شد تا ابوبکر او را به جای خود نصب کند. به عبارت دیگر، اساساً مردم خلافت آن دو را جدای از یکدیگر نمی دانستند، به همین دلیل زمانی که ابوبکر در حالت اغما اراده نوشتن عهدی را داشت، عثمان کاتب او در وقت بیهوشی ابوبکر، نام عمر را در عهد مزبور نوشت، زیرا به خوبی می دانست که او چه کسی را در نظر دارد. شگفتنا! عهد ابوبکر در زمان اغما صحیح است، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه گفتارش وحی خدا بود هذیان می گوید. به هر روی عمر کاملاً مطیع و فرمانبر ابوبکر بود و در جریان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط او توانست عمر را ساکت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، با آنکه آیه ای که ابوبکر خواند پیش از او ابن ام مکتوم و دیگران نیز بر عمر خوانده بودند. البته ابوبکر گاهی با عمر مخالفت می کرد، مانند داستان خالد بن ولید و مالک بن نویره که عمر خواستار اجرای حد بر خالد بود.

ص: 341

- 1- (1) تاریخ خلفا، ج 2، ص 39، به نقل از تاریخ جرجان، سهمی، ص 96.
- 2- (2) انساب الاشراف، ج 1، ص 587؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 6، ص 11.
- 3- (3) نثر الدر، ج 2، ص 17؛ الادب المفرد، ص 29.
- 4- (4) تاریخ خلفا، ج 2، ص 40.

و قال: عدو الله عدا علی امریء مسلم فقتله ثم نزا علی امرأته... والله لأرجمنک باحبارک، (1) ولی وقتی خالد با ابوبکر ملاقات کرد و ابوبکر از او خشنود گردید عمر با آنکه سوگند یاد کرده بود که خالد را رجم می کند، سکوت کرد. (2)

بنابراین جای این سؤال است که اگر ابوبکر در صدد باز گرداندن فدک بود آیا عمر می توانست او را از این کار منع کند؟ از طرفی اگر ابوبکر چنین مهربانی از خود نشان داده بود، چرا فاطمه علیها السلام بر هر دوی آنها در خانه اش را بست و تا آخر عمر با آن دو سخن نگفت، و نیز چرا وصیت کرد شبانه او را دفن کنند، تا ابوبکر بر او نماز نخواند.

## 2. دادخواست های فاطمه علیها السلام

گزارش این محکمه و دادخواست ها از کتاب فدک تقدیم می گردد:

طرح دعوا و گفت و گوی حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر به سه صورت مطرح شده است:

1. ادعا و مطالبه اصلی فاطمه علیها السلام مالکیت فدک بود، ولی وقتی خلیفه ادعای آن حضرت را نپذیرفت فرمود: اگر ملک من نیست، ملک پدر من است و آن را از او به ارث می برم. (3) و چون خلیفه با طرح یک حدیث بی اساس، ارث بردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله را منتفی دانست، فاطمه علیها السلام فرمود: اگر ملک من نیست و از پدرم هم به من به ارث نرسیده، پس به عنوان سهم ذی القربی از خیر باید به من داده شود که فدک هم دنباله خیر بود (و باز با اغماض از این سخن) فرموده باشد: اگر هیچ کدام از اینها را نمی پذیرید به حکم آیات قرآن باید از غنایم باقی مانده و جدید، سهم مرا بدهید.

2. محققان گفته اند حضرت فاطمه علیها السلام مطالبات متعددی داشت؛ از جمله:

برگرداندن خلافت به حضرت علی علیه السلام، فدک، ارث، سهم خیر، صدقات رسول الله و سهم ذی القربی از غنایم جدید.

شواهد روایی و تاریخی نیز همین دعاوی را تأیید می کند. از این رو در این گفتار نیز بحث ما بنا بر همین نظریه تبیین می گردد.

ص: 342

---

1- (1) تاریخ الطبری، ج 3، ص 280؛ الکامل فی التاریخ.

2- (2) همان.

3- (3) التبیان، ج 6، ص 469.

### 3. مطالبات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پنج فقره بود:

ارث، سهم خبیر، سهم ذی القربی از خمس، صدقات رسول خدا و فدک. بی تردید رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال و اشیایی در اختیار داشته که مالک آنها بوده است، مانند خانه و اتاق های مسکونی خود و خانواده اش، لباس های شخصی، اسباب و اثاث زندگی و بدون شک، این قبیل اموال به ورثه منتقل می شود.

همان طور که نگاشته شد خبیر در سال هفتم هجری به دست سپاه اسلام فتح شد و غنایمی به دست آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...) 1 یک پنجم آن را برای مصارفی برداشت که ذی القربی از جمله آنها بود. از برخی گزارش های سیره ابن هشام بر می آید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقداری از خمس خبیر را میان همسرانش تقسیم کرد و قسمتی را هم به فاطمه زهرا علیها السلام بخشید. (1)

بنابراین از آنجا که خبیر همواره درآمد داشت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می بایست سهم حضرت زهرا علیها السلام به آن حضرت داده می شد. افزون بر این، فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان ذی القربی از خمس های جدید سهم داشت. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قسمتی از زمین های یهود بنی نضیر را که به خودش اختصاص داشت وقف کرد و جزء صدقات قرار داد و ایشان در زمان حیات خود متولی آنها بود و بعد از وفات آن حضرت، امام علی و فاطمه علیهما السلام و فرزندان شان تولیت آنها را بر عهده گرفتند. پیرامون این قبیل از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله روایاتی از امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام در دست است و یکی از مطالبات فاطمه علیها السلام همین صدقات و به تعبیر دیگر موقوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (2)

آن حضرت علاوه بر این چهار سهم (اموال شخصی پیامبر، سهم خبیر، سهم ذی القربی از خمس های جدید و صدقات رسول خدا) فدک را نیز مطالبه کرد. مطالبه فدک به دو طریق صورت گرفته است: اول اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در زمان حیات خود به ایشان

ص: 343

1- (2) السیره النبویه، ابن هشام، ج 3-4، صص 352-353.

2- (3) اعیان الشیعه، سید محسن امین، ترجمه علی حجتی کرمانی، ص 99 به بعد.

داده بود و دیگر اینکه - پس از آنکه سخن او را نپذیرفتند - فرمود: اگر هم به من نداده باشد، چون ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده به ارث به من می رسد.

بنابراین، هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک ملک حضرت زهرا علیها السلام بود. و سالانه سهمی از درآمد خیر نیز باید به ایشان پرداخت می شد. افزون بر این، فاطمه علیها السلام تنها فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که باید هر چه از ایشان مانده به استثنای یک هشتم آن که سهم همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به فاطمه علیها السلام می رسید. از طرفی صدقات پیامبر می بایست در اختیار امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام قرار می گرفت. همچنین حضرت فاطمه علیها السلام به حکم آیات خمس و فیء و انفال، به عنوان ذی القربی از خمس و انفالی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار حکومت بود سهم داشت.

می دانیم که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه این حقوق از سوی خلیفه مصادره شد و فاطمه علیها السلام از حاکم پنج شکایت داشت.

به همین دلیل در کنزالمعال از عایشه چنین نقل شده است:

« إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِزْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» ، وَفَاطِمَةُ حِينْتِذِ تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكٍ وَ مَا بَقِيَ مِنْ خَمْسٍ خَيْرٍ» (1).

ابن ابی الحدید نیز می نویسد:

« إعلم أنّ الناس يظنون أنّ نزاع فاطمة ابابكر كان في امرين: في الميراث والنحلة، وقد وجدت في الحديث أنّها نازعت في امر ثالث و منعها ابو بكر اياه و هو سهم ذى القربى » (2).

همچنین طبری از عایشه نقل می کند:

« إِنَّ فَاطِمَةَ وَ عَبَّاسَ ابْنِ عَبَّاسٍ يَطْلُبَانِ مِيرَاثَهُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُمَا حِينْتِذِ يَطْلُبَانِ أَرْضَهُ مِنْ فَدَكٍ وَ سَهْمَهُ مِنْ خَيْرٍ... فَهَجَرْتَهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى مَاتَتْ قَدْ دَفَنَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُوْذَنْ بِهَا ابَا بَكْرٍ » (3).

ص: 344

1- (1) صحیح مسلم، ج 5، ص 155.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 230.

3- (3) تاریخ الطبری، ج 3، ص 208.

احمد بن حنبل نیز می نگارد: « إِنَّ ابابكر لم يكن يعطى قربي رسول الله ما كان رسول الله يعطيهم... » (1).

صاحب کتاب دلائل الصدق می گوید:

«غیر از فدک و ارث و سهم خیبر که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمه تعیین شده بود ایشان مطالبه چهارمی نیز داشت، زیرا ابوبکر خمس غنایمی را که پس از پیامبر می گرفت به اهل بیت علیهم السلام و فاطمه علیها السلام نمی داد. از این رو فاطمه علیها السلام در این باره نیز با ابوبکر نزاع داشت.» (2).

خواست پنجم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این بود که خلیفه به آیات قرآن مجید پیرامون ذی القربی عمل کند و سهم او را از غنایم جدید بپردازد. بنابر نقل احمد بن حنبل، خلیفه از عمل به این وظیفه سر باز زد و این حق قرآنی و قانونی را از اهل بیت علیهم السلام گرفت.

براساس نقل صحیح بخاری و صحیح مسلم، حضرت فاطمه سهم خود را از درآمد خیبر و صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مطالبه کرد، اما خلیفه در جواب می گفت:

«وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَغِيرُ وَشَيْئاً مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ...» (3) من به همان شیوه ای که رسول خدا عمل می کرد، عمل می کنم و تغییر در روش او ایجاد نمی کنم».

اما برخلاف این ادعا آنچه را که سالانه از درآمد خیبر برای اهل بیت و فاطمه علیهم السلام مقرر شده بود از ایشان منع کرد و به سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد. گرچه همه این پنج شکایت و دادخواست حضرت فاطمه علیها السلام درست بوده و اسناد تاریخی و روایی گویای آن می باشند، ولی در خطبه مسجد یادگار نبوت، در زمینه فدک و ارث با ابوبکر سخن گفت و او را با محکومات قرآن در طول تاریخ محکوم ساخت.

افزون بر این حقیقت، عنوان میراث گاهی نشان از حق مسلم انسان است؛ همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون خلافت در خطبه ششقیه فرمود: « أرى تُراثي نُهباً؛ می دیدم که میراثم را به غارت می برند». بر این اساس آن حضرت از خلافت که موهبتی

ص: 345

1- (1) المسند، احمد بن حنبل، ج 4، ص 83 بنا به نقل آیت الله نوری همدانی در کتاب الخمس.

2- (2) دلائل الصدق، محمد حسن مظفر، ج 3، ص 77.

3- (3) فدک، ص 55.



الهی است و به جعل خدای سبحان برای افرادی خاص جعل می گردد با واژه ارث یاد کرده است. (1)

### 3. بررسی حدیث ابوبکر درباره ارث

حدیث معروف و سرنوشت سازی که فقط ابوبکر در داستان سقیفه و غصب فدک راوی آن است، در متون روایی اهل سنت به چهار شکل نقل گردیده که فقط یک صورت آن به سود ادعای ابوبکر است.

1. نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ ذَهَباً وَلَا فَضَّةً وَلَا أَرْضاً وَلَا عِقَاراً وَلَا دَاراً وَ لَكِنَّا نُورَثُ الْإِيمَانَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ السُّنَّةَ ؛ ما گروه پیامبران، طلا، نقره، زمین و خانه به ارث نمی گذاریم، میراث ما، ایمان، حکمت، دانش و سنت است.

2. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يورَثُونَ .

3. إِنَّ النَّبِيَّ لَا يورَثُ .

4. لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً ؛ چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است.

اینها متونی است که محدثان اهل سنت آنها را نقل کرده اند. خلیفه اول در باز داشتن یادگار نبوت از میراث خویش، به صورت چهارم استناد کرد. پیامون متن اول می توان گفت که مقصود از این حدیث آن است که هدف عالی پیامبران جلوه های مادی دنیا نیست و آنان عمر شریف خود را در گردآوری سیم و زر و آب و ملک صرف نکرده اند، بلکه هدف عالی و مقصود بزرگ آنان این بود که فروغ ایمان، حکمت، دانش و بینش بر مردم بتابد و جامعه به خصال و مکارم انسانی آراسته گردد. البته مفهوم این سخن ارجمند آن نیست که اگر پیامبری عمر شریف خود را در راه رشد و بالندگی و هدایت مردم صرف کرد، و خود نیز با کمال زهد و پیراستگی زندگی نمود، پس از درگذشت او به حکم اینکه پیامبران چیزی را به ارث نمی گذارند؛ هر کس پس از آن پیامبر زمام حکومت او را به دست می گیرد، به سراغ فرزندان او بیاید و آنها را از خانه و اموالشان بیرون کند؛ به حکم اینکه این صدقه است و باید برای بیت المال باشد.

ص: 346

حقیقت آن است که بر فرض صدور چنین روایتی، افق برین آن هم طراز با این سخن امام صادق علیه السلام می باشد که فرمود:

« إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَاكَ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ ؛ (1) دانشمندان وارثان پیامبران هستند، زیرا پیامبران درهم و دیناری به ارث نگذاشته، بلکه میراث گرانبهای آنان احادیث و معارف است».

بر این اساس، پیامبران با چنین آرمانی مبعوث شدند تا رود نور ایمان و علم را بر مردم جاری سازند و این در حقیقت میراث گرانبهای آنان است. آنان چون شاهان به دنبال زراندوزی و تکاثر اموال نیستند، بلکه شایسته حال آنان این است که برای امت خود علم و ایمان به یادگار گذارند، ولی این به آن معنا نیست که اموال محدود و متصرف آنان در زندگی نیز باید از وارثان آنان گرفته شود. از طرفی قرآن و سیره پیامبران نیز این حقیقت را تأیید می کند.

البته پیامبران پیوسته با گروه ملاء و مترف در نبرد و کارزار بودند؛ مثلاً موسی علیه السلام نماد مال و ثروت اندوزی را در محضر خداپرستان نه تنها به خاک سیاه افکند، بلکه او را در کام زمین پنهان ساخت.

نکته دیگر اینکه ابوبکر به چنین حدیثی استناد نکرد بلکه آنچه ابوبکر به آن استناد کرد، این بود که: « لا نُورُثُ ما ترکنا صدقه ؛ چیزی به ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است».

اکنون جای این سؤال است که این حکم پیرامون همه پیامبران جاری بوده، در این صورت مخالف مضمون آیات قرآن است و این حدیث از اعتبار می افتد. البته قالب متن نیز چنین پیامی دارد، زیرا عنوان جمع در آن به کار رفته است؛ یعنی «لا نورث» و «ما ترکنا» که به ظاهر، مقصود همه پیامبران الهی است. بر فرض که منظور مجموع پیامبران نباشد و فقط مقصود شخص رسول خاتم صلی الله علیه و آله باشد، در این صورت با آیات فراگیر و عمومی میراث در قرآن، ضدیت و مخالفت دارد؛ به خصوص که ارث نبردن دختران از پدر یک حکم جاهلی بوده و قرآن درصدد آن بوده تا اساس و شالوده جاهل و جاهلیت را از بن

ص: 347

برکنند. در این صورت، اگر حکمی هم افق با حکم جاهلیت باشد، بیان استثنایی بودن آن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است. به هر روی، اگر حدیثی بخواهد در برابر آیات ارث و نحوه تقسیم آن بایستد و با آن مجموعه معارضه کند، باید آنچنان صحیح و معتبر باشد که بتواند ظاهر آن آیات را تخصیص بزند؛ در حالی که بدون شک حدیث بالا فاقد چنین اعتباری است، زیرا:

1. فقط ابوبکر ناقل حدیث مذکور است و این از مسلمات تاریخ است، تا آنجا که ابن حجر تفرد او را در نقل این حدیث، گواه بر اعلمیت او می داند. (1)

ابن ابی الحدید نیز می نویسد:

«پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر در نقل این حدیث متفرد بود و احدی جز او این حدیث را نقل نکردند، فقط گاهی گفته می شود که مالک بن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است. آری برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده اند». (2)

بنابراین آیا پذیرفتنی است که خلیفه وقت که خود طرف دعوا بوده به حدیثی تمسک جوید که در آن زمان جز او کسی از آن اطلاع نداشته است؟

از طرفی چگونه عمل خلیفه قابل توجیه است، زیرا او با حدیثی که خود نقل می کند و در صحت آن نیز تردید دارد کتاب خدا و آیات محکم ارث را کنار گذاشته است. دلیل آن هم این است که او در داوری خود مذبذب بود، و اعمال ضد و نقیض از او گزارش شده، و حتی برخی نگاشته اند که او سند فدک را برای فاطمه علیها السلام نگاشت.

2. بر فرض که حکم خداوند پیرامون میراث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بوده که اموال او مصادره گردد، چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به یگانه وارث خود نگفت؟ آیا معقول و باورکردنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم الهی را از دختر گرامی خود که حکم مربوط به او بوده است پنهان سازد؟ یا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم را به دخترش بگوید، ولی فاطمه علیها السلام آن را نادیده بگیرد؛ آن هم کسی که محور فروزنده آیه تطهیر است و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله جان فاطمه علیها السلام لبریز از ایمان است.

ص: 348

1- (1) الصواعق المحرقة، ص 19.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 227.

بدون شک، پاسخ منفی است و چنین چیزی ممکن نیست، زیرا عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مصونیت دختر گرامی او از گناه، مانع از آن است که چنین احتمالی پیرامون آن برود؛ بلکه باید انکار آن حضرت را شاهد این حقیقت بدانیم که چنین حکمی واقعیت نداشته و حدیث یاد شده مولود اندیشه بانیان سقیفه بود که به علل خاص سیاسی می خواستند وارث به حق پیامبر را از میراثش محروم سازند.

3. اگر حدیثی را که ابوبکر راوی آن بود، حدیثی صحیح و استوار بود، پس چرا موضوع فدک در کشاکش گرایش ها و سیاست های متضاد شاهان اموی و عباسی این همه دست خوش رد و مصادره شده است. توضیح اینکه در هر دوره ای، حکومت ها نسبت به فدک سیاست خاصی داشتند؛ خلیفه ای آن را به وارثان فاطمه علیها السلام باز می گرداند و خلیفه بعدی آن را مصادره می کرد تا جایی که افزون بر ده مرتبه، رد و استرداد فدک عملی گردید. پس موضوع فدک، همیشه به عنوان یک مسئله حساس و بغرنج اسلامی مطرح بوده است. (1) حتی گفته شده که در دوران عمر، فدک به امام علی علیه السلام و عباس باز گردانیده شد، اگرچه ظاهر سخن امیرالمؤمنین در نامه خود به عثمان بن حنیف: «کانت فی ایدینا فدک...» (2) این مطلب را برنمی تابد. به هر روی اگر حدیث محرومیت فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث، حدیثی مسلم و درست بود، هرگز فدک گرفتار چنین سرنوشت تأسف آورنده نمی شد.

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از فدک میراث دیگری هم داشت، ولی حساسیت خلیفه فقط در موضوع فدک بود. از جمله اموال باقی مانده از رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه های زنان آن حضرت بود که هرگز خلیفه متعرض آنان نشد و در دست زنان باقی ماند. حتی ابوبکر وصیت کرد تا او را در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند و این کار درست نبود، مگر آنکه حدیث ابوبکر، مجعول باشد. او از دخترش عایشه اجازه خواست تا او را در قسمتی از اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله که سهمیه ارث او می شود دفن کند. البته اگر سهم عایشه برای محل دفن ابوبکر کافی می بود، چون سهم عایشه یک نهم از یک هشتم اتاق می باشد. پس اگر اموال رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقه بود و به همه مسلمانان تعلق داشت، ابوبکر باید از همه مسلمانان اذن

ص: 349

1- (1) ر. ک: الغدیر، ج 7، صص 159-196.

2- (2) نهج البلاغه، نامه 45.

می گرفت، نه تنها از عایشه؛ تازه، اگر افراد بالغ و مکلف به او می بخشیدند، اطفال و افرادی که نیاز به قیم دارند که نبخشیده بودند، چرا فدک باید از فاطمه علیها السلام گرفته شود، ولی خانه های زنان گرفته نشود؟ سبب این تبعیض چه بود؟ چرا فدک صدقه باشد، ولی سایر اموال و بیوت صدقه نباشد؟ چرا خانه ها برای زنان باقی بماند و آنان همانند مالک در آن تصرف کنند؟ آیا این حکم، فقط مخصوص فاطمه علیها السلام بود؟ افزون بر این فاطمه علیها السلام فرمود پدرم فدک را به من بخشید، ولی هیچ یک از زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعای بخشش نکردند. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به عنوان همسر آن حضرت در این خانه ها زندگی می کردند، نه آنکه خانه ملک آنان باشد. بدون شک خانه برای پیامبر بود و در قرآن نیز به عنوان خانه های پیامبر یاد شده است. (1)

علاوه بر اینکه خانه های زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصادره نکرد، انگشتر و عمامه و شمشیر و مرکب و لباس های رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم که در دست علی علیه السلام بود از آن حضرت نگرفت و سخنی از آنها به میان نیاورد.

5. آیا مفاد حدیثی که ابوبکر نقل کرد، از طریق وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده بود و مصلحت اقتضا می کرد که حتی از وقت حاجت و نیاز هم به تأخیر بیفتد و بیان نکند؟ یا اینکه پیامبران، پیرامون تبلیغ و رساندن این مطلب به جانشینان و ورثه خویش مسامحه کردند و به خاطر طمع به مال دنیا می خواستند اموالشان همیشه در خاندان آنان باقی بماند و به این دلیل ابراز نکردند یا پیامبران گفتند که وارثان ما از میراث ما محروم اند، ولی وراثت به فرمایش پیامبران گوش نکردند یا گوش کردند ولی در تاریخ، اثری از آن باقی نمانده و در قصه های قرآنی و خبرهای پیامبران از آن یاد نشده است؟

آیا خداوند که به رسولش چنین فرمان منحصر به فردی را صادر می کند، نمی توانست در قرآن در کنار آیات میراث این حقیقت را آشکار سازد که میراث پیامبران، فقط علم و حکمت است و هیچ درهم و دیناری را به ارث نمی گذارند؟

حقیقت آن است که اساساً این فرض ها مطرح نیست، بلکه پیامبران خدا نیز چون سایر مردم اموال مخصوصشان به میراث می رود و آنان علاوه بر ارث، در نیایش های خود پیوسته به ذراری و فرزندان خویش دعا کرده، برکت، خیر، و سرزمین آباد و قلب های پر از

ص: 350

عشق و محبت را برای آنان طلب نموده اند. نتیجه اینکه سیاست بانیان سقیفه و حکومت در آن روز اقتضا می کرد چنین حدیثی ساخته و پرداخته گردد تا حاکمان بدون هیچ دغدغه ای به کار خود پردازند و به زعم آنان، به غیر از قدرت سیاسی طرف مقابل که در سقیفه نابود گشت، قدرت اقتصادی او نیز شکسته گردد.

6. اگر محرومیت وارثان رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث او امری قطعی بود، چرا یادگار نبوت که به حکم آیه تطهیر از هر نوع آلودگی پاک، و آراسته به گوهر عصمت بود در خطابه آتشین خود به ابوبکر چنین فرمود:

يَا بَنَ أَبِي قَحَافَةَ! أَلَيْسَ كِتَابُ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا أَفَعَلَى عَمَدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ فَبَدُّنُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ... زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حِظْوَةَ لِي، وَ لَا إِرْثَ مِنْ أَبِي، وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارِثَانِ؟ أَوْلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟...؛ (1) ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب الهی است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ عجباً! امر عجیبی آوردی! آیا به عمد کتاب خدا را ترک کردید و آن را پشت سر انداختید و تصور کردید که من از میراث پدر محروم و پیوند پدر و فرزندی میان من و او نیست؟ آیا خداوند در این موضوع، آیه مخصوصی برای شما نازل کرده و در آن آیه پدرم را از قانون وراثت خارج ساخته است یا اینکه می گوید پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم پیرو آیین واحدی نیستیم؟ آیا شما به عموم و خصوص قرآن از پدرم و پسرعمویم آگاه ترید؟...

آیا می توان پذیرفت که سرور زنان جهان در مقابل حکم خدا این گونه برآشفته گردد؟ آیا با این سخنان فاطمه علیها السلام، جعلی بودن حدیث یادشده کاملاً مدلل نمی گردد؟ (2)

برای محکومیت ابوبکر همین بیان فاطمه علیها السلام کافی است و مخالفت امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام، هر حجتی را از مرتبه حجیت ساقط می کند، زیرا آن دو بزرگوار عدل

ص: 351

---

1- (1) الاحتجاج، ج 1، ص 124.  
2- (2) فروغ ولایت، صص 240-246.

قرآن و همتایان کتاب خدایند؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: «به آنان تمسک جوید که موجب هدایتند، آنان هرگز از قرآن جدا نمی شوند». بدون شک اگر میان گفته های امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام با دیگران اختلاف پدید آید، سخن آن دو بزرگوار باید پذیرفته گردد، چون به حق، مفسر و ترجمان قرآن کریم اند.

7. مضمون روایت یاد شده با امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام ارتباط مستقیم دارد و آنان باید به این حکم آگاه باشند. هیچ کس باور نمی کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را به ابوبکر گفته باشد، ولی چیزی به علی و فاطمه علیهما السلام که حکم پیرامون آنان است نفرموده باشد؛ آن هم حکمی که آینده، موجب ناراحتی و نگرانی و رسیدن آزار به آنان خواهد شد و دانستن این حکم، تمام این مشکلات را از فراروی آنان برطرف می کند. بدون تردید، امام علی و حضرت فاطمه از چنین حکمی آگاه نبودند و گرنه دو معصوم که با حکم خدا مخالفت نمی کنند. پس بدون شک، رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را به ابوبکر نفرموده بود.

8. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اموال عمومی و بیت المال اهتمام جدی داشت از اینکه اموال عمومی به مصرف درست آن نرسد سخت بیمناک بود، پیش از رحلت آن بزرگوار هفت دینار نزد او بود آن حضرت نگران آن هفت دینار بود از آن هفت دینار پرس و جو کرد و آن حضرت خوف داشت که خداوند او را قبض روح کند و آن هفت دینار در خانه او باشد، دستور داد که آن هفت دینار صدقه داده شود. عجباً پیامبری که از هفت دینار غافل نمی گردد ممکن است از زمین و مزرعه بزرگ فدک که درآمد آن بسیار است غافل گردد؟ فدک از بیت المال باشد و مال عموم مسلمانان، و آن حضرت آن را در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام قرار دهد و به آن حضرت نگوید این مال بیت المال است و باید به حکومت باز گردد؟ به راستی این بهتانی بزرگ است و بدون شک، فدک برای فاطمه علیها السلام بود و از زمره اموال مسلمین نبود. و حدیث «ما نورث ما ترکناه صدقه»، حدیثی مجعول است.

9. این روایت بنا به گفته دانشمندان اهل تسنن، فقط از ابوبکر روایت شده و هیچ شخص دیگری ادعا نکرده که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است. از طرفی بسیار بعید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در مجلس خصوصی به ابوبکر گفته باشد. همچنین پندار و توهم اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به اینکه ابوبکر به خلافت خواهد رسید چنین حدیثی را به او گفته هرگز قابل قبول نیست، چون بانیان سقیفه اعتقادشان این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت نصب نکرده، و حتی خود ابوبکر باور رسیدن به خلافت

را نداشت. شاهد خلافت به کام ابوبکر از کندوی حسادت و کینه دو طایفه اوس و خزرج نسبت به هم جاری شد. حتی عمر بارها می گفت: انتخاب ابوبکر، اشتباه و غلطی در تاریخ بود. خود ابوبکر هم در هنگام مرگ تأسف می خورد که ای کاش خلافت را نمی پذیرفتم و یکی از دو نفر، یعنی ابو عبیده و عمر این کار را می پذیرفتند. (1)

10. در صحیح مسلم آمده است که خلیفه دوم به علی علیه السلام و عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا هستم، پس نزد او آمدید و یکی از شما ارث برادرزاده را خواست و دیگری ارث همسرش فاطمه علیها السلام را مطالبه کرد. پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: «مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» و شما او را دروغگو دانستید». (2)

از این حدیث معلوم می شود امام علی و عباس، ابوبکر را در نقل این حدیث دروغگو دانسته اند و اگر علی علیه السلام که آیه تطهیر درباره اش نازل شده مطلبی را دروغ بدانند، نباید در بی اساس بودن آن تردید داشت.

11. شیخ مفید در رساله ای پیرامون این حدیث چنین نگاشته:

این روایت نمی تواند مستند محرومیت فاطمه علیها السلام از ارث پدر گردد، چون شرایط حجیت را ندارد و مضمون آن پذیرفتنی نیست، مگر این طور ترجمه کنیم: «ما پیامبران الهی، آنچه از صدقات بر جای می گذاریم به وارثان ما به ارث نمی رسد» که این تفسیر درست است، ولی به پیامبران اختصاص ندارد. هر مسلمانی صدقاتی نزد او باشد و بمیرد به وارثان او نمی رسد، بلکه صدقات باید به مصارف معین برسد، ولی بدیهی است که ماترک رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از صدقات بوده است. (3)

## داوری یا بیداد

با این مدارک روشن، چرا و به چه دلیل از داوری عادلانه درباره فدک خودداری شد؟

ص: 353

1- (1) مروج الذهب، ج 1-2، ص 545.

2- (2) آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، محمد جواد بلاغی، ج 2، ص 38 به نقل از صحیح مسلم، کتاب جهاد.

3- (3) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 61؛ فدک فی التاریخ، محمدباقر صدر، صص 120-125.



این پرسشی است که هر انسان با انصافی که این پرونده را بخواند از خود و دیگران می پرسد. از طرفی خلیفه مسلمانان، باید حافظ حقوق امت و حامی منافع آنها باشد. اگر به راستی فدک جزو اموال عمومی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به طور موقت در اختیار فردی از خاندان خود گذاشته بود، باید پس از درگذشت پیامبر، به مقام رهبری مسلمانان واگذار می شد و زیر نظر او در مصالح عمومی مسلمانان مصرف می گردید، و این مطلبی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند، ولی خلیفه نباید اموال شخصی را مصادره کند. به بیان دیگر حفظ حقوق ملت و حمایت از منافع عمومی مردم به معنای آن نیست که آزادی های فردی و مالکیت های شخصی نادیده گرفته شوند و املاک خصوصی افراد را به عنوان املاک عمومی مصادره و ضبط نمایند.

اسلام، همان گونه که جامعه را محترم می شمارد، و به اموال عمومی بیت المال احترام می گذارد و برای آن حریم و حرمت قائل است به مالکیت های فردی که از طریق مشروع حاصل شده باشد نیز احترام گذاشته است. بنابراین دستگاه خلافت همان طور که حافظ اموال عمومی است، باید حافظ املاک و اموال خصوصی افراد نیز باشد و آن را به رسمیت بشناسد. به بیان دیگر، همان گونه که دادن اموال عمومی به اشخاص، بدون رعایت اصول و مصالح کلی جامعه یک نوع تعدی و تجاوز به حقوق مردم است، سلب مالکیت مشروع از افرادی که بر اصول موازین اسلامی مالک چیزی شده اند تعدی به حقوق ملت است.

اگر ادعای یادگار نبوت نسبت به مالکیت فدک با موازین قضایی اسلام مطابق بوده و حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات مدعای خویش گواهان لازم را در اختیار داشت و از نظر قضایی دادگاه، پرونده دارای نقص نبوده است، در این صورت خودداری قاضی از اظهار نظر و بیان حکم حق یا ابراز تمایل به خلاف مقتضای ادله و شهود پرونده، اقدامی بر ضد مصالح مردم و جرمی است بزرگ که در آیین دادرسی اسلام سخت از آن نکوهش گردیده است. قسمت های خاصی از پرونده گواهی می دهد که پرونده از نظر ادله و مستندات، هیچ گونه نقصی نداشته و خلیفه از نظر موازین قضایی اسلام باید به نفع دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم می کرد.

آیا شاهدانی همانند امام علی علیه السلام، ام ایمن، رباح غلام رسول خدا، امام حسن و امام حسین و اسماء بنت عمیس برای اثبات حقانیت یگانه یادگار نبوت کافی نبودند؟ گواهانی که یکی از آنان امیر مؤمنان است که آفتاب منظومه آیه تطهیر است و به خلعت برین

عصمت آراسته و از گناه پیراسته است و بنا به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله او با قرآن و همتای قرآن است؛ کسی که حق مدار و حق محور است، بلکه او محور حق است و چرخ حقیقت بر گرد او می گردد. مع الوصف خلیفه شهادت آن حضرت را به بهانه اینکه باید دو مرد یا یک مرد و دوزن، شاهد باشند رد کرد و نپذیرفت.

بر فرض، اگر خودداری ابوبکر از پذیرش شهادت شهود به این دلیل بود که کمتر از حد معین و تعریف شده در قضای اسلام بود، در این صورت موازین قضایی اسلام ایجاب می کرد که از فاطمه علیها السلام مطالبه سوگند کند، زیرا در آیین دادرسی اسلام در مورد اموال و دیون، می توان به یک گواه به انضمام سوگند داوری کرد. چرا خلیفه از اجرای این اصل خودداری نمود و نزاع را خاتمه یافته اعلام کرد؟

نکته دیگر اینکه بنا بر بعضی از نقل ها ابوبکر اشتباه آشکار دیگری انجام داد. او از یک طرف سخن دختر گرامی رسول خدا و گواهان او را تصدیق کرد، و از طرف دیگر ادعای عمر و ابوعبیده را که شهادت داده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد فدک را میان مسلمانان تقسیم می نمود. سپس به داوری برخاست و گفت: همگی راست می گویند، زیرا فدک جزو اموال عمومی بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از درآمد آن زندگی خاندان خود را تأمین می کرد و باقی مانده آن را میان مسلمانان تقسیم می فرمود؛ حال آنکه این دو شهادت یکسان نبودند، زیرا علی علیه السلام و ام ایمن بر مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام گواهی دادند، در صورتی که عمر و ابوعبیده فقط گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله باقیمانده درآمد آنجا را میان مسلمانان تقسیم می کرد. آن دو گواهی ندادند که فدک جزو اموال عمومی بود و این کوچک ترین تضادی با مالکیت زهرا نداشت. ابوبکر می بایست در مفاد شهادت آن دو نفر دقت کند، نه اینکه بگوید همگی راست می گویند و فدک را مصادره نماید.

ناگفته پیداست که پیش داوری خلیفه و تمایل باطنی او به مصادره فدک سبب شد تا خلیفه شهادت آن دو (عمر و ابوعبیده) را که تنها بر تقسیم درآمد میان مسلمانان گواهی داده بودند، دلیلی بر مالک نبودن حضرت زهرا بگیرد؛ حال آنکه هرگز چنین مفهوم و دلالتی در این گواهی وجود ندارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می تواند از جانب دختر گرامی خود مأذون بوده باشد که باقی مانده درآمد آنجا را میان مسلمانان تقسیم کند.

جالب تر از همه اینکه خلیفه به حضرت فاطمه علیها السلام قول داد که روش او پیرامون فدک، همان روش رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. اگر به راستی فدک جزو اموال عمومی بود چه

نیازی به استرضای خاطر حضرت زهرا علیها السلام بود؟ و اگر ملک شخصی حضرت فاطمه بود، چرا ملک را از آن حضرت گرفت؟(1)

یگانه عاملی که می تواند چهره حق را آشکار نماید و نقاب از پرونده فدک کنار زده، به همه این اگرها و فرض ها خاتمه دهد و حکم حقیقی و صحیح این پرونده بدون نقص را آشکار سازد، این است که پرونده فدک یک پرونده سیاسی بود و آن را از مسیر حقوقی خارج ساختند. در طول تاریخ نیز هر جا که پرونده ای حقوقی در چالش سیاست و سیاست بازان و چنگال زورمداران قرار بگیرد نتیجه ای جز صدور حکم ظالمانه نخواهد داشت. پرونده کامل فدک نیز به چنین فرجامی رسید و سرانجامش صدور یک حکم ظالمانه بود تا جایی که در گستره تاریخ اسلام قاضی این پرونده را محکوم ساخت.

به هر روی، حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه خویش، با استدلال به آیات قرآن مجید، بی اساس بودن ادعای خلیفه و روایت مجعول او را اثبات کرد و به ابوبکر فرمود: طبق آیات قرآن همان طور که تو از پدرت ارث میبری من نیز از پدرم ارث می برم و قرآن در مسئله ارث، بین فرزند پیامبر و دیگران فرقی نگذاشته است. مضمون روایتی که به پدرم نسبت می دهی این است که از پیامبران، ارثی به فرزندانشان نمی رسد. این گفته تو با آیاتی که به صراحت می گوید: یحیی از زکریا و سلیمان از داود ارث برد مخالف است. رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مطلبی مخالف قرآن نمی فرماید و آنچه به عنوان حدیث نبوی نقل می کنی، گفته پدرم نیست.(2)

برخورد غیر منطقی و مخالف آیات قرآن ابوبکر با حضرت فاطمه علیها السلام آن هم از سوی کسی که خود را خلیفه رسول خدا می نامید حضرت فاطمه علیها السلام را سخت آزرده و خشمگین ساخت و برای اینکه مسلمانان آن روز و نیز آیندگان بدانند که خلیفه به او ستم کرده، و حق مسلم وی را غصب کرده است خشم خود را به صورت های گوناگونی ابراز داشت.

شیخ طوسی می گوید:

به تواتر نقل شده که حضرت فاطمه علیها السلام پس از خارج شدن از مجلسی که درباره ارث و مطالبات خود با ابوبکر گفت وگو کرد تا پایان عمر با ابوبکر و عمر سخن

ص: 356

1- (1) فروغ ولایت، صص 228-230.

2- (2) فدک، ص 55.

نگفت و وصیت کرد وی را شبانه دفن کنند و امام علی علیه السلام نیز همین کار را کرد و آن دو نفر خبر نشدند تا بر پیکر فاطمه علیها السلام نماز بخوانند. و چون علی علیه السلام نمی خواست که آنان بر جنازه زهرا علیها السلام نماز بخوانند قبر آن حضرت را پنهان ساخت تا بر قبر آن بزرگوار هم نتوانند نماز گزارند، و نیز سند روشنی بر مظلومیت فاطمه علیها السلام باشد. (1)

همچنین از ابن عباس روایت شده:

«حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود هنگامی که از دنیا رفت، ابوبکر و عمر را برای تجهیز او آگاه نکنند و آنان بر پیکر او نماز نخوانند. به همین دلیل، علی علیه السلام آن حضرت را شبانه دفن کرد و به آن دو نفر اطلاع نداد». (2)

در صحیح بخاری هم آمده است:

«فاطمه علیها السلام و عباس، میراث خود را از ابوبکر مطالبه کردند و منظورشان فدک و سهم آنان از خبیر بود. ابوبکر گفت: از پیامبر شنیده ام که فرمود: ما پیامبران الهی برای بازماندگان خود ارثی نمی گذاریم، و خواسته آنان را رد کرد. پس حضرت فاطمه علیها السلام از نزد او رفت و تا زنده بود با او سخن نگفت». (3)

همچنین در صحیح بخاری آمده است:

«چون ابوبکر از دادن مطالبات حضرت فاطمه علیها السلام خودداری کرد، فاطمه علیها السلام بر او غضبناک شد و تا زنده بود با وی سخن نگفت». (4)

ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» چنین می نگارد:

عمر به ابوبکر گفت: برویم نزد فاطمه علیها السلام زیرا ما او را خشمگین کردیم. آنان به در خانه فاطمه آمدند و اذن ورود خواستند، وی اجازه ورود نداد، تا آنکه با وساطت علی علیه السلام وارد خانه شدند. حضرت فاطمه علیها السلام از آن دو روی برتافت و پاسخ سلامشان را نداد. پس از دل جویی از دختر پیامبر و ذکر اینکه چرا فدک را به او ندادند، زهرا علیها السلام در پاسخ آنان گفت: شما را به خدا سوگند! آیا از پیامبر

ص: 357

---

1- (1) تلخیص الشافی، ج 3، ص 131.

2- (2) همان، ص 132.

3- (3) صحیح البخاری، ج 4، ص 101.

4- (4) همان، ج 3، ص 35.

شنیده اید که فرمود: رضایت فاطمه رضایت من و خشم او خشم من است، فاطمه دختر من است هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را راضی سازد مرا راضی ساخته است و هر کس زهرا را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است؟ هر دو نفر تصدیق کردند که از رسول خدا شنیده اند.

حضرت فاطمه علیها السلام افزود: من خدا و فرشتگان را گواه می گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا راضی نساختید و اگر با پیامبر ملاقات کنم از دست شما به او شکایت می کنم. ابوبکر گفت: من از خشم پیامبر و تو به خدا پناه می برم. در این موقع خلیفه شروع به گریه کرد و گفت: به خدا من پس از هر نمازی در حق تو دعا می کنم. این را گفت و گریه کنان خانه زهرا علیها السلام را ترک کرد. مردم دور او را گرفتند. وی گفت: هر فردی از شما با حلال خود شب را با کمال خوشی به سر می برد، در حالی که مرا در چنین کاری وارد کردید. من نیازی به بیعت شما ندارم، مرا از مقام خلافت عزل کنید. (1)

ابوبکر با عتاب به مسلمان می گوید چرا مرا برگزیدید، مرا از خلافت عزل کنید؛ ولی در هنگام مرگش و آن هم در حالت بیهوشی به کاتب خود عثمان دستور می دهد که منشور خلافت را به نام عمر بنگارد. (2)

ابن کثیر، غضب و خشم فاطمه علیها السلام را بر ابوبکر و عمر تصدیق می کند، ولی می گوید غضب او مهم نیست، زیرا او هم یکی از انسان های عادی و غیر معصوم است که گاهی از برخی از پیشامدها ناراحت شده، خشمگین می گردند. (3)

علامه امینی در پاسخ ابن کثیر می گوید:

«با توجه به آیه تطهیر و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فاطمه زهرا علیها السلام - که با عبارات مختلف در شصت کتاب از اهل تسنن نقل شده و مضمونش این است: که غضب فاطمه، غضب خداست - سخن ابن کثیر گزاف و لاف است». (4)

ص: 358

1- (1) الامامه و السياسه، ج 1، ص 14.

2- (2) تاریخ الطبری، ج 3، ص 428؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 425.

3- (3) البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج 5، ص 270.

4- (4) فدک، ص 63.

البته این سخن ابن کثیر تقلید از خلیفه دوم است که همین کلام را گفته است. (1) به راستی آنان در مقابل این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که: « فاطمه بضعة مني فمن أغضبها أغضبني » چه پاسخی دارند؟ (2)

از اینها که بگذریم، واژه «ایتاء» روشن ترین دلیل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را تحویل فاطمه علیها السلام داده و این ملک در تصرف فاطمه علیها السلام بوده است. این سؤال از خاطر تاریخ محو نمی گردد که خلیفه خوب می دانست که فاطمه علیها السلام راست می گوید، زیرا آن حضرت مطهر به آیه تطهیر، آراسته به موهبت عصمت و پاره تن سرور پیامبران خدا بود، پس چرا با آنکه خود علم داشت باز از فاطمه علیها السلام شاهد خواست.

رمز و راز این پرونده سازی و بازی قضایی و داوری جائزانه، درآمد فدک است که خلیفه در آن روز به آن محتاج بود.

## درآمد فدک

پیرامون ارزش اقتصادی و درآمد فدک گزارش های بسیار متفاوتی وجود دارد که اگر همه آنها صحیح باشد، باید پذیرفت که ناظر به زمان های گوناگون اند.

ابن طاووس درآمد سالانه فدک را هفتاد هزار دینار یاد کرده است. (3)

ابن داوود می گوید: عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، در حالی که درآمد فدک چهل هزار دینار بود.

جوهری نیز نگاشته که در زمان خلیفه دوم نصف فدک که سهم یهودیان بود به پنجاه هزار درهم ارزش گذاری شد که خلیفه این مبلغ را به یهودیان آن سرزمین داد و آنان از آنجا به شام کوچ کردند. (4)

ابن ابی الحدید می نگارد:

وقتی متوکل عباسی فدک را به عبدالله بن عمر بازبار واگذار کرد، هنوز یازده

ص: 359

---

1- (1) ر. ک: الغدیر، ج 7، صص 232-235.

2- (2) همان.

3- (3) برنامه سعادت، ترجمه کشف المحجبه سید بن طاووس، ص 156.

4- (4) السقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، ص 98.

درخت خرما از درختان کاشته شده به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا باقی بود. گاهی که فدک در دست فرزندان فاطمه علیها السلام قرار می گرفت خرمای آن را می چیدند و به حاجیان اهدا می کردند، حاجیان هم خرماها را از باب تبرک می گرفتند و به آنان احسان می نمودند. (1)

باری، فدک سرزمینی آباد بود و درآمد قابل توجهی داشت. فدک، دهکده ای بود که مردمش در جنگ خیبر با یهودیان در ریزنی بودند و به آنان کمک می رساندند. چنین سرزمینی بدون شک، از اشجار و کشت خوبی برخوردار بوده است. ابن ابی الحدید در بیان این حقیقت می نگارد:

«و كان فيها من النخل نحو ما بالكوفة الان من النخل». (2) بر این اساس، نخل های آن چون نخلستان های کوفه در زمان ابن ابی الحدید بوده و این جایگاه اقتصادی - مالی فدک را به روشنی مدلل می سازد.

معاویه در زمان به قدرت رسیدن خویش فدک را سه سهم کرد: ثلث آن را به مروان بن حکم و ثلث دیگر آن را به عمرو بن عثمان و ثلث باقیمانده را به فرزند خود یزید بخشید. (3) بنا بر نقلی در همان آغاز غصب فدک، ابابکر، پس از استدلال حضرت فاطمه علیها السلام خواست تا سند فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بدهد، اما عمر بر او بانگ زد و مانع شد و گفت: اگر فدک را به فاطمه علیها السلام برگردانی هزینه این نیروها و جنگ با مرتدین را چگونه جبران می کنی؟

### انگیزه غصب

با توجه به آنچه نگاشته شد روشن می گردد که چرا ابوبکر پس از غصب خلافت، یکسره به سراغ فدک رفت و عاملان و کارگران حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج کرد. انگیزه همان است که فرزند فاطمه علیها السلام امام صادق علیه السلام می فرماید:

« لَمَّا وَلَّى ابوبکر بن ابی قحافه، قال له عمر: إِنَّ النَّاسَ عبيد الدنيا لا يريدون

ص: 360

1- (1) شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 217.

2- (2) همان، ص 236.

3- (3) همان، ص 216.

غیرها، فَأَمْنَعُ عَنْ عَلِيٍّ وَاهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ وَالْفَيْءَ وَفِدْكَ...؛ (1) چون ابوبکر جامه خلافت پوشید عمر به او گفت: مردم، بندگان دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند تو خمس و غنایم و فدک را از علی و خاندان او ممنوع کن. وقتی مردم دست او را خالی دیدند او را رها کرده، به تو متمایل می گردند».

زلال این حدیث، سرچشمه جوشان تحلیل های درستی است که بزرگان دین در رابطه با غصب فدک ارائه کرده اند. قاضی نورالله شوشتری، چنین می نگارد:

غرض ابوبکر و عمر از باز گرفتن فدک آن بود که اهل بیت رسالت علیهم السلام فقیر گشته، مردم از گرد ایشان پراکنده گردند و جمعیت ایشان پریشان و از هم پاشیده گردد، چنانکه پیش از این نیز - جریان نفاق - با رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد (2) و سرورش وحی این حقیقت را جاودانه ساخت: (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا). (3)

در فروغ ولایت نیز چنین نگاشته اند:

«در نخستین روزهای خلافت هدف از تصرف فدک و مصادره اموال دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله تقویت بنیه مالی حزب حاکم و تهی ساختن دست خلیفه راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله از مال دنیا بود»، (4)

همو می نگارد:

امام علی علیه السلام همه شرایط رهبری را دارا بود، زیرا علم، تقوا و سوابق درخشان و قرابت با پیامبر و توصیه های آن حضرت در حق او قابل انکار نبود و هرگاه فردی با این شرایط و زمینه ها، قدرت مالی نیز داشته باشد و بخواهد با دستگاه متزلزل غاصب خلافت رقابت کند، این دستگاه با خطر بزرگی روبه رو خواهد بود. در این صورت اگر سلب امکانات و شرایط دیگر امام علی علیه السلام امکان پذیر نیست و نمی توان با زمینه های مساعدی که در او بود مبارزه کرد، ولی می توان علی علیه السلام

ص: 361

---

1- (1) بحار الانوار، ج 29، ص 194.

2- (2) مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ص 22.

3- (3) سوره منافقون، آیه 7.

4- (4) فروغ ولایت، ص 206.



را از قدرت اقتصادی سلب کرد، به این دلیل برای تضعیف خاندان و موقعیت علی علیه السلام فدک را از دست مالک واقعی آن خارج ساختند و خاندان پیامبر را محتاج دستگاه خود قرار دادند.

بدیهی است که هر مسلمانی با سیری در زندگی زاهدانه امام علی و حضرت فاطمه علیهما السلام به این حقیقت پی می برد که آنان فدک را برای خود نمی خواستند، بلکه برای کمک به مستمندان و فقیران می خواستند تا همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فقرا کمک می کرد آنان نیز چنین کنند. بدون شک، اگر پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اموال در اختیارشان قرار می گرفت همین کار را می کردند. طبیعی است که این کار برای آنان محبوبیت مضاعفی ایجاد می کرد و خلیفه نمی خواست چنین شود.

گزارشی که در پی می آید این مطلب را تأیید می کند. ابوبکر به فاطمه علیها السلام گفت: من هرگز نمی توانم سهم ذی القربی را به شما بدهم، بلکه حاضرم هزینه زندگی شما را از آن تأمین کنم و باقی را در مصالح مسلمین مصرف کنم. (1)

بسیار روشن است که پرونده فدک، یک پرونده سیاسی است، نه حقوقی، زیرا دهکده ای بزرگ بود که درآمد نخلستان هایش با نخلستان های کوفه برابری می کرد، پس اگر فدک در آن روزگار که هنوز دروازه های ایران و روم بر مسلمین باز نگشته و سیل اموال و غنایم به سوی مدینه جاری نشده بود، در دست حضرت فاطمه علیها السلام باقی می ماند، برای دستگاه تازه به قدرت رسیده و متزلزل غاصب خلافت، زیان بار می بود، چون موجب بذل و بخشش این خاندان و در نتیجه محبوبیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می شد. آنان که گرد خانه علی علیه السلام بودند باقی می ماندند و دستگاه خلافت این موضوع را بر نمی تافت. پس باید هر چه زودتر فدک را از دست فاطمه علیها السلام بیرون می آوردند و عاملان آن حضرت را از فدک اخراج می کردند. این کار، سفارش عمر به ابوبکر بود و او نیز به سفارش عمر عمل کرد و پس از ده روز از داستان سقیفه و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عاملان و کارگران فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج کرد.

مؤلف تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن پیرامون این موضوع چنین می نگارد:

ص: 362

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 231.

ولقد كانت فتوى الخليفة في استلاب فدك فتوى سياسيه، صدر عنه تضعيفاً لساعد اهل البيت عليهم السلام و تقويةً لصالح الخلافه، لكي يخمد اهل البيت عن كل حراك ضد حكمهم. (1)

غضب و تصرف فدك، حرکتى سياسى بود، نه حقوقى و اين دستگاه حکومت بود که می خواست با این عمل از قدرت اهل بیت عليهم السلام بکاهد و دستگاه خلافت را تقویت کند و شعله انقلاب فاطمی را خاموش نماید و از حرکت توفنده انقلاب جلوگیری کند.

از سوی دیگر، بر فرض محال، آن گونه که بعضی از علمای اهل سنت پنداشته و نگاشته اند، اگر فدک آن گونه که ابوبکر ادعا می کرد از بیت المال مسلمین بود و فاطمه عليها السلام از پدر ارث نمی برد، پس مهر و عطوفت و اخلاق اسلامی کجا رفته بود؟ آیا عاطفه اسلامی و مهر به فاطمه عليها السلام که یگانه یادگار نبوت بود و آن همه از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت مهربانی می شد و مورد توجه مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود اقتضاء نمی کرد که خلیفه از اختیارات خود استفاده می کرد یا از مسلمانان اجازه می گرفت و تقاضای حضرت فاطمه عليها السلام را برآورده می ساخت؟ آیا اگر چنین تقاضایی بر مسلمانان عرضه می شد، کسی مخالفت می کرد؟ هرگز! مسلمانان در آن زمان هنوز آراسته به اخلاق اسلامی بودند؛ همان کسانی که در غزوه تبوک، خرما از دهان خود بیرون آورده، به دهان برادر دینی خود می گذاشتند، پس آنان هنوز درس کرامت و اخلاقی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بودند، فراموش نکرده بودند.

این مسلمانان در جنگ بدر، هنگام عسرت و سختی، آزمایش شده بودند. در آن جنگ ابوالعاص که شوهر زینب، خواهر حضرت زهرا عليها السلام بود اسیر مسلمانان شد و خلاصی او منوط به فدیة گردید. زینب نیز همراه فدیة دیگران، گردنبندی را که از حضرت خدیجه به او رسیده بود فرستاد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهش به گردنبد افتاد بسیار متأثر شد، و با وجود عسرت و فقر بسیار مسلمانان و به خصوص مهاجرین، از آنان خواست تا گردنبد را به زینب برگردانند. مسلمانان از صمیم جان پذیرفتند و آن را باز گرداندند. ممکن است بگویند گردنبد کجا و فدک با آن درآمدش کجا. جواب این است که مهرورزی رسول

ص: 363

خدا صلی الله علیه و آله و حرمت به اقربای خود حد و مرز نمی شناخت. در جنگ حنین، قبیله بنی سعد در نبرد با اسلام شرکت کرده بودند و گروهی از زنان و کودکان و مقداری از اموال آنان در نبرد حنین به دست مسلمانان افتاده بود. این قبیله، همان گروهی بودند که دایه رسول خدا صلی الله علیه و آله حلیمه سعدیه در آن بود و مردم این قبیله به خاطر داشتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله دوران کودکی خویش را در میان آنان گذرانده و با شیر یکی از زنان این قبیله بزرگ شده است. آنان می دانستند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کانون مهرورزی و مهربانی و حق شناسی است و اگر آن حضرت را متوجه این موضوع سازند، بدون تردید اسیران آنها را آزاد خواهد کرد و به قبیله باز خواهند گشت.

چهارده تن از سران قبیله که همگی مسلمان شده بودند به همراه زهیر بن صرد، شرفیاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و چنین گفتند: در میان اسیران عمه و خاله ها و خواهران رضاعی و خدمتگزاران دوران کودکی شما وجود دارند، و لازمه کرم و حق شناسی این است که به پاس حقوقی که برخی از زنان این قبیله بر گردن شما دارند کلیه اسیران را از زن و مرد و کودک آزاد فرمایید؟ اگر ما از نعمان بن منذر یا حارث بن ابی شمر، حاکمان عراق و شام چنین تقاضایی می نمودیم امید پذیرفتن آن را داشتیم تا چه رسد به شما که کانون مهربانی و عطوفت هستید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا اموال خود را؟ فقالوا خیرتنا بین اموالنا و أحسابنا؛<sup>(1)</sup> ما زنان و فرزندان خویش را می خواهیم که شرافت ما هستند و با هیچ چیز آن را عوض نمی کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من حاضریم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به شما ببخشم، ولی سهم سایر مسلمانان مربوط به خود آنهاست. باید خودشان از حق خویش درگذرند، بنابراین شما به مسجد بیایید و پس از آنکه من نماز ظهر را گزاردم در میان صفوف نماز برخیزید و رو به مسلمانان کنید و چنین بگویید: ما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پیش مسلمانان شفیع می سازیم و مسلمانان را نزد پیامبر واسطه قرار می دهیم که فرزندان و زنانمان را به ما باز گردانید. در این هنگام من برمی خیزم و آنچه مربوط به من و فرزند ان عبدالمطلب است به شما می بخشم و از دیگران نیز تقاضا می کنم که قسمت خود را ببخشند.

ص: 364

نمایندگان هوازن، پس از نماز ظهر، سخنانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان آموخته بود به مردم گفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم خود و کسان خویش را به آنها بخشید، سپس مهاجر و انصار هم از پیامبر پیروی کرده، قسمت مربوط به خود را به آنان بخشیدند. در این میان چند نفر انگشت شمار، چون اقرع بن حابس و عینیه بن حصن، از واگذار کردن قسمت خود ابا و ورزیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «اگر شماها اسیران خود را بدهید من در برابر هر اسیر شش تن از اسیرانی که در نخستین جنگ به دست من بیفتد به شما می دهم».(1)

اقدام عملی و سخنان دل نشین آن بزرگوار سبب گردید تمام اسیران هوازن، جز یک پیرزن که عئینه از بازگرداندن او امتناع ورزید آزاد گردیدند و یک عمل صالح و بذریکی که شصت سال پیش در سرزمین قبیله بنی سعد به دست حلیمه سعدیه غرس شده بود بارور شد و ثمر داد و کلیه اسیران هوازن به برکت شیر حلیمه سعدیه از بند بردگی آزاد شدند. پیامبر خواهر رضاعی خود «شیماء» را به حضور طلبید، آنگاه عباى خود را پهن کرد و او را روی آن نشانند و از حال او و خاندانش جو یا شد.(2)

اکنون باید از دستگاه خلافت و بانیان سقیفه سؤال کرد که مگر شما این امور را از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نکردید؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوج فقر و عسرت مسلمانان، در جنگ بدر گردنبد زینب را به او باز نگرداند؟ مگر به پاسداشت شیر قبیله بنی سعد و ارج نهادن به این پیوند، هزاران اسیر هوازنی را به آنان باز نگرداند؟ آیا قیمت فدک بیشتر بود یا آن همه اسیر؟ آن هم فاطمه علیها السلام با آن همه مکانت والا و آن همه محبتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ایشان داشتند، و همه مسلمانان می دانستند که محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام است؛ کسی که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله، و روحی بود که در میان سینه آن حضرت جاری بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار را سیده نساء العالمین نامید و قدس و والایی او را از مریم علیها السلام برتر دانست و فرمود: «مریم سیده زنان زمان خودش بود ولی فاطمه علیها السلام سیده زنان عالمین است». فاطمه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دست او بوسه می زد و می فرمود: «از فاطمه بوی بهشت استشمام می کنم»؛ معصومه ای که نقطه پرگار آیه تطهیر بود.

ص: 365

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 4، صص 489-890؛ تاریخ الطبری، ج 3، سنه 8، صص 86-87؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، صص 268-269.

2- (2) همان.

با این اوصاف، آیا اگر ابوبکر از مسلمانان تقاضا می کرد که فدک در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام باقی بماند آیا هیچ یک از مسلمانان منکر می شد؟ هرگز بلکه همه از صمیم جان دستور خلیفه را می پذیرفتند. چون مسلمانان قرب و منزلت فاطمه علیها السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند، ولی چرا خلیفه چنین نکرد؟ و البته هرگز چنین نمی کرد! بلکه بر عکس او به هر بهانه ممکن فدک را از دست فاطمه علیها السلام بیرون می آورد. حقیقت همان است که گفته شد، ابوبکر می خواست به هرگونه ممکن خانه زهرا علیها السلام را فقیر و به زعم خودش، وابسته به دستگاه خلافت کند.

به هر روی، خلیفه برخلاف آیات قرآن مجید و موازین فقهی و قضایی اسلام و برخلاف ادعای دو معصوم که آیه تطهیر راست گویی و عصمت آن بزرگواران را تضمین کرده بود، کوشید تا این حق مسلم اهل بیت به آنان نرسد.

سیری بر تحولات فدک در دو قرن اول و دوم به خوبی روشن می سازد که همه مردم اعم از دوست و دشمن فدک را از آن حضرت فاطمه علیها السلام می دانستند، حتی خود دستگاه خلافت نیز فاطمه علیها السلام را صاحب فدک می دانست، ولی سیاست، ریاست و دنیاگرایی شیطانی، بصیرت انسان را کور می نماید و انسان تصمیماتی می گیرد که در هنگام مرگ از آنها اظهار پشیمانی می کند. (1)

### فدک و سیاست های متضاد

باز گرداندن مکرر فدک به فرزندان حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام در طول دو قرن اول و دوم و سوم، دلیل ثابت و محکمی است که دوست و دشمن فدک را ملک فاطمه علیها السلام می دانسته اند.

پس از گسترش حکومت اسلامی و فتوحات بزرگ مسلمین، دروازه های کشور ایران و روم بر مسلمانان گشوده و سیل ثروت به مرکز خلافت روانه شد. در این زمان دستگاه خلافت خود را از درآمد فدک بی نیاز دید و بنا بر نقل بعضی از مورخان، عمر که در روزهای اول، سند مکتوبی را که ابوبکر برای حضرت فاطمه علیها السلام نوشته بود پاره کرد، خودش فدک را به امام علی علیه السلام باز گرداند.

ص: 366

البته باز گرداندن عمر، هبه و بخشش از سوی او نبود؛ بلکه چون فدک را از آن فاطمه علیها السلام می دانست. البته بر مبنای فقه اهل سنت، عباس هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث می برد(1) و نزاعی را بین علی علیه السلام و عباس نگاشته اند.(2)

به همین دلیل حدیث مجعول ابوبکر مبنی بر آنکه پیامبران میراثی نمی گذارند، برای عمر ثابت نبود.

بنابراین نقل، وقتی که پایه های خلافت خلفا در جامعه اسلامی محکم شد و دیگر کسی گمان نمی برد که خلیفه راستین، علی علیه السلام با درآمد فدک به فکر مخالفت با آنان بیفتد و نیرو آماده کند و در مقابل آنان صف آرای نماید، فدک به آن حضرت مسترد گردید.

با آنکه در دوران خلفای دیگر، علل اولیه تصرف فدک که عبارت بود از تقویت مالی دستگاه خلافت و تهیدست ساختن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از میان رفته بود، ولی اقلیم فدک و درآمدش، همچنان در قلمرو سیاست و اموال خلفای غاصب قرار داشت و هر خلیفه با توجه به سیاستی که نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت پیرامون آن تصمیم می گرفت. گاهی فدک به مالکان واقعی آن یعنی فرزندان حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام باز می گشت و گاهی فدک را از دست آنان بیرون می آوردند و آن را جزو اموال عمومی و خالصه حکومت قرار داده، یا به یکی از نزدیکان خود می بخشیدند.

بنابراین بودند کسانی که کم و بیش به خاندان رسالت مهر می ورزیدند یا سیاست زمانه ایجاب می کرد که از فرزندان فاطمه علیها السلام دل جویی کنند و فدک را به آنان بازگردانند. بدین ترتیب فدک، هیچ گاه وضع ثابت و استواری نداشت، بلکه وضعیت آن پیوسته به گرایش های مختلف و سیاست های متضاد حکام وابسته بود.

فدک در دوران خلافت ابوبکر، کاملاً در اختیار او قرار داشت و از درآمد آن مبلغی مختصر به عنوان هزینه زندگی به خاندان پیامبر پرداخت می شد و باقیمانده آن مانند دیگر اموال عمومی زیر نظر خلیفه مصرف می شد. گفته شد که بنا بر نقل بعضی عمر، آن را به امام علی علیه السلام باز گرداند، ولی عثمان بار دیگر آن را تصرف کرد. بنا به نقل بلاذری،

ص: 367

---

1- (1) معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، ج 4، صص 238-239.

2- (2) همان.

عثمان فدک را تیول مروان بن حکم قرار داد. (1) چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلافت رسید شأن و مقام والای حکومتی آن حضرت ایجاب می کرد که پیرامون آن سکوت کند، زیرا با توجه به اهداف انقلابیون که عثمان را از میان برداشتند و با حیف و میل های عثمان بیت المال به تاراج رفته بود، سیاست علوی که همان سیاست محمدی صلی الله علیه و آله بود اقتضا می کرد که خود آن حضرت به استرداد فدک اقدام نکند، زیرا ممکن بود موجب گمراهی عده ای گردد.

پس از شهادت علی علیه السلام و روی کار آمدن معاویه، او فدک را به سه قسمت تقسیم کرد، ثلث آن را به عمرو بن عثمان و ثلث دیگرش را به مروان بن حکم و ثلث باقیمانده آن را به فرزندش یزید واگذار کرد. فدک، پیوسته دست به دست می گشت تا آنکه خلافت به مروان بن حکم رسید. او همه سهام را از دو نفر دیگر خرید و از آن خود قرار داد و سرانجام آن را به فرزند خود عبدالعزیز بخشید. او نیز فدک را به فرزند خود عمر بن عبدالعزیز هدیه کرد یا برای او به ارث گذاشت.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید تصمیم گرفت تا بسیاری از لکه های ننگین بنی امیه را از دامان جامعه اسلامی پاک سازد. از این رو به جهت گرایشی که به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، نخستین مظلومه ای را که به صاحبان اصلی آن باز گردانید فدک بود. وی آن را در اختیار حسن بن حسن بن علی علیه السلام قرار داد. او نامه ای به فرماندار مدینه ابوبکر بن عمرو نوشت و دستور داد فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام پس دهد. (2)

فرماندار بهانه گیر مدینه در پاسخ نامه خلیفه نوشت: فاطمه علیها السلام در مدینه فرزندان بسیاری دارد و هر کدام در خانواده ای زندگی می کنند. من فدک را به کدام یک باز گردانم؟ عمر بن عبدالعزیز وقتی پاسخ نامه فرماندار را خواند سخت ناراحت شد و گفت: من اگر تو را به کشتن گاوی فرمان دهم مانند بنی اسرائیل خواهی گفت که رنگ آن گاو چگونه باشد. هنگامی که نامه من به دست تو رسید فدک را میان فرزندان علی علیه السلام که از فاطمه علیها السلام هستند تقسیم کن.

ص: 368

---

1- (1) سنن بیهقی، ج 6، ص 301؛ العقد الفرید، ج 5، ص 33؛ المعارف، ص 84؛ تاریخ ابوالفداء، ج 1، ص 168.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 216.

حاشیه نشینان دربار که همه از تیره بنی امیه بودند از دادگری خلیفه سخت برآشفتند و گفتند: تو با این عمل، ابوبکر و عمر را خطاکار دانستی. چیزی نگذشت که عمر بن قیس با گروهی از کوفه وارد شام شد و از کار خلیفه انتقاد کرد. خلیفه در پاسخ آنان گفت: شما جاهل و نادانید. آنچه را که من به خاطر دارم شما هم شنیده اید، ولی فراموش کرده اید. استاد من ابوبکر بن محمد، از پدرش و او از جدش نقل کرد که پیامبر گرامی اسلام فرمود: «فاطمه پاره تن من است، خشم او سبب خشم من و خوشنودی او موجب خوشنودی من است». فدک در زمان خلفا جزو اموال عمومی و خالصه حکومت بود و سپس به مروان واگذار شد و او نیز آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید. پس از درگذشت پدرم من و برادرانم آن را به ارث بردیم و برادرانم سهم خود را به من فروختند یا بخشیدند و من نیز آن را به حکم حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداندم. (1)

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، آل مروان یکی پس از دیگری زمام امور را به دست گرفتند و همگی برخلاف روش و سیره عمر بن عبدالعزیز گام برداشتند. در مدت خلافت آنان، فدک در تصرف غاصبانه بود و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از درآمد آن محروم بودند. (2)

پس از انقراض حکومت امویان و تأسیس دولت عباسی، فدک تحولات بسیاری داشت. سفاح اولین خلیفه عباسی فدک را به عبدالله بن حسن باز گردانید، ولی پس از او منصور، آن را باز ستاند. مهدی فرزند منصور از روش پدر پیروی نکرد و فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گرداند. پس از درگذشت مهدی، فرزندان وی موسی و هارون که یکی پس از دیگری زمام حکومت را به دست گرفتند فدک را از فرزندان فاطمه پس گرفتند و در تصرف خود درآوردند تا اینکه مأمون، زمام خلافت را به دست گرفت.

روزی مأمون برای رسیدگی به شکایت جلوس کرد و بار عام داد و نامه هایی از ستمدیدگان به دست او رسید. اولین نامه ای که به بررسی آن پرداخت، نامه ای بود که نویسنده آن، خود را وکیل و نماینده فاطمه علیها السلام معرفی کرده، خواستار باز گرداندن فدک به دودمان نبوت شده بود. مأمون نامه را نگریست و گریست، آنگاه دستور داد نویسنده نامه را احضار کنند. پس از چندی پیرمردی وارد مجلس خلیفه شد و با مأمون پیرامون فدک به

ص: 369

---

1- (1) همان؛ فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، صص 207-208.

2- (2) همان.



بحث پرداخت، پس از یک رشته مناظرات، مأمون قانع شد و دستور داد تا نامه ای رسمی به فرماندار مدینه بنویسند و فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز گردانند.<sup>(1)</sup>

مأمون در سال دویست و ده هجری فرمانی به این شرح به قثم بن جعفر، عامل و فرماندار مدینه نگاشت:

امیرالمؤمنین از روی دیانت و به حکم منصب خلافت و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگر مسلمانان، به پیروی از سنت پیغمبر و اجرای امر او و پرداخت عطایا و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیرالمؤمنین را توفیق دهد و از لغزشش باز دارد و او را به کاری که موجب قربت اوست وا دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله - در زمان حیات خویش - فدک را به فاطمه علیها السلام دختر خویش بخشید و این واگذاری در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه علیها السلام تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد. امیرالمؤمنین لازم دید فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام برگرداند و آن را به ایشان تسلیم نماید و با اقامه حق و عدالت و تنفیذ فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب جوید. امیرالمؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوان ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هرگاه پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان رفت رسم چنین بوده است که در موسم حج در جمع مسلمانان اعلام می کرده اند: هر کس صدقه ای یا بینه ای یا عده ای دارد سخن او را بشنوید و بپذیرید، فاطمه علیها السلام سزاوارتر است که گفته او درباره آنچه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود.

امیرالمؤمنین به مولای خود مبارک طبری می نویسد فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است و هر چند برده که در آن کار می کند و هر مقدار غله که درآمد آن می باشد و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر برگرداند. امیرالمؤمنین تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن

ص: 370

---

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، صص 216-217.

علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می دهد تا درآمد آن را به مستحقان آن برسانند و توقم بن جعفر! از دستور امیرالمؤمنین و طاعتی که خدا وی را بدان ملزم ساخت و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او فرمود آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به جای مبارک طبری بگمار و آنان را در کار افزون کردن محصول فدک و آباد نمودن آن یاری کن. ان شاء الله روز چهارشنبه دوم ذیقعده سال دویست و ده. (1)

این فرمان در آغاز قرن سوم هجری، یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده و فرمان خلیفه ای است به مأمور خود، یعنی فرمانی رسمی و سندی دولتی است. از مضمون فرمان فهمیده می شود که آنچه در روزهای نخستین پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده مصلحت بینی های سیاسی و اغراض شخصی بوده است و این مصلحت بینی سنت جاری رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده است، چون در فرمان نگاشته: «واگذاری فدک به فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله امری آشکار و شناخته شده بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند».

حال اگر غرض مأمون تنها دل جوئی از خاندان امام علی علیه السلام و جلب عواطف شیعیان آنان بود می بایست کاری نظیر آنچه عمر بن عبدالعزیز کرد انجام دهد و تنها درآمد فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذارد و نیازی نمی بود که خط بطلان بر کردار گذشتگان و به خصوص خلفای نخستین بکشد. اگر فدک صدقه ای بوده که پیغمبر به موجب شئون امارت مسلمانان در آن دخالت می کرده، چگونه به فاصله ربع قرن پس از رحلت آن حضرت، خلیفه ای آن را تیول خویشاوند خود می کند. (2)

فدک همچنان در دست فرزندان زهرا علیها السلام بود تا اینکه متوکل برای خلافت انتخاب شد. وی که از دشمنان سرسخت خاندان رسالت بود، فدک را از فرزندان زهرا علیها السلام باز گرفت و آن را تیول عبدالله بن عمر بازاریار قرار داد. در سرزمین فدک یازده اصله نخل وجود داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به دست مبارک خود غرس کرده بود و مردم در ایام حج، خرماهای آن نخل ها را به عنوان تبرک و به قیمت گزافی می خریدند و این خود

ص: 371

---

1- (1) فتوح البلدان، بلاذری، صص 37-38؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 216-217.

2- (2) زندگانی فاطمه زهرا، صص 117-118.

کمک شایانی به خاندان نبوت بود. عبدالله از این مسئله بسیار ناراحت بود. از این رو به فردی از اهالی بصره به نام بشیران دستور داد تا به مدینه رود و آن یازده درخت خرما را قطع نماید. او نیز با جسارت و شقاوت تمام مأموریت خود را به انجام رساند و درختان را قطع کرد، ولی چون به بصره بازگشت به جزای عمل خویش رسید و بدنش فلج گردید. (1)

محدث قمی در کتاب «فیض العلام» چنین می نگارد:

پس از مأمون، باز فدک غصب گردید و واثق آن را برگردانید، پس از او دیگر باره توسط متوکل غصب شد و فرزندش منتصر آن را باز گردانید. بعد از منتصر توسط مستعین بالله غصب گردید و مهتدی آن را به آل فاطمه علیها السلام برگردانید. معتمد جانشین او نیز فدک را در اختیار آل فاطمه علیها السلام قرار داد. بعد از معتمد بار دیگر فدک غصب گردید و معتضد آن را به آل علی و فاطمه علیهما السلام باز گردانید. بار دیگر به تصرف جانشینان او درآمد تا سرانجام الراضی بالله بیستمین خلیفه عباسی آن را به وارثان فاطمه علیها السلام باز گردانید. (2) بعد از او دوباره غصب شد و از آن روزگار به بعد فدک از دست خاندان نبوت بیرون آمد و حکومت های ستمگر از باز گرداندن آن به فرزندان فاطمه علیها السلام خودداری کردند. (3)

خلاصه، این همه رد و بازگشت، دلیل آن است که داوری ابوبکر را حتی موافقان خلافت او قبول نداشتند و داوری او را باطل و خلاف موازین اسلامی می دانستند. (4)

### پاسخ ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام

پاسخ ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام به دو گونه گزارش گردیده است؛ نخست آنچه ابن طیفور در بلاغات النساء می نگارد که پاسخی نرم و با احترام تمام است که با لحنی همراه با ادب، حق فاطمه علیها السلام را غصب می کند. در این پاسخ چنین آمده:

يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَإِذَا عَزَوْنَاكَ كَانَ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ، وَأَخَا ابْنَ

ص: 372

1- (1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، صص 216-217؛ فتوح البلدان، بلاذری، ترجمه محمد توکل، صص 44-50.

2- (2) فیض العلام، حاج شیخ عباس قمی، ص 212؛ هدایه الانام، محدث قمی، ص 73.

3- (3) فروغ ولایت، ص 210.

4- (4) فدک، آیت الله رضا استادی، ص 51.

عَمَّكَ دُونَ الرَّجَالِ...؛ (1) دختر بیغمبر! پدرت غمخوار مؤمنان و به آنان مهربان بود، دشمن کافران، و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود. اگر نسب او را بجوییم او پدر توست نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عمومی تو است نه دیگر مردان. در دیده او از همه خویشاوندان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز سعادت‌مند شما را دوست ندارد و جز پست سرشت، تخم دشمنی آنان را در دل نمی پرورد.

شما در آن جهان ما را پیشرو و پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید. من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت باز دارم! اما فدک و آنچه پدرت به تو داده اگر حق توست و من از تو گرفته ام ستمکارم.

و أمّا المیراث: می دانی پدرت گفته است: ما پیمان میراث نمی گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه است.

فاطمه علیها السلام در جواب او فرمود:

« إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَنِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) 2 و فرمود: (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) 3 فهذان نَبِيَّانِ. وقد علمت أَنَّ النَّبِيَّ لَا نَوْرَ، و إِنَّمَا يورث مادونها، فمالي أَمْنَعُ إرْثَ أَبِي؟ أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ إِلَّا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَتَدْلُنِي عَلَيْهِ...؛ (2) فاطمه علیها السلام فرمود: اما خدا درباره دو تن از پیامبران می فرماید: «از من و از آل یعقوب میراث می برد» و نیز گوید: «سلیمان از داود ارث برد». این دو، پیامبر خدایند و ارث نهادند و ارث بردند. آنچه به ارث نمی رسد پیمبری است، نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می گیرند آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله از این حکم بیرون شده است؟ اگر چنین آیه ای است بگو تا بپذیرم».

ص: 373

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 19.

2- (4) بلاغات النساء، ص 19.

ابوبکر در پاسخ گفت: «دختر پیغمبر گفتار تو بین است و حجت و منطق تو زبان نبوت (أَنْتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ وَ مَنْطِقُ الرَّسَالَةِ) و منطق رسالت هستی، کسی را چه رسد که سخن تو را نپذیرد و چون منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟ شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد» (1).

ابن ابی الحدید عکس العمل ابوبکر را به صورتی دیگر نوشته است:

يَا ابْنَتَهُ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ... (2)

دختر رسول خدا! به خدا سوگند، هیچ یک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی دارم! روزی که پدرت مرد دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید. به خدا دوست دارم عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آن پیغمبر نبود، مال همه مسلمانان بود. پدرت آن را در راه خدا می داد و نیاز مردمان را با آن برطرف می ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد.

در واقع حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام محرم اسرار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پس چگونه ممکن است رسول الله حکمی از احکام خدا را که ویژه آن دو بزرگوار است به آنها نگوید؛ حکمی که نگفتن آن، موجب آزار و اذیت فاطمه علیها السلام می گردد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «هر که او را آزرده کند مرا آزرده ساخته است». حضرت فاطمه علیها السلام از این سخنان سخت آزرده شد و برآشفته و به ابوبکر چنین فرمود:

« وَاللَّهِ لَا كَلِمَتُكَ أَبَدًا! وَاللَّهِ لِأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ... (3) به خدا سوگند هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت... به خدا سوگند تو را نفرین می کنم».

البته ابن ابی الحدید پاسخی اهانت آمیز نیز روایت کرده که ابوبکر در آن به علی علیه السلام اهانت می کند:

چون ابوبکر خطبه دختر رسول خدا را شنید بر او گران آمد. پس به منبر رفت و گفت: أيها الناس ما هذه الرَّعَة إِلَى كَلِّ قَالِه!...؛ مردم چرا به هر سخنی گوش

ص: 374

1- (1) همان.

2- (2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 214؛ الاحتجاج، ج 1، ص 126، با کمی تفاوت.

3- (3) همان.

می دهید؟ چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست هایی نبود؟ هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد... را ماند که گواه او دم اوست. می خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از در ماندگان یاری می خواهد، از زنان کمک می گیرند. ام طحال را ماند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم می گویم و اگر بگویم آشکار می گویم! لیکن چندانکه مرا واگذارند خاموش خواهم بود. شما گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیغمبر را بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت. (1)

پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر به خانه بازگشت ابن ابی الحدید می گوید: این سخنان را بر نقیب ابو یحیی، یحیی بن ابوزید بصری خواندم و گفتم: ابوبکر به چه کسی کنایه میزند؟ او گفت: کنایه نمی زند به صراحت می گوید. اگر سخن او صریح بود از تونمی پرسیدم. خندید گفت: مقصودش علی علیه السلام است. پرسیدم، روی همه این سخنان تند با علی است؟ پاسخ داد آری پسرکم! حکومت است! انصار چه گفتند؟ از علی علیه السلام طرفداری کردند اما او ترسید فتنه برخیزد، آنان را نهی کرد. (2)

به هر روی، آیا به راستی در آن زمان، خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه علیها السلام در مسجد حاضر بوده و شنیده که به شوهر وی و پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمانان چنین بی حرمتی روا داشته اند؟ آیا درایت، کاردانی و مصلحت اندیشی، رخصت می داده که خلیفه در مجمع مسلمانان چنان سخنانی بگوید؟ اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه بوده است؟ آیا پذیرفته اند یا به اعتراض برخاسته اند یا اینکه خاموش نشسته اند؟ آیا می توان گفت این کلمات، ساخته و پرداخته ابن ابی الحدید است؟ در حالی که می دانیم ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند، آنان در این کار چه سودی داشته اند؟ (3)

علی علیه السلام پاسخ این معما را گفته اند:

ص: 375

---

1- (1) همان، صص 214-215.

2- (2) همان.

3- (3) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، سیدجعفر شهیدی، صص 139-140.

« فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ ضُرُوباً مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ ... »؛ (1) همانا قریش نسبت به رسول

خدا صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزیدند و انواع بدی ها و مکرها را برای ناکام گذاردن بعثت متعالی و هدایتگر آن بزرگوار به کار گرفتند».

همچنین وقتی از آن حضرت سؤال شد:

أرأيت لو كان رسول الله ترك ولداً ذكراً قد بلغ الحلم و أنس فيه الرشد...؛ اگر برای رسول خدا فرزند پسر باقی مانده بود و او برخوردار از رشد و بلوغ و درایت بود آیا رهبری او را می پذیرفتند؟ امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «قال لا بل يقتلوه إن لم يفعل ما فعلت...»؛ هرگز رهبری او را نمی پذیرفتند، بلکه او را می کشتند؛ اگر آنچه را من انجام دادم انجام نمی داد... عرب پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناگوار می دانست و نسبت به آن حضرت حسد می ورزید و از همان زمان حیات و زندگانی پیامبر خدا تصمیم گرفتند که نگذارند خلافت و امامت در خاندان آن حضرت قرار گیرد. اگر نبود اینکه قریش نام مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را وسیله ای برای رسیدن به قدرت و نردبانی برای وصول به عزت و حکومت قرار داده بود، هرگز حتی یک روز پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر کرنش در برابر خداوند فرود نمی آورد. (2)

همین معنا را سید بن طاووس از امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند:

و لَقَدْ قَالَ مَوْلَانَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَاللَّهِ لَوْ تَمَكَّنَ الْقَوْمُ أَنْ يَطْلُبُوا الْمَلِكَ بِغَيْرِ التَّعَلُّقِ بِاسْمِ رِسَالَتِهِ، كَانُوا قَدْ عَدَلُوا عَنِ نُبُوته؛ (3) به خدا سوگند! اگر آن گروه می توانستند سلطنت و ملک را بدون وابستگی به نام رسالت پیامبر به دست آورند همانا رسالت او را انکار می کردند».

### حقیقت سوزی به نام مصلحت

به هر روی، از جریانی که چنین لایه های پنهانی داشته و آرمان آن فقط دنیاگرایی و رسیدن به مقامات دنیوی بوده چنین گفتاری باورکردنی است.

ص: 376

1- (1) الحکم المشوره، ابن ابی الحدید، صص 30-31.

2- (2) همان.

3- (3) کشف المحججه، سید بن طاووس، ص 72.

علی علیه السلام اولین شخصیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب ترین چهره نزد آن حضرت، همتای قرآن و همراه حق بود و از سوی دیگر، فاطمه علیها السلام سیده زنان جهان و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود آنها نزد دنیاگرایان باید مظلوم و محکوم گردند و حقشان پایمال شود. البته، حقیقت داستان همان است که ابن ابی الحدید و ابن طاووس ذکر کردند. حال اگر بر فرض بپذیریم که آنان به گمان خود می خواستند اختلاف پیدا نشود و فتنه برنخیزد، وحدت کلمه باید حفظ شود، اگر گروه هایی به مخالفت با حکومت تازه برخیزند، قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد. به هر صورت که ممکن است باید آنان را به جمع مسلمانان باز گرداند، ابوسفیان دشمن دیرین اسلام در کمین است، می خواهد میان مسلمانان تفرقه ایجاد کند، (البته علی علیه السلام آن شیطان را به شدت راند) ولی به هر صورت اگر ابوسفیان موفق گردد و در داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند، آشوبی بزرگ بر خواهد خاست. سعد بن عباده رئیس خزرج چشم به خلافت دوخته است. هنوز با خلیفه بیعت نکرده، انصار خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می دانند. اگر در آغاز کار، حکومت سخت نگیرد هر روز از گوشه ای بانگی بر خواهد خاست. (1) به هر روی مصلحت اقتضاء می کند همه بیدادها بر فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام نازل گردد خلافت غصب گردد، فدک گرفته شود، حریم خانه هتک شود، و سخنان یاوه خلیفه علیه علی علیه السلام بگوید آخر مصلحت است، باید حقیقت را سوزاند. وای بر چنین توجیه و توجیه گرانی! که با این توجیهاات پوشالی بنیاد حقیقت را می سوزانند.

این توجیهاات از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار تکرار شده است، ولی باید پیامدهای این مصلحت اندیشی را ملاحظه کرد. آیا به راستی مصلحت مسلمانان در آن بود که چهره حقیقت این گونه پایمال مصلحت بازان گردد؟ آیا این مصلحت گرایی بزرگ ترین آفت مسلمانی نیست؟ آیا اگر در اجتماع اسلامی - به هر غرض و نیتی - اصلی مسلم دگرگون شود، برای آیندگان چه باورهایی پدید خواهد آمد؟

آیا پیامد این، حقیقت سوزی و مصلحت سازی، فتنه های بزرگ، شورش ها و قیام ها نخواهد بود؟ آیا به قدرت رسیدن شجره ملعونه، دستاورد این بازی ها نبود؟ آیا روز عاشورا و حرّه، دو میوه تلخ این درخت مصلحت اندیشی نبود؟

ص: 377



باری، اگر به جای این مصلحت بازی، حقیقت، مدار و محور امور قرار می گرفت، بدون شک تاریخ اسلام این گونه خونبار رقم نمی خورد؛ بلکه لبریز از تعالی و بالندگی، اوج و سرافرازی، آراستگی به مکارم اخلاق، معطر به عطر ایمان و منور به فروغ پارسایی و عدالت می گشت و رود نور انسانیت جاری می شد، و جامعه جهانی، بهار انسانیت را جشن می گرفت؛ یعنی همان چیزی که ما منتظر تحقق آن توسط فرزند بزرگوار فاطمه علیها السلام مهدی موعود می باشیم.

پس از حکم بیدادگرانه و خلاف موازین قضایی ابوبکر، فاطمه علیها السلام از مسلمانان یاری خواست تا علیه این پدیده شوم بدعت و ناداوری به پا خیزند و از او و ارزش های اصیل اسلامی دفاع کنند.

آن حضرت چنین فرمود:

مَعَشَرَ الْبَقِيَّةِ، وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ، وَحُصُونَ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي؟ وَالسَّنَّةُ عَن ظُلَامَتِي؟ أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ سَرَعَانَ مَا أُجْدِبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ، وَعَجْلَانَ ذَا إِهَالَةٍ. تَقُولُونَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَطَبُ جَلِيلٍ، اسْتَوْسَعَ وَهَيْبُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ، وَفَقِدَ دَرَاتِقَهُ، وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَكَتَبْتُ خَيْرَهُ لِلَّهِ لِمَصْدِ بَيْتِهِ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَكَادَتِ الْأَمَالَ، وَاضْيَعَ الْحَرِيمُ، وَادْبَلَتِ الْحُرْمَةَ عِنْدَ مَمَاتِهِ. وَتِلْكَ نَازِلَةٌ عَلَيْنَا. بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْيَيْتِكُمْ فِي مُمَسَاكُمُ وَمُصَدِّحِكُمْ، يَهْتَفُ بِهَا فِي أَسْمَاعِكُمْ، وَقَبْلَهُ حَلَّتْ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُسُلِهِ؛ (1) ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و سستی را که به من روا داشتند، می پذیرید؟ مگر نه اینکه پدرم فرمود: احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ پذیرفتید و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می گوید محمد از دنیا رفت، آری او از جهان رحلت کرد و جان به خدا سپرد، مصیبتی است بزرگ و

ص: 379

---

1- (1) بلاغات النساء، ص 17؛ الاحتجاج، ج 1، ص 124؛ كشف الغمه، ج 2، صص 216-217؛ دلائل الامامة، ص 120؛ موسوعه سيره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع: فاطمه الزهراء، صص 349-350 با تفاوت فراوان در الفاظ.

اندوهی است سترگ، شکافی است که هر دم گشاید و هرگز به هم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و برگزیدگان خدا را به سوگ نشاند. شاخ امید بی بر و کوه ها زیر و زبر شد. حرمت ها تباه و حریم ها بی پناه ماند. اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دسترس شماست شب و روز می خوانید. چرا و چگونه معنی آن را نمی دانید که پیامبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند. «محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند، اگر او کشته شود یا بمیرد شما به گذشته خود باز می گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زبانی نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

حضرت فاطمه علیها السلام براساس تعالیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آموزه های قرآن، چون پیامبران، ارشاد و هدایت می کند. در واقع هم بشارت دهنده است هم ترساننده. پس در آغاز، آنان را به شناخت موقعیت و جایگاه خویش فرا می خواند که ای مسلمانان! شما یاری کنندگان دین و پشتیبانان اسلام بودید و از حریم اسلام و احکام آن دفاع می کردید، ولی امروز شما را چه شده است؟ بدعت ها یکی پس از دیگری ظاهر می گردد؛ حقوق تضییع می شود؛ با احکام خدا مخالفت می گردد، ولی شما آرام و ساکت فقط نظاره می کنید؟ چرا در مقابل این منکرها قیام نمی کنید و از اسلام دفاع نمی نمایید، مگر این قرآن فراروی شما نیست؟ « كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْنِيَّتِكُمْ فِي مُسَاكِمٍ وَ مُصْبِحِكُمْ ؛ شب و روز آن را می خوانید، پس چرا و چگونه معنای آن را نمی دانید».

آیاتی از قرآن مسلمانان را به صفت امر به معروف و نهی از منکر می آراند و به آنان فرمان می دهد تا از حق دفاع کنند و در مقابل تجاوز و تعدی، بایستند؛ از جمله:

1. (الْأَمْرُؤْنَ بِالْمَعْرُوفِ...) ؛ (1) امر به معروف و نهی از منکرکنندگان و نگهبان حدود الهی و مؤمنان را به هر اجر و ثواب و سعادت، بشارت ده.

2. (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) ؛ (2) خلق را به کار نیکو فرمان دهند و از کار زشت باز دارند.

ص: 380

---

1- (1) سوره توبه، آیه 112.

2- (2) همان، آیه 71.

3. (يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ). (1).

4. (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ). (2).

5. (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (3) و باید از شما مسلمانان برخی خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری فرمان دهند و از کارهای بد باز دارند.

6. (يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (4) به خدا و روز قیامت ایمان می آورند و به نیکویی امر و از کارهای بد، نهی می کنند.

7. (... وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (5) آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنها اقتدار و مکانت دهیم نماز به پا می داند... و امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

8. (يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (6) ای فرزند عزیزم! نماز به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن.

در برخی آیات نیز تأکید فرموده که شما بهترین امت ها هستید، ولی آن گاه که مردم را به نیکوکاری و اداری نمایند و از کارهای بد بازدارید. (7)

بر این اساس، افتخار حکومت دینی آن است که حافظ و نگهبان عدالت باشد. از حقوق مردم حراست نماید و پاسدار ارزش های دینی باشد. همچنین حریم ها را محترم شمارد تا مردم احساس آرامش کنند. اینک، پس از رحلت آخرین فرستاده الهی، نظام حاکم که مدعی جانشینی پیامبر است، حریم حق را شکسته، عدالت را پایمال ساخته و محکمه او برخلاف موازین حقوقی اسلام - فقط براساس منافع سیاسی - حکمی خلاف اسلام صادر کرده و بدعتی دیگر پدید آورده است.

ص: 381

1- (1) سوره اعراف، آیه 157.

2- (2) سوره آل عمران، آیه 110.

3- (3) همان، آیه 104.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 114.

5- (5) سوره حج، آیه 41.

6- (6) سوره لقمان، آیه 17.

7- (7) سوره آل عمران، آیه 110.

اقامه عدل و داد، آرمان بزرگ پیامبران است: (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). (1)

بر این اساس آیات قرآن، همه را به این وظیفه فرا می خواند؛ از جمله:

1. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ سُدَّ هُدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ)؛ (2) (ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند بر ضرر خودتان باشد).

2. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ)؛ (3)

3. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) 4

4. (... اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)؛ (4) مبدا عداوت و کینه با گروهی شما را بر آن بدارد که از راه عدالت خارج شوید، هرگز. عدالت ورزید که از هر عمل دیگر به تقوا و پارسایی نزدیک تر است.

5. بر مسلمانان است که به حق سفارش کنند: (وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ) 6

6. (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...)؛ (5) (و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم به قتال و دشمنی برخیزند، البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار نمایید، ولی اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن گروه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید، پس هرگاه به حکم حق برگشت با حفظ عدالت، میان آنها صلح برقرار نمایید، و همیشه عدالت ورزید که خداوند اهل عدل و داد را دوست می دارد).

7. (وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ)؛ (6) برای خدا به پا خیزید.

8. (قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأَحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَى)؛ (7) (ای رسول ما! به امت بگو که من شما را به یک سخن اندرز دهم، و آن سخن این است که شما برای خدا دو نفر با هم یا هر یک به تنهایی قیام کنید).

ص: 382

1- (1) سوره حدید، آیه 25.

2- (2) سوره نساء، آیه 135.

3- (3) سوره مائده، آیه 8.

4- (5) سوره مائده، آیه 8.

5- (7) سوره حجرات، آیه 9.

6- (8) سوره بقره، آیه 238.

7- (9) سوره سباء، آیه 46.

حضرت فاطمه علیها السلام به مردم هشدار داد که آیات قرآن چون چراغی نورافروز فرا روی شماست، پس چرا بیراهه می روید و به وظیفه مسلمانی خود عمل نمی کنید؟ آن گاه فرمود: «أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟»؛ مگر نه اینکه پدرم فرمود احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ باختید.

برخی از آیات قرآن کریم متذکر مواردی شده اند که مسلمانان باید در برخورد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را رعایت کنند؛ از جمله:

1. (لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا)؛ (1) ای مؤمنان ندا کردن پیامبر را مانند ندای یکدیگر در میان خود قرار مدهید.
2. مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان و انقیاد کامل دارند و هرگاه در کاری اجتماعشان به حضور رسول خدا لازم باشد، حاضر آیند و تا اجازه نخواهند هرگز از محضر او بیرون نمی روند. (2)
3. (لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ)؛ (3) بر خدا و رسول سبقت نجوید.
4. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...؛ (4) ای اهل ایمان (با رسول خدا با ادب سخن گوید و فوق صدای پیغمبر صدای خود را بلند نکنید) و به «یا محمد» و «یا احمد» بر او فریاد مکشید، که اعمال نیک شما در اثر بی ادبی - به ساحت رسول خدا - محو و باطل می شود.
5. (إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ...؛ (5) آنان که نزد رسول خدا با صدای آرام و آهسته سخن می گویند کسانی هستند که در حقیقت، خدا دل هایشان را به گوهر تقوا آزموده و آمرزش و اجر عظیم به آنان ارزانی داشته است.

ص: 383

---

1- (1) سوره نور، آیه 63.

2- (2) همان، آیه 62.

3- (3) سوره حجرات، آیه 1.

4- (4) همان، آیه 2.

5- (5) همان، آیه 3.

6. (إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ...)؛ (1) همانا مردمی که تو را از پشت حجره ات به صدای بلند می خوانند، اکثرشان بی عقل و بی شعورند.

7. (وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ...)؛ (2) و اگر آنها صبر می کردند تا وقتی که تو بر ایشان خارج شوی، بسیار برای آنها بهتر و پاداش آن بیشتر بود و (باز هم اگر توبه کنند) خداوند بخشنده و مهربان است.

8. (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...)؛ (3) خدا و فرشتگان بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله درود و صلوات می فرستند، شما مؤمنان هم بر او درود و صلوات بفرستید.

اکنون باید پرسید که آیا حفظ این اجلال و احترام، فقط منحصر به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ مگر آیاتی که حرمت و احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله را واجب دانسته بود منسوخ شده؟ هرگز چنین نیست! آیات یاد شده چون آفتاب، فرا روی مسلمانان می درخشد و آنان می دانند که باید آن حضرت را تعظیم و تکریم نمایند! ولی افسوس که مردمانی دنیاگرا زود رنگ می پذیرند و کیان و دیانت خویش را در برابر شیطان می بازند؛ همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام به این مقصود اشاره فرمود: «سَرَعَانَ مَا أُجْدِبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ؛ چه زود رنگ پذیرفتید و بی درنگ در غفلت خفتید».

بدون شک، آنان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حریم آن حضرت را شکستند و آن بزرگوار را آزار و اذیت کردند و خویش را مشمول این آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا)4 قرار دادند و مستحق لعن و نفرین خدا و عذاب خوارکننده ابدی شدند.

همه محدثان شیعی و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمود: «فَاطِمَةُ بَصَدَّ عَنِّي فَمَنْ أَعْصَى بِهَا أَعْصَبَنِي»؛ (4) فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است.

ص: 384

1- (1) همان، آیه 4.

2- (2) همان، آیه 5.

3- (3) سوره احزاب، آیه 56.

4- (5) ر. ک: الغدير، ج 7، صص 232-235، طبع نجف.

در ادامه خطبه، حضرت فاطمه عليها السلام انصار را مخاطب خود قرار دادند و به آنان فرمودند:

«إِنهَا بَنِي قَيْلِهِ، (1) أَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِيهِ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى وَمَسَمَعٍ، تُلْبِسُكُمْ الدَّعْوَةَ، وَتَمَثِّلُكُمْ الْحَيْرَةَ، وَفِيكُمْ الْعَدَدُ وَالْعُدَّةُ، وَلَكُمْ الدَّارُ وَعِنْدَكُمْ الْجَنَّةُ، وَأَنْتُمْ الْأَمَنُ نُحْبَهُ اللَّهُ الَّتِي انْتَحَبْتَ لِدِينِهِ، وَأَنْصَارُ رَسُولِهِ، وَأَهْلُ الْإِسْلَامِ، وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتِيرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَبَادَيْتُمْ الْعَرَبَ، وَنَاهَضْتُمْ الْأُمَّمَ، وَكَافَحْتُمْ الْبُهَمَ.

لا- تَبْرَحُ نَأْمُرُكُمْ وَتَأْمُرُونَ، حَتَّى دَارَتْ لَكُمْ بِنَارِ حَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَ حَلَبُ الْأَنْامِ، وَخَصَّدَعَتْ نَعْرَةَ الشَّرْكِ، وَبَاخَتْ نِيرَانَ الْحَرْبِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ، وَاسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى حُرَّتُمْ (حِرْتُمْ) بَعْدَ الْبَيَانِ، وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ (الْإِقْدَامِ) وَأَسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ.

لِقَوْمٍ نَكثُوا أَيْمَانَهُمْ: (أَ تَحْسَبُونَهُمْ فَاَللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْسَبُوهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) 2 أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَرَكَنْتُمْ إِلَى السَّدْعِ، فَعَجَبْتُمْ عَنِ الدِّينِ، وَمَجَجْتُمْ الَّذِي وَعَيْتُمْ، وَدَسَّ عَيْتُمْ. الَّذِي سَوَّغْتُمْ: (... إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ) 3 أَلَا وَقَدْ قُلْتُ الَّذِي قُلْتُهُ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِّي بِالْخِذْلَانِ الَّذِي خَامَرَ صُدُورَكُمْ... (2)

ص: 385

1- (1) بعضی نگاشته اند «قَیْلَهُ» نام زنی است که انصار از نژاد او هستند. ابوالفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده چنین می نگارد: مادر آنان قیله دختر جفنه بن عتبه بن عمرو است و فُضَاعَه گویند: او دختر کاهل بن عذره بن سعد بوده است (اغانی، ج 3، ص 40)؛ دکتر سیدجعفر شهیدی می نگارد: باید توجه داشت که قیله واژه ای است جنوبی، یعنی یمنی است. مردم یثرب (مدینه) از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مآرب یا به سبب دیگر از یمن هجرت کرده، در یثرب سکونت گزیدند. در دوره دوم حکوم سبائیان بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می شدند و آنان را قیل می گفتند؛ بنابراین قیله مرادف بزرگان و اعیان است. (زندگانی فاطمه زهرا، ص 134، پاورقی)

2- (4) بلاغات النساء، ص 18؛ الاحتجاج، ج 1، صص 124-125؛ دلائل الامامه، صص 120-121؛ كشف الغمه، ج 2، صص 218-220؛ بحار الانوار، ج 29، صص 228-229؛ موسوعه سيره اهل البيت، الجزء التاسع: فاطمه الزهراء عليها السلام، صص 351-352.



آوخ، پسران قیله، پیش چشم شما میراث پدرم ببرند و حرمت مرا ننگرند! و شما همچون بیهوشان فریاد مرا نشنوید؟ حالی که سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و تجهیزات لازم.

امروز شما برگزیدگان خدا، حامیان دین و یاوران پیغمبر و مؤمنین و پشتیبانان اهل بیت طاهرین اید! شما باید که با بت پرستان عرب در افتادید و برابر لشگرهای گران ایستادید! تا آن گاه که از ما فرمانبردار و در راه حق پایدار بودید نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند و مشرکین را تار و مار و نظم و آرامش را برقرار، و آتش جنگ را خاموش کردید و کافران را حلقه بندگی در گوش افکندید. اکنون پس از آن همه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیشروی واپس نشستید، آن هم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند و حکم خدا را به کار نیستند؛ از اینان بیم مدارید از خدا بترسید اگر حق پرستید، اما جز این نیست که به تن آسایی خو کرده اید و به خوشگذرانی و آسایش دل بسته اید، از دین و جهاد در راه آن خسته اید و آنچه را شنیده اید، فراموش کرده و به کار نبسته اید، ولی بدانید «اگر شما و همه اهل زمین یک مرتبه کافر شوید خدا از همه بی نیاز است». او محتاج عبادت و سپاس گذاری خلق نیست، بلکه این بندگان اند که به اطاعت و شکر خدا محتاج اند تا بدین وسیله به کمال و سعادت برسند.

به هر روی، من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم، ولی می دانم که خوار و زبونید و در چنگال پستی و ذلت گرفتار آمده اید، چه کنم که دلم خون است؟ و باز داشتن زبان شکایت از طاقت برون! و نیز می گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگریید این لقمه گلوگیر را، به شما ارزانی و ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد. (1)

پس همان گونه که حضرت فاطمه علیها السلام مهاجران را مخاطب قرار داد و به آنان فرمود: « وَیْهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِینَ، اَلْبَتَّزُّ اِزْثُ اَیِّ ؛ ای مهاجران این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت مرا نپایند؟ ».

ص: 386

اکنون با این سخنان آتشین و جان سوز، انصار را مخاطب قرار داد و از آنان گله کرد و استمداد خواست.

در آیات قرآن آن گاه که خداوند می خواهد مکانت مهاجرین و انصار را بیان دارد چنین می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ). (1)

و نیز می فرماید: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ). (2)

از این رو حضرت فاطمه با اقتدا به قرآن، ابتدا مهاجرین را مخاطب قرار داد و آنان را محکوم ساخت، و سپس انصار را مخاطب سخنان حق نما و آتشین خود قرار داد. البته سخن حضرت فاطمه علیها السلام با انصار ادبیات دیگری دارد. آن حضرت از آنان استمداد می جوید و به علت سکوت مرگبارشان آنان را به شدت محکوم می نماید. چون انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند تا از او و خاندانش دفاع نمایند.

در سال سیزدهم بعثت، یک کاروان پانصد نفری از اهالی یثرب به مکه آمد. از این تعداد، حدود هفتاد تن مسلمان و دو نفر از آنان زن بودند. این گروه در نزدیکی جمرات، جایی که اکنون مسجد البیعه قرار دارد با آن حضرت دیدار و بیعت کردند. نکته تازه این بیعت، دفاع از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آمدن به یثرب بود. در این دیدار، سخنان زیادی مطرح گردید؛ از جمله برخی از انصار از قطع پیوند آتی خود با یهود سخن گفتند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند که پس از پیروزی، در کنار آنها باقی خواهد ماند یا نه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: «ذمه من ذمه شما و حرمت من حرمت شماست؛ من از شما هستم و شما از من، با دشمن شما خواهم جنگید و با دوست شما دوستی خواهم کرد».

در این دیدار شرط بیعت چنان بود که اهالی مسلمان یثرب همان گونه که از جان و مال و فرزندانشان دفاع می کنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم دفاع کنند. در این دیدار براء بن معرور گفت: به خدا سوگند هرگاه در دل ما غیر از آنچه بر زبان ما جاری می شود چیز دیگری بود آن را ابراز می کردیم. ما جز صداقت و عمل به پیمان و جانبازی در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله چیز دیگری در سر نداریم.

ص: 387

1- (1) سوره توبه، آیه 100.

2- (2) همان، آیه 117.

سپس خزر جیان رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند و تقاضا کردند تا حضرتش سخنی بفرماید. رسول اکرم آیاتی از قرآن تلاوت نمود و شوق اسلام را در جان آنان تشدید نمود و آن گاه فرمود: «أَبَايِعُكُمْ عَلَىٰ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نَسَائِكُمْ وَأَبْنَائِكُمْ؛ با شما بیعت می‌کنم به شرط اینکه از من دفاع کنید آن گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید».

در این هنگام براء دو مرتبه برخاست و گفت: ما فرزندان جنگ و مبارزه و تربیت یافتگان جبهه های جنگیم، این خصلت از نیاکان ما به ما ارث رسیده است. (1)

در واقع فاطمه علیها السلام آن بیعت و آن گفتار را فرا روی انصار قرار داد. شما که می‌گفتید ما فرزندان جنگ و مبارزه ایم و خصلت جنگجویی از نیاکان ما به ما رسیده است. اکنون کجاست آن مردانگی و غیرت؟ پیش چشم شما میراث پدرم را بردند و حرمت را نگه نداشتند، در حالی که شما سرباز دارید و ساز و برگ نظامی، پس چرا از خاندان پیامبرتان دفاع نمی‌کنید؟ مگر با او بیعت نکردید که چون جان و مال و ناموس خویش از او دفاع کنید؟ شما را چه شده است که امروز چون بیهوشان فریاد استمداد مرا نمی‌شنوید؛ در حالی که عده و عده دارید. شما بودید که با بت پرستان در افتادید! و در برابر لشگرهای گران ایستادید؛ نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند و مشرکان را تار و مار و نظم را برقرار و آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید، اما اکنون پس از آن همه زبان آوری و شهرت دم فرو بستید، کجا رفت آن غیرت و مردانگی؟

بدون شک ذلت و خواری این پیمان شکنی و بی تفاوتی گریبان شما را خواهد گرفت و بازتاب و پیامد این گناه بزرگ، روزگارتان را سیاه خواهد کرد. آتشی فرا روی شما شعله ور گردیده؛ که هم زندگی جاویدتان در شرر آن خواهد سوخت و هم شعله های آن دنیای شما را تباہ خواهد کرد.

دیری نگذشت که آنچه حضرت فاطمه علیها السلام از رخدادهای تلخ و سیاه پیش بینی می‌کرد، چهره نمایان کرد و وقوع حوادث خونین و سیاه، روزگار مردم مدینه و سایر مسلمانان را تباہ ساخت. یکی از این حوادث، حادثه خونین و ننگین حرّه بود.

ص: 388

---

1- (1) السیره النبویه، ابن هشام، ج 1-2، ص 442؛ تاریخ الطبری، ج 2، صص 360-362؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج 2، صص 98-99.

از وحشتناک ترین جنایات امویان، پس از حادثه خونین و جان‌گداز عاشورا، واقعه حرّه است. این واقعه مربوط به شورش مردم مدینه در بیست و شش یا بیست و هفت ذیحجه سال 63 هجری (1) (نه 62 و 64) (2) است که توسط سپاه شام به خاک و خون کشیده شد.

مورخین پیرامون علل این شورش سه روایت نقل کرده اند (3) که سومین آن مطلبی است که طبری نگاشته و آن اینکه پس از منصوب شدن عثمان بن محمد در حکومت مدینه، او گروهی از بزرگان مدینه را نزد یزید فرستاد تا از آنان دل‌جویی و استمالت کند، و از خزائن بیت المال به آنها بذل و بخشش نماید. اینان به شام رفتند، ولی زمانی که بازگشتند به جای تمجید و تعریف از یزید، شروع به بدگویی از او کردند که او مسلمان نیست؛ لیس له دین، یسرب الخمر، یغرف بالطناییر و یضرب عنده القیان و یلعب بالکلاب؛ او دین ندارد، مشروب می‌آشامد، بر طنبور می‌کوبد و بردگان نزد او می‌نوازند و با سگان بازی می‌کند، لذا گفتند که حاضر به اطاعت از او نمی‌باشند. (4)

علاوه بر این عامل، به یقین زبیری گری نیز عاملی اساسی در تحقق این پدیده شوم گردید؛ به این معنا که ظهور ابن زبیر در صحنه سیاسی و ضعف بنی امیه در حجاز، زمینه شورش مردم مدینه را فراهم ساخت.

یزید در ابتدا کوشید توسط عبدالله بن جعفر آنان را دعوت به آرامش کند، ولی آنها نپذیرفتند. نعمان بن بشیر از انصار که حامی اموی‌ها بود از طرف یزید به مدینه آمد و آنها را به اطاعت از یزید فراخواند، ولی مردم باز هم نپذیرفتند.

شورشیان، امویان و یاران و موالی آنها را که حدود هزار نفر بودند در خانه مروان بن حکم محاصره کردند (5) و پس از آن با خفت و خواری، در حالی که بچه‌ها آنان را سنگ باران می‌کردند از شهر بیرون راندند. (6)

ص: 389

- 
- 1- (1) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-495؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 41.
  - 2- (2) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 175؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 42.
  - 3- (3) تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 184؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 31.
  - 4- (4) تاریخ الطبری، ج 5، صص 487-495؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 31.
  - 5- (5) تاریخ الطبری، ج 5، ص 485.
  - 6- (6) الامامه و السیاسه، ج 1، ص 208.

مردم مدینه با رانده شدگان شرط کردند که قسم یاد کنند تا همراه سپاه شام باز نگردند. آنان نیز پذیرفتند و سوگند یاد کردند. از این رو، مردم مدینه به آن گروه از امویان اجازه دادند که از شهر خارج شوند. اگر چه افراد پلیدی چون مروان و بسیاری دیگر عهد خود را شکستند. یزید سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. بعد از این واقعه، مسلم به سبب کشتار فراوان به نام مسرف شهرت یافت.

سپاه پنج هزار نفری (1) او احتمالاً برای از بین بردن مدینه و مکه کافی به نظر می رسید، گرچه ممکن است جمعیت بیشتر از این بوده باشد.

به مردم شام گفته شده بود که پس از پیروزی می توانند شهر مدینه را غارت کنند و آنچه از اموال مدینه می خواهند از آن خود کنند. آنان در وقت اعزام، سهمیه خویش را از بیت المال به طور کامل گرفتند و علاوه بر آن، صد دینار اضافی هم به آنان داده شد. (2)

مردم مدینه در مدخل ورودی شهر (محل حفر خندق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی فاصله بین حرّه شرقی و غربی در شمال مدینه) خندقی حفر کردند تا بتوانند از شهر دفاع کنند. رهبران آنها عبدالله بن مطیع، معقل بن سنان و در رأس آنها عبدالله بن حنظله بود که در حین درگیری، خود و فرزندانش کشته شدند. زمانی که سپاهیان شام به مدینه رسیدند، با مشورت عبدالملک بن مروان که او نیز همراه سایر بنی امیه از شهر اخراج شده بود در منطقه حرّه مستقر شدند و به کمک مروان توانستند با وعده های مالی، گروهی از بنی حارثه را فریب داده، از طریق آنها وارد شهر شوند. حمله امویان به داخل شهر و درگیری آنها کمتر از یک روز به طول انجامید و پس از آن شهر به تصرف شامیان درآمد. طبق وعده یزید، سه روز اموال شهر برای سپاهیان حلال شمرده شد و آنها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. در این میان علاوه بر کشته شدن عده زیادی، به بسیاری از زنان نیز تجاوز شد. مسلم بن عقبه بسیاری از اسیران را که شامل تعدادی از قریشیان بودند به قتل رساند. در میان مقتولین کسانی از میان صحابه پیامبر بودند که بعد از کشته شدن، سرشان از تن جدا گردید.

ص: 390

---

1- (1) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 175.

2- (2) انساب الاشراف، ج 4، ص 23.

تعداد کشته ها بنا به نقل ابن قتیبه، یک هزار و هفتصد نفر از انصار و مهاجر و فرزندان آنها بود و از سایر مردم ده هزار نفر کشته شدند. (1)

او می نویسد: «تعداد هشتاد نفر از صحابه در این حادثه کشته شدند». (2)

هیثم بن عدی، تعداد تلفات را شش هزار و پانصد نفر ذکر کرده است. (3)

مسعودی می نگارد: «نود و چند نفر از قریش و همین تعداد از مهاجر و انصار و چهارهزار نفر کسانی بودند که شناخته شدند». (4)

او در ادامه می نگارد: «مردم با عنوان بندگان یزید با مسلم بن عقبه بیعت کردند و هر کس نمی پذیرفت کشته می شد». (5)

ابن اعثم می گوید: «از اولاد مهاجرین یک هزار و سیصد نفر و از فرزندان انصار یک هزار و هفتصد نفر کشته شدند». (6)

این آمارها نشان می دهد که شمار زیادی از مردم مدینه در این واقعه کشته شدند و خانه های زیادی غارت شد. گفته شده لشکریان شام در حالی با مردم مدینه می جنگیدند که آنان را یهودی خطاب می کردند. (7)

این بود پیامد شوم سکوت ذلت بار انصار و مهاجران در مقابل غصب خلافت و فدک. آن زمان که حضرت فاطمه علیها السلام از آنان یاری خواست مردم مدینه سکوت کردند و بذر این فتنه را افشانند، و در حرّه محصول تلخ ستم و خیانت خود را درو کردند. آری این حادثه، میوه تلخ شجره زقوم سقیفه بود که این گونه کام مسلمانان را زهرآگین ساخت.

حضرت فاطمه علیها السلام این آینده سیاه را برای آنان پیش بینی کرد و در جمع زنان مهاجر و انصار که به عیادتش آمده بودند چنین فرمود:

أَمَّا لِعَمْرِ الْهَكْرَى لَقَدْ لَقِحتْ، فَنظَرَهُ رَيْثَمَا تُتْبِجُ، ثُمَّ احْتَلَبُوا طِلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا

ص: 391

1- (1) الامامه و السياسه، ج 1، صص 213-215.

2- (2) همان، صص 216-220.

3- (3) انساب الاشراف، ج 4، ص 42.

4- (4) مروج الذهب، ج 3-4، ص 60.

5- (5) همان.

6- (6) الفتوح، ج 5، ص 295.

7- (7) تاریخ سیاسی اسلام، تاریخ خلفا، ج 2، صص 50-56.

عَبِيْطاً... ؛ (1) به جاودانگی خدا سوگند! این عمل ناشایست شما عاقبتی ناگوار خواهد داشت، تخم آشوب در خاطره ها کاشته شد و زمانه، آبستن حوادث ناگوار گشت؛ خطر ناامنی و هرج و مرج و آشوب از یک سو و فروغلتیدن در دام استبداد از سوی دیگر. البته این پیامدها قطعی است و شما را در بر خواهد گرفت، اما نه به زودی که اندکی درنگ لازم است تا این مادر فتنه، بچه بزاید و آن گاه است که از پستان روزگار پرفتنه، به جای شیر، خون زهرآلود خواهید دوشید، آن هم نه اندک، که ظرف روزگار شما مالا مال از آن خواهد گشت و جز مرگ و اندوه بهره دیگری نخواهید برد. آن وقت است که زیان و خسارت، دامان مردم هوسباز و باطل گرا را خواهد گرفت و نسل ها و نژادهای آینده، نتیجه وحشتناک عمل پایه گذاران سابق خویش را خواهند دید و بانیان این همه سیه روزی را خواهند شناخت.

هم اکنون با این فریاد در گلو شکسته ام به شما هشدار می دهم به آینده ای پر آشوب و خطر، دل خوش دارید! خود را مهیای فتنه و آشوب های متوالی سازید که دیر یا زود گرفتار آن خواهید شد. سه شعله جانگدازش این است که نخست گردن های خمیده را به لبه بران شمشیر بسپارید، و نیز سرهای فرودآمده به ذلت و خواری در برابر فرومایگان و ناکسان به خاک پست نهید، چنگال خونین استبداد با یک دست گریبان شماها را خواهد گرفت و با دست دیگر، تازیانه استبداد و قانون شکنی بر سرتان خواهد زد، و در نتیجه آبخار فتنه، زهرش را به کامتان خواهد ریخت. اندک زمانی شما را به حال خود گذارند، ولی همین که جای پای خود را محکم نمودند چوب حراج به هستی و شرف شما خواهند زد و همه را یکجا به یغما خواهند برد... (2).

ممکن است کسی بپرسد حادثی که بعد از گذشت ده ها سال بعد اتفاق می افتد، چه ارتباطی به گذشته آن تاریخ دارد؟ پاسخ آن است که پدیده های تاریخی چون زنجیره ای به همه پیوسته اند و گذشته، علت حوادث آینده است. به همین دلیل، در سال صد و چهل هجری آن هنگام که منصور دوانیقی به مدینه آمد و به دستور او عبدالله بن حسن و

ص: 392

- 
- 1- (1) بلاغات النساء، ص 20؛ دلائل الامامه، ص 129؛ کشف الغمه، ج 2، ص 234؛ موسوعه سیره اهل البيت عليهم السلام، الجزء التاسع: فاطمه الزهراء عليها السلام، ص 357، با تفاوت هایی در متون.
- 2- (2) معانی الاخبار، ترجمه عبدالعلی محمدی، ج 2، صص 333-334.

برادرش ابراهیم و دیگر نوادگان حضرت امام حسن علیه السلام را در کجاوه ها نشانده بود و به مقتل و مسلخ استبداد فرستادند، (1) امام صادق فرمود: «به خدا سوگند انصار و فرزندان انصار به عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقبه بستند عمل نکردند» و سپس انصار را نفرین کرد و فرمود: «خدایا خشم و انتقام خویش را بر انصار سخت کن». (2)

ص: 393

---

1- (1) مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهانی، ص 209.

2- (2) تتمه المنتهی، ص 194.





از مفاهیم بلند و آسمانی که چندین مرتبه در خطبه حق نما و آتشین حضرت فاطمه، طنین افکند، ایمان به معاد و زندگی جاوید پس از مرگ است. آن حضرت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در پرتو آموزه های قرآن، ایمان به مرگ و معاد را آموخت و سپس آن را برای مردمان مطرح نمود. در باور آن بانوی بی همتای اسلام، ایمان به معاد، چون معرفه الله و یگانه پرستی است که زندگی انسان را هدفمند ساخته، و این وجود را به گوهر برین انسان کامل که مسجود فرشتگان است می آراید.

البته حضرت فاطمه علیها السلام در این عرصه، زیباترین الگو و اسوه است، زیرا با وجود آن همه قدر و منزلت که در قیامت داراست، باز هم از رستاخیز و حضور در آن مقام، سخت بیمناک بود.

مرکب نوری که آن حضرت در قیامت بر آن سوار می گردد رأسش «خشیه الله» است. (1)

آن بانو، چگونگی حال مردم را در قیامت از پدر جو یا می شود:

«یا أَبَتِ أَخْبَرَنِي كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... يَا فَاطِمَةُ يَشْغَلُونَ فَلَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ، وَلَا وَالِدٌ إِلَى وَلَدِهِ وَلَا وَلَدٌ إِلَى أُمِّهِ...؛ (2) پدرجان! مرا از احوال مردم قیامت آگاه ساز... فاطمه جانم! جملگی به خود مشغول اند و از دیگران فارغ، به یکدیگر نگاه نکنند، نه پدر به فرزند توجهی کند و نه فرزند به مادر... آیا هنگام خروج از قبر کفنی دارند؟ ای فاطمه! کفن های آنها پوسیده، ولی بدن هایشان باقی مانده است».

ص: 395

1- (1) سفینه البحار، ج 2، ص 375.

2- (2) بحار الانوار، ج 7، صص 110-111؛ نوادر الاخبار، ص 336؛ جامع الاخبار، صص 217 و 400 و 500.

در حدیثی دیگر، آن بانوی بزرگوار از پدر پرسید:

یا اَبه اَینَ أَلقاک یوم القیامه...؛ (1) پدر جان! در روز قیامت کجا شما را زیارت کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد میزان، هنگام محاسبه و در مقام محمود که فروغ شفاعت به امت می تابد و هنگام عبور از پل صراط که هر کسی به فکر نجات خود می باشد، ولی من به امتم دعا می کنم و می گویم: خداوندا! امت مرا به سلامت دار و سایر پیامبران نیز به امت من دعا می کنند.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

« یا اَبتاه اَینَ أَلقاک یوم الموقف الاعظم و یوم الفزع الاکبر؟ قال: یا فاطمه عند باب الجنه و معی لواء الحمد...؛ حضرت فاطمه پرسید: پدر جان! روز قیامت شما را کجا ملاقات خواهم کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان! در آستان بهشت، در حالی که پرچم حمد به همراه دارم و آنجا امتم را شفاعت می کنم. عرض کرد: پدر جان! اگر آنجا شما را ملاقت ننمودم؟ فرمود: مرا کنار حوض کوثر ملاقات می کنی، در حالی که امتم را سیراب می کنم. پرسید: پدر جان اگر آنجا ملاقات نکردم؟ فرمود: کنار پل صراط ملاقات می کنی، در حالی که ایستاده ام و می گویم: بارالها امتم را به سلامت دار. پرسید: اگر شما را آنجا زیارت نکردم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا کنار آتش جهنم ملاقات می کنی، در حالی که شعله جهنم را از امت خویش دور می کنم. فاطمه علیها السلام از این بشارت مسرور و خوشحال گردید». (2)

روزی آن بانوی عصمت، پدر را گریان دید، پرسید: پدر جان چه چیز موجب گریه شما شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه نگریم، حال آنکه جبرئیل این آیه را فرود آورده:

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ)؛ (3)

(البته، وعده گاه تمامی مردم گمراه جهنم خواهد بود، برای جهنم هفت در است و برای هر دری، گروهی معین).

ص: 396

1- (1) همان.

2- (2) الامالی، شیخ صدوق، ص 166؛ بحار الانوار، ج 43، ص 21، ح 11.

3- (3) سوره حجر، آیات 43-44.

در پایان روایت آمده است:

« فسقطت فاطمهُ عَلَى وجهها و هی تقول: الویل، ثم الویل لمن دخل النار؛ (1) بعد از شنیدن این سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام با چهره بر زمین افتاد و فریاد برداشت ای وای، ای وای، ای وای بر کسی که داخل آتش گردد».

این زلال معارف و معرفت، از چشمه جوشان وحی، جان فاطمه علیها السلام را لبریز و مالا مال کرده بود، و فروغ این معرفت در بخش هایی از خطبه حق نما و معرفت آفرین آن حضرت نمایان گشت؛ یعنی جلوه ای از مرگ و معاد و زندگی ابدی و جهنم و بهشت را فرا روی آن عهدشکنان و حق پوشان قرار داد.

## مرگ و معاد از نگاه فاطمه علیها السلام

### اشاره

مرگ و معاد از منظر حضرت فاطمه از دو نگاه ساطع است:

### نگاه اول: مرگ، اوج تعالی انسان

مرگ دریچه ای است به اوج تعالی و بالندگی انسان، و مشرق فروزانی است که خورشید جمال انسانیت از آن نمایان می گردد. وقتی آن حضرت سخن از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید، چنین افق رفیعی را می گشاید؛ افقی که گستره آن تا همجواری خدا و مقام قرب و «عند» نمایان است. حضرت فاطمه فرمود:

ثُمَّ قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ، رَغْبَةً بِأَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، مَوْضُوعًا عَنْهُ الْعِبْ وَالأَوْزَارُ، مُحْتَبٍ بِالمَلَائِكَةِ الأَبْرَارِ، وَمُجَاوِرَهُ المَلِكِ الجَبَّارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ العَفَّارِ...؛ (2) سپس از روی گزینش و مهربانی، جوار خویش را بدو ارزانی داشت و رنج این جهان که خوش نمی داشت، از دل او برداشت. او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد صلی الله علیه و آله رسول رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان باد.

ص: 397

1- (1) عوالم، ج 11، ص 634؛ بحارالانوار، ج 8، ص 303 و ج 43، ص 88؛ رباحین الشریعه، ج 1، ص 148.

2- (2) بلاغات النساء، ص 16.

این همان افق برین مرگ و نوشیدن صهبای عشق و شهد لقای پروردگار است؛ فاصله گرفتن از حیات زودگذر دنیا و پیوستن به حیات جاوید است؛ ساحل آرام بخش زندگی و پایان پیروزمند پیوستگی و سیر به سوی خداست؛ بازگشت به اوست و پیوستگی رود به دریاست. در حقیقت این همان مرگی است که آرزوی اولیای خداست.

خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ...): (1)

(ای رسول ما جهودان را بگو، اگر می پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید، و حال آنکه به پاس کردار بد خود هرگز آرزوی مرگ نمی کنند و خدا از کردار ستمکاران آگاه است).

و نیز می فرماید:

(قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ...): (2)

(بگو ای پیغمبر اگر سرای آخرت را با آن همه نعمت، خدا به شما اختصاص داده، و دیگران را بهره ای نیست، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید، و هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، زیرا به واسطه اعمال بد خود، عذاب سخت را در آخرت برای خویش مهیا کرده اند و خدا به ستمکاران آگاه است).

این همان افق تابناکی است که در سخن امام علی علیه السلام نیز می درخشد:

« وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ امِّهِ ؛ (3) به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ مشتاق تر است از کودک به پستان مادر».

البته آن حضرت نسبت به معاد، معرفت شهودی دارد و اگر حجاب ها برگرفته شود چیزی بر یقینش افزوده نگردد، از این رو می فرماید:

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يوصفُ لَكَ مِنْهَا لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا... ؛ و اگر به دیده دل بنگری بدانچه از بهشت برایت ستایند، دل

ص: 398

1- (1) سوره جمعه، آیات 6-7.

2- (2) سوره بقره، آیات 94-95.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه 5، ص 13.

برکنی از آنچه در دنیا است، هر چند بدیع و زیباست. از خواهش های نفسانی و خوشی های زندگانی و منظره های آراسته، و بیندیشی در جنبش کناره های جویباران و در آویختن خوشه های لؤلؤ آبدار بر شاخه های آن درختانی که ریشه های آن در پشته های مشک نمان است و رسته بر شاخسار، و رستن این میوه های گوناگون، در غلاف ها و پوشش های درون.

شاخه ها بی رنجی خم گردد و چنان که چیننده آن خواهد در دسترس او بود. ساقیان زیبای حور و غلمان، گرد ساکنان آن و پیرامون کاخ هایشان گردند و آنان را عسل های پاکیزه و شراب های پالوده دهند. مردمی باشند که بخشش - الهی - به آنان پیوسته بود، تا در خانه قرار بار گشودند و از رنج سفرها آسودند. پس أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمُؤْتَقَةِ الْمُؤْتَقَةِ لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا...؛ (1) ای شنونده اگر دل خود را مشغول داری به اندیشه رسیدن بدان منظره های زیبا که به خاطر آری جانت از شوق آن برآید - تا به بهشت رخت گشاید - و خود از این مجلس من رخت برداری و به همسایگی خفتگان در گورها شتابان روی.

فیض کاشانی در پرتو آفتاب سخن علی علیه السلام چنین می سراید:

دلم گرفت از این خاکدان پر وحشت ره بهشت کدام است و منزل راحت

بلاست صحبت بیگانه و دیار غریب کجاست منزل مألوف و یار بی کلفت

مگر سروش رحیلی به گوش جان آید دل گرفته گشاید ز کربت غربت (2)

البته این فروغ بهشت جاودان، از منظر امام علی علیه السلام پاسداشت عمل سوداگران است وگرنه علی علیه السلام که فقط محبوب را می جوید و می خواند و مقام رضوان و خوشنودی خدا، آرمان اوست و حضور (عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ) میقات سرور اوست. او که براساس آیه: (وَ جَاءَ

ص: 399

1- (1) همان، خطبه 165، صص 171-172.

2- (2) دیوان فیض کاشانی، صص 45-46.

رُبُّكَ وَ الْمَلِكُ صَفًا صَفًا) 1 همایشی را در قیامت به نمایش می بیند که در آن، عرصه جلوه های حضرت حق متجلی می شود و مقام فرمان مطلق خدا آشکار، و تجلیات قهر و مهربانی حضرت حق ساطع می گردد.

در رستاخیز، چهره ها مشرق تابان احسان، لطف، رحمت و مغفرت خدای رحمان است؛

1. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ)؛ (1)

(آن روز، رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و با چشم جان جمال خدا را مشاهده می کنند).

2. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ)؛ (2)

(آن روز، طایفه ای رخسارشان فروزان است، و خندان و شادمان اند).

3. (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَالِيَةٍ...)؛ (3)

(جمعی دیگر به نعمت های بهشتی رخسارشان شادمان و خندان است و از سعی و کوشش خود خوشنودند، که در بهشت بلندمرتبت مقام عالی یافته اند، و در آنجا هیچ سخن زشت و بیهوده نشوند، در آن بهشت، چشمه های آب جاری است، و هم در آنجا تخت های عالی و کرسی های بلندپایه نهاده اند، و قدح های بزرگ گذاشته اند، مسند و بالش های مرتب داشته اند و فرش های عالی و گران بها گسترده اند).

البته ستیغ این تجلیات مهربانانه خدا، و جلوه جمالی حق، در ترنم این آیه طنین می افکند:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي...)؛ (4)

(ای نفس قدسی، مطمئن و دل آرام به یاد خدا، امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود و او راضی از توست. باز آی و در صف بندگان خاص من در آی، و با خشنودی در بهشت من داخل شو).

ص: 400

1- (2) سوره قیامت، آیات 22-23.

2- (3) سوره عبس، آیات 38-39.

3- (4) سوره الغاشیه، آیات 8-16.

4- (5) سوره فجر، آیات 27-30.

به قول نراقی:

یک نظر کن از عنایت سوی من فارغم گردان ز قید خویشتن

زین رفیقان تنگ شد یا رب دلم کن تهی زایشان خدایا محفلم

بلکه دل از این دیارم سیر شد جان از این آب و گلم دلگیر شد(1)

در واقع، در نگاه عارفانه و شهودی دوستان خدا، زندگی این دنیا مرگ آنان است:

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است(2)

به قول سعدی:

سعدی این منزل ویران چه کنی جای تو نیست

رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست(3)

گوهر قدسی جان که جلوه ای از روح خداست و بارقه ای تابناک است که پرتو آن خاک را روشن و انسان ساخته و خاک را مسجود فرشته قرار داده، از خداست و باز به سوی او باز می گردد. همتای قرآن، امام علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید: «... وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ...» (4) سفارش می کنم شما را به ترس از خدایی که آفرینشان را آغاز فرمود و بازگشتشان به او خواهد بود».

کز جهان زنده از اول آمدیم باز از پستی سوی بالا شدیم

جمله اجزا در تحرک در سکون ناطقان «کائنا الیه راجعون»(5)

این نگاه عرشی حضرت فاطمه علیها السلام به مقوله مرگ و معاد است که فقط مخصوص اولیای خداست؛ آنان که پیوسته زمزمه می کنند:

ص: 401

1- (1) مثنوی، طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص 85.

2- (2) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص 176.

3- (3) کلیات سعدی، غزلیات، 429.

4- (4) نهج البلاغه، خطبه 198، ص 232.

5- (5) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 335، ش 463-465.



ای خوش آن ساعت که آید پیک جانان بی خبر

گویدم بشتاب سوی عالم جان بی خبر

ای خوش آن ساعت که جام بی خودی از دست دوست

خواهم و گردم ز خواهش های دوران بی خبر(1)

شهریار نیز می سراید:

هر شب هجر بر آنم که اگر وصل بجویم همه چون نی به فغان آیم و چون چنگ بمویم

لیک مدهوش شوم چون سر زلف تو ببویم گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

و همو سروده:

من هم ای گوهر گمگشته از این گمراهان

گم شدن خواهم و در کوی تو پیدا گشتن

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی

سینه ام سوخته در حسرت سینا گشتن(2)

### نگاه دوم: بهشت و جهنم دو عامل حرکت و بازدارندگی

حضرت زهرا علیها السلام در بخش هایی از خطبه خود، پاداش بهشت و عذاب دوزخ را عاملی مهم در انجام کارهای نیک و دوری از انجام گناهان تبیین فرمودند:

« ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنِ نِقْمَتِهِ، وَحَيَاشاً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ؛ (3) پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد و نافرمانان را به کیفر بیم داد تا بندگان را از عقوبت برهاند و به بهشت کشاند».

ص: 402

1- (1) دیوان ملک الشعراء بهار، صص 90 و 318.

2- (2) دیوان شهریار، صص 628 و 100.

3- (3) بلاغات النساء، ص 15؛ دلائل الامامة، ص 112؛ الاحتجاج، ج 1، ص 120؛ كشف الغممة، ج 2، ص 204؛ بحار الانوار، ج



حضرت فاطمه علیها السلام در این بخش از خطبه به دو هدف حکیمانه الهی در تعیین پاداش و کیفر دوزخ اشاره فرموده اند که همچون چراغی فرا روی مردم اند. نکته مهم این است که آنچه در این دو هدف منظور شده، سود و منفعت انسان است نه ذات باری تعالی. همچنین این حقیقت را بر پایه یک اصل عقلانی، یعنی جلب سود و دفع ضرر محتمل، تعریف می نمایند.

اینکه آن حضرت فرمود: « وَحَيَاشَا لَهُمْ إِلَى جَنَّةٍ ؛ از جانب خود، بندگان را به بهشت بکشاند». به این معناست که پاداش نیکوکاران، ریشه در تفضّل الهی دارد، پس همه کارهای نیکی که انسان انجام می دهد به کمک نیروها و سرمایه هایی است که آفریدگار در اختیار او قرار داده، لذا هیچ گونه استحقاقی در برابر کارهای نیک خود ندارد. به بیان دیگر، اگر پروردگار کریم به افراد با ایمان و رستگار، جزای نیک می دهد از تفضّل و احسان الهی عنایت می گردد، نه از استحقاق بنده.

آن حضرت بعد از توجه دادن به موضوع تفضّل الهی در پاداش امور نیک فرمود: « وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ ؛ بندگان را از کارهایی که سبب عقوبت او می شود منع کرد».

این تعبیر، نشانگر آن است که عذاب از سوی خداوند تبارک و تعالی نیست، بلکه این خود انسان است که در طول زندگی با نیت پلید و انجام کارهای ناروا، دوزخ و عذاب آن را برای خود فراهم می سازد.

پس در نگاه آن حضرت، دوزخ، چیزی جز پاداش کردار انسان نیست. در واقع عذاب دوزخ، اثری است قهری که از ناحیه خود انسان دامنگیر او می شود؛ برخلاف بهشت که از چشمه فضل و کرم خدا می جوشد و جاری است.

البته در این بخش از سخنان حضرت فاطمه علیها السلام یک سؤال مطرح می شود و آن این است که حضرت فرموده: «بندگان، عبادت را به پاسداشت بهشت یا ترس از جهنم انجام می دهند»، پس در این عبادت چه فایده و حکمتی وجود دارد؟ آیا این عبادت بی ارزش نیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ارتباط فرمودند: «آنان که از ترس عبادت می کنند، عبادتشان، عبادت بردگان و آنان که به طمع پاداش عبادت می کنند، عبادتشان، عبادت مزدوران است» (1).

اکنون در جمع بین سخن حضرت فاطمه علیها السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوئیم فاطمه علیها السلام برای عموم مردم و سطح درک و فهم آنان سخن می گوید و عموم مردم نیز براساس جلب منفعت و دفع ضرر محتمل، به کارها اقدام می کنند. از طرفی کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ناظر به عبادت «مخلصین» است. به بیان دیگر، اولیای الهی نه به پاسداشت نعمت های بهشتی و نه به خاطر ترس از جهنم، خدا را عبادت می کنند و ساحتش را می ستایند، بلکه آنان محو جمال محبوبند و تجلیات جمال و جلال الهی، جان آنان را لبریز و نورباران ساخته است.

پس آنچه حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید راه عموم مردم است و اگر بخواهیم اکثر مردم را تربیت کنیم؛ به گونه ای که هم دنیایی سرشار از خوبی ها داشته باشند هم در پیمودن راه به سرای آخرت درست حرکت کنند، باید از همین راه وارد شویم.

### نگاهی به مرگ و قیامت

یکی از اصول جهان بینی اسلامی - که از ارکان ایمانی و اعتقادی دین اسلام است - ایمان به زندگی جاوید و حیات اخروی است. ایمان به عالم آخرت، شرط مسلمانی است؛ یعنی اگر کسی این ایمان را از دست بدهد و آن را انکار کند از زمره مسلمانان خارج است.

مهم ترین اصلی که همه پیامبران الهی پس از توحید، مردم را به آن خوانده اند در اصطلاح متکلمان اسلامی به اصل «معاد» معروف شده است.

در قرآن کریم صدها آیه به زندگی پس از مرگ، روز قیامت، کیفیت حشر مردگان، چگونگی میزان و حساب و ضبط اعمال، بهشت و جهنم، جاودانگی عالم آخرت و سایر مسائلی که به عالم پس از مرگ ارتباط دارد پرداخته اند. همچنین در دوازده آیه، رسماً پس از ایمان به خدا از ایمان به «روز آخر» یاد شده است (2) قرآن با این تعبیر، دو نکته را یادآوری کرده است:

ص: 404

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 84.

2- (2) سوره نساء، آیه 59؛ سوره بقره، آیه 232؛ سوره توبه، آیه 99؛ سوره بقره، آیه 288؛ سوره طلاق، آیه 2.

الف) اینکه حیات انسان، بلکه جهان، مجموعاً به دو دوره تقسیم می شود و هر دوره را به عنوان یک روز باید شناخت؛ یکی دوره ای که اول و ابتداست و پایان می پذیرد که همان دنیاست و روز دیگر، دوره ای که آخر است و پایان ناپذیر است که همان دوره آخرت است. در برخی از تعبیرات قرآن نیز از حیات دنیا به «اولی» و از حیات اخروی به «آخرت» یاد شده است. (1)

ب) دیگر اینکه هم اکنون که دوره نخستین حیات بر ما می گذرد و هنوز به دوره دوم نرسیده ایم و از ما پنهان است، سعادت ما وابسته به این است که به آن دوره ایمان داشته باشیم. سعادت ما در امروز از آن جهت بسته به ایمان ما به قیامت است که ما را متوجه بازتاب اعمالمان می کند و بر ما روشن می گردد که اعمال و رفتار ما از کوچک ترین اندیشه ها، گفتارها و کردارها گرفته تا بزرگ ترین آنها چون خود ما روز اول و آخر دارند و چنین نیست که در روز اول، پایان یابند و معدوم گردند، بلکه باقی می مانند و در روزی دیگر به حساب آنها رسیدگی می شود.

پس این ایمان چون چراغی فرا روی ماست و باید تلاش کنیم خود و اعمال و نیات خویش را آراسته و از کارهای بد، پیراسته سازیم؛ به این ترتیب همواره در راه نیک و نیک خویی و نیک رفتاری حرکت می کنیم.

از سوی دیگر سعادت ما در آن روز از آن جهت وابسته به این ایمان است که آنچه موجب سعادت یا شقاوت در آن جهان جاوید و ابدی است، اعمال و رفتاری است که انسان در این جهان انجام می دهد. به همین دلیل، قرآن در پرتو آیات بسیاری ایمان به آخرت یا روز آخر را برای سعادت و تعالی انسان حتمی و ضروری می شمارد.

## سرمشأ ایمان به معاد

### اشاره

سرآغاز این اعتقاد، وحی الهی است که پیامبران آن را به بشر رسانده اند.

بشر پس از آنکه خدا را شناخت و به صدق گفتار پیامبران ایمان آورد و پذیرفت که آنچه آنان به عنوان وحی ابلاغ می کنند، واقعاً از طرف خداست، به روز قیامت و حیات

ص: 405

اخروی که همه پیامبران، ایمان به آن را مهم ترین اصل پس از توحید دانسته اند، اعتقاد پیدا می کند.

در واقع می توان گفت که درجه ایمان هر انسان به زندگی جاوید و ابدی، به مقدار ایمان او به اصل نبوت و راستگو دانستن پیامبران بستگی دارد. همچنین سطح معارف انسان و تصور معقول و منطقی او از امر معاد و عالم آخرت یا تصورات جاهلانه و عامیانه انسان در این اعتقاد مؤثر است. (1)

به عبارت دیگر، یکی از برجسته ترین ره آوردهای پیامبران الهی، معارف و احکام مربوط به معاد است. ایمان به وحی و رسالت، بدون اعتقاد به معاد سودمند نیست، زیرا دین، همان صراط است و صراط، راه رسیدن به مقصد است. پس اگر مقصد و مقصودی به عنوان جهان ابد و عالم حساب و عدل و پاداش و کیفر نباشد، صراط بی معناست. بنابراین یقین به آخرت در پرتو ایمان به وحی و رسالت حاصل می شود و با این اعتقاد و باور است که ارکان تقوا و پارسایی کامل می شود.

نکته مهم دیگر اینکه مهم ترین عامل صیانت انسان از تبهکاری، همان اعتقاد به قیامت و معاد است؛ همان گونه که خداوند می فرماید:

(إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرَى الدارِ)؛ (2)

(ما آنان را برای یادآوری سرای آخرت خالص و پاک دل گردانیدیم).

بنابراین آنچه سبب انحراف و ابتلای به عذاب الهی است، فراموشی قیامت است:

(إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ). (3)

ممکن است فردی از نظر توحید ذاتی و توحید خالقی موحد باشد، ولی معتقد به معاد نباشد؛ همانند بت پرستان حجاز که خدا را آفریدگار آسمان ها و زمین می دانستند:

(وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)؛ (4)

(و اگر از این کافران سؤال کنی آن کیست که آسمان ها و زمین را آفریده، البته جواب دهند خداست)

ص: 406

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 2، صص 502-503.

2- (2) سوره ص، آیه 46.

3- (3) سوره ص، آیه 26.

4- (4) سوره لقمان، آیه 25.

ولی آفریدگار را به عنوان حکیم عادل که در کمین گاه است و برای هر انسانی عتید و رقیب گماشته اند، انسان را مسئول می شناسد و روزی را برای حساب رسی و پاداش و کیفر قرار داده و ذرات ریز اعمال خوب و بد را به نمایش می گذارد(1) نمی پذیرفتند، چون اعتقاد به خدایی که از انسان بازخواست نکند آسان است، ولی ایمان به خدایی که نسبت به دنیا و آخرت ربوبیت دارد، بسیار دشوار و مسئولیت آفرین است.(2)

افزون بر وحی راه های دیگری برای اثبات معاد وجود دارد که نتیجه تلاش های عقلی و علمی انسان است و می توان از آنها به عنوان تأییدی بر صحت سخن پیامبران در موضوع معاد و عالم آخرت بهره برد؛ از جمله:

1. شناخت خدای حکیم؛

2. شناخت جهان هدفمند؛

3. شناخت روح و جاودانگی آن.

البته اثبات این طرق، مستلزم بحث های علمی و فلسفی است و موجب طولانی شدن بحث می گردد.

همچنین باید یادآور شد که معاد از برخی جهات همتای توحید است؛ یعنی فطرت انسان هرگز به زوال و نابودی خود فتوا نمی دهد و هیچ گاه به یأوه بودن نظام کیهانی و بیهوده بودن گستره آفرینش حکم نمی کند و خداشناس و کافر را یکسان نمی شناسد. به اقتضای فطرت، محکمه عدل و حق باید بر پا گردد تا به حساب ها رسیدگی شود و چون امکان برپایی چنین داوری عادلانه و کرسی قضای عدالت گستره در این دنیا وجود ندارد، بنابراین باید پس از مرگ بر پا شود. این معنا به طور اجمال در باطن جان هر انسانی وجود دارد(3) و هر صاحب دلی این حقیقت را در خود می یابد. به همین دلیل، تبیین معاد نیز چون توحید بر گونه های متفاوت است و قرآن کریم، آن را به صورت های مختلف ارائه می کند؛ گاهی با نگاه به همان اصل فطری و بدون ذکر دلیل و گاهی با سوگند:

ص: 407

---

1- (1) ترجمانی از ده ها آیات قرآن.

2- (2) ر. ک: تسنیم، ج 2، صص 197-198.

3- (3) همان، ص 488.

(زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ...)<sup>(1)</sup> همچنین قرآن کریم گاهی با اقامه براهین و همانندسازی در جلوه های طبیعی و تحولات آفرینش و خلقت انسان به اثبات معاد پرداخته است.<sup>(2)</sup>

## مراتب ایمان به آخرت

بنا به تعریف قرآن، انسان ها نسبت به آخرت سه دسته اند:

(الف) برخی به قیمت سنگین از دست دادن سعادت ابدی، دنیا را برگزیده، آن را بر حیات اخروی و جاوید ترجیح می دهند.

قرآن درباره این افراد می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ (37) وَ آثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (38) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)؛<sup>(3)</sup>

(پس هر کس از حکم خدا سرکشی کرد و زندگی دنیا را برگزید، دوزخ جایگاه اوست).

در جای دیگری هم فرموده: (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ).<sup>(4)</sup>

بنابراین خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از این گروه روی برگرداند:

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ...)<sup>(5)</sup>؛

(ای رسول ما از هر کسی که از یاد ما [و قرآن ما] روگردانید و جز زندگی دنیای (فانی) را نخواست اعراض کن. فرجام فهم و درک این مردم تا همین حد است [که در پی دنیا و لذات حیوانی باشند] خدا به حال آن که از راه حق گمراه شد و آن که هدایت یافت کاملاً آگاه است).

(ب) دسته دوم گروهی هستند که گاهی اهل دنیا و گاهی اهل آخرتند، مانند این قول خدای متعال: (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا).<sup>(6)</sup>

ص: 408

1- (1) سوره تغابن، آیه 7.

2- (2) سوره حج، آیات 5-7.

3- (3) سوره نازعات، آیات 37-39.

4- (4) سوره بقره، آیه 86.

5- (5) سوره نجم، آیات 29-30.

6- (6) سوره توبه، آیه 102.



ج) گروه سومی نیز هستند که با بی‌اعتنایی به ظواهر فریبای دنیا، آخرت را برمی‌گزینند. در حقیقت این گروه، همان دوستان خدا و بندگان «مخلص» هستند که یقینشان به آخرت در مقام منبع لقای حق است، نه منحصر به ترس از جهنم یا شوق به بهشت. (1)

پس می‌توان گفت که بهره این گروه از قرآن، برترین بهره و سودمندی است، زیرا از خدا راضی‌اند و خدای سبحان نیز از آنان راضی است: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...)؛ (2) هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند چنین نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند آن دشمنان پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند؛ این مردم پایدارند که خدا بر دل‌هاشان نور ایمان نگاشته و آنها را به روح قدس الهی مؤید و منصور گردانید، و در قیامت به بهشتی داخل کند که نهرها در زیر درختانش جاری است و جاودان در آن منتعم‌اند، خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنودند، اینان به حقیقت حزب خدا هستند. ای اهل ایمان، بدانید که حزب خدا رستگاران‌اند.

### شاهراه شناخت معاد

پرفروغ‌ترین راه معادشناسی وحی و نبوت است. لازم است در پرتو آفتاب وحی، مسائلی مورد بحث قرار گیرند:

الف) ماهیت مرگ؛

ب) زندگی پس از مرگ؛

ج) عالم برزخ؛

د) قیامت کبری؛

ه) رابطه پیوستگی زندگی دنیا با زندگی پس از مرگ؛

و) تجسم و جاویدانی اعمال؛

ز) وجوه مشترک و متفاوت این جهان و آن جهان؛

ح) استدلال‌های قرآن پیرامون آخرت. (3)

ص: 409

---

1- (1) تسنیم، ج 2، ص 200.

2- (2) سوره مجادله، آیه 22.

3- (3) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 2، صص 502-503.

آیا مرگ، نیستی و نابودی و اعدام است، یا تحول و تطور و انتقال از سرایی به سرای دیگر؟

این پرسشی است که همواره فرا روی انسان بوده و هست و هر کسی به دنبال پاسخ آن می‌گردد. قرآن کریم در پاسخ به این پرسش از اصطلاح «توفی» استفاده کرده که حاوی پیامی بزرگ است.

توفی و استیفاء هر دو از یک ماده اند، یعنی از ریشه «وفی». هرگاه کسی چیزی را به کمال و تمام و بدون کم و کسر دریافت کند به اصطلاح می‌گویند آن را «استیفاء» نموده است. در زبان عربی، این واژه در جایی استعمال می‌گردد که شخص تمام مالش را بدون نقص دریافت کرده باشد.

این تعبیر در چهارده آیه قرآن، پیرامون مرگ به کار رفته و از آنها استنباط می‌شود که مرگ از نظر قرآن، تحویل گرفتن است؛ یعنی انسان در حین مرگ، با تمام ابعاد و شخصیتش در اختیار مأموران الهی قرار می‌گیرد و آنان انسان را دریافت می‌کنند.

رهاورد این تعبیر عبارت است از:

1. مرگ، فنا و نابودی نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است، بنابراین پس از مرگ نیز رود حیات انسان به گونه دیگر، جاری است.
2. آنچه شخصیت واقعی انسان و «من» حقیقی او را شکل می‌دهد، بدن و اجزای جسمانی اش نیست؛ زیرا آنها به جایی تحویل نمی‌شوند، بلکه در همین جهان تدریجاً منهدم می‌گردند. بنابراین آنچه که شخصیت واقعی انسان را شکل می‌دهد همان است که در قرآن از آن به «نفس» و «روح» تعبیر می‌شود.
3. روح یا نفس انسان که ملاک شخصیت واقعی و موجب جاودانگی اوست، از نظر رتبه وجودی در افقی مافوق ماده قرار گرفته است. روح یا نفس هر چند محصول تکامل جوهری طبیعت است، ولی بر افقی ساطع می‌گردد که قوانین ماده در آن جا حاکم نیست، بلکه از ماورای طبیعت است. از این رو به واسطه مرگ و زدوده شدن جسد مادی، روح به آن جهانی که از سنخ اوست می‌پیوندد.

وقتی قرآن از آفرینش انسان سخن می گوید، به ما گوشزد می کند که در انسان، گوهری وجود دارد که از جنس آب و گل نیست؛ از جمله پیرامون آفرینش حضرت آدم می فرماید:

(وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)؛ (1) (از روح خود در او دمیدم).

در خلقت سایر انسان ها نیز فرموده:

(... ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). (2)

بدیهی است که این عنوان ترجمان این حقیقت است که انسان، به گوهری آراسته گردیده که در آن صفات ماده وجود ندارد، بلکه عنصری مجرد و آسمانی است. (3)

به هر روی، مسئله روح و نفس و بقای روح پس از مرگ، از امتهات معارف اسلامی است. در واقع نیمی از معارف اصیل و غیرقابل انکار اسلامی بر اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقای بعد از مرگ استوار است؛ همچنانکه انسانیت و ارزش های واقعی انسانی بدون آن، پوچ و بی اساس است.

تمام آیاتی که صریحاً زندگی پس از مرگ را بیان می کنند دلیل آن است که قرآن، روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای آن می داند.

برخی می پندارند که از نگاه قرآن، روح و نفسی در کار نیست، بلکه انسان با مردن پایان می پذیرد؛ یعنی پس از مرگ، شعور و ادراک یا سرور و رنجی در کار نیست تا آن گاه که قیامت کبری بر پا شود و انسان حیات مجدد بیابد، تنها در آن وقت است که انسان بار دیگر خود و هستی جهان را می یابد. ولی این پندار برخلاف صریح آیات قرآن است، زیرا آیاتی که بلافاصله پس از مرگ، حیات انسان را بیان می کند دلیل محکمی بر رد این پندار است.

مخالفان می پندارند که دلیل قائلین به روح، آیه کریمه (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) 4 است. آنان می گویند درست است که در قرآن، مکرر نام روح به میان آمده، اما مقصود چیز

ص: 411

1- (1) سوره حجر، آیه 29.

2- (2) سوره مؤمنون، آیه 14.

3- (3) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، صص 20-21.

دیگر است، زیرا نمی دانند که دلیل قائلین به روح، این آیه نیست، بلکه حدود بیست آیه دیگر مورد استناد آنان است. تازه این آیه نیز به کمک آیات دیگری که ذکر «روح» در آنها آمده - که برخی به صورت مطلق «روح» و بعضی به صورت مقید «روحنا»، «روح القدس» یا «روحی» ذکر شده، مثل (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) - نشانگر این واقعیت است که از منظر قرآن، حقیقتی برتر از ملائکه و انسان به نام «روح» وجود دارد که ملائکه و انسان ها، فروغ روح خویش را به اذن پروردگار از فیض او دارند. از طرفی، مجموعه آیات روح به ضمیمه آیه (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) گویای این حقیقت اند که روح انسان، واقعیتی غیرمادی است. (1)

حقیقت این است که انکار روح، اندیشه ای متعفن و برگرفته از دوران کهن باستانی است که امروزه نیز ریشه در جهل مدرنیته و عدم شناخت صحیح از انسان و جهان و فلسفه پوچ گرایی حسی و مادی گرایی دارد. متأسفانه پیامدهای شوم انکار این باور ارزشمند، دامان بشریت را گرفته و او را به موجودی پوچ گرا و بی هدف تبدیل نموده است.

## راز انکار قیامت

موضوع انکار قیامت را می توان به دو عامل بازگرداند؛ یکی: شبهه علمی و دیگری شهوت عملی.

شبهه علمی که در آیاتی از قرآن نیز گزارش گردیده، مانند: (مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ) 2 است که با اندکی تأمل و عقل گرایی زایل می شود.

در حقیقت نگاهی واقع بینانه به جهان هستی به این شبهه پایان می بخشد، زیرا در این نگاه منطقی، انسان مشاهده می کند که خدای سبحان همواره ذرات پراکنده و بی جان را در جهان طبیعت جمع می کند و به آنها حیات گیاهی، حیوانی و انسانی می بخشد.

ص: 412

---

1- (1) ر. ک: المیزان، ج 13، ص 195 ذیل (وَيَسَّئُلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ... ) سوره اسراء، آیه 85؛ و نیز ج 20، ذیل (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ) سوره نبا، آیه 38.

قرآن کریم در پاسخ کسانی که نسبت به رستاخیز و جمع و زنده شدن ذرات پراکنده و بی جان حالت انکار دارند می فرماید: «خدای سبحان نه تنها قادر است که انسان را برانگیزد و زنده کند، بلکه می تواند خطوط سر انگشتان او را که از ظرافت های آفرینش آدمی است به صورت اول بازسازی کند»؛ (بلی قادِرینَ عَلٰی اَنْ تُسَوِّیَ بِنَانَهُ). (1)

شهوت عملی عمده ترین عامل انکار معاد است، چون راه فجور را پیش روی تبهکار می گشاید و بدون شک، فرجام این آلودگی و پلیدی انکار معاد است؛ همان طور که خداوند می فرماید: (بَلْ یُرِیدُ الْاِنْسَانُ لَیَفْجُرَ اَمَامَهُ) (5) یَسْئَلُ اَيَّانَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ. (2)

پس همان گونه که اعتقاد به قیامت، مهم ترین مانع تبهکاری است عمده ترین عامل انکار قیامت نیز گناه است، چون هر یک از این دو، دیگری را نابود می کند. اگر ایمان بیاید تبهکاری می رود و اگر تبهکاری به سراغ انسان آمد باور به قیامت در او متزلزل می گردد.

### مرگ در تابش وحی

گفته شد که برخی آیات از جریان مرگ انسان با عنوان «توفی» یاد کرده است. اینک جلوه ای از آن آیات:

1. (اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ...); (3)

(همانا آنان که هنگام قبض روح ستمگر بمیرند، فرشتگان از آنها باز پرسند که در چه کار بودید؟ پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن هجرت کنید، [چون پذیرای ظلم شدند] مأوای ایشان جهنم و بازگشت آنها به جایگاه بسیار بدی است).

این آیه پیرامون مردمی است ستم پذیر که در محیط نامساعدی زندگی می کنند و دیگران، آن اقلیم را براساس اندیشه های ستمگرانه خود اداره می کنند. اینان محکوم جریانات محیط خود هستند و همین بهانه را که محیط، فاسد و نامساعد است و از ما

ص: 413

1- (1) سوره قیامت، آیه 4.

2- (2) سوره قیامت، آیات 5-6.

3- (3) سوره نساء، آیه 97.

کاری ساخته نیست، دلیل ستم پذیری و سکوت خویش می پندارند. این مردم به جای آنکه برخیزند و محیط را از آلاینده ها پیرایش کنند و اگر توان قیام ندارند دست کم خود را از گنداب آن محیط نجات دهند و به محل مناسب و امنی هجرت کنند، در همان محیط فاسد زندگی می کنند و در منجلاب فساد غرق می گردند.

براساس آیه ای که گذشت فرشتگان پس از قبض روح این افراد، با آنها به گفت و گو می پردازند و عذر آنها را غیر موجه می شمارند، زیرا کمترین کاری که از آنها بر می آمد هجرت به محیط مناسب دیگری بود که آن را نیز انجام ندادند. بنابراین فرشتگان به آنان یادآوری می کنند که خود مسئول ستم هایی هستند که دیگران بر آنان روا داشته اند.

قرآن در پرتو این آیه یادآوری می کند که بیچارگی و درماندگی یا ضعف و ناتوانی، عذر منطقی برای پذیرش ظلم به شمار نمی آید، زیرا راه هجرت و گریز از محیط ستم و جور فرا روی مردم باز است.

این آیه با عنوان «توقی»، یعنی تحویل و دریافت تمام و کامل، بیانی روشن بر بقای انسان پس از مرگ است، زیرا اگر واقعیت انسان پس از مرگ باقی نباشد و همه واقعیت او همان لاشه و جسد بی حس و بی شعور پس از مرگ باشد، مکالمه فرشتگان معنا ندارد. پس این آیه ترجمان این حقیقت است که انسان پس از مرگ و انتقال از این جهان، با چشم و گوش و زبان دیگری با موجودات نامرئی به نام فرشتگان به گفت و شنود می پردازد. (1)

2. (... قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...); (2)

(و کافران گویند که آیا پس از آنکه ما در زمین نابود شدیم باز از نوزنده خواهیم شد؟ بلی، آنان به شهود و لقای خدایشان کافرند، ای رسول ما به آنها بگو فرشته مرگ که مأمور قبض روح شماست جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود باز می گردید).

در این آیه، قرآن کریم یکی از شبهات منکران معاد را پاسخ گفته است. شبهه این است که پس از مرگ هر ذره بدن ما نابود و در فضا منتشر می گردد و اثری از ما نیست؛ حال چگونه ممکن است باز آفریده و زنده شویم؟

ص: 414

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج 2، صص 508-509.

2- (2) سوره سجده، آیات 10-11.

قرآن می فرماید این شبهات، بهانه جویی های شما و بیانگر عناد و انکاری است که در باطن دارید. شما آن نیستید که ذره ذره گم و نابود می شوید، بلکه حقیقت شما به تمام و کمال در اختیار فرشته خدا قرار می گیرد.

این شبهه، مطلب جدیدی نیست، چون اکثر منکران به همین پندار گرفتارند و همین فروپاشی و اضمحلال ظاهری، حجاب بینش آنان از شخصیت واقعی انسان گردیده است. حال آنکه این گم شدن ها و نابودن گشتن ها از نظر ظاهرینان گم شدن است و برای آنان که همه چیز را با مقیاس و میزان قدرت خود ارزیابی می کنند، موضوعی غیر ممکن است، ولی برای خدا که علم و قدرتش نامتناهی است، بازآفرینی او بسیار آسان است، زیرا خدایی که در آغاز، بدون طرح و نقشه آفرید، بازآفرینی دوباره برای او دشوار نیست. (1)

شبهه کنندگان می پندارند با متفرق شدن اجزای بدن، شخصیت آنان نیست و نابود می شود، اما قرآن تأکید می کند که بر خلاف گمان شما شخصیت واقعی انسان هیچ وقت گم نمی شود تا نیازی به پیدا کردن داشته باشد، بلکه از همان آغاز به کمال و تمام در اختیار فرشتگان قرار می گیرد.

3. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي ...); (2)

(خدا آن کسی است که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن کس را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب، روحش را قبض می کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می دارد و آن کس را که حکم به مرگش نکرده، به بدنش باز می فرستد تا وقت معین مرگ).

این آیه، شباهت و سنخیت خواب و مرگ و نیز شباهت بیداری و بعث اخروی را بیان می کند.

خواب، مرگ موقت است و مرگ، خواب دائم، پس در هر دو، روح و نفس انسان از سرایی به سرای دیگر انتقال می یابد؛ با این تفاوت که در حین خواب، انسان غالباً توجه ندارد و هنگامی که بیدار می شود نمی داند که در حقیقت از سفری بازگشته است، بر خلاف حالت مرگ که همه چیز برای او روشن است.

ص: 415

---

1- (1) اشاره به آیه 79 از سوره یس.

2- (2) سوره زمر، آیه 42.

به هر روی، از مجموع این سه آیه استفاده می شود که ماهیت مرگ از نظر قرآن، نیستی و نابودی و تمام شدن نیست، بلکه انتقال از نشئه ای به نشئه دیگر است. ضمناً از نظر قرآن روشن شد که هر چند در خواب از نظر جسمی و ظاهری قوای طبیعت تعطیل است، ولی از نظر روحی نوعی گریز و رجوع به باطن و ملکوت است. البته مسئله خواب نیز چون موضوع مرگ از مجهولات علم است و رهیافت علم در این عرصه فقط پاره ای از تحولات جسمانی است که در قلمرو بدن صورت می گیرد. (1)

## زندگی پس از مرگ

اینکه آیا انسان پس از مرگ، یکباره وارد عالم قیامت می شود یا در فاصله میان مرگ و قیامت عالم خاصی را می پیماید و تنها هنگامی که قیامت کبری بر پا شد وارد آن رستاخیز بزرگ می گردد موضوعی است که نیازمند توجه و بررسی است.

مطابق قرآن کریم و روایات متواتر و غیر قابل انکار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام هیچ کس بلافاصله پس از مرگ، وارد عالم قیامت نمی شود، زیرا قیامت کبری مقارن با دگرگونی ها و تحولات کلی در نظام آفرینش است، بدان سان که هیچ چیز به شکل موجود آن باقی نمی ماند و علم آن فقط نزد اوست.

از نگاه قرآن کریم، هیچ کس در فاصله مرگ و قیامت کبری در خاموشی و بی هوشی مطلق فرو نمی رود، بلکه انسان پس از مرگ، وارد مرحله ای نو از حیات می گردد، به گونه ای که از چیزهایی لذت می برد و از چیزهایی رنج می کشد. البته لذت و رنج او به افکار و اخلاق و اعمالش در این جهان، بستگی دارد. این مرحله ادامه دارد تا آن گاه که صور قیامت دمیده شود و آن رستاخیز بزرگ بر پا گردد. پس از نظر قرآن کریم عالم پس از مرگ، دو مرحله دارد، مرحله نخست آن عالم برزخ و مرحله دوم آن قیامت کبراست.

## عالم برزخ

برزخ در لغت به فاصله بین دو چیز گفته می شود و بدین سبب، زندگی پس از مرگ تا قیامت کبری را برزخ گویند. در قرآن چنین آمده است:

ص: 416



(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (99) لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (100))؛ (1)

(تا آنگاه که یکی از آنها را مرگ فرا می‌رسد می‌گوید: پروردگارا مرا بازگردان، باشد که کار شایسته‌ای انجام دهم. ابداً این صرفاً سخنی است که او گوینده آن است و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند).

تنها در این آیه، فاصله میان مرگ و قیامت، برزخ نامیده شده است.

دانشمندان اسلام، با نگاه به همین آیه، نام جهان بعد از مرگ و پیش از قیامت را برزخ نامیده‌اند. در این آیه، از ادامه حیات بعد از مرگ همین قدر سخن گفته شده که برخی پس از مرگ، اظهار ندامت و پشیمانی می‌کنند و خواهان بازگشت به دنیا می‌شوند، ولی به آنها پاسخ منفی داده می‌شود. این آیه، کاملاً صراحت دارد که انسان پس از مرگ، دارای نوعی حیات است و حتی تقاضای بازگشت می‌کند، ولی تقاضایش پذیرفته نمی‌شود.

افزون بر ده آیه، ترجمان این باورند که انسان در فاصله مرگ و قیامت از نوعی حیات مخصوص برخوردار است و در آن حال، شدیداً احساس رنج یا سرور دارد. این آیات بر چند گونه‌اند:

1. بعضی همانند آیات ذکر شده، گفت و شنود فرشتگان با انسان‌های نیکوکار یا بدکار را گزارش می‌کنند، بدین سان که بلافاصله بعد از مرگ این گفت و گوها صورت می‌گیرد، مانند آیه 97 سوره نساء و آیه 100 سوره مؤمنون که ذکر هر دو آیه گذشت.

2. در برخی آیات فرشتگان به صالحان و نیکوکاران می‌گویند از این پس از نعمت‌های الهی بهره‌مند گردید؛ یعنی نیکوکاران را در انتظار رسیدن قیامت کبری نمی‌گذارند، همانند:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ...)؛ (2)

(کسانی که فرشتگان، آنان را در حالی که پاکیزه‌اند تحویل می‌گیرند و به آنان می‌گویند: درود بر شما! همانا به موجب کردارهای شایسته تان به بهشت درآید).

ص: 417

1- (1) سوره مؤمنون، آیات 99-100.

2- (2) سوره نحل، آیه 32.

ب) آیاتی که از سرنوشت «مؤمن آل یس» خبر می دهند که چون به پاس یاری و تأیید رسولان الهی کشته گردید وارد بهشت شد:

(قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (26) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)؛ (1)

(پس از کشته شدن، به او گفته شد: داخل بهشت شو! او گفت: ای کاش مردم من که پند و اندرز مرا نشنیدند، اکنون می دانستند که چگونه پروردگارم مرا آمرزید و مرا جزء بندگان مکرم خویش قرار داد). (2)

بدیهی است که این ورود به بهشت و اکرام، قبل از قیامت کبراست، زیرا در قیامت کبری همه مردم از اولین و آخرین جمع اند و کسی در روی زمین باقی نیست.

3. دسته سوم، آیاتی است که در آنها سخنی از گفت و شنود فرشتگان با انسان ها در میان نیست، بلکه از حیات انسان های سعادت مند و بهره مندی آنان از نعمت های الهی و نیز بدکاران و رنج آنان، در فاصله مرگ و قیامت، سخن به میان آمده است، همانند:

الف) (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...): (3)

(گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه نزد پروردگار خویش زنده اند و روزی داده می شوند، بدانچه خدا از فضل و رحمت خویش به آنان عنایت کرده شادمان اند و آرزو می کنند که بشارت شهادت دوستانشان در دنیا به آنها برسد).

ب) (... وَ حَاقَّ بِآلِ فِرْعَوْنَ...): (4)

(... و عذاب سخت بر آل فرعون فرا رسید، اینک که در عالم برزخ اند آتش دوزخ را صبح و شام بر آنها عرضه می دارند و چون روز قیامت شود خطاب آید که فرعونیان را به سخت ترین عذاب جهنم وارد کنید).

این آیه دو نوع عذاب را برای فرعونیان برمی شمارد: یکی قبل از قیامت که از آن به «سوءالعذاب» تعبیر شده، بدین ترتیب که روزی دو بار بر آتش عرضه شوند، بدون آنکه

ص: 418

1- (1) سوره یس، آیات 26-27.

2- (2) المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، ص 79.

3- (3) سوره آل عمران، آیات 169-170.

4- (4) سوره غافر، آیات 45-46.

وارد آن گردند. عذاب دوم بعد از برپایی قیامت است که از آن به «اشدّ العذاب» تعبیر شده که فرمان می رسد آنها را به دوزخ افکنید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح و تفسیر این آیه فرموده است: «عذاب اول مربوط به عالم برزخ است و در این عذاب، به تبع عالم دنیا صبح و شام و هفته و ماه است، ولی عذاب دوم مربوط به قیامت است و در آن، روز و شب معنایی ندارد».(1)

در روایات و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام پیرامون عالم برزخ و حیات اهل ایمان و معصیت، مطالب فراوان دیگری نیز موجود است.(2)

در یکی از روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پیروزی در جنگ بدر، کشته های قریش را به درون چاه بدر افکند و آن گاه سر به درون چاه برد و به آنها فرمود: «ما آنچه را خداوند به ما وعده داده بود یافتیم، آیا شما نیز وعده های راست خدا را به درستی یافتید؟» بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما با کشته شدگان و مردگان سخن می گوید، مگر اینان سخن شما را می شنوند؟ فرمود: «آنها اکنون از شما شنواترند»؛(3) و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیروزی در جنگ جمل در میان کشتگان به جستجو پرداخت و چون به کعب بن سور قاضی بصره رسید او را مشاهده کرد که قرآنی برگردنش آویخته و در آن حال کشته شده است امام فرمود تا قرآن را از گردن او برداشتند آنگاه دستور داد تا کعب را در برابرش بنشانند و همانند سخنی که پیامبر در بدر به کشتگان قریش فرمود خطاب به جنازه او گفت: ای کعب من آنچه را که وعده پروردگارم بود یافتم آیا تو نیز آنچه را پروردگارت وعده کرده بود یافتی. حضرت با طلحه و بعضی دیگر نیز چنین رفتار نمودند.(4)

از این حدیث و امثال آن استفاده می شود با آنکه مرگ، میان جسم و جان جدایی می افکند، اما روح، علاقه خود را با بدن که سال ها با او متحد بوده از دست نمی دهد. امام حسین علیه السلام در روز دهم، پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و

ص: 419

1- (1) مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، ج 2، ص 517.

2- (2) ر. ک: نهج البلاغه، خطبه 221، ص 253 و خطبه 222، ص 256.

3- (3) المغازی، واقدی، ج 1، ص 117.

4- (4) الجمل، ص 392.

خطاب به یاران خود فرمود: «اندکی صبر و استقامت کنید، مرگ جز پلای نیست که شما را از ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشت های وسیع می رساند».(1)

## قیامت کبری

مرحله دوم حیات جاوید، قیامت کبراست. قیامت کبری برخلاف عالم برزخ که هر فردی بلافاصله وارد عالم برزخ می گردد، مربوط به جمع است؛ یعنی حادثه ای است که همه اشیاء و انسان ها را در بر می گیرد و واضح است که کل نظام آفرینش را متحول و دگرگون می سازد. در واقع با برپایی قیامت، کل جهان وارد مرحله جدید، حیات جدید و نظام جدید می گردد. قرآن کریم ما را از وقوع چنین رخداد بزرگی آگاه کرده، و مقدمات آن را با خاموشی ستارگان، بی فروغ شدن خورشید، خشک شدن دریاها، هموار شدن ناهمواری ها، متلاشی شدن کوه ها و پیدایش لرزش ها و غرش های عالم گیر و دگرگونی ها و انقلابات عظیم و بی مانند تبیین نموده است.

مطابق آنچه از قرآن استفاده می شود، تمامی عالم به سوی انهدام و خرابی می رود و همه چیز نابود می شود و بار دیگر جهانی نو، با حیاتی برین و جدید و با قوانین و نظامات بدیع که با نظامات موجود جهان کنونی تفاوت اساسی دارد، متولد می گردد و برای همیشه، جاوید و باقی است.

وقوع قیامت در قرآن با عنوان های درخشنده و الهام آمیز مطرح گردیده که هر کدام نشان دهنده کیفیت مخصوص و نظام خاصی است؛ مثلاً از آن جهت که همه مردم از آغاز تا فرجام این جهان در یک عرصه، جمع و حاضر می گردند و از این نظر با هم برابرند، روز «حشر»، (2) «روز جمع» (3) و «روز تلاقی» (4) خوانده شده و از آن جهت که باطن ها و رازهای نهان آفرینش آشکار می گردد به (یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) (5) و روز «نشور» (5) نامیده شده است.

ص: 420

1- (1) اعتقادات صدوق، باب یازدهم.

2- (2) سوره یونس، آیه 45؛ سوره سبأ، آیه 40.

3- (3) سوره شوری، آیه 7؛ سوره تغابن، آیه 9.

4- (4) سوره زخرف، آیه 83؛ سوره طور، آیه 45.

5- (5) سوره فاطر، آیه 9.

همچنین از آن جهت که فناپذیر و جاوید است به (يَوْمُ الْخُلُودِ) 1 و از آن جهت که انسان ها در حسرت و ندامت فرو می روند، به (يَوْمُ الْحَسْرَةِ) 2 و از این حیث که مردم، در آن احساس غبن می کنند به (يَوْمُ التَّعَابُنِ) 3 و از این جنبه که بزرگ ترین خبرها و عظیم ترین حادثه های هستی است (النَّبَا الْعَظِيمِ) 4 خوانده شده است.

## رابطه و پیوستگی زندگی دو جهان

مطلب مهمی که پیامبران و کتب آسمانی، ما را بدان آگاه کرده اند پیوستگی و رابطه بین این زندگی و حیات اخروی است. به بیان دیگر، زیبایی ها و زشتی های زندگی آخرت کاملاً به این جهان باز می گردد و بذر آن به دست خود انسان افشانده می گردد، پس سرنوشت هر کسی بعد از مرگ به واسطه اعمال خود او رقم می خورد.

بر این اساس، ایمان و اعتقاد طیب، خلق و خوی پاکیزه، پیراستگی از حسادت ها، مکرها، حقدها و کینه ها، آراستگی به اخلاق و مکارم و اعمال صالح، و هر آنچه در جهت تعالی و تکامل فرد و جامعه صورت می گیرد، سازنده یک حیات سعادت مند و جاوید است. از سوی دیگر بی ایمانی، باورهای غلط، پلیدی و پلشتی، خودخواهی و خودپرستی و آلایش ها، ریاکاری ها و رباخواری ها، دروغ و تهمت، خیانت، غیبت، فساد و فتنه، و خودپرستی و طغیان در برابر آفریدگار، سبب حیات پلید و شقاوت آلود برای انسان در جهان آخرت خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه این حقایق تابناک را در تعبیری کوتاه بیان فرمود: «الدنيا مزرعه الاخره؛ دنیا کشتگاه آخرت است».

بنابراین هر تخمی افشانده شود، خوب و یا بد، در آخرت به ثمر می نشیند و همان گونه که محال است انسان، جو بکارد و گندم برداشت کند یا خار کشت کند و گل بچیند، محال است که در دنیا بذر بد بیفشاند و در آخرت نتیجه خوب درو کند.

نکته دیگر اینکه جهان آخرت، بازتاب اعمال دنیاست. از قرآن کریم و روایات ائمه هدی علیهم السلام استفاده می شود که نه تنها انسان، باقی و جاوید است، بلکه اعمال و آثار انسان نیز ضبط و نگهداری می شود و از بین نمی رود. به بیان دیگر قیامت، تجلی گاه اعمال خوب و بد انسان است و آنچه را که در این جهان انجام داده به صورت مصور و مجسم مشاهده می کند. قیامت عرصه حضور و شهود اعمال است؛ یعنی رفتار خوب به صورتی زیبا تجسم می یابند و اعمال پلید به صورت های زشت و وحشت آفرین. این حقیقت در پرتو آیاتی از قرآن بیان گردیده؛ از جمله:

1. (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ...); (1)

(روزی که هر شخصی، همه آثار نیک خویش را فرا روی خود حاضر می بیند و نیز رفتار بد خویش را مجسم می یابد، در آن حال، آرزو می کند که ای کاش میان او و عمل بدش مسافتی بسیار دور و جدایی بود).

2. (وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا); (2)

(هر عملی که در دنیا انجام داده اند در آنجا حاضر می بینند).

3. (يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا...); (3)

(در این روز، مردم از قبرها پراکنده، بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به قدر ذره ای کار نیک کرده باشد آن را خواهد دید، و هر کس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده باشد آن را خواهد دید).

براساس بیان برخی آیات خداوند متعال همه نفوس را احضار می کند:

(إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَاحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ); (4) و تنها «مُخْلِصَان» به سبب مقام والای بندگی شان، شاهدان و حاضران این عرصه نورند.

ص: 422

1- (1) سوره آل عمران، آیه 30.

2- (2) سوره کهف، آیه 49.

3- (3) سوره زلزال، آیات 6-8.

4- (4) سوره یس، آیه 53.

می توان گفت که از واژه احضار، نوعی تندی و خشونت استشمام می گردد. (1)

خداوند متعال با صلاهی حشر، همه را محشور می فرماید و چون نفوس حاضر شدند، اعمالشان را احضار می کنند: (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُحْضِرَتْ). (2)

البته عمل در قیامت به گونه ای ظهور می یابد که انسان، خود آن عمل را می بیند؛ یعنی شخص عامل، خاطرات، اهداف و نیاتش را کاملاً مشاهده می کند. گرچه ظهور اخروی، کیفیت مخصوصی دارد. توضیح اینکه در آخرت، باطن عمل هر فاسقی به او ارائه می شود، اما این ظهور به این معنا نیست که خداوند در آن عرصه نور و حضور پیامبران و اولیا، نمایشی از صحنه فحشا و فسق جوارح یا جوانح دنیا را به نمایش می گذارد، بلکه آنچه در دنیا بوده در قیامت به گونه ای مناسب با آن نشنه ظهور می کند، به گونه ای که انسان یقین دارد مشهود وی، عین عمل او در دنیاست. این لطیفه ای بزرگ است که ظهور اخروی عمل به لحاظ خصوصیت عوامل دنیوی، مانند عمل دنیوی نیست، ولی در عین حال، نوعی عینیت میان آن دو برقرار است.

توضیح آنکه اشیاء، قبل از ظهور در عرصه طبیعت و تجلی به صورت ماده و عنصر، در عالم برین، وجودی متناسب با آن نشئه داشته اند؛ یعنی در عالم مثال و عوامل برتر از آن، همه موجودات در یک طرح مهندسی الهی با همه مبادی و مبانی و عوامل اختیاری به این عرصه، تنزل و ظهور پیدا می کنند و به صورت ماده و عنصر موجود شده، به رنگ خصوصیات این جهان درمی آیند؛ در حالی که سرمنشأ وجود خاص آنها عالم دیگری است.

حوادث نیز این گونه است که قبل از ظهور در این دنیا، در عالم مثال و عوامل برتر از آن، نقشه برداری شده و از آنجا با حفظ همه مبادی، شئون و عوامل اختیاری به این عالم تنزل کرده، ظاهر می شوند. بنابراین آنچه در جهان طبیعت واقع شده و یافت می شود، عین آن در عالم دیگر و الواح عالی به گونه ای که مناسب با آن عالم است وجود داشته و دارد. به عبارت دیگر آنچه در عالم غیب و آنچه در عالم طبیعت است واقعاً دو تاست؛ یعنی یکی بر اثر تجرد، ماده ندارد و سنگین نیست و قابل تجزیه و تقسیم به نصف و ثلث نمی باشد و

ص: 423

---

1- (1) سوره نساء، آیه 10؛ سوره فرقان، آیه 23؛ سوره ابراهیم، آیه 18؛ سوره نور، آیه 39؛ سوره تکویر، آیه 14؛ سوره صافات، آیه 127.

2- (2) سوره تکویر، آیه 14.

مرگ ندارد، ولی آنچه در جهان ماده و طبیعت، نمایان است همه این احکام را داراست، لیکن تردیدی نیست که عین آنچه در عالم طبیعت است در نشئه برتر نیز هست و عین همان حقیقت به نحو تجلی - نه تجافی - در این افق ظهور و تجلی کرده است.

عینیت یاد شده هم در قوس نزول و هم در قوس صعود موجود است؛ یعنی همان گونه که در قوس نزول، خواه در جهان تکوین و خارج یا در حیطه نفس انسان بین عالم مثال و عالم طبیعت و در مرحله بالاتر، بین عالم عقل و عالم طبیعت، نحوه ای از عینیت وجود دارد. در واقع تجلی این حقایق در عرصه های مختلف در طول هم و مناسب با همان نشئه می باشد، از این رو در قوس صعود نیز این گونه است که آنچه در جهان طبیعت است عین آن به عوالم دیگر می رود، نه غیر آن. البته در هر نشئه و در هر موطنی، اثر خاص همان موطن را داراست.

راز آگاهی پیامبران و اولیای الهی از حوادث آینده و علم آنان به غیب نیز آگاهی به آن نشئه و برقراری ارتباط حضوری با الواح عالیه، یعنی لوح محفوظ، ام الکتاب، کتاب مبین، لوح محو و اثبات و همانند آنهاست، زیرا آنچه در آینده رخ می دهد از قبل با همه مبادی اختیاری آن در الواح تنظیم شده است. اینکه برخی افراد در رؤیای صادفانه، گاهی بی تعبیر و گاه با تعبیر آینده را در جام روح خود می بینند، نیز بر همین مبناست.

بسیار بدیهی است که عینیت وجود طبیعی و فراطبیعی به معنای بودن وجود مادی و تدریجی و نیز تجزیه پذیری طبیعی در عالم مثال نیست. آب زلال یا قدح شیری که انسان در عالم رؤیا می بیند و از آن می نوشد، تعبیرش بهره مندی از عصاره علم یا حکمت چندین ساله ای است که نصیب عالم یا حکیم می شود. غرض آنکه حقیقت علم و حکمت در نشئه عقل، تمثّل به آب زلال و شیر در نشئه مثال می گردد. بنابراین رنج چندین ساله درس و بحث و دعای سحر و نیایش پگاه، در نشئه طبیعت و سرانجام نیل به مقام شامخ علم و حکمت در قوس صعود، همگی یک حقیقت است که هر لحظه به شکلی و با جلوه ای در نشئه ای تجلی می کند.

مثال دیگری که این حقیقت را بر می نمایاند، وحدت و عینیتی است که انسان در گفتار و نوشتار خود، هم در سیر نزولی و هم در سیر صعودی و تعالی دارد؛ یعنی آنچه را می گوید یا می نویسد پیش از آنکه بر زبان و قلم جاری شود، در اندیشه عقلانی خود تصور و تصدیق می کند و آن گاه در مرحله وهم و خیال تنزل داده، سپس آن را می گوید یا



می نویسد و چنین می گوید: آنچه را در ذهنم بود و فهمیدم بیان کردم یا نگاهشتم؛ با اینکه آنچه در ذهن و روح انسان است، علم مجرد، بسیط و ثابت است و تجافی و خالی شدن ذهنی از آن بی معناست.

بنابراین هر چیزی در هر نشئه و عالمی، ظهوری خاص و مناسب با همان عالم دارد. در واقع، عمل در دنیا به صورتی و در قیامت به صورتی دیگر نمایان می گردد، ولی آن عمل که در قیامت به صورت مخصوص آن نشئه تجلی می کند عین همان عمل دنیاست، اما چون ظهور جداگانه دارد گفته می شود آن عمل، پاداش و جزای این عمل است، وگرنه در حقیقت همان عمل دنیاست که به آن صورت ظهور کرده و به عمل کننده ارائه می شود.

خلاصه، غذای آلوده ای که در قرآن با تعبیر (صَدِيدٍ)، (1) (غَسْلِينَ)؛ (2) (چرکابه) و (ضَرِيحٍ)؛ (3) (خار خشک) آمده است حقیقت و عین گناهی چون غیبت، زنا، زبان گزنده، قلم منحرف و خط مشی و سیره گزنده است. از این رو در قیامت آن گاه که این غذای آلوده و چرک و خون و گزنده را به شخص غیبت کننده - که به صورت سگ درآمده است (4) - و زناکار و گزنده گو و هتک کننده حیثیت دیگران می خوراندند به آنان می گویند:

(ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) 5 یا (وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ) 6 یا (ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) 7 که اینک بچشید آنچه را که شما کسب کردید.

در واقع آیات می فرمایند: «آنچه را می یابید عین و حقیقت عمل شماست، نه آنکه چون اعمال زشت مرتکب شده اید این پاداش و جزای آن اعمال است.» (5).

ص: 425

1- (1) سوره ابراهیم، آیه 16.

2- (2) سوره حاقه، آیه 36.

3- (3) سوره غاشیه، آیه 6.

4- (4) بحار الانوار، ج 72، صص 246 و 262، ایاک و الغیبه، فإِنَّهَا اِذَا كَلَبَ النَّارَ.

5- (8) تسنیم، ج 8، صص 340-354 و ج 13، صص 685-715.

پیرامون تجسم اعمال روایاتی از ائمه هدی علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده که در حقیقت تفسیر و تبیین همان آیات قرآن اند. در اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا می کنیم.

1. سعید بن مسیب می گوید:

كان علي بن الحسين عليه السلام يعظ الناس و يزهدهم...؛ امام سجاد در هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را موعظه می کرد و اندرز می داد و آنان را نسبت به دنیا بی رغبت و به آخرت تشویق می کرد؛ و كان يقول: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ و اعلموا أنكم إليه ترجعون، فتجد كل نفس ما عملت في هذه الدنيا من خير محضراً...؛ آن حضرت با توجه و استشهاد به آیات قرآن می فرمود: مردم از خدا بترسید و از مرگ غافل نباشید، بدانید که به سوی او باز می گردید و هر کسی آنچه از اعمال خوب و بد انجام داده است آن را حاضر خواهد یافت و هر کس از مؤمنین در دنیا به مقدار ذره ای کار خیر یا شر انجام دهد آن را در قیامت می یابد» (1).

خلاصه مفاد این حدیث مبارک عبارت است از:

الف) هیچ عملی از بین نمی رود.

ب) هیچ عملی عامل خود را رها نمی کند.

ج) هیچ عاملی از عمل دیگران بهره ای نمی برد.

د) در معاد به جز عمل صالح چیزی کارآمد نیست. (2)

2. امام صادق علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود:

إذا بعث الله المؤمن من قبره، خرج معه مثال يقدم أمامه، كَلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنَ هَوَّلاً مِنْ أحوال يوم القيامة، قال له المثال: لا تفزع و لا تحزن و أبشِرْ بالسرور و الكرامة من الله (عزوجل)...؛ هنگامی که خداوند شخص با ایمان را از قبر برمی انگیزد، همراه او صورت مثالی از قبر خارج می گردد که پیشاپیش او

ص: 426

---

1- (1) الكافي، ج 8، صص 72-74.

2- (2) تسنيم، ج 13، ص 718.

حرکت می کند. هرگاه مؤمن، هول و وحشتی را ببیند، آن صورت مثالی به او می گوید: هراسان و محزون مباش و بشارت باد تو را از سوی خدای عزوجل به سرور و کرامت، تا آنگاه که در محضر خدای بزرگ برای حساب می ایستد. با آسانی به حساب او رسیدگی می شود و سپس خداوند فرمان می دهد او را به بهشت برند. آن مثال در جلو حرکت می کند و وارد بهشت می شوند. مؤمن از آن صورت مثالی سؤال می کند خداوند تو را رحمت کند ای همراه نیکو و زیبای من، تو با من از قبر خارج شدی و پیوسته با من بودی و مرا به سرور و کرامت بشارت دادی تا سرانجام به آن رسیدم، بگو تو کیستی که این گونه به من مهربانی؟ آن مثال می گوید: انا السرور الذی کنت ادخلت علی اخیک المؤمن...؛ من آن سرور و خشنودی هستم که تو در زمان غم برادر دینی خود در دنیا در جان او آفریدی. خداوند از آن سرور مرا آفرید تا امروز بشارت دهنده بر تو باشم. (1)

## تحلیل استدلالی معاد از منظر قرآن

### اشاره

گرچه ایمان و معرفت ما به قیامت از ایمان به قرآن و گفتار پیامبران سرچشمه می گیرد و لزومی ندارد که پیرامون قیامت، برهان و دلیل عقلی ارائه گردد یا برای آن، شاهد و قرائن علمی آورده شود، ولی از آنجا که خود قرآن کریم به ذکر برخی استدلال ها پرداخته تا افکار ما را از راه استدلال و به طور مستقیم، درگیر جریان قیامت سازد، به نمونه هایی از این استدلال ها اشاره می شود.

قابل ذکر است که این استدلال های قرآنی جواب هایی است که به منکران قیامت داده شده است. برخی از این جواب ها بیانگر این است که مانعی در راه تحقق قیامت وجود ندارد و در حقیقت، پاسخی است به کسانی که قیامت را امری ناشدنی فرض می کردند.

برخی آیات یک درجه جلوتر رفته، می فرمایند که در همین جهان، چیزهایی شبیه به قیامت وجود دارد که با دیدن آنها انکار قیامت بعید است.

ص: 427

برخی از آیات قرآن هم، باز یک درجه جلوتر رفته و وجود قیامت را یک امر ضروری و نتیجه قطعی خلقت حکیمانه جهان می دانند. بنابراین مجموع آیاتی که پیرامون قیامت به آنها استدلال شده است سه گروه اند:

1. در سوره یس می فرماید: (وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا...)<sup>(1)</sup>؛

(برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند؟ بگو همان کسی که اولین بار آن را ابداع کرد و او به هر مخلوقی علیم است).

این آیه، پاسخ به مردی کافر به نام «ابی بن خلف» است که استخوان پوسیده ای را در دست گرفت و آن را با دست خود سایید و به صورت پودر درآورد و سپس آن را در هوا پراکنده ساخت و آن گاه گفت: چه کسی می تواند این ذرات پراکنده را زنده کند؟ قرآن جواب می دهد همان کسی که اولین بار او را آفرید.

گاهی انسان، براساس قدرت و توانایی خود، امور را به شدنی و ناشدنی تقسیم می کند و چون چیزی را ماورا و فوق قدرت خود دید گمان می کند آن کار در ذات خود ناشدنی است. قرآن کریم پاسخ این داوری غلط را می دهد و می فرماید: با قیاس به توانایی بشر، البته این کار ناشدنی است، ولی مگر قیامت و حشر به دست انسان است، هرگز، بلکه قدرتی که قیامت را بر پا می کند، همان قدرتی است که برای اولین بار حیات را در جسم مرده آفرید و از درون خاک مرده، گوهر جان و حیات را پدید آورد.

آیات فراوانی از قرآن، از چهره این حقیقت پرده برداری می کند و با تکیه بر قدرت الهی، رستاخیز بزرگ و قیامت کبری را مدلل می فرماید. مفاد همه این آیات این است که مشیت خدای عادل حکیم چنین اقتضا دارد که قیامت باشد و هیچ مانعی در راه انجام مشیت الهی وجود ندارد؛ همان گونه که نخست، فروغ حیات از مشرق قدرت و اراده حضرت حق تجلی کرد.<sup>(2)</sup>

2. گروه دوم از آیات، خود به دو دسته تقسیم می شود:

الف) آیاتی که براساس جریانی خاص در گذشته، زنده شدن مرده ای را شرح می دهد؛ همانند آیاتی که در داستان حضرت ابراهیم آمده است که به ساحت ربوبی عرض کرد:

ص: 428

1- (1) سوره یس، آیه 78.

2- (2) مجموعه آثار، استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری، ج 2، ص 526.

(پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد، خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ گفت: آری باور دارم ولی می خواهم تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد، خداوند فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را به هم درآمیز، آن گاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را فراخوان تا به سوی تو شتابان پرواز کنند و آن گاه بدان که همانا خداوند بر همه چیز توانا و حکیم است). (1)

ب) آیاتی که نظام موجود و مشهود را آینه ای از یک رستاخیز و قیامت می داند، زیرا همواره، زمین و گیاهان در فصل پاییز و زمستان می میرند و سپس در بهار زنده می گردند و در قیامت نیز حیات و زنده شدن پس از مرگ وجود دارد.

خداوند متعال در یکی از این آیات می فرماید:

(وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ...): (2)

(خداست آن که بادها را بفرستد تا ابرها را برانگیزد و آن ابر را به شهر و دیار مرده برانیم و به بارانش زمین را زنده گردانیم، زنده شدن در قیامت نیز همین گونه است).

در جایی دیگر نیز می فرماید:

(وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ...): (3)

(زمین را وقتی خشک و بی گیاه است بنگری آنگاه باران بر آن فرو باریم تا به جنبش آید و برآید و سبز و خرم شود، و - تخم ها در آن - نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند، این (آثار قدرت) دلیلی است که خدای قادر، حق است، و هم او البته مردگان را زنده خواهد کرد و به حق، او بر همه چیزی تواناست و همانا ساعت قیامت، بدون تردید فرا رسد و خدا مردگان را از قبرها برانگیزد).

این حقیقت و عقیده متعالی در آیات دیگری از قرآن نیز مدلل و تبیین گردیده است. (4)

به هر روی، قرآن کریم، قیامت را نوعی تجدید حیات تفسیر می نماید. این فرهنگ متعالی و رخشنده، در برگ های زرین و لرزان درختان پاییزی و گلبرگ های شکفته شده بهاری نگاشته شده و طوفان یغماگر و مرگبار پاییز و زمستان آن را فریاد می کند؛ همان

ص: 429

1- (1) سوره بقره، آیه 260.

2- (2) سوره فاطر، آیه 9.

3- (3) سوره حج، آیات 5-7.

4- (4) سوره روم، آیات 19 و 50.

گونه که نسیم روح بخش بهاری با رویش و جوشش و با موسیقی بهجت آفرین خویش حیات دوباره را به ارمغان می آورد.

بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

« إذا رأيتم الربيع فاكثروا ذكر النشور؛ [\(1\)](#) هر وقت بهار فرا رسید از قیامت بسیار یاد کنید».

بنابراین بهار، مثال و آینه ای تابناک از قیامت است.

مولوی در بیان تناسب میان بهار و رستاخیز می گوید:

این بهار نوز بعد برگ ریز هست برهان بر وجود رستاخیز

آب و ابر و آتش و این آفتاب رازها را می برآرد از تراب

در بهاران سرها پیدا شود هر چه خورده است این زمین رسوا شود

بر دمد آن از دهان و از لبش تا پدید آرد ضمیر و مذهبش

رازها را می کند حق آشکار چون بخواهد رُست تخم بد مکار [\(2\)](#)

و نیز همو سروده است:

فرو شدن چو بیدیدی بر آمدن بنگر غروب، شمس و قمر را چرا زیان باشد

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد [\(3\)](#)

3. گروه سوم آیاتی است که قیامت را موضوعی ضروری معرفی می کند. در واقع این آیات نبود قیامت و زندگی اخروی را مستلزم امری ناروا و غیر معقول درباره خدا می داند.

این آیات از دو افق، جلوه گرند:

الف) از راه عدل الهی و اینکه خداوند به هر مخلوقی آنچه را که استحقاق دارد و شایسته آن است عنایت می کند.

ص: 430

---

1- (1) التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج 17، ص 17، ذیل آیه 4 سوره یونس.

2- (2) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 798، ابیات 3970-3974.

3- (3) مجموعه آثار، استاد شهید مرتضی مطهری، ج 2، ص 529 به نقل از دیوان شمس تبریزی.

ب) از راه حکمت خداوند و اینکه ذات اقدس الهی مخلوقات را برای آرمان و هدفی والا آفریده است. پس حکمت الهی ایجاب می کند که موجودات را به کمال و غایت ممکنشان سوق دهد.

قرآن کریم تأکید می فرماید که اگر قیامت و حیات جاوید و پاداش و کیفر اخروی نباشد، با عدل خداوند ناسازگار است، زیرا نوعی ظلم است و ظلم بر خداوند نارواست. همچنین اگر حیات جاوید و ابدی در کار نباشد و آینده ای پایدار فرا روی حرکت و حیات دنیوی بشر قرار نگیرد، خلقت، عبث و پوچ است و کار عبث و بیهوده بر خداوند روا نمی باشد. در ادامه بحث، موضوع لزوم برپایی قیامت از دو جنبه عدل و حکمت الهی در دو افق تبیین می گردد:

### افق اول: تبیین معاد از منظر عدل در نگاه قرآن

آیات ذیل را می توان در راستای عدل الهی تبیین نمود:

1. (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ...): (1)

(آیا ما آنان را که به خدا ایمان آورده و به اعمال نیکو پرداختند مانند مردم مفسد در زمین قرار می دهیم؟ آیا مردان پارسا و خداترس را همانند فاسقان جزا خواهیم داد؟).

2. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...): (2)

(آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند گمان کردند رتبه آنان را همانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند، قرار می دهیم تا در مرگ و زندگانی با مؤمنان یکسان باشند [هرگز چنین نخواهد بود] حکم و داوری آنها باطل و جاهلانه است).

بنابراین هر کسی آن می چیند که کشته و آن می بیند که انجام داده است؛ همان گونه که قرآن می فرماید:

(كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ)<sup>3</sup>

ص: 431

---

1- (1) سوره ص، آیه 28.

2- (2) سوره جاثیه، آیه 21.

همچنین فرموده: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)؛ (1)

(هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است).

و نیز می فرماید: (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ)؛ (2)

(نیکی های هر شخص به سود خود او، و بدی هایش نیز به زیان خود اوست).

انسان نمی داند که فقط آنچه را که انجام داده دریافت می کند و پاداش و عمل خود را به زودی خواهد دید. (3)

باری، عدل و داد، فرمان خدای حکیم (4) و سفارش به حق، دستور مطاع اوست. (5) در واقع نظام هستی، بر عمود عدل و داد، قائم و استوار است و «میزان»، یعنی همان نشان فاخر عدل و داد، چون آفتابی بر بام جهان آفرینش می درخشد. (6)

از این رو نظام آفرینش بر این محور گردش می کند و هر موجودی در نظام عدل و احسان، به رتبه و درجه ای که قابلیت آن را داراست نائل می گردد.

به عبارت دیگر، هر یک از موجودات جهان در درجه ای از هستی و قابلیت فیض گیری از خداوند قرار دارند. پس فیض خداوند نسبت به هیچ موجودی تا آن اندازه که امکان و قابلیت دارد دریغ نمی شود. در واقع هر موجودی که فاقد چیزی است به این دلیل است که امکان و قابلیت داشتن آن چیز را ندارد.

بنابراین اگر برخی موجودات با یک سلسله تجهیزات و امکانات به وجود آیند، ولی همواره از افاضه آن کمال لایق به آنها خودداری گردد برخلاف عدل الهی است، بلکه به مقتضای عدالت، متناسب با استحقاق ها به آنها افاضه فیض می شود.

انسان در میان سایر موجودات، یگانه موجودی است که سرمایه، استعداد، لیاقت و امکانات ویژه دارد. انگیزه هایی که عامل حرکت انسان هستند و او را وادار به کار و فعالیت

ص: 432

1- (1) سوره مدثر، آیه 38.

2- (2) سوره بقره، آیه 286.

3- (3) ر. ک: سوره نجم، آیات 39-40.

4- (4) سوره نحل، آیه 90.

5- (5) سوره عصر، آیه 3.

6- (6) سوره الرحمن، آیه 8.



می‌کنند منحصر به غرایز حیوانی نیست. حیوان صرفاً دارای غرایزی است که او را به طبیعت و زندگی مادی پیوند زده، ولی انسان، غرایزی دارد که با حساب‌های این جهان سازگاری ندارد و سطحی بالاتر و برتر می‌طلبد.

انسان با تکیه بر انگیزه‌های عالی اخلاقی، علمی، ذوقی، مذهبی و الهی بسیاری از کارهای خویش را انجام می‌دهد و احیاناً زندگی مادی و طبیعی خود را فدای آن هدف‌های فاخر و عالی می‌کند. انسان به تعبیر قرآن، نظام عملی خویش را براساس «ایمان و عمل صالح» قرار می‌دهد و در این نظام عملی، خواهان حیات جاوید و خشنودی خداوند است.

به بیان دیگر، اندیشه عظیم جاودانی شدن و غرایزی که آدمی را به آن سو حرکت می‌دهد، بیانگر نوعی استعداد و قابلیت برای جاویدان ماندن است. و همه اینها از تجرد و غیرمادی بودن روح آدمی سرچشمه می‌گیرد.

درست است که انسان در زندگی این دنیا نیز از نظام ایمان و عمل صالح بهره‌مند می‌گردد، ولی این بهره‌وری به تبع و جزئی است. نظام ایمان در حکم بذری است که تنها در یک حیات جاویدان قابل رشد و پرورش است و در آنجا مفهوم و معنای صحیح پیدا می‌کند. انسان در نظام ایمان و عمل صالح در اوجی بالاتر از طبیعت پرواز می‌کند و بذرهایی مافوق روابط مادی می‌افشاند. البته در نظام مادی ضد دین و ایمان نیز که در فرهنگ قرآن، به کفر و فسق نام گرفته، استحقاق نوعی از حیات جاویدان را یافته که به اصطلاح دین، او را جهنمی می‌کند.

پس انسان چنین نیست که اگر در مدار ایمان و عمل نیک حرکت نکرد، خود را در مدار حیوان محدود کند، بلکه او در حرکت قهقرایی و حیوانی خود نیز به سوی ابدیت و بی‌نهایت شدن حرکت می‌کند و قالب حیوانی را می‌شکند و به کسوت (بَلُّهُمْ أَضْلُ) 1 درمی‌آید.

حال اگر حیات جاویدانی در کار نباشد، مثل انسان‌های صالح و طالح همانند شاگردانی است که در یک نظام آموزشی، برخی تکالیف خود را به بهترین شکل انجام داده‌اند و برخی دیگر، وقت خود را به بازیگوشی گذرانده‌اند. اگر معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم سازد، این محرومیت و حرمان، ظلم و برخلاف عدل است.

به عبارت دیگر، خداوند متعال همه مردم را دعوت به ایمان و نیکوکاری کرده است. مردم نیز در پاسخ به این دعوت دو گروه اند: برخی دعوت الهی را پذیرفته و نظام فکری و اخلاقی و عمل خود را بر آن تطبیق داده اند و برخی دیگر، آن را نپذیرفته و به کارهای بد و فساد پرداخته اند. از سوی دیگر می بینیم که این جهان به گونه ای نیست که نیکوکار، صددرصد به پاداش عمل نیک خود و بدکار به کیفر اعمال زشت خود برسند، بلکه برخی از نیکوکاری ها هست که حیات انسان با آن پایان می یابد همانند شهادت و مجالی برای پاداش نیست. پس جهانی دیگر باید باشد تا نیکوکاران پاداش کامل عمل نیک خود را دریافت کنند و بدکاران به کیفر اعمال بد خود برسند، و گرنه برخلاف عدل الهی است. (1)

## افق دوم: معاد در قرآن از منظر حکمت الهی

مجموعه امور و افعال را در یک نگاه کلی می توان به دو گروه تقسیم کرد: یک قسم از امور و رفتارها، هدفمند، بخردانه و بالنده اند و نتیجه ای مناسب بر آن مترتب می گردد و به سوی هدفی در حرکت و انجام است. اما بعضی از امور و افعال، بیهوده، عبث و پوچ اند و هدف و غایتی ندارند.

از منظر قرآن کریم، آفرینش الهی، براساس حکمت دارای هدف و آرمانی متعالی است. این حقیقت در پرتو آیاتی از قرآن کریم می درخشد و می توان از دو جنبه، آنها را ارزیابی کرد:

الف) آیاتی که هدفمندی خلقت آسمان ها و زمین را یادآور می شوند، مانند:

1. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا...)؛ (2)

(ما آسمان و زمین و هر آنچه را بین آنهاست پوچ نیافریده ایم. این گمان کافران است، وای بر کافران از عذاب سخت آتش دوزخ).

2. (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ)؛ (3)

ص: 434

---

1- (1) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری، ج 2، صص 532-534.

2- (2) سوره ص، آیه 27.

3- (3) سوره جاثیه، آیه 22.

(و خداوند آسمان ها و زمین را به حق [نه باطل و پوچی] آفریده است و برای اینکه هر کسی به جزای آنچه کسب کرده برسد و آنان هرگز مورد ظلم قرار نخواهند گرفت).

(ب) آیاتی که تأکید می کند خود انسان، موجودی برین و برخوردار از یک هدف متعالی است، مانند:

1. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ (1)

(آیا چنین پنداشتید که ما شما را عبث و بیهوده آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟).

2. (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى)؛ (2)

(آیا آدمی می پندارد که او را مهمل از تکلیف و پاداش و کیفر رها سازند، و او بیهوده و پوچ آفریده شده است؟ هرگز).

3. (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى)؛ (3)

(به حقیقت به سوی پروردگارت باز خواهی گشت).

4. (ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ)؛ (4)

(پس آنگاه بازگشت شما به سوی من خواهد بود).

5. (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)؛ (5)

(و فرجام کار خلق به سوی خدا منتهی می شود).

ده ها آیه دیگر از این قبیل واژه ها (6) بازگشت انسان را به سوی خدا تبیین و لقا و حضور در ساحت حضرت کبریایی را آرمان بلند آفرینش انسان تعریف می نماید.

اکنون این پرسش مطرح می گردد که کارهای حکیمانه و بخردانه انسان مجموعه

ص: 435

1- (1) سوره مؤمنون، آیه 115.

2- (2) سوره قیامت، آیه 36.

3- (3) سوره علق، آیه 8.

4- (4) سوره آل عمران، آیه 55. این آیه با تعبیر «الی الله» سوره مائده، آیه 48؛ «الیه» سوره انعام، آیه 60؛ «الینا» سوره یونس، آیه 23 آمده است.

5- (5) سوره نجم، آیه 42.

6- (6) ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، واژه رجوع.



فعالیت هایی است که او برای رسیدن به اهدافی که به آن نیاز دارد و موجب تعالی و کمال است انجام می دهد، ولی کارهای حکیمانه خدا چطور؟ آیا کار حکیمانه خداوند نیز او را به سوی کمال سوق می دهد؟ هرگز چنین نیست! زیرا خداوند غنی و بی نیاز است. آنچه او می کند فضل و جود و بخشش است. او کاری را برای رفع نیازی از خود و برای رسیدن به کمال و سعادت انجام نمی دهد، بلکه می آفریند تا احسان خود را بر مخلوقاتش جاری سازد.

مولوی، همین نکته را به زیبایی در مثنوی خود سروده است:

گفت پیغمبر که حق فرموده است قصد من از خلق احسان بوده است

آفریدم تا ز من سودی کنند تا ز شهدم دست آلودی کنند

نه برای آنک تا سودی کنم و ز برهنه من قبایی برکنم

چند روزی که ز پیشم رانده است چشم من در روی خویش مانده است (1)

به بیان دیگر، کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که در پرتو فیض خود، مخلوق را به کمال لایق خود برساند. همچنین نسبت دادن کار عبث به خداوند به این معناست که مخلوقی را بیافریند و بدون آنکه آن مخلوق را به کمال ممکن و لایقش برساند او را رها سازد که البته چنین پنداری درباره خدای متعال کاملاً مردود است. پس مفهوم حکمت خداوند با آنچه درباره انسان گفته می شود فرق اساسی دارد.

به تعبیر دیگر، حکمت در انسان، عبارت است از خردمندی و گام برداشتن در مسیر کمال انسانی، ولی در مورد ذات حضرت باری تعالی عبارت است از آفرینش آفریده ها و سوق و حرکت آنان به سوی اهداف کامل و لایق آنها.

پندار بعضی از انسان ها این است که چون دنیا و طبیعت، مدام در تحول و تغییرند هر مقصد و مقصودی هم که در این دنیای متحول و دگرگون شونده در نظر گرفته شود، نیز به نوبه خود بی ثبات و تغییر پذیر است و هیچ کدام مقصد نهایی نیست.

ص: 436

براساس این پندار واهی، اندیشه بیهودگی و پوچ‌گرایی در آفرینش برای گروهی پیدا شده است. آنان می‌پندارند که جهان، حکم قافله‌ای را دارد که دائماً در حرکت است و منزل عوض می‌کند و هیچ‌گاه به مقصد واقعی نمی‌رسد.

پاسخ قرآن به این پندار پوچ این است که اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس، اگر همه زادن‌ها برای مردن و همه رویدن‌ها و سبز و خرم شدن‌ها برای زرد و خشک و متلاشی شدن بود، و اگر همه نو شدن‌ها برای کهنه شدن بود، این پرسش شما جا داشت، ولی این‌گونه اظهار نظر و تبیین هستی از شناخت ناقص سرچشمه می‌گیرد. این پندار و گمانه زنی از آنجا ناشی می‌شود که هستی را در قالب محدود دنیا و طبیعت، محصور و زندانی بدانیم؛ ولی هستی به دنیا و طبیعت محدود نمی‌شود. به بیان دیگر، دنیا با همه قوانین و نظام‌هایش، روز اول است و روز اول، «روز آخری» را به دنبال خود دارد. دنیا «رفتن» است و آخرت «رسیدن».

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

« أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ؛ (1) مردم! همانا دنیا خانه‌ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود - توشه - بردارید برای جایی که در آن پایدارید».

اگر جهان جاودان آخرت نبود، جهان، مقصد نهایی نداشت. بنابراین پیامبران آمدند تا مردم را به حقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن، سراسر هستی را در نظرشان پوچ و بی‌معنا می‌کند و اندیشه پوچ‌گرایی را در اندیشه آنان رسوخ می‌دهد. با رسوخ اندیشه پوچی و به عبارت دیگر با پوچ‌پنداری، خود ما به صورت موجودی پوچ و بی‌معنا و بی‌هدف در می‌آییم. پس یکی از آثار ایمان و اعتقاد به عالم آخرت و قیامت این است که بشر را از پوچ‌پنداری و پوچ و هیچ بودن نجات می‌بخشد (2) و به ما اندیشه آرمان‌گرایی ابدی عطا می‌کند. اعتقاد به معاد افقی بی‌نهایت فرا روی انسان می‌گشاید؛ به گونه‌ای که بهره‌ابرار و نیکان، جلوه‌های ماندگار نعمت‌ها و فیوضات و شاهد لقای رحمانی است و سهم بدکاران و مجرمان شررهای آتش و خشم خداوند است.

ص: 437

1- (1) نهج البلاغه، خطبه 203، ص 238.

2- (2) ر. ک: مجموعه آثار، استاد شهید مطهری، صص 535-537.

با توجه به تفسیر حکیمانه قرآن از مرگ و برزخ و معاد، و بهشت و جهنم، فروغ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام پیرامون معاد و کيفر و پاداش تجلی می کند. آن حضرت با نگاه معاد محور خود، آموزه های وحی را پیرامون این اصل معرفتی و اعتقادی فرا روی نگاه خرد حاضران و مخاطبان قرار داد. سخنان آن بزرگ آموزگار انسانیت، ترجمانی از صدها آیه نورانی قرآن است که مرگ و معاد و پیامدهای آن را تبیین می نماید.

حضرت فاطمه علیها السلام از یک سو، معاد را فروغ حکمت و عدالت الهی دانسته، و از سوی دیگر، آن را عامل تشویق به اعمال نیک و بازدارندگی از اعمال و کردار زشت می داند. بنابراین از مفاهیم بلند آسمانی و ارزش آفرین مکتب فاطمی، ایمان به معاد و زندگی جاوید پس از مرگ است. آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پرتو آموزه های وحی آموخته بود که ایمان به معاد، چون ایمان به توحید و یگانه پرستی است.

آن بانوی بزرگ اسوه ای تابان و آفتابی درخشان بر آسمان ایمان به معاد بود. جایگاه رفیع آن بزرگوار چنان است که چون در عرصات جنان بر مقام خویش مستقر گردد حضرت آدم و همه پیامبران علیهم السلام به زیارتش می آیند. (1)

سلمان پیرامون عظمت حضرت زهرا علیها السلام می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مولای من، به خدا سوگندت می دهم که ما را از فضیلت و مقام فاطمه در روز قیامت خبر ده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با تبسم فرمود: قسم به خدایی که جان من در دست قدرت اوست فاطمه علیها السلام روز قیامت سوار بر ناقه ای وارد محشر می شود، در حالی که جبرئیل از سمت راست او، میکائیل از سمت چپ او، علی علیه السلام پیشاپیش او، حسن و حسین علیهما السلام به دنبال او و خداوند نگهبان و حافظ اوست؛ سپس از سوی خداوند عزوجل به اهل محشر خطاب می رسد: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكْسُوا رُؤُسَكُمْ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله... چشمانتان را ببندید و سرهایتان را فرود آورید، همانا این دختر محمد صلی الله علیه و آله پیامبرتان و همسر علی و مادر حسن و حسین است که با لباس های سفید وارد بهشت می شود.

ص: 438

آن گاه فاطمه علیها السلام با دیدن نعمت ها و کرامات الهی این آیه را تلاوت می کند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ...)؛ (1) حمد خدا را که حزن و اندوه ما را ببرد. همانا خدای ما بخشنده و پاداش دهنده به شکرگزاران است؛ شکر آن خدایی را که از لطف و کرم ما را به منزل دائمی بهشت وارد کرد که در اینجا هیچ درد و رنجی به ما نرسد و ابداً ضعیف و خستگی نخواهیم یافت.

آن گاه از جانب خدای متعال خطاب می شود: ای فاطمه! هر چه دوست داری از من درخواست کن که اجابت کنم و آنچه عطایت کنم که مسرور و خشنود شوی.

فاطمه علیها السلام می گوید: پروردگارا! تنها آرزویم لقای تو و رضوان و خشنودی توست، استدعایم این است که دوستان من و فرزندانم را عذاب نفرمایی.

از سوی خداوند متعال به فاطمه علیها السلام ندا می شود: به عزت و جلال خودم سوگند که دو هزار سال قبل از آفرینش زمین و آسمان عهد کرده ام که دوستان تو و دوستان فرزندان تو را از آتش عذاب خود عفو کنم. (2)

به هر روی، روح فاطمه علیها السلام لبریز از ایمان و اعتقاد به مبدأ و معاد است. این چشمه ایمان، از زلال قرآن و آموزه های وحیانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرشت عرشی آن بانوی آسمانی جاری گشته و بازتابش آفتاب قرآن بر آینه روح خدانمای فاطمه علیها السلام است.

در حقیقت، این دست خداوند علیم و تواناست که این شهید را به کام جان فاطمه علیها السلام جاری ساخته، و ملکوت اعلی را عرصه حضور و شهود آن بانوی بی همتا قرار داده است. بنابراین معاد و حیات جاوید انسانی که از بطون و آفاق باطنی جهان آفرینش است، مشهود اوست. آن حضرت بر مشرق تابناک (عِلْمِ الْبَقِيَّةِ) است و بهشت و دوزخ را مشاهده می کند.

## بشارت بهشت

آن حضرت در ابتدا با ترسیم سیمای یک مسلمان واقعی فرمود:

ص: 439

---

1- (1) سوره فاطر، آیات 34-35.

2- (2) سفینه البحار، ج 2، ص 375.



« ثُمَّ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ (ترید اهل المجلس) نُصِبُ أَمْرَ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلَهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ، وَآمَنَاءَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِهِ كُمْ وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ؛ (1) شما بندگان خدا! نگاهبان حلال و حرام و حاملان دین و احکام و امانت داران حق و رسانندگان به خلق اید». (2)

آن بزرگوار با این سخنان مقام و مسئولیت بندگی خدا را به آنان تفهیم و به آنان تأکید کرد که پاداش چنین رستگاران، بهشت و نعمت هایش، لقا و رضوان خدا خواهد بود. بهشتی که ده ها آیه به توصیف نعمت های آن پرداخته و مقام رضوان و لقای خداوند را که شهد جان مخلصان و صدیقان است بیان می دارد:

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...). (3)

قرآن کریم پا به پای تبیین احکام و حکم دین، اثر و ثمره ایمان یا کفر به آنها را نیز بازگو می کند. در این آیه، مؤمنان را به بهشتی بشارت می دهد که نهرها در زیر آنها جاری است. همچنین از ثمرات مداوم و جلوه های مشابه و همسران پاکیزه و جاودانگی آن حیات خبر می دهد. این بشارت های قرآن برای آنانی است که عمل نیک را با اندیشه و نیت نیکو در هم تنیدند.

سرّ نامگذاری بهشت به جنت آن است که شاخسار درختانش در هم فرو رفته و این شاخه ها و برگ های فراوان، مانند سقفی سبزرنگ زمین بهشت را می پوشاند. بنابراین می توان گفت که از زیر این باغ ها نهرها جاری است.

گرچه فضای بهشت پوشیده از درختان است، اما با این وجود، فضای آن روشن است، زیرا نور بهشت از چشمه آفتاب نیست، چون چشمه خورشید پیش از فرا رسیدن قیامت تاریک می گردد (4) و آفتاب و ماه بساط خود را جمع می کنند؛ (5) همان طور که قرآن فرموده: «و در آن بهشت بر تخت ها تکیه زنند و آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمای زمهریر». (6) بلکه

ص: 440

1- (1) بلاغات النساء، ص 16.

2- (2) زندگی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 128.

3- (3) سوره بقره، آیه 25.

4- (4) سوره تکویر، آیه 1.

5- (5) سوره قیامت، آیه 9.

6- (6) سوره انسان، آیه 13.

سرچشمه نور، همان افق برین جان مؤمنان آرمیده در آغوش نعمت های بهشتی است. (1)

در واقع، در جهان آخرت، کمیت و کیفیت بهشت هر کسی در گرو مقدار ایمان و عمل صالح اوست؛ برخی دارای یک بهشت و گروهی دارای دو بهشتند: (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) 2 و برخی دارای چند بهشت هستند: (لَهُمْ جَنَّاتٍ...). (2)

رابطه انسان بهشتی با بهشت، در قرآن و روایات تبیین گردیده؛ بدین معنا که انسان مؤمن، علت و مالک تکوینی بهشت است، چون بهشت ظهور و تجلی عمل صالح اوست. بنابراین، اراده فرد بهشتی بر بهشت حاکم است و هر چه بخواهد با اراده او موجود می شود؛ مثلاً با عزم و اراده او چشمه بهشتی می جوشد و جاری می گردد: (عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا). (3) همه این امور نشان فاخر آن است که بهشت، محکوم و مملوک تکوینی انسان بهشتی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان این حقیقت می فرماید:

« فَأَعْلُ الْخَيْرِ، خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ؛ (4) نیکوکار از کار نیک بهتر است و بدکار از کار بد، بدتر)».

باری، هرگونه مالکیتی در قیامت، از سنخ تکوینی است، نه از نوع اعتباری آن، زیرا منطقه اعتبار فقط اقلیم دنیاست. البته روشن است که علت حقیقی و مالک تکوینی اصیل و بالذات، در سراسر هستی، خواه در دنیا خواه در قیامت، خداوند متعال است و تنها علیت طولی و مالکیت رتبی به انسان نسبت داده می شود.

هرگاه پارسایان در بهشت، ثمرات بهشتی را دریافت می کنند می گویند: این همان است که از پیش روزی ما شده بود؛

(كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ). (5)

اکنون پرسش این است که این «مرزوق پیشین» چیست؟ مفسر حکیم و فقیه نامور،

ص: 441

1- (1) تسنیم، ج 2، ص 468.

2- (3) سوره بقره، آیه 25.

3- (4) سوره انسان، آیه 6.

4- (5) نهج البلاغه، حکمت 32، ص 366.

5- (6) سوره بقره، آیه 25.

آیت الله جوادی معتقدند که مقصود از (مِنْ قَبْلُ)؛ «روزی پیشین» حقایقی است که در دنیا رزق و روزی انسان گردیده است. به این شرح که اعمال صالح انسان، در آخرت نزد او حاضر است: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ). (1)

قرآن با حصر و جزم، جزای انسان را فقط عمل او می داند؛

مانند: (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)؛ (2) (ثُمَّ تُوفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ)؛ (3)

(مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ)؛ (4) (إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا) 5.

پس عمل انسان نیز چون خود انسان جاوید است، چون میوه های بهشتی، ظهور همین اعمال است. بنابراین هر بار که در بهشت میوه ای نصیب بهشتیان می شود می یابند که آن ثمره و میوه، همان عقیده فاخر، اخلاق نیکو و عمل صالحی است که خداوند در دنیا روزی آنان کرده بود که اکنون به صورت این میوه ها دیده می شود. بنابراین آیه در صدد تبیین، تجسم و حضور اعمال در قیامت و بهشت است. البته در بهشت، افزون بر آنچه بازیافت اعمال نیکوی خود انسان است، در پرتو فیض و فضل الهی بارش نعمت ها بر او فرو می ریزد، و فرد بهشتی را مستغرق نعمت های الهی می گرداند: (5)

(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ)؛ (6)

(بر آن بندگان در آنجا هر چه بخواهند مهیاست و باز افزون تر از آن نزد ما خواهد بود).

آنان در بهشت عزت بر سریرهای زریفت مرصع تکیه زنند، همه با دوستان رویه روی یکدیگر بر آن سریرهای عزت می نشینند، و پسرانی که حسن و جوانی شان ابدی است گرد آنها به خدمت می گردند، با کوزه ها و مشربیه ها و جام های پر از شراب ناب، نه هرگز (هر چه نوشند) در دسری یابند و نه مستی عقل و رنج خمار کشند، و میوه خویش برگزینند، و

ص: 442

1- (1) سوره آل عمران، آیه 30.

2- (2) سوره یس، آیه 54.

3- (3) سوره بقره، آیه 281.

4- (4) همان، آیه 174.

5- (6) تسنیم، ج 2، صص 478-479.

6- (7) سوره ق، آیه 35.

گوشت مرغان و هر غذایی که مایل باشند، بخورند. و زنان سیه چشم و زیبا صورت که در بهاء و لطافت چون درّ و لؤلؤ مکنون اند، این نعمت های الهی پاداش آن بهشتیان است. هیچ سخن لغو و بیهوده نشنوند و نه بر یکدیگر گناهی بندند، جز سلام و تحیت و احترام، نگویند و نشوند، و اصحاب یمین چه خوش روزگارند. در سایه درختان سدر پر میوه بی خار، و درختان پر برگ سایه دار، همه در سایه بلند درختان، و در کنار نهر آب های روان و زلال، و میوه های بسیار که هیچ وقت قطع نشود، و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند... (1) مؤمنان بهشتی در آنجا همسرانی پاکیزه دارند و پاکیزگی همسران بهشتی این است که از همه نقص ها از جمله عادات زنانه، پیراسته اند آنان از اوج مطهرند، (2) طیب و پاکند، و آراسته به سلامت و سلام، و زینده دارالسلام اند. (3)

### نمایش بهشت در زلال حدیث

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بهشت می فرماید:

« مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَحْيَى لَا يَمُوتُ ... ».

براساس این حدیث کسی که داخل آن سرای جاوید گردد زندگی اش پایدار است و مرگ در تعقیب او نیست؛ نعمتش پیوسته و مداوم است؛ لباسش کهنه نگردد و جوانی او به پیری نگراید.

از آن حضرت پرسیده شد کیفیت ساخت و بنای آن چگونه است؟ فرمود: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است و ملاط آن از مشک است، سنگ ریزه آن، لؤلؤ و بافت و خاک آن زعفران است». (4)

و نیز فرمود: «خداوند حصار بهشت را با خشتی از طلا- و خشتی از نقره ایجاد فرمود، در آن نهرها جاری ساخت و اشجار در آن غرس کرد؛ چون فرشتگان، جلوه و زیبایی و درخشندگی آن را دیدند گفتند: طوباک منازل الملوک». (5)

ص: 443

---

1- (1) سوره واقعه، آیات 15-33.

2- (2) سوره بقره، آیه 25؛ سوره نساء، آیه 57.

3- (3) سوره یونس، آیه 25؛ سوره فجر، آیه 47؛ سوره نور، آیه 26.

4- (4) الدر المنثور، ج 1، ص 84.

5- (5) همان، ص 85.

آن حضرت در جمله ای کوتاه در تعریف بهشت فرمود:

« الشَّبْرُ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ (1) و جیبی از بهشت از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.».

نعمت های خلد برین در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین ستوده شده:

فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يوصفُ لَكَ مِنْهَا، لَعَرَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا اخْرَجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَآذَاتِهَا...؛ و اگر به دیده دل بنگری بدانچه از بهشت برایت ستایند، دل برکنی از آنچه در دنیا است، هر چند بدیع و زیباست، از خواهش های نفسانی و خوشی های زندگانی، و منظره های آراسته، و بیندیشی در جنبش کناره های جویباران، و در آویختن خوشه های لؤلؤ آبدار بر شاخه های آن درختانی که ریشه های آن در پشته های مشک نهدان است، و رسته بر شاخسار؛ و رستن این میوه های گونه گون در غلاف ها و پوشش های درون.

شاخه ها بدون رنج خم گردد و چنانکه چیننده آن خواهد در دسترس او بود، گروهی به گرد کاخ هایشان گردند و آنان را از غسل های پاکیزه و شراب های پالوده دهند. مردمی باشند که بخشش - الهی - به آنان پیوسته بود تا در خانه قرار بار گشودند و از رنج سفرها آسودند. (2)

آن حضرت در خطبه ای دیگر می فرماید:

... خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَدَابِئَهُ؛ مَسْرَبًا وَ مَطْعَمًا وَ اَزْوَاجًا...؛ ستودن تو راست که خانه ای آفریدی و خوانی گستردی؛ نوشیدنی و خوردنی و جفت ها و خدمتکاران در آن فراهم آوردی؛ و کاخ ها و نهادهای روان و کشتزارها و میوه های فراوان. سپس دعوت کننده - پیامبران - فرستادی تا بندگانت را بدان خانه بخواند، خانه ای که به آسایش در آن بماند. (3)

و نیز آن حضرت فرمود: «اما اطاعت پیشگان، پاداش آنان را جوار خود ارزانی دارد و در

ص: 444

1- (1) همان، ص 86.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه 165، صص 171-172.

3- (3) همان، خطبه 109، صص 103-104.

خانه خویش جاودانی؛ جایی که فرود آمدگان از آن رخت نبنند و دگرگون حال نگردند، نه بیم آنان را فرا گیرد و نه بیماری بدان ها روی آورد و نه خطری آنان را پیش آید». (1)

البته چون مردم از مراتب ایمان متفاوتی برخوردارند و لاجرم اعمال آنان نیز از درجات مختلفی برخوردار خواهد بود، بهشت نیز که ظهور همان اعمال و تجسم آنهاست دارای درجات و مراتب است.

امیرالمؤمنین در بیان این حقیقت می فرماید:

« دَرَجَاتٌ مُتَفَاوِیَاتٌ، وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِیَاتٌ، لَا یَنْقَطِعُ نَعِیْمُهَا، وَلَا یَطْعَنُ مُقِیْمُهَا...؛ (2) پایه های فروتر و برتر، منزل هایی برخی از برخی بهتر، نه نعمت آن بریده گردد و نه باشند آن از آنجا رخت بر بندد، نه آن که در آن جاودان است پیر شود و نه آنکه در آن ساکن است فقیر».

به هر روی، یادگار نبوت چهره مسلمانان پارسا را که در آیات قرآن به نشان فاخر جهاد و ایمان آراسته بودند تبیین نمود؛ آنانی که به مقام والای بیعت رضوان تشرف یافته بودند و آفتاب رضوان خدا بر آنان سایه افکنده بود. کسانی که با هجرت و جهاد و ایثار خود نام مسلمانی را فروزنده ساخته، و در واقع حافظان و نگهبانان دین و آرمان اسلام بودند. آنانکه خدای بزرگ، بهشت و نعمت هایش را به پاسداشت شخصیت ایمانی شان برای آنان قرار داده بود که در حقیقت بهشت را خود با ایمان و عمل صالح خویش آفریده بودند.

در واقع فاطمه علیها السلام با تبیین این مکانت به آنان هشدار می دهد که ای مسلمانان آگاه باشید، گرچه شما بر اوج و بر افق بلند کرامت و عظمت بودید؛ ولی آگاه باشید که هر چند اوج و ستیغ بلندتر باشد، سقوط آن خطرناک تر است، نکند از آن اوج و فراز سقوط کرده و از بهشت خدا به جهنم الهی سقوط کنید.

### نقش بازدارندگی قیامت، دوزخ و محاسبه

یادگار نبوت در دوفراز، جریان غصب خلافت و فدک را تبیین نموده و پیامد شومی را که فراروی غاصبان است بازگو می نماید:

ص: 445

1- (1) همان، ص 106.

2- (2) همان، خطبه 85، ص 67.

1 - « فِدُونَكهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ، تَلَقَّاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعَمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، (1) و (لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ)؛ (2) آری، مسرور و شادمان و سرمست از باده پیروزی باشید! اینکه که اسب راهوار خلافت رامتان گردید و بر آن سوارید به پیش می تازید؟ ولی، به هوش و آگاه باشید: اکنون تا دیدار آن جهان، این ستور آماده و زین بر نهاده، تو را ارزانی باد! وعده گاه ما روز رستاخیز! خواهان و شاکی محمد صلی الله علیه و آله و داور، خدای متعال.

آن روز، ستمکار رسوا و زیانکار خواهد بود و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی خواهید یافت که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی. آری، به ظاهر مرکب خلافت، رام غاصبان گردیده بود و آنان به هدف خویش رسیده بودند، زیرا علی علیه السلام از عرصه زعامت مسلمین برکنار شد و ابوبکر به جای آن حضرت قرار گرفت.

تاریخ خونبار اسلام، و وقوع هزاران حادثه شوم و مفاسد بزرگ تا امروز، سند بزرگ شکست جریان سقیفه است. آن حضرت لایه های پنهان غضب خلافت را تحلیل فرمود:

2- فِدُونَكُمُوهَا، فَاحْتَبِئْهَا مُدْبِرَةَ الظُّهْرِ، نَاكِبَةَ الحَقِّ، بَاقِيَةَ العَارِ، مَوْسُومَةً بِشَدِّ نَارِ الأَبَدِ، مَوْصُولَةً بِنَارِ اللّهِ المَوْقَدَةِ: (الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَي الأَفْئِدَةِ) 3 فَبِعَيْنِ اللّهِ مَا تَفْعَلُونَ (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) 4 وَ أَنَا إِبْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ اللّهِ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ (3) (وَ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ)؛ (4) بگیریید خلافت و فدک را این لقمه گلوگیر به شما ارزانی باد و نشان ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی! ولی شما را آسوده نگذارد تا با آتش افروخته خدا بیازارد؛ آتشی که هر دم فرورود و دل و جان را بسوزد، آنچه را می کنید خدا می بیند و ستمکار به زودی داند که در کجا نشیند و

ص: 446

1- (1) بلاغات النساء، ص 14.

2- (2) سوره انعام، آیه 67.

3- (5) اشاره به آیه 121 از سوره هود.

4- (6) سوره هود، آیه 122.

جایگاه او کجاست! من پایان کار را نگرانم و چون پدرم، شما را از عذاب خدا می ترسانم، به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینند و کیفر کاری را که کردید ببینند. (1)

آنچه دختر گرامی پیامبر، مردم را از آن بیم می دهد همان آتشی است که خداوند در آیات سوره همزه از آن پرده برداشته است و نیز؛

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...)؛ (2)

(ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ نگاهدارید، آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز آن اند، و بر آن دوزخ فرشتگانی سخت دل مأمورند).

در واقع، خود مردم آتش افروز جهنم اند: (وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ) 3 و ستمگران هیزم جهنم می باشند (وَأَمَّا الْقَاسِيَةُ طُونَ فَكَانُوا لِيَجَهَنَّمَ حَطَبًا) 4

همچنین از آنجا که دوزخ، مظهر قهر و غضب خدای جبار است، انواع گوناگونی از عذاب ها در آن وجود دارد:

(إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ...)؛ (3)

(چون گردن هاشان با غل و زنجیرهای (آتشین) کشیده شود، تا به حمیم دوزخ و گنداب متعفن آن در افکننده و سپس در آتش افروخته شوند).

عذاب جهنم، عذابی است سازنده و با استمرار، و این گونه نیست که شخص در آن معدوم و نابود گردد:

(كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا)؛ (4)

(آنان که به آیات ما کافر شدند به زودی به آتش دوزخشان درافکنیم و هر چه پوست تن آنها

ص: 447

1- (1) زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص 135.

2- (2) سوره تحریم، آیه 6.

3- (3) سوره مؤمن، آیات 71-72.

4- (4) سوره نساء، آیه 56.



بسوزد به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند که همانا خدا مقتدر است و کارش همه عدالت و از روی حکمت است).

به هر روی، فاطمه علیها السلام چون پدر و قرآن، نذیر و بشیر است. نذیر است و مردم را از برپایی قیامت و دادرسی سخت و حاکم و داور آن می ترساند؛ از جهنمی که بر همه کافران احاطه دارد: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) 1 از سقوط در فتنه و فساد و تباهی، از کج روی و بیدادگری.

نظامی درباره لزوم عاقبت اندیشی آدمی سروده است:

عاقبتی هست بیا پیش از آن کرده خود بین و بیندیش از آن

روز قیامت که بود داوری شرم نداری که چه عذر آوری

ظلم شد امروز تماشای من وای ز رسوایی فردای من

روز قیامت ز من این ترک تاز باز بپرسند و بپرسند باز(1)

و به قول رفعت سمنانی:

قیامت بهر این آمد مقرر که ظلم و عدل هر دیندار و کافر

شود در پیش هر کس آشکارا که شاید این سزا را یا جزا را(2)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز درباره عمل و حساب رسی از آن می فرماید: «وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ؛ (3) همانا امروز روز کار است و روز شمار نباشد و فردا روز شمار و حساب است و کس را مجال کار نباشد».

باری، حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه خویش از یک سو افق متعالی بهشت را فرا روی مسلمانان باز نمود و از سوی دیگر، جهنم را با عذاب دردناکش پیش پای آنان قرار داد، تا

ص: 448

---

1- (2) دیوان نظام گنجوی، صص 55 و 57.

2- (3) دیوان رفعت سمنانی، ص 457.

3- (4) نهج البلاغه، خطبه 42، ص 40.

با بشارت بهشت به سوی اعمال نیک و صالح بشتابند و با ترس از جهنم از سقوط در گرداب گناه پرهیزند؛ رفتار خویش را ارزیابی کنند؛ وظیفه مسلمانی خویش را بشناسند؛ از دگرگونی‌ها در نظام رهبری اسلام جلوگیری کنند و از بروز فتنه‌ها و بدعت‌ها که در اقلیم فرهنگی اسلام رخ داده بود ممانعت نمایند، چون آنگونه که امام علی علیه السلام فرمود:

« إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ... مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ ؛ (1) دشمن‌ترین آفریدگان نزد خدا کسی است که دل او شیفته بدعت است.»

مولوی در این باره به زیبایی سروده:

هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی (2)

و نیز سروده:

هر که بنهد سنت بد ای فتا تا در افتد بعد او خلق از عمی

جمع گردد بر وی آن جمله بزه کو سری بوده ست و ایشان دم غزه (3)

به هر حال، آن حضرت در این منشور آسمانی، زمزمی از معارف و معرفت اسلامی را جاری نمود، و آفتابی فرا روی امت اسلامی نمایان ساخت. آن بزرگوار در خطبه خود اصول پنجگانه اسلامی را تبیین و فلسفه‌ای از احکام الهی را تشریح نمود، در نتیجه، فرق میان سیاست اسلامی و سیاست بازی را آشکار ساخت و سند مظلومیت خود و علی علیه السلام را بر تارک تاریخ تا ابد آشکار نمود.

حسن ختام این دفتر، روایتی از رسول خداست که فرمود:

فَاطِمَةُ بِهَجَجَةِ قَلْبِي، وَ أَبْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ بَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي، وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي، وَ حَبْلُهُ الْمَمْدُودُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَوَى ؛ (4) فاطمه، سرور قلب من است و فرزندانش میوه دل من

ص: 449

1- (1) همان، خطبه 17، ص 18.

2- (2) امثال و حکم دهخدا، ج 1، ص 16.

3- (3) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص 719، ش 1956-1957.

4- (4) فرائد السمطين، ج 2، ص 66.

می باشند، شوهرش نور دیدگان من است و امامان از فرزندانش امناء پروردگار بوده و ریسمان ممدود و ممتد بین خدا و آفریدگانش می باشند. کسی که به آن ریسمان اعتصام جوید نجات می یابد و کسی که از آن بازماند هلاک و نابود می گردد.

بمَنّه و کرمه و توفیق منّه

غلامعلی عباسی فردوئی

ص: 450

1. اثبات الوصیه، مسعودی، منشورات رضی، قم، بی تا.

2. الاحتجاج، ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تعلیقات: محمد باقر الموسوی الخراسانی، الناشر: ذوی القربی، الطبعه الرابعه، بی جا، 1431 ق.

3. ادیان زنده جهان، رابرت ارنست هیوم، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، نشر علم، 1386 ش.

4. اسد الغابه فی معرفه الصحابه، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.

5. اسرار فدک، محمد باقر انصاری، نشر الهادی، قم، چاپ دوم، پاییز 1376.

6. اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، امّ علی مشکور، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1411 ق.

7. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، چاپ دوم، المطبعه الهاشمیه بدمشق، 1378 ق.

8. اعیان الشیعه، السید محسن الامین، دارالتعارف بیروت، الطبعه الثانيه، بی تا.

9. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: دار الاحیاء تراث العربی، بیروت، لبنان، الطبعه الثانيه، 1418 ق.

10. امالی طوسی، شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، الطبعة الاولى، نشر دار الثقافه، قم، 1414 ق.
11. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، فروردین ماه 1352.
12. انتظار بشر از دین، آیت الله جوادی آملی، تحقیق و تنظیم: حجت الاسلام محمدرضا مصطفی پور، نشر اسراء، قم، چاپ ششم، تابستان 1389 ش.
13. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، حقه و علق علیه: الشیخ محمد باقر المحمودی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعة الاولى، 1394 ق - 1974 م.
14. الايضاح، فضل بن شاذان النیشابوری، تحقیق: محدث ارموی، بیروت، الاعلمی، تهران، 1363 ش.
15. بحار الانوار، الشیخ محمد باقر المجلسی، تحقیق: الشیخ عبدالزهراء العلوی، ناشر: دار الرضا بیروت، لبنان.
16. بحر المعارف، مولی عبدالصمد همدانی، تحقیق و ترجمه: حسین استاد ولی، انتشارات حکمت، 1381 ش - 1423 ق.
17. بلاغات النساء، ابی الفضل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور، منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
18. البیان و التبیین، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، 1948 م.
19. پرتوی از مکتب زهرا علیها السلام، غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: زائر، چاپ اول، تابستان 1386.
20. تاریخ الامم و الملوک، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، مطبعة الاستقامة بالقاهره، 1358 ق - 1939 م.

21. تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق یعقوبی البغدادی، دار الزهراء، الطبعة الاولى، 1387 ش - 1429 ق.
22. تاریخ تمدن، ویل دورانت، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران، بی جا.
23. تاریخ خلفا (از رحلت پیامبر تا زوال امویان)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز 1374 ش.
24. تاریخ سیاسی اسلام (سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله)، رسول جعفریان، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، مهر 1373.
25. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هشتم، 1372 ش.
26. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ الطائفه، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.
27. تتمه المنتهی فی وقایع ایام خلفا، حاج شیخ عباس قمی، کتابخانه مرکزی، تهران، 1325 ش.
28. تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، تصحیح: عباس اقبال به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، ناشر: کتابخانه طهوری، تهران، 1357 ش.
29. تسنیم، تفسیر قرآن کریم، آیت الله جوادی آملی (مد ظله العالی)، تنظیم و ویرایش: علی اسلامی، نشر اسراء، قم، چاپ هشتم، زمستان 1390 ش.
30. تفسیر القمی، لابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، بی تا.

31. التفسير الكبير، الفخر الرازي، الطبعة الاولى، بی جا، بی تا.

32. تفسير فرات الكوفي، ابي القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي، تحقيق: محمد الكاظم، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم علي، بيروت، 1412 ق - 1992 م.

33. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعه العروس الحويزي، تصحيح و تعليق: سيدهاشم رسولي محلاتي، مطبعة الحكمة بقم، 1383 ق.

34. تفصيل وسائل الشيعه، المحدث الشيخ الحر العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، الطبعة الثانية، قم، جمادى الاخره 1414 ق.

35. تلخيص الشافي، شيخ طوسي، تحقيق: سيدحسين بحرالعلوم، مكتبه العلمين الطوسي و بحر العلوم في نجف الاشرف، الطبعة الثانية، 1383 ق.

36. تنقيح المقال في احوال الرجال، عبدالله بن شيخ محمد حسن، المامقاني، تهران، بي نا، بي تا.

37. التوحيد، للشيخ الجليل الاقدم الصدوق، ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، صححه و علق عليه: السيد هاشم الحسيني الطهراني، منشورات جماعه المدرسين في الحوزه العلميه في قم المقدسه، 1357 ش.

38. توضيح المقاصد، بهاءالدين محمد بن الحسين العاملي، چاپ در مجموعه نفيسه، منشورات مكتبه بصيرتي، قم، بي تا.

39. جامع البيان في تفسير القرآن، ابي جعفر محمد بن جرير الطبري و بهامشه تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان للنيسابوري، دار المعرفه، بيروت، الطبعة الثانية، 1392 ق - 1972 م.

40. جامعه شناسی دين، جابر دانش، نهاد مقام معظم رهبري در دانشگاهها، بی جا، 1386 ش.

41. حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای، چاپ سوم، بی جا، بی تا.

42. الخرائج و الجرائح، المحدث و المفسر الكبير قطب الدين الراوندي، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، منشورات مؤسسه النور للمطبوعات، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، 1411 ق.

43. خطابه فدک، محمد باقر انصاری، سيد حسن رجایی، قم، دفتر نشر الهادی، بی تا.

44. الدر المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر السيوطی، منشورات محمد علی بیضوی، نشر كتب السنه و الجماعه، دار الكتب العلميه، بيروت، بی تا.

45. دلائل الامامه، الشيخ ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري الصغير، تحقيق: قسم الدراسات الاسلاميه، مركز الطباعة و النشر في مؤسسه البعثه، قم، الطبعة الاولى، 1413 ق.

46. دلائل الصدق من فضائل امير المؤمنين و امامته، محمد حسن مظفر، بصيرتي، قم، 1395.

47. دين پژوهی، علی اکبر رشاد، پژوهشگاه فرهنگ و انقلاب اسلامي، بی جا، 1388.

48. دين شناسی، آيت الله جوادى آملی، تحقيق و تنظيم: حجه الاسلام محمدرضا مصطفى پور، نشر اسراء، چاپ ششم، تابستان 1390 ش.

49. دين و چشم اندازه‌های نوین، ویلیام آلستون، ترجمه: غلامحسین توکلی، بوستان کتاب، 1380 ش.

50. دیوان اشعار حکیم ابومعین الدین ناصر بن خسرو قبادیانی، تصحیح: حاجی سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، چاپ افست گلشن، آبان ماه 1348 ش.

51. دیوان حکیم ابوالمجد، محدود بن آدم السنایی الغزنوی، تهران، شرکت طبع کتاب، 1320 ش.



52. دیوان خلاق المعانی، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست ها به انضمام رساله القوس، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، اسفند 1348 ش.
53. دیوان شرف الشعراء، بدرالدین قوامی رازی، تصحیح میرجلال الدین حسینی ارمومی، چاپخانه سپهر، چاپ اول، 1374 قمری برابر با 1334 ش.
54. دیوان صور معانی، عطار نیشابوری، انتشارات سنایی، تهران، بی تا.
55. دیوان کامل، دکتر قاسم رسا، ملک الشعراء آستان قدس رضوی، مشهد، کتابفروشی باستان، چاپ دوم، اسفند 1344 ش.
56. دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی، ناشر: دکتر محمود رفیعی، تهران، چاپ اول، 1365 ش.
57. دیوان ملاهادی سبزواری، ملاهادی سبزواری، نشر طلوع، بی جا، بی تا.
58. دیوان ملک الشعراء بهار، انتشارات علمی، بی جا، بی تا.
59. دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، انتشارات کتابفروشی محمودی، بی جا، بی تا.
60. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف: محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، دار المعرفه للطباعه و النشر، بیروت، لبنان، 1974 م.
61. رازهای نماز، آیت الله جوادی آملی، ترجمه: حجت الاسلام علی زمانی قمشه ای، نشر اسراء، قم، چاپ هیجدهم، زمستان 1390 ش.
62. رسائل الجاحظ، تحقیق و تقویم: علی ابوملحم، بیروت، لبنان، 1987 م.
63. روح المعانی، الالوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، بی تا.

64. السقيفه و فدك، ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى، جمع و تحقيق: دكتور محمد هادى امينى، تهران، مكتبه نينوى، بى تا.
65. سنن الدارمى، ابو محمد عبدالله بن بهرام الدارمى، دارالفكر، بيروت، 1398 ق.
66. سنن الكبرى، ابوبكر احمد بن حسين البيهقى، حيدرآباد، افست بيروت، دارالمعرفه، 1344 ق.
67. سنن النسايى، ابو عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على النسايى، دارالفكر، بيروت، لبنان، بى تا.
68. السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق، ضبط و شرح: مصطفى السقا، ابراهيم الاييارى، عبدالحفيف شلبى، جامعه القاهره، بدار الكتب المصريه، ناشر: دار المعرفه بيروت، بى تا.
69. السيره النبويه، ابوالفداء اسماعيل بن كثير، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار الرائد العربى، بيروت، لبنان، 1407 ق.
70. سيره رسول الله صلى الله عليه و آله و اهل بيته عليهم السلام، المؤلف: لجنه التأليف مؤسسه البلاغ، الناشر: المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى لاهل البيت عليهم السلام، قم، الطبعة الاولى، قم، المجمع العالمى لاهل البيت عليهم السلام، 1414 ق.
71. الشافى فى الامامه، الشريف المرتضى، تحقيق: السيد عبدالزهراء الحسينى الخطيب، مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، تهران، الطبعة الثانيه، 1410 ق.
72. شرح خطبه حضرت زهرا عليها السلام، آيت الله سيد عزالدين حسيني زنجانى، بوستان كتاب، چاپ نهم، 1386 ش.
73. شرح دفتر دل، علامه حسن زاده آملى، شارح: داوود صمدى آملى، انتشارات نبوغ، چاپ اول، 1379 ش.
74. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات جهان، دار احياء الكتب العربيه، عيسى البابى الحلبي و شركاه، قاهره، 1960 م.

75. شمیم ولایت در آثار آیت الله جوادی آملی، تنظیم و ویرایش: حجه الاسلام سید محمود صادقی، نشر اسراء، چاپ ششم، پاییز 1390 ش.
76. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم البخاری، دار الطباعة العامره الغراء، 1315 ق.
77. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار صادر للطباعة و النشر دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، 1958 م.
78. العقد الفريد، شهاب الدين احمد المعروف بابن عبد ربّه الاندلسي، اعداد: الاستاذ عصام شعيتو، منشورات دار و مكتبه الهلال، بیروت، 1985 م.
79. علل الشرايع، ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، تصحيح: السيد فضل الله الطباطبائي اليزدي، مكتبه الطباطبائي بالمدرسه الفيضيه بقم، بی تا.
80. عوالي اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی المعروف بابن ابي جمهور قدم له: سماحه آیه الله العظمی السيد شهاب الدين النجفی المرعشی، تحقیق: البحاثه المتتبع الحاج آقا مجتبی العراقي، الطبعة الاولى، مطبعة سيدالشهداء، قم، 1403 ق.
81. عیون اخبار الرضا علیه السلام، الشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، منشورات المطبعة الحیدریه، النجف، 1390 ق.
82. الغارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی، مقدمه و حواشی: جلال الدين ارموی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ دوم، 1355 ش.
83. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، شیخنا الاکبر، عبدالحسین احمد الامینی النجفی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، الطبعة الرابعة، الجمادی الاولى 1410 ق - دی 1368 ش.

84. فاطمه الزهراء ام الائمه و سيده النساء، الشيخ محمد حسن نائيني، انتشارات نبوغ، قم، مطبعه باقرى، الطبعة الثانية، 1416 ق.
85. فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفى، احمد رحمانى همدانى، مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم على، بيروت، لبنان، الطبع الاول، 1413 ق.
86. فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، سيد محمد كاظم القزوينى، دار العالم الاسلامى للتأليف و الترجمة و النشر، بيروت، 1401 ق.
87. فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و آله، سيد جعفر شهيدى، كتابفروشى حافظ، چاپ سوم، تهران، بى تا.
88. فتوح البلدان، احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، مترجم: دكتور محمد توكل، نشر نقره، 1337 ش.
89. الفتوح، مترجم: محمد بن احمد بن مستوفى هروى، به كوشش غلامرضا طباطبايى مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، 1372 ش.
90. فجر الاسلام، احمد امين، مطبعه لجنه التأليف و الترجمة و النشر، قاهره، 1364 ق.
91. فدك در فراز و نشيب، آيت الله سيد على حسيني ميلانى، ترجمه و ويرايش: هيئت تحريريه مركز حقايق اسلامى، ناشر: مركز حقايق اسلامى، چاپ اول، 1386 ش.
92. فدك فى التاريخ، محمد باقر الصدر، الناشر: محمد كاظم الكبتى، المطبعه الحيدريه فى النجف، 1374 ق - 1955 م.
93. فدك، آيت الله سيد محمد حسن قزوينى، ترجمه: سيد احمد علم الهدى، ناشر: كتابخانه چهل ستون مسجد جامع، تهران، 1398 ق.
94. فدك، رضا استادى، قدس، چاپ اول، بى جا، پاييز 1383 ش.
95. الفرقان فى تفسير القرآن، الدكتور الشيخ محمد الصادقى، الطبعة الثانية، انتشارات فرهنگ اسلامى قم، 1410 ق.

96. فروغ آفتاب، غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: زائر، چاپ اول، بهار 1382.

97. فروغ ولایت، آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات صحیفه، چاپ اول، 1368 ش.

98. الكامل فی التاریخ، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم، محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی المعروف بابن الاثیر، دار و مکتبه الهلال، بیروت، بی تا.

99. کتاب الخصال، ابی جعفر محمد بن علی الحسین بن بابویه القمی، تصحیح: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، 1426 ق.

100. کتاب المحاسن، ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، الطبعة الاولى، 1429 ق - 2008 م.

101. الکشاف، ابی القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی، تعلیق و تخریج: خلیل مأمون شیخا، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، الطبعة الثالثه، 1430 ق.

102. کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، الناشر: مرکز الطباعه و النشر للمجمع العالمی لأهل البیت علیهم السلام، قم، 1426 ق.

103. کلیات دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال الدین رومی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، 1345 ش.

104. گزارش لحظه به لحظه از ماجرای فدک، محمد باقر انصاری، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ هشتم، بهار 1385 ش.

105. لسان العرب، للامام العلامه ابن منظور، تعلیق و فهارس: علی شیری، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، الطبعة الاولى، 1408 ق.

106. ماجرای فدک، سید احمد فالی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم، 1412 ق - 1371 ش.

107. متآله قرآنی، محمد علی رحیمیان فردوسی، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، بهار 1382.
108. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، تصحیح: براساس نسخه قونیه و مقابله با تصحیح نیکلسون، انتشارات دوستان، تهران، چاپ هشتم، 1384 ش.
109. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الشیخ ابی علی، الفضل بن الحسن الطبرسی، تصحیح و تحقیق و تعلیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، دار المعرفه للطباعه و النشر، بیروت، الطبعة الثانية، 1408 ق - 1988 م.
110. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران، چاپ اول، 22 بهمن 1369 ش.
111. المحجّه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، الحکیم المتآله محمد بن المرتضی المدعو بالمولی محسن الکاشانی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، الطبعة الثانية، بی تا.
112. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی، ناشر: الامیره للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، الطبعة الاولى، 1432 ق - 2010 م.
113. مسار الشیعه، شیخ مفید، چاپ در مجموعه نفیسه منشورات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.
114. المسند، احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت، بی تا.
115. مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، الحافظ رجب البرسی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، تهران، بی تا.
116. مصباح الزائر، رضی الدین السید علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، 1416 ق.

117. المصنف فى الاحاديث و الآثار، ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، تقديم و ضبط: كمال يوسف الحوت، دار التاج، بيروت، 1409 ق.
118. المصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعانى، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمى، بيروت، 1392 ق.
119. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتى با همكارى جمعى از محققان، نشر مؤسسه تحقيقاتى اميرالمؤمنين عليه السلام، قم، چاپ اول، زمستان 1374 ش.
120. المعارف، ابن قُتيبه، ابى محمد عبدالله بن مسلم، تحقيق: ثروت عكاشه، مطبعه دار الكتب، 1960 م.
121. معجم البلدان، شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى الرومى البغدادى، دار صادر للطباعه و النشر، دار بيروت للطباعه و النشر، بيروت، 1376 ق - 1957 م.
122. معجم المعالم الجغرافيه، عائق بن غيث البلادى، دار مكه للنشر و التوزيع، 1402 ق.
123. معجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: انتشارات اسلامى، تهران، چاپ دوم، تابستان 1374 ش.
124. المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغه، مؤلفين: سيد كاظم محمدى - محمد دشتى، نشر امام على عليه السلام، قم چاپ دوم، آبان 1369 ش.
125. معجم قبائل العرب، عمر رضا كحاله، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان، بى تا.
126. معرفه الصحابه، ابونعيم اصفهانى، تحقيق: الدكتور محمد راضى بن حاج عثمان، مكتبه الدار، مدينه منوره، 1408 ق.
127. مغازى رسول الله، عروه بن زبير، جمع الدكتور نور سيف، بيروت، بى تا، بى نا.
128. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى، تحقيق: السيد احمد صقر، الطبعة الثانية، قم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، 1970 م.

129. ملکه اسلام، فاطمه زهرا علیها السلام، الحاج میرزا خلیل الکره ای، چاپخانه اسلامیه، تهران، 1348 ش.
130. المناقب، احمد بن محمد المکی الخوارزمی، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، بی تا.
131. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، 1356 ش.
132. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، پایگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1357 ش.
133. موسوعه سیره اهل البیت علیهم السلام، باقر شریف القرشی، تحقیق: مهدی باقر القرشی، الناشر: دار المعروف، قم، الطبعة الاولى، 1430 ق.
134. میزان الاعتدال، شمس الدین ذهبی، دار المعرفه، بیروت، الطبعة الاولى، 1382 ق.
135. میزان فی تفسیر القرآن، العلامه السید محمد حسین الطباطبائی، الطبعة الثانيه، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ایران، 1391 ق.
136. نثر الدر، ابوسعید آبی، الهیئه العامه المصریه للکتب، مصر، 1981 م.
137. نقش سیاسی و تاریخی فدک، آیت الله شهید سید محمد باقر صدر، مترجم: علی اکبر حسینی، انتشارات فدک، بی جا، بی تا.
138. نهایه الارب فی فنون الأدب، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری، مطبعه دار الکتب المصریه، قاهره، 1342 ق.
139. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابوالسعادات مبارک بن محمد الجزری، تحقیق: طاهر احمد الزاوی، محمد الطناحی، افست قم، اسماعیلیان، 1364 ش.



140. نهج البلاغه، مترجم دكتور سيد جعفر شهيدى، ناشر: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، تهران، چاپ اول، 1368 ش.
141. نهج الفصاحه، مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاينده، چاپ اسلاميه، خرداد 1337 ش.
142. وحى و نبوت، آيت الله جوادى آملى، تحقيق و تنظيم: حجه الاسلام و المسلمين مرتضى واعظ جوادى، نشر اسراء، چاپ دوم، تابستان 1389 ش.
143. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، نورالدين على بن احمد السمهودى، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1404 ق.
144. وفيات الاعيان، ابن خلّكان، تحقيق: احسان عباس، افست قم، منشورات رضى، 1969 م.
145. الهدى إلى دين المصطفى، علامه شيخ محمد جواد بلاغى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، 1965 م.
146. همتايى قرآن و اهل بيت عليهم السلام، آيت الله جوادى آملى، تحقيق و تنظيم و ويرايش: حجه الاسلام سيد محمود صادقى، نشر اسراء، چاپ دوم، تابستان 1390 ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

